



سیرت پیر اکرم

با ویرایش جدید

محبت و ارادت

مصیّب اللہ فرخزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محبت و رحمت

نویسنده:

حبیب الله فرحزاد

ناشر چاپی:

آل فاضل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	محبت و رحمت
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست مطالب
۴۵	پیشگفتار
۵۱	(۱)
۵۱	اشاره
۵۱	دو ستون دین
۵۳	سلام و تواضع
۵۵	پیروی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۵۵	صفات خوب فرعون!
۶۰	محض رحمت
۶۲	تألیف قلوب
۶۳	ریزش رحمت
۶۵	رسالت پیامبران، محبت الهی
۶۷	بوی رحمت الهی به مشام جان
۶۸	حسن ظن به خدا
۷۳	(۲)
۷۳	اشاره
۷۳	محبوب حقیقی خداوند
۷۵	محبت اساس آفرینش
۷۶	جود بر بندگان
۷۸	سرآغاز کتاب آفرینش

۷۹	گستره رحمت الهی
۸۰	شتابزدگی
۸۲	تأمل و اندیشه در کارها
۸۴	خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است!
۸۴	دو روی یک سکه
۸۵	پایتخت خداوند
۸۶	روزنه هایی به عالم غیب
۸۷	شعاع روح
۸۸	خویشتن یابی در خلوت یار
۹۱	(۳)
۹۱	اشاره
۹۱	اصول دین در صلوات
۹۲	پیروی از سنت پیامبر خدا
۹۲	ظهور رحمت
۹۵	نفرین نوح علیه السلام
۹۶	وجود پیامبر، مانع عذاب الهی
۹۷	دامنه شفاعت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام
۹۹	رحمت برای جهانیان
۱۰۱	درباره حاج اسماعیل دولابی
۱۰۲	دل عبرت بین
۱۰۳	بیرون از تعین ها
۱۰۴	سخاوت و بخشش
۱۰۵	سال های سکوت و گریه
۱۰۶	انس با قرآن
۱۰۷	الهامات الهی
۱۰۷	شراب بهشتی

- ۱۰۹ لطیف ترین معانی
- ۱۱۰ شراب طهور
- ۱۱۱ همیشه در مبعث
- ۱۱۲ اشتیاق به علوم اهل بیت علیهم السلام
- ۱۱۳ چشمه های حکمت
- ۱۱۶ تعلق خاطر به قم
- ۱۱۶ شاهد صدق
- ۱۱۹ (۴)
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۱۹ رمز اجابت دعا
- ۱۲۱ عشق ورزی خداوند به بندگانش
- ۱۲۴ پیامبر خدا، مهربان ترین مردم
- ۱۲۵ شدت مهر خدا
- ۱۲۶ ایمان درونی به خدا و اهل بیت علیهم السلام
- ۱۲۷ تو که با دشمنان نظر داری!
- ۱۲۹ موسی و قارون
- ۱۳۰ غضب موسی
- ۱۳۰ موسی بر سر سفره فرعون
- ۱۳۱ هر کجا تو با منی من خوشدلیم
- ۱۳۲ استغاثه قارون به موسی
- ۱۳۳ رحمت فراگیر خداوند
- ۱۳۴ رحمانیت خداوند
- ۱۳۷ (۵)
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
- ۱۳۹ پیامبر رحمت

- ۱۴۱ مهر و انذار
- ۱۴۳ زبان حال انسانها
- ۱۴۴ دین فطرت
- ۱۴۵ در انتظار رحمت خدا
- ۱۴۶ گناه و تجلی آمرزش خداوند
- ۱۴۷ لطف پنهان
- ۱۴۹ فدائی حق
- ۱۴۹ وعده های خداوند
- ۱۵۱ لذت محبت
- ۱۵۳ سر و جان پیامبر
- ۱۵۵ (۶)
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ صلوات و آمرزش گناهان
- ۱۵۶ کیمیای محبت
- ۱۵۷ محبت، محور یگانگی
- ۱۵۸ محبت در کانون خانواده
- ۱۵۹ بهشت محبت
- ۱۶۱ تولید محبت
- ۱۶۱ جذبه محبت
- ۱۶۲ انس با محبوب
- ۱۶۳ لذت ماندگار
- ۱۶۳ یگانگی و یکرنگی
- ۱۶۵ در محضر دوست
- ۱۶۷ وقتی سختی ها رنگ می بازد
- ۱۶۸ مراتب دوستی و دشمنی
- ۱۶۹ اکسیر محبت

۱۷۱	بنده ی عشق
۱۷۱	دگرگون محبت
۱۷۲	حنانه شو حنانه شو
۱۷۳	عشق و محبت در ذات هستی
۱۷۴	محبت و سنخیت
۱۸۰	(۷)
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	محبوب خدا
۱۸۱	تلقین محبت
۱۸۲	غنچه ی دل
۱۸۳	آب محبت
۱۸۴	محبت در عبادت
۱۸۶	دعای کوتاه و جامع
۱۸۷	نعمت های پنهان
۱۸۸	کلاس محبت
۱۹۰	در گردونه محبت
۱۹۱	محبت، اساس احکام خدا
۱۹۲	اظهار محبت
۱۹۳	ارتباط بین خالق و مخلوق
۱۹۴	موسی و شبان
۱۹۹	که درس عشق در دفتر نباشد
۲۰۰	ادب عشق
۲۰۲	(۸)
۲۰۲	اشاره
۲۰۲	مقام خلت
۲۰۳	صدای سخن عشق

- ۲۰۶ رحمت برای اشقیا
- ۲۰۷ همخوانی آیات و روایات
- ۲۰۸ خیرخواهی برای خلق
- ۲۰۸ حمام محبت
- ۲۰۹ پیام آوران کوچک
- ۲۱۰ آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی
- ۲۱۱ غنای نفس
- ۲۱۳ بخل و سخاوت
- ۲۱۵ شاد کردن دل دیگران
- ۲۱۷ شیرینی مؤمن
- ۲۲۰ درس محبت
- ۲۲۲ (۹)
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ مقصد پیامبر اسلام
- ۲۲۴ بیا تا گل برافشانیم
- ۲۲۶ پیمان فطرت
- ۲۲۸ تماشای زیبایی ها
- ۲۲۹ خودبینی و خدابینی
- ۲۳۱ غنچه هایی که می شکند
- ۲۳۳ باغبان هستی
- ۲۳۵ در مسیر کمال
- ۲۳۶ جذبه اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۸ عشق در عبادت
- ۲۴۰ آشتی با خدا
- ۲۴۱ باز نمودن راه خدا
- ۲۴۲ دلالت محبت

- ۲۴۳ طرحی نو
- ۲۴۴ غم سنگین دنیا
- ۲۴۶ فطرت پاک کودکان
- ۲۴۸ (۱۰)
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۸ لذت اهل محبت
- ۲۵۱ به سوی سرچشمه کمال
- ۲۵۲ غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
- ۲۵۳ راه بی برگشت
- ۲۵۵ مرا عشق تو بس
- ۲۵۶ نمونه های بهشتی
- ۲۵۶ لذت دیدار خدا
- ۲۵۸ لذت دیدار مؤمن
- ۲۵۹ پشت پا زدن به غیر خدا
- ۲۶۰ جذبه ی روحی پیامبر خدا
- ۲۶۱ درخواست محبت
- ۲۶۳ نقش تفاعل در تقدیر
- ۲۶۴ ایجاد صلح بین خلق و خالق
- ۲۶۵ شگردهایی برای بخشودن
- ۲۶۸ جذب کامل
- ۲۷۰ گستره ی رحمت خداوند در قیامت
- ۲۷۲ (۱۱)
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ دیدار خداوند
- ۲۷۴ بهشت رضا
- ۲۷۶ هم صحبت یار

- ۲۷۸ حکمت ها، محکوم خداوند
- ۲۸۰ ره آورد سکوت
- ۲۸۱ محبت اهل عبادت
- ۲۸۳ درخت دوستی
- ۲۸۴ با کریمان کاها دشوار نیست
- ۲۸۶ خدای گذشت و احسان
- ۲۸۸ نکته هایی در تجهیز میت
- ۲۸۹ رحمت برای ستمکاران
- ۲۸۹ بنده فراری
- ۲۹۲ ظهور رحمت حق در اهل بیت علیهم السلام
- ۲۹۳ مهر پرنده به جوجه هایش
- ۲۹۴ شعور موجودات
- ۲۹۵ اصلاح بینش
- ۲۹۶ دوچوب رحمت
- ۳۰۰ (۱۲)
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۰ صلوات ابتر
- ۳۰۱ حقیقت دین
- ۳۰۳ به عشق اهل بیت علیهم السلام
- ۳۰۴ پرتوی از نور خورشید
- ۳۰۶ برکت نام محمد
- ۳۰۶ محبوب دلها
- ۳۰۸ بوی عصمت
- ۳۱۱ هر کسی با محبوبش
- ۳۱۳ سنگینی عبادت برای شیعیان
- ۳۱۴ شیطان بر سر راه خدا

- اختلاط نور و ظلمت ۳۱۶
- چرا خداوند این گونه آفرید؟ ۳۱۷
- تغییر سرنوشت ۳۱۸
- آیه های بشارت و امید ۳۱۹
- خوش بینی به خداوند ۳۲۱
- اسرار مگو ۳۲۲
- منزلت فاطمه معصومه علیها السلام ۳۲۶
- قم و اهل قم ۳۲۷
- بهشت نقد ۳۲۹
- (۱۳) ۳۳۲
- اشاره ۳۳۲
- یاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در کنار یاد خدا ۳۳۲
- قرب و محبت خداوند ۳۳۳
- شمشیر محبت ۳۳۷
- سخن از رحمت خدا ۳۳۸
- رحمت و مدارا، شیوه مدیریتی پیامبر خدا ۳۴۰
- درخواست محبت ۳۴۲
- جلب رحمت الهی ۳۴۲
- امید بخش ترین آیه ها ۳۴۶
- حسناتی که سیات را محو می کند ۳۴۶
- تبدیل بدی ها به خوبی ها ۳۴۸
- بندگان خاص خدای رحمان ۳۴۹
- فروتنی در راه رفتن ۳۵۰
- برخورد کریمانه با جاهلان ۳۵۱
- گستره ی شفاعت پیامبر اسلام ۳۵۲
- عظمت و فضیلت حدیث کسا ۳۵۴

- قیامت و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ----- ۳۵۷
- بهترین آیه در قرآن ----- ۳۵۹
- سخن از رحمت و مغفرت خداوند ----- ۳۶۱
- (۱۴) ----- ۳۶۴
- اشاره ----- ۳۶۴
- فضیلت ماه شعبان ----- ۳۶۴
- بهشت آسان ----- ۳۶۵
- شیرینی مومن ----- ۳۶۷
- چهره شاد و حزن پنهان ----- ۳۶۸
- شاد کردن دیگران ----- ۳۶۹
- مهربان تر از مادر ----- ۳۷۱
- ظهور رحمت خدا در قیامت ----- ۳۷۵
- رحمت فراگیر خداوند ----- ۳۷۶
- رحمت خدا و پوشش گناهان ----- ۳۷۷
- شهادت بر گناه ----- ۳۷۹
- توبه، گریز از حدود الهی ----- ۳۸۰
- اقرار جاهلانه ----- ۳۸۱
- پوشاندن زشتی ها ----- ۳۸۳
- اقرار به گناهان در پیشگاه خدا ----- ۳۸۶
- راه های نفوذ شیطان ----- ۳۸۸
- گریز از شیطان ----- ۳۹۰
- (۱۵) ----- ۳۹۳
- اشاره ----- ۳۹۳
- کار همیشگی خدا و فرشتگان ----- ۳۹۳
- نشانه ها و آثار محبت ----- ۳۹۴
- محبت موجودات عالم ----- ۳۹۵

- ۳۹۶-----تخفیف عذاب برای ابولهب
- ۳۹۷-----عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۹۹-----بنده ای از بندگان پیامبر
- ۴۰۰-----مقصود آفرینش
- ۴۰۱-----شدت خیرخواهی
- ۴۰۲-----در فراق پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۴۰۳-----جاذبه و نفوذ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۰۳-----عزت و عظمت مسلمانان
- ۴۰۵-----جلوه هنر و زیبایی
- ۴۰۶-----نور فراگیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۰۷-----محبت اهل بیت علیهم السلام
- ۴۰۸-----باب الحسین علیه السلام
- ۴۰۸-----میثاق خداوند
- ۴۰۹-----تمسک به ریسمان الهی
- ۴۱۲-----جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۱۴-----بهترین فرصت برای اتصال به اهل بیت علیهم السلام
- ۴۱۷-----خلاصه ای از زندگی و شخصیت برخی از بزرگان که نامشان در این کتاب آمده است
- ۴۱۷-----* مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی
- ۴۱۸-----* مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی
- ۴۱۸-----* مرحوم آیت الله حاج سیدرضا بهاءالدینی
- ۴۱۹-----* مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی
- ۴۲۰-----* مرحوم شیخ عبدالکریم حامد
- ۴۲۰-----* مرحوم حاج محمد اسماعیل دولابی
- ۴۲۱-----* مرحوم آیت الله سیدهاشم رضوی
- ۴۲۲-----* مرحوم میرزا عبدالله شالچی
- ۴۲۳-----* مرحوم آیت الله ملانظر علی طالقانی

- ۴۲۳ * مرحوم آیت الله سید محمد فشار کی
- ۴۲۳ * مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبائی
- ۴۲۴ * مرحوم کربلایی احمد
- ۴۲۵ * مرحوم ملا کاظم ساروقی
- ۴۲۵ * ملا عبدالله قطب
- ۴۲۷ فہرست آیات
- ۴۳۸ فہرست روایات و دعاها
- ۴۶۸ فہرست اشعار
- ۴۷۵ فہرست اعلام
- ۴۸۵ کتابنامہ
- ۴۹۱ درباره مرکز

سرشناسه: فرحزاد، حبیب الله، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: محبت و رحمت / حبیب الله فرحزاد.

مشخصات نشر: قم: آل فاضل، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۴۳۱ ص.م س ۲۱×۱۴/۵؛

فروست: سیره پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ۱.

شابک: ۱۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۱۱-۵۴-۴:

یادداشت: چاپ قبلی: طوبای محبت □ ۱۳۸۹.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۶] - ۴۳۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع: Muhammad, Prophet, d. ۶۳۲

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- اخلاق

موضوع: Muhammad, Prophet -- Ethics

رده بندی کنگره: BP۲۲/۹/ف۳م۴ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۳۴۸۳۳

این کتاب به صورت مردمی (خواهران و طلاب) شهر نجف آباد اصفهان به صورت افتخاری تایپ، کدزنی و غلط گیری شده جهت نشر دیجیتالی در فضای مجازی بر روی سایت مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

محبت و رحمت

حبيب الله فرحزاد

ص: ۲

با اضافات و ویرایش جدید

ص: ۳

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۷

..... ۱

دو ستون دین ۲۳

سلام و تواضع ۲۵

پیروی از سیره پیامبر ۲۷

صفات خوب فرعون! ۲۷

محض رحمت ۳۲

تألیف قلوب ۳۴

ریزش رحمت ۳۵

رسالت پیامبران، محبت الهی ۳۷

بوی رحمت الهی به مشام جان ۳۹

حسن ظن به خدا ۴۰

..... ۲

محبوب حقیقی خداوند ۴۵

محبت، اساس آفرینش ۴۷

ص: ۵

جود بر بندگان ۴۸

سرآغاز کتاب آفرینش ۵۰

گستره رحمت الهی ۵۱

شتابزدگی ۵۲

تأمل و اندیشه در کارها ۵۴

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است! ۵۶

دو روی یک سکه ۵۶

پایتخت خداوند ۵۷

روزنه هایی به عالم غیب ۵۸

شعاع روح ۵۹

خویشتن یابی در خلوت یار ۶۰

.....۳

اصول دین در صلوات ۶۳

پیروی از سنت پیامبر خدا ۶۴

ظهور رحمت ۶۴

نفرین نوح ۶۷

وجود پیامبر، مانع عذاب الهی ۶۸

دامنه شفاعت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ۶۹

رحمت برای جهانیان ۷۱

درباره حاج اسماعیل دولابی (ره) ۷۳

دل عبرت بین ۷۴

بیرون از تعین ها..... ۷۵

سخاوت و بخشش..... ۷۶

سال های سکوت و گریه..... ۷۷

ص: ۶

انس با قرآن ۷۸

الهامات الهی ۷۹

شراب بهشتی ۷۹

الطیف ترین معانی ۸۱

شراب طهور ۸۲

همیشه در مبعث ۸۳

اشتیاق به علوم اهل بیت علیهم السلام ۸۴

چشمه های حکمت ۸۵

تعلق خاطر به قم ۸۸

شاهد صدق ۸۸

..... ۴

رمز اجابت دعا ۹۱

عشق ورزی خداوند به بندگانش ۹۳

پیامبر خدا، مهربان ترین مردم ۹۶

شدت مهر خدا ۹۷

ایمان درونی به خدا و اهل بیت علیهم السلام ۹۸

تو که با دشمنان نظر داری! ۹۹

موسی و قارون ۱۰۱

غضب موسی ۱۰۲

موسی بر سر سفره فرعون ۱۰۲

هر کجا تو با منی من خوشدلیم.....۱۰۳

استغاثه قارون به موسی۱۰۴

رحمت فراگیر خداوند۱۰۵

رحمانیت خداوند۱۰۶

ص: ۷

نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه واله.....۱۰۹

پیامبر رحمت.....۱۱۱

مهر و انذار.....۱۱۳

زبان حال انسان ها.....۱۱۵

دین فطرت.....۱۱۶

در انتظار رحمت خدا.....۱۱۷

گناه و تجلی آمرزش خداوند.....۱۱۸

الطف پنهان.....۱۱۹

فدائی حق.....۱۲۱

وعده های خداوند.....۱۲۱

لذت محبت.....۱۲۳

سر و جان پیامبر.....۱۲۵

صلوات و آمرزش گناهان.....۱۲۷

کیمیای محبت.....۱۲۸

محبت، محور یگانگی.....۱۲۹

محبت در کانون خانواده.....۱۳۰

بهشت محبت.....۱۳۱

تولید محبت.....۱۳۳

جذبه ی محبت.....۱۳۳

انس با محبوب.....۱۳۴

لذت ماندگار.....۱۳۵

یگانگی و یکرنگی.....۱۳۵

ص: ۸

در محضر دوست..... ۱۳۷

وقتی سختی ها رنگ می بازد..... ۱۳۹

مراتب دوستی و دشمنی..... ۱۴۰

اکسیر محبت..... ۱۴۱

بنده عشق..... ۱۴۳

دگرگون محبت..... ۱۴۳

حنانه شو حنانه شو..... ۱۴۴

عشق و محبت در ذات هستی..... ۱۴۵

محبت و سنخیت..... ۱۴۶

.....۷

محبوب خدا..... ۱۵۱

تلقین محبت..... ۱۵۲

غنچه ی دل..... ۱۵۳

آب محبت..... ۱۵۴

محبت در عبادت..... ۱۵۵

دعای کوتاه و جامع..... ۱۵۷

نعمت های پنهان..... ۱۵۸

کلاس محبت..... ۱۵۹

در گردونه محبت..... ۱۶۱

محبت، اساس احکام خدا..... ۱۶۲

اظهار محبت.....۱۶۳

ارتباط بین خالق و مخلوق.....۱۶۴

موسی و شبان.....۱۶۵

که در عشق در دفتر نباشد..... ۱۶۸

ادب عشق.....۱۶۹

ص: ۹

- مقام خلت ۱۷۱
- صدای سخن عشق ۱۷۲
- رحمت برای اشقیاء ۱۷۵
- همخوانی آیات و روایات ۱۷۶
- خیرخواهی برای خلق ۱۷۷
- حمام محبت ۱۷۷
- پیام آوران کوچک ۱۷۸
- آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی ۱۷۹
- غناى نفس ۱۸۰
- بخل و سخاوت ۱۸۲
- شاد کردن دل دیگران ۱۸۴
- شیرینی مؤمن ۱۸۶
- درس محبت ۱۸۹

- مقصد پیامبر اسلام ۱۹۱
- بیا تا گل برافشانیم ۱۹۳
- پیمان فطرت ۱۹۵
- تماشای زیبایی ها ۱۹۷
- خودبینی و خدایینی ۱۹۸

غنچه هایی که میشکند..... ۲۰۰

باغبان هستی..... ۲۰۲

در مسیر کمال..... ۲۰۴

جذبه اهل بیت علیهم السلام..... ۲۰۵

ص: ۱۰

عشق در عبادت.....۲۰۷

آشتی با خدا.....۲۰۹

باز نمودن راه خدا.....۲۱۰

دلالت محبت.....۲۱۱

طرحی نو.....۲۱۲

غم سنگین دنیا.....۲۱۳

فطرت پاک کودکان.....۲۱۵

.....۱۰.....

لذت اهل محبت.....۲۱۷

به سوی سرچشمه کمال.....۲۲۰

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد.....۲۲۱

راه بی برگشت.....۲۲۲

مرا عشق تو بس.....۲۲۴

نمونه های بهشتی.....۲۲۵

لذت دیدار خدا.....۲۲۵

لذت دیدار مؤمن.....۲۲۷

پشت پا زدن به غیر خدا.....۲۲۸

جذبه ی روحی پیامبر خدا.....۲۲۹

درخواست محبت.....۲۳۰

نقش تفأل در تقدیر.....۲۳۲

ایجاد صلح بین خلق و خالق.....۲۳۳

شگردهایی برای بخشودن.....۲۳۴

جذب کامل.....۲۳۷

گستره رحمت خداوند در قیامت.....۲۳۹

ص: ۱۱

دیدار خداوند.....۲۴۱

بهشت رضا.....۲۴۳

هم صحبت یار.....۲۴۵

حکمتها، محکوم خداوند.....۲۴۷

ره آورد سکوت.....۲۴۹

محبت اهل عبادت.....۲۵۰

درخت دوستی.....۲۵۲

با کریمان کارها دشوار نیست.....۲۵۳

خدای گذشت و احسان.....۲۵۵

نکته هایی در تجهیز میت.....۲۵۷

رحمت برای ستمکاران.....۲۵۸

بنده فراری.....۲۵۸

ظهور رحمت حق در اهل بیت.....۲۶۱

مهر پرنده به جوجه هایش.....۲۶۲

شعور موجودات.....۲۶۳

اصلاح بینش.....۲۶۴

دو چوب رحمت.....۲۶۵

صلوات ابتر.....۲۶۹

حقیقت دین ۲۷۰

به عشق اهل بیت..... ۲۷۲

پرتوی از نور خورشید ۲۷۳

برکت نام محمد ۲۷۵

ص: ۱۲

محبوب دلها.....۲۷۵

بوی عصمت.....۲۷۷

هر کسی با محبوبش.....۲۸۰

سنگینی عبادت برای شیعیان.....۲۸۲

شیطان بر سر راه خدا.....۲۸۳

اختلاط نور و ظلمت.....۲۸۵

چرا خداوند این گونه آفرید؟.....۲۸۶

تغییر سرنوشت.....۲۸۷

آیه های بشارت و امید.....۲۸۸

خوش بینی به خداوند.....۲۹۰

اسرار مگو.....۲۹۱

منزلت فاطمه معصومه سلام الله علیها.....۲۹۵

قم و اهل قم.....۲۹۶

بهشت نقد.....۲۹۸

.....۱۳

یاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کنار یاد خدا.....۳۰۱

قرب و محبت خداوند.....۳۰۲

شمشیر محبت.....۳۰۶

سخن از رحمت خدا.....۳۰۷

رحمت و مدارا، شیوه مدیریتی پیامبر خدا.....۳۰۹

درخواست محبت ۳۱۱

جلب رحمت الهی ۳۱۱

امید بخش ترین آیه ها ۳۱۵

حسناتی که سیئات را محو می کند ۳۱۵

ص: ۱۳

تبدیل بدی ها به خوبی ها ۳۱۷

بندگان خاص خدای رحمان ۳۱۸

فروتنی در راه رفتن ۳۱۹

برخورد کریمانه با جاهلان ۳۲۰

گستره شفاعت پیامبر اسلام ۳۲۲

عظمت و فضیلت حدیث کسا ۳۲۳

قیامت و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۲۶

بهترین آیه در قرآن ۳۲۸

سخن از رحمت و مغفرت خداوند ۳۳۰

..... ۱۴

فضیلت ماه شعبان ۳۳۳

بهشت آسان ۳۳۴

شیرینی مؤمن ۳۳۶

چهره شاد و حزن پنهان ۳۳۷

شاد کردن دیگران ۳۳۸

مهربان تر از مادر ۳۴۰

ظهور رحمت خدا در قیامت ۳۴۴

رحمت فراگیر خداوند ۳۴۵

رحمت خدا و پوشش گناهان ۳۴۶

شهادت بر گناه ۳۴۸

توبه، گریز از حدود الهی.....۳۴۹

اقرار جاهلانه.....۳۵۰

پوشاندن زشتی ها.....۳۵۲

ص: ۱۴

اقرار به گناه در پیشگاه خدا.....۳۵۴

راههای نفوذ شیطان.....۳۵۶

گریز از شیطان۳۵۸

.....۱۵

کار همیشگی خدا و فرشتگان.....۳۶۱

نشانه ها و آثار محبت.....۳۶۲

محبت موجودات عالم.....۳۶۳

تخفیف عذاب برای ابولهب.....۳۶۴

عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله.....۳۶۵

بندهای از بندگان پیامبر.....۳۶۷

مقصود آفرینش.....۳۶۸

شدت خیرخواهی.....۳۶۹

در فراق پیامبر صلی الله علیه وآله۳۷۰

جاذبه و نفوذ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله.....۳۷۱

عزت و عظمت مسلمانان.....۳۷۱

جلوه هنر و زیبایی.....۳۷۳

نور فراگیر رسول خدا صلی الله علیه وآله.....۳۷۴

محبت اهل بیت علیهم السلام.....۳۷۵

باب الحسین علیه السلام.....۳۷۶

میثاق خداوند۳۷۶

تمسك به ريسمان الهی.....۳۷۷

جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.....۳۸۰

بهترین فرصت برای اتصال به اهل بیت علیهم السلام.....۳۸۲

ص: ۱۵

خلاصه ای از زندگی و شخصیت برخی از بزرگان که نامشان در کتاب آمده.....۳۸۵

*مرحوم آیت الله شیخ محمدجواد انصاری همدانی۳۸۵

*مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی۳۸۶

*مرحوم آیت الله حاج سیدرضا بهاء الدینی۳۸۶

*مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی۳۸۷

*مرحوم شیخ عبدالکریم حامد۳۸۸

*مرحوم حاج محمداسماعیل دولابی۳۸۸

*مرحوم آیت الله سیدهاشم رضوی۳۸۹

*مرحوم میرزا عبدالله شالچی۳۹۰

*مرحوم آیت الله ملانظرعلی طالقانی۳۹۱

*مرحوم آیت الله سید محمد فشارکی۳۹۱

*مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی۳۹۱

*مرحوم کربلایی احمد۳۹۲

*مرحوم ملاکاظم ساروقی۳۹۳

*ملا عبدالله قطب از عرفای قرن نهم هجری۳۹۳

فهرست آیات۳۹۵

فهرست روایات و دعاها۴۰۱

فهرست اشعار۴۱۷

فهرست اعلام۴۲۱

کتابنامه.....۴۲۶

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا الگو و سرمشق نیکویی است، برای آنانکه امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

{سوره احزاب، آیه ۲۱}

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلى الله على سيدنا و حبيينا محمد و آله الطاهرين

سيما سيدنا و مولانا بقيه الله في ارضه عليه السلام و لعنه الله على اعدائهم اجمعين

ای خدا ای فضل تو حاجت روا

باتو یاد هیچ کس نبود روا

قطره دانش که بخشیدی ز پیش

متصل گردان به دریاهاى خویش

در میان نعمت های بزرگی که خداوند به انسانها ارزانی داشته است، آشنایی با خود و بهترین برگزیدگانش، یعنی چهارده معصوم پاک علیهم السلام جایگاهی بس بلند دارد. شناخت و پیروی از پیامبر خدا و اوصیای گرامی اش -صلوات الله علیهم اجمعین- آن قدر ارزشمند و پر اهمیت است که پیامبران بزرگ

الهی، همچون حضرت موسی کلیم اللہ، حضرت عیسی روح اللہ و حضرت ابراهیم خلیل اللہ علیہم السلام همه در تب و تاب آن اند تا از شیعیان این چهارده نور پاک باشند و از این امت مرحومه شمرده شوند.

و ما خدای مهر و رحمت را بی حد سپاس می گوئیم که این نعمت بزرگ و نیز نعمت های بی شمارش را بی آنکه استحقاق آن را داشته باشیم به ما مرحمت فرمود؛ «یا مبتدئا بالنعمة قبل استحقاقها!»

آشنایی با عالمان ربانی و بندگان صالح و اولیای شایسته خداوند که واسطه فیض و راهگشای ما به سوی محبوب و حضرات معصومان علیهم السلام بوده و هستند، یکی دیگر از آن نعمت های بزرگ الهی است. و حقیقتاً این لطف و عنایت ویژه خداوند به ماست.

شکرها داریم از عشق ای خدا

کز لطف تو حکایت می کند

یکی از این بزرگواران که سالیان درازی توفیق بهره مندی از فیض حضورشان را داشتیم، گاه با اشارتی توصیه می فرمودند که با دوستان و خانواده ها جلساتی داشته باشیم. اما بنده خیلی جدی نمی گرفتم، تا آنکه اصرار و پیگیری مجدانه آن بزرگوار مرا مصمم ساخت تا برای عده ای از عزیزان جلساتی دوستانه داشته باشم. و این توفیقی بود که نصیب این حقیر شد.

در این جلسات هفتگی، در طی چندین سال موضوعات مختلف و متنوعی مطرح می شد؛ تا اینکه تصمیم بر آن شد که به بررسی سیره برترین شخص عالم هستی، یعنی وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت آن حضرت که نفس پیامبرند پردازیم. باشد که از این رهگذر به مصداق آیه شریفه «لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه» بستری برای پیروی از آن وجود

نازنین فراهم آید و سیره آن بزرگواران را در تمام ابعاد زندگی الگو و نمونه قرار دهیم و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام سر تسلیم و طاعت فرود آوریم؛ آنجا که فرمودند:

واقتدوا بهدی نبیکم فانه أفضل الهدی و استنوا بسنته فانها أهدى السنن؛^(۱) به راه و رسم پیامبر تان اقتدا کنید که بهترین راه و رسم هاست و رفتار تان را با سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست.

و نیز فرمودند:

فتاسّ بنیک الأظیب الأطهر - صلی الله علیه و آله - فان فیہ أسوه لمن تاسی و عزاء لمن تعزی و أحب العباد إلى الله المتاسی بنیه و المقتص لأثره؛^(۲) از پیامبر پاک و پاکیزه ات صلی الله علیه و آله وسلم پیروی کن؛ زیرا سیره و راه و رسمش سرمشقی است برای آن کس که بخواهد تاسی جوید و انتسابی است (عالی) برای کسی که بخواهد منتسب گردد. و محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش الگو پذیرد و قدم جای قدم او بگذارد.

از این رو توفیق الهی نصیب شد تا به یاری حق بحث سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را پی بگیریم. ناگفته نماند که در این میان نکته های اخلاقی و معنوی و عرفانی و تذکراتی برگرفته از روایات و شرح حال بزرگان و نیز

ص: ۱۹

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

نکات نابی را که احیانا در طول معاشرت با بزرگانی به خاطر داشتیم مطرح کرده ام تا همه از آن بهره مند شویم. اگر در این گفته ها حسن و کمال و خیری هست، همه از الطاف و عنایات حضرت حق و چهارده معصوم پاک علیهم السلام است.

إن ذکر الخیر کنتم أوله و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه؛^(۱) اگر از خیر ذکری شود، شما اهل بیت، اول و اصل و فرع و معدن و جایگاه و منتهای آن خیر هستید. ما عدم هاییم هستی ها نما

تو وجود مطلق هستی ما

این همه آوازاها از شه بود

گر چه از حلقوم عبدالله بود

چون عده ای از دوستان اصرار بر تنظیم و چاپ این مباحث داشتند، بر آن شدیم تا به توفیق حق تعالی این مباحث را به این صورت که در برابر دیدگان شماست، به شما خوانندگان گرامی تقدیم کنیم. در پایان ذکر چند نکته را لازم می دانم:

۱- از همه عزیزانی که در آماده سازی و چاپ و انتشار این مجموعه تلاش نمودند، به ویژه از برادر بزرگوار جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای اسدی که مسئولیت تدوین و ویرایش این مباحث را به عهده داشتند، تشکر و قدردانی می کنم.

۲- به یاری خداوند این سلسله مباحث تحت عنوان سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در چندین جلد منتشر خواهد شد.

ص: ۲۰

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه .

۳- چنانچه دوستان عزیز و خوانندگان گرامی با دقت و از سر تأمل مطالب را مورد مطالعه قرار دهند، امید است فضای جدیدی فراروی آنان گشوده شود و با بینشی نو راه نزدیک قرب الهی را که محبت خوبان است باز شناسند.

الهی فاسلک بنا سبل الوصول إلیک و سیرنا فی أقرب الطرق للوفود علیک؛(۱)

خداوندا! ما را به راه وصال راهبری کن و از نزدیک ترین راه های ورود به پیشگاهت رهسپار ما گردان.

۴- برای آشنایی خوانندگان گرامی با برخی از بزرگانی که نامشان در این کتاب آمده است، خلاصه ای از زندگی و شخصیت آنان را در پایان همین مجموعه آورده ایم.

۵- امید است همه سروران و عزیزانی که این مجموعه را مورد مطالعه قرار می دهند، با نظرات و پیشنهادهای سازنده خود ما را در تکمیل و ارائه بهتر این مباحث یاری دهند.

این همه گفتیم لیک اندر بسیچ

بی عنایات خدا هیچیم هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیا هستش ورق

والسلام علیکم □ حبیب الله فرحزاد

مشهد مقدس - ۱۷ صفر المظفر ۱۴۲۹

ص: ۲۱

۱- مفاتیح الجنان، مناجات المریدین.

احب العباد إلى الله الفتاسی بنییه؛ محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیامبرش تأسی کند.

(امیرالمؤمنین علیه السلام)

دو ستون دین

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم ماه مبارک رمضان، بعد از اینکه ضربت خوردند، چند وصیت دارند که یکی از آن ها در نامه بیست و سوم «نهج البلاغه» آمده است. حضرت در آنجا به دو نکته بسیار سفارش کردند و فرمودند:

وصیتی لكم أن لا تشرکوا بالله شیئا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا تضيعوا سنته. أقيموا هذین العمودین و اوقدوا هذین المصباحین و خلاکم ذم؛ وصیت من به شما این است که به خدا شرک نورزید و سنت محمدصلی الله علیه و آله و سلم را ضایع نگردانید. این دو ستون دین را استوار برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید و دیگر از هیچ ملامت و مذمتی نترسید.

ص: ۲۳

اینکه برای خدا شریک قائل نشویم، خداپرست باشیم، مردم پرست و بت پرست و هواپرست نباشیم، بحث بسیار مهمی است که تمام خیرات در پرتو آن است. هر انسانی تا در مسیر توحید قرار نگیرد، آن لطف و عنایت ویژه بر سرش نمی ریزد. هر کس، هر چند یهودی و بت پرست، وقتی به بن بست برسد و بتش کنار رود و برایش انقطاع از غیر خدا حاصل شود، رحمت الهی او را فرا می گیرد. اصلاً انبیا برای همین مهم آمده اند؛ برای مبارزه با شرک و بت پرستی، برای اینکه بشر چیزی را در کنار خدا قرار ندهد. انبیا آمده اند تا بشر را در مسیر توحید و کمال انسانی قرار دهند. این است که امیرالمؤمنین علیه السلام اساس وصیت خویش را مبارزه با شرک قرار داده است؛ «آن لا تشرکوا بالله شیئا». و در کنار آن «و محمد صلی الله علیه و آله فلا تضيعوا سنه»؛ و سنت و سیره پیامبر را هم ضایع نکنید. این دو اصل مهم، دو ستون خیمه کمال و دو چراغ هدایت است. حضرت فرموده اند: این دو ستون را همیشه برافراشته و این دو چراغ را همیشه روشن نگه دارید. اگر آدمی مشرک نباشد و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کند، همه کارهایش درست خواهد بود. پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست یافتن به حیات و زندگانی پاک و پاکیزه است. سیره ها و سنت های ریز و درشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه و روش خوب زندگی کردن است. مثلاً پیامبر خدا به همه سلام می کردند، ما هم سلام کنیم.

سیره سلام کردن که به ظاهر امری عادی است، برای انسان آثار و برکات عجیبی دارد. در روایت آمده است: «کسی که سلام می کند، از خطر تکبر که بدترین دردهاست در امان است.» (۱) متکبر نمی تواند به همه سلام کند؛ می گوید: من بهتر هستم. شما چه می دانید، شاید کسانی که درباره آن ها طور دیگری فکر می کنید، از شما بهتر باشند! ممکن است ظاهر افراد بد باشد و در نگاه شما گنهکار و فاسق باشند، اما شاید توبه کنند و عاقبت به خیر شوند. خود سلام کردن روشی برای مبارزه با تکبر است؛ برای اینکه انسان خودش را بهتر از دیگران نداند. امام صادق علیه السلام فرمودند: من التواضع ان تسلّم علی من لقیته؛ (۲) یکی از موارد تواضع این است که به هر کسی که برخوردی سلام کنی. به کار بردن این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انسان را از تکبر محفوظ می دارد. همین رفتار و سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که عالم را متحول کرد. شنیده اید که آن یهودی که بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خاکروبه می ریخت، بیمار شد. ما اگر بودیم میگفتیم: خدا کند هلاک شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عیادتش رفتند. (۳) شاید ما تحمل این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشته باشیم. یهودی پیشکشمان، دست کم به فامیل، به همسایه ها، به مشتری ها، به دوستان خودمان سلام کنیم. من

ص: ۲۵

۱- البادیء بالسلام بریء من الکبر. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۴۹، ح ۸۸۴۸.

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۰، ح ۹.

۳- در روایت آمده است: هنگامی که یهودی آن محبت را از آن حضرت دید، خجالت کشید و مسلمان شد. (کتاب ابلیس، ص ۲۰۳).

معتقدم کسی که یک سیره از سیره های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را به طور اساسی دنبال کند، نجات پیدا می کند؛ چون این ها مثل زنجیر به هم متصل اند. ببینید، اگر از همین یک سیره سلام کردن پیروی کنید، تکبر از وجودتان رخت بر می بندد و متواضع می شوید. خداوند نیز برای همین تواضع، شما را بالا می برد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ما تواضع أحد إلا رفعه الله؛^(۱) هیچ کس تواضع نکرد، جز اینکه خداوند درجه و مقام او را رفیع گردانید. همچنین از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است: کسی که در برابر برادران دینی خود تواضع کند، خداوند او را در جایگاه صدیقین قرار خواهد داد: من تواضع فی الدنيا لإخوانه فهو عند الله من الصديقین و من شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام حقا؛^(۲) کسی که در دنیا برای برادران ایمانی خود تواضع و فروتنی کند، نزد خداوند از صدیقین و از پیروان حقیقی علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود. پیروی از یک سنت رسول خدا، انسان را چقدر اوج می دهد؛ تا آنجا که او را در مقام صدیقین و در شمار شیعیان راستین امیر مؤمنان علیه السلام که جایگاه بسیار بلندی است قرار می دهد!

ص: ۲۶

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۰، ح ۷، به نقل از امالی طوسی.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۷، ح ۱.

پیروی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره پیروی از سیره و سنت پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر بسیار بلندی دارند: أحب العباد إلى الله المتأسی بنیة صلی الله علیه و آله و سلم؛ (۱) محبوب ترین بندگان نزد خداوند، کسی است که به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأسی کند. یعنی از سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کند، یا جای پای آن حضرت بگذارد و در رفتار، خود را شبیه آن حضرت کند. بگوید: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کار را انجام می داده است، من هم انجام می دهم. شبیه شدن دروغش هم اثر دارد، چه رسد به راستش. مگر نگفته اند که اگر نمی توانی برای امام حسین علیه السلام گریان باشی تباکی کن. تباکی همان شبیه سازی است. این هم اثر دارد. بیشتر اعمال و عبادات ما واقعی نیستند، شبیه سازی اند. نماز ما شبیه نماز است، روزه ما شبیه روزه است، ولی با این وجود اثر دارد. دلچک فرعون چون خود را شبیه موسی علیه السلام در می آورد و فرعون را می خنداند، همین شباهت ظاهری او را از غرق شدن نجات داد.

صفات خوب فرعون!

فرعون چند صفت خوب داشت. خدا لعنتش کند، ولی کلاهش یک مقدار پشم داشت. برخی افراد کلاهشان هیچ پشمی ندارد. از

ص: ۲۷

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که خداوند به خاطر این صفات خویش چهارصد سال به او مهلت داد. بعضی افراد از فرعون هم پست ترند. یکی از صفات خوب فرعون این بود که بر سر در خانه اش نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم».

(۱) پیش مردم نفهم می گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»؛ من پروردگار برتر شما هستم!»، (۲) ولی مخفیانه لباس های فرعونی اش را در می آورد و به درگاه خدا ناله می کرد. یکی دیگر از کارهای خوب فرعون اطعام بود. عده ای را مأمور کرده بود و آشپزخانه ای راه انداخته بود که شکم های مردم را سیر کند. از یک طرف آدم می کشت و خباثت می کرد و از طرف دیگر احسان هایی داشت. حضرت امیر علیه السلام فرمود: به خاطر همین کارها اجلش طولانی شد. (۳) در روایت آمده است: ما أحسن محسن من مسلم ولا كافر إلا اثابه الله؛ (۴) هر کس احسان کند، مسلمان باشد یا کافر، خداوند پاداش او را خواهد داد. برخی از کارها اثر وضعی دارد، شرطش هم ایمان و اسلام نیست؛ مثل گریه کردن برای امام حسین علیه السلام. منتها برای کافر اثرش کمتر است. کافر هم اگر بر مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام گریه کند اثر دارد. احسان هم از چیزهایی است که اثرش به مؤمن و کافر می رسد. منتها برای کافر آثار

ص: ۲۸

۱- مفاتیح الجنان، الباقیات الصالحات، باب ۶، شماره ۳۰.

۲- سورۀ نازعات، آیه ۲۴.

۳- رنگارنگ، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۲۲۱۳.

دنیوی دارد؛ مثلاً مالش فراوان و بلاها از او دور می شود. خداوند در قرآن کریم فرموده است:

«هَيْلُ جَزَاءِ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»؛^(۱) پاداش احسان جز احسان نیست. در ذیل همین آیه کریمه از امام صادق علیه السلام روایت شده است: جرت فی الکافر والمؤمن و البر والفاجر؛^(۲) این آیه در باره کافر و مؤمن و نیکوکار و فاجر جاری است. یعنی کافر هم اگر کار خیر انجام دهد، اثر وضعی دارد. فرعون به مردم اطعام می داد؛ به خاطر همین عمرش طولانی شد. روزی که آشپزخانه او تعطیل شد، جبرئیل آمد و «بسم الله الرحمن الرحيم» را از سر در خانه او پاک کرد. یعنی از سایه رحمن و رحیم بیرون آمد. و فردای آن روز غرق شد. از دیگر کارهای خوب فرعون این بود که غیرت داشت و ناموسش را در معرض نامحرم نمی گذاشت. یکی دیگر از کارهایش این بود که «سهل الحجاب» بود؛^(۳) یعنی افرادی که می خواستند به دیدن او بیایند و با او کار داشتند، بدون حاجب و دربان وارد می شدند و با او دیدار می کردند. این طور نبود که دسترسی مردم به او غیر ممکن یا مشکل باشد. برای ملاقات با برخی از مسئولین چند ماه باید در نوبت بمانی. قربان این خدا که هر وقت بخواهی می توانی بدون نوبت و وقت ملاقات با او صحبت کنی! مگر عقل

ص: ۲۹

۱- سوره ی الرحمن، آیه ۶۰.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹۹، ح ۵۸.

۳- رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۹.

ما کم است که به در خانه اهل دنیا برویم! به قول حافظ: بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی ز در آید

باید مدت ها در نوبت بنشینی تا به او برسی. تازه معلوم نیست که مشکل شما را حل کند. پیش خدا و امام زمان برو. همه جا و همه وقت می توانی با آن ها ملاقات و صحبت کنی. شب و روز بیدارند و به شما پاسخ می دهند. امام معصوم و پیغمبر اگر خواب هم باشند، جواب می دهند. آیا اگر کسی نیمه شب امام زمان علیه السلام را صدا بزند، جواب نمی دهد؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: *إن میتنا لم یمت و غائبنا لم یغیب و ان قتلانا أن یقتلوا؛ (۱)* یقیناً میت ما نمرده است و غائب ما غائب نیست و کشته های ما کشته نیستند. فرعون سهل الحجاب بود. به همین دلیل حضرت موسی که در آن ایام چوپان بود و لباس چویانی در تنش بود، با حضرت هارون به ملاقات فرعون آمدند؛ کسی که می گفت: «انا ربکم الأعلى؛ من خدای بزرگ شما هستم.» البته این سخن را همه می گویند؛ هر کس به زبانی. فرعون بدبخت نفهم اسمش بد در رفته است. و گرنه «أنا ربکم الاعلی» گوش دنیا را پر کرده است. یکی از بزرگان می فرمودند: تنها منصور حلاج «انا الحق» نمی گفت، همه می گویند. تا به حال کسی را دیده اید که بگوید: «أنا الباطل»، همه می گویند: «أنا الحق».

ص: ۳۰

فرعون کسی است که ادعای خدایی می کرد، اما یک چوپان می آید و به او می گوید: به من ایمان بیاور! البته به او بر می خورد. حضرت امیر علیه السلام در خطبه قاصعه ورود موسی و هارون را بر فرعون با لباس های پشمین چوپانی جنین توصیف می کند: موسی بن عمران با برادرش هارون علیهما السلام بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباس های پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی بود. با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود، حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و قدرتش دوام یابد. اما او گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید که با من شرط می کنند که بقای ملک و دوام عزتم بسته به خواسته آن ها باشد، در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد. [\(۱\)](#) یک چوپان با آن سر و وضع آمده و به فرعونی که ادعای خدایی می کند می گوید: به من ایمان بیاور. اطرافیان فرعون از این منظره خیلی خندیدند و مسخره کردند. دلچک فرعون این صحنه را اسباب مسخرگی قرار داده بود و گاه گاهی لباسی همچون لباس چوپانی موسای کلیم الله می پوشید و خود را به حضرت موسی شبیه می ساخت و وارد مجلس فرعون می شد و می گفت: به من ایمان بیاورید. و همه زیر خنده می زدند. در روایت آمده است: وقتی فرعون و اطرافیانش غرق شدند، این دلچک نجات پیدا کرد و غرق نشد. حضرت موسی علیه السلام به خدای متعال عرض کرد: چرا این دلچک را غرق نکردی! خداوند فرمود: چون خودش را شبیه کلیم

ص: ۳۱

من کرده بود، از غرق شدن در آب دنیا نجات پیدا کرد. (۱) همین شبیه شدن هم بی اثر نیست. البته انسان اگر شبیه می شود، سعی کند شبیه خوب ها شود. مبادا در تعزیه ها شبیه شمر بشوید! چون ممکن است اثر منفی بگذارد. نقش مخالف بازی کردن خیلی سخت است؛ چون برخلاف فطرت و وجدان است. فرمود: محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیامبر خدا تاسی کند. راه رفتنش، حرف زدنش، معاشرتش، نشست و برخاستش، رفتارش همه شبیه به پیامبر خدا باشد.

محض رحمت

سیره محبت و رحمت یکی از اساسی ترین سیره های پیامبر خداست. آن حضرت مظهر محبت و رحمت بود؛ وجودش جز رحمت چیزی نبود. چنان که خداوند به این ویژگی پیامبر تصریح می کند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ (۲) ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم. یعنی هدف بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فقط رحمت است. بدان معنا که آنچه در پیشبرد رسالت پیامبر خدا تأثیر مثبت داشت و موجب رونق در هدایت مردم شد، رحمت است.

ص: ۳۲

۱- پند تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- سورۃ انبیاء، آیه ۱۰۷.

«فِيَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَكَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ (۱) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان نرم و مهربان شدی، اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مظهر رحمت الهی است و جز رحمت چیزی از او صادر نمی شود. اگر کافر را هم می کشد رحمت است؛ چون جلوی بدی ها را می گیرد. برای بدها، برای شیاطین، برای منافقین هم رحمت است؛ چون کاربرد آن ها را کم می کند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انذارهایش هم همه رحمت و بشارت است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من حذرک کمن بشرک؛ (۲) کسی که تو را انذار کند و برحذر دارد، مثل کسی است که به تو بشارت دهد. تمام انذارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شدت رأفت و رحمت است. کسی را که دوست داشته باشید، اگر بیمار شد، رهایش نمی کنید؛ داروی تلخ به او می خورانید، به او آمپول می زنید، حتی او را به دست تیغ جراحی می سپارید، هر چند برخلاف میلش باشد. آن مهر و محبت شما اجازه نمی دهد که او را به حال خود واگذارید، یا روی میلش رفتار کنید. در قدیم اگر می خواستند بچه را حمام ببرند و نمی آمد، یا می خواستند به او دارو بدهند و نمی خورد، می گفتند: اگر نیایی یا اگر نخوری، میگویم

ص: ۳۳

۱- سورۃ آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۵۹؛ غررالحکم، ص ۵۹۰.

لولو بیاید و تو را بخورد. آن زمان از این لولوها فراوان بود. مادرها چپ و راست می گفتند: لولو. با لولو کارهایشان را سر و سامان می دادند. همه اینها برخاسته از محبت مادر به فرزند بود. اگر دیدید مادری به زور و با کتک به فرزند کوچکش دارو می دهد، این غضب است یا رحمت؟ ظاهرش تندی و غضب است، ولی باطنش رحمت است. در حدیث آمده است: چند نفر از کفار را اسیر و در غل و زنجیر کرده بودند. پیامبر خدا به آن ها نگاهی کردند و تبسم نمودند. کفار گفتند: می گویند: شما پیغمبر مهربانی هستید؛ ما را در غل و زنجیر کرده اید و می خندید! پیامبر فرمود: ما می خواهیم با غل و زنجیر شما را به سوی خیر بکشیم و به بهشت ببریم. تبسم من برای این است که شما می خواهید فرار کنید. (۱)

تألیف قلوب

یکی از سیره های پیغمبر خدا تألیف قلوب بوده؛ دل ها را به هم نزدیک می کرده است. اگر دو تا دل با هم یکی شود، سومی آن ها خدا و امام زمان علیه السلام و همه خوب های عالم اند. فرق نمی کند، زن و شوهر باشند یا رفیق و یا همسایه. اگر دو تا دل با هم یکی شد، رحمت خداوند سرازیر می شود. یکی شدن یعنی دیگر من و تویی نباشد. دو تا دل که یکی شد، همه هستی به آنجا می آید. در برابر آن هر جا که دو تا دل از هم فاصله گرفتند، سومی آن ها شیاطین و بدهای عالم اند. همین است که مولانا می گوید:

ص: ۳۴

اگر دوتا دل واقعا یکی شود، یعنی من و تو نداشته باشیم، جیبمان یکی می شود، آبرویمان یکی می شود، خواهش هایمان یکی می شود. اگر کسی به شما ضرر زد، به من ضرر زده است. همچنین ضرر به من، ضرر به شماست. اگر خیری به من رسید، شما خوشحال می شوید و اگر خیری به شما رسید، من خوشحال می شوم. اگر ضرر به شما رسید، من پکر می شوم و اگر به من رسید، شما پکر می شوید. این خیلی مهم است. «و لا یزالون مختلفین إلا من رحم ربک؛ و مردم همواره در اختلاف اند، مگر اینکه خدا رحم کند.» واقعا همین طور است. کار خیلی مشکل است، مگر اینکه خدا رحم کند و این اختلاف از میان برود و دل ها یکی شود. خداوند بعد می فرماید: «وَلَدَلِکَ خَلَقَهُمْ» (۱) در تفسیر آمده است: «ای للرحمه»؛ (۲) یعنی آن ها را برای همین رحمت آفریدیم. یعنی انسان ها را برای رحمت خلق کردیم، نه برای اختلاف.

ریزش رحمت

خداوند خواسته است رحمتش را سرازیر کند. آدم های بزرگ که به غنای خدا سر در می آورند، به هیچ کس نیاز ندارند. اگر به کسی امری می کنند، می خواهند به او عنایتی کنند. اولیای خدا وقتی می خواهند از

ص: ۳۵

۱- سوره هود، آیه ۱۱۸ - ۱۱۹.

۲- تفسیر کنزالدقائق، ج ۶، ص ۲۶۰.

صحرای قیامت بروند، هر کس که به آن ها آبی یا غذایی داده است، یا کمکی کرده است، مورد شفاعت واقع می شود. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل فرموده اند: ما من أهل بیت یدخل واحد منهم الجنة إلا دخلوا أجمعین الجنة. قیل: وکیف ذلک؟ قال یشفع فیهم فیشفع حتی الخادم فیقول: یا رب خویدمتی کانت تقینی الحر و القر فیشفع فیها؛ (۱) هر اهل بیتی که یک نفر آن ها داخل بهشت شود، همه آنان به بهشت می روند. گفته شد: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود: آن یک نفر بهشتی از آنان شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود. حتی از خادم خود هم شفاعت می کند و می گوید: پروردگارا، یک خادم کوچکی هم داشتم که مرا از گرما و سرما محافظت می کرد و از او نیز شفاعت می کند. مؤمن وقتی وصل شد، اگر همه عالم به او دست بزنند، دست همه را می گیرد و نجات می دهد. در باب شفاعت آمده است: هر کس به مؤمنی خدمت و محبتی کرده است، به او نظر می شود. اولیای خدا که پرتوی از غنای الهی به آن ها خورده است، اگر به کسی می گویند این کار را بکن، می خواهند خیری به او برسانند. امام حسین علیه السلام محتاج شمر و لشکر عمر سعد نبود، محتاج یک ظرف آب نبود. اگر این چنین باشد، امام نیست. اگر فرمود: به من آب بدهید، یا فرمود: «هل من ناصر ینصرنی، هل من معین یعیننی؛ آیا کسی هست مرا یاری

ص: ۳۶

کند، آیا کسی هست مرا کمک کند!» می‌خواست آب به آن‌ها بدهد، می‌خواست خیر به آن‌ها برساند، می‌خواست رحمشان طلوع کند و رحمت خدا آن‌ها را فرا گیرد و نجات پیدا کنند. و گرنه امام علیه السلام مظهر غنای الهی است؛ به کسی و چیزی احتیاج ندارد. چند لحظه دیگر هم صبر می‌کرد و کار تمام می‌شد.

رسالت پیامبران، محبت الهی

سیره پیامبر و امامان علیهم السلام محبت و رحمت و جذب بوده است. اگر در مواردی هم دفع می‌کردند، به خاطر جذب بوده است. چاره و راهی جز این وجود نداشته است. برای یک عضو سرطانی علاجی جز جدا کردن آن عضو نیست. که این هم بر اساس رحمت است. اگر کافری را می‌کشند، از روی لطف و رحمت است. می‌خواهند جلوی شرش را بگیرند و بدی‌هایش را کم کنند. اساس حرکت و رسالت پیامبر محبت بوده است. دین پیامبر اسلام جز محبت چیز دیگری نیست. «الذین هو الحب والحب هو الدین.» (۱) پیامبران آمده‌اند تا مردم را به محبت خدا برسانند. اگر پیامبری بیاید و مردم را از خدا جدا کند، خدا آن پیغمبر را مؤاخذه می‌کند. چرا خدا حضرت یونس را در شکم ماهی زندانی کرد؟ چون امتش را زود نفرین کرد و آن‌ها را رها کرد و رفت. چرا حضرت نوح پانصد سال گریه می‌کرد؟ چون امتش را زود نفرین کرد. نامش عبدالملک یا عبدالغفار یا عبدالاعلی بود، ولی از بس

ص: ۳۷

۱- امام باقر علیه السلام، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۵۸، ح ۴۹.

گریه کرد، به او نوح گفتند. (۱) وقتی امتش را نفرین کرد و همه غرق شدند، شیطان نزد او آمد و از او تشکر کرد. اگر دشمن از انسان تشکر کند، معلوم می شود که کاری کرده است که از آن خوشش آمده است. می گویند: یک انسان احمقی از افلاطون تعریف و تمجید کرد. افلاطون ناراحت شد. پرسیدند: چرا ناراحت شدی، او که از شما تعریف کرد؟! گفت: نمی دانم چه کار احمقانه ای از من سر زده، که این احمق از من خوشش آمده است! خداوند از پس بنده هایش بر می آید؛ یعنی اگر پیغمبری زود نفرین کند، یا از بنده هایش کم طرفداری کند، توبیخش می کند و یا درجه او را پایین می آورد. حضرت یونس را در شکم ماهی زندانی کرد. آیا هیچ حاکمی می تواند کسی را در شکم ماهی زندانی کند؟ در زندان های دنیا آب و غذا می خورند، راه می روند، یک نفسی می کشند. آیا شما دیده اید کسی را در شکم ماهی، آن هم در قعر دریا زندانی کنند؟ در جایی که ظلمات محض است: «فنادی فی الظلمات...»؛ یعنی هم در شکم ماهی و هم در قعر دریا که شعاعی از نور وجود ندارد. اگر حضرت یونس «سبحانک إنی کنت من الظالمین» نمی گفت، خداوند تا قیامت او را در آنجا نگه می داشت. فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ؛ (۲) و اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.

ص: ۳۸

۱- علل الشرایع، ص ۲۸، ح ۱ و ۲ و ۳.

۲- سورۃ صافات، آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

خداوند حضرت یونس را این چنین توییح کرد؟ به خاطر اینکه از پس بنده هایش بریاید.

بوی رحمت الهی به مشام جان

اگر دعاها را مرور کنیم؛ دعای عرفه، کمیل، ابوحمزه و دعاهای ماه مبارک رمضان را می بینیم که درهای رحمت خداوند چقدر گسترده و باز است. انسان با خدایی که پدرش را در بیاورد، نمی تواند انس بگیرد و یگانه شود. خداوند مهربان و با گذشت است. لطف می کند و انسان را به پیش می برد. این است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: من خدا را به خاطر ترس عبادت نمی کنم، به خاطر ثواب و طمع هم عبادت نمی کنم، بلکه از روی محبت عبادت می کنم. چون او را دوست می دارم، عبادتش می کنم. این ارزشمند است و انس و ارتباط ایجاد می کند. در دعای کمیل می خوانیم: اللهم إني أَسْتَلْكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ؛ خدایا، تو را به رحمتت که همه چیز را فرا گرفته است می خوانم. رحمت خداوند در همه جا و در همه چیز گسترده است. امامان ما چقدر زیبا دعا کردن و گفت و گو با خدا را به ما آموخته اند: خدایا، اگر مرا داخل بهشت کنی، پیغمبرت خوشحال می شود. اگر مرا به جهنم ببری، دشمنت شیطان خوشحال می شود. خدایا، به خودت قسم، می دانم که اگر پیغمبرت خوشحال شود، بهتر است تا دشمنت شیطان خوشحال شود.

بینید امامان ما چگونه راه جهنم را می بندند: خدایا، خودت در قرآن فرموده ای: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ؛ (۱) و اما سائل را از خود مرانید». خدایا، ما هم سائل توایم. خدایا، خودت در قرآن گفتی: «ان نَعْفُو عَمَّن ظَلَمْنَا؛ کسانی را که در حق ما ظلم کردند ببخشیم». خدایا، ما به خودمان ظلم کردیم، ما را عفو کن. خدایا، خودت در قرآن فرموده ای که به زیر دستانم احسان کنیم: «امرتنا بالإحسان إلی ما ملکت ایماننا.» خدایا، ما عبد تو هستیم، ما را از آتش جهنم آزاد کن. (۲)

حسن ظن به خدا

بوی رحمت الهی از همه دعاها به مشام جان انسان می رسد. رحمت الهی دست همه ما را می گیرد. حتی حسن ظن و امید به خدا موجب نجات ما خواهد شد. روایتی در «سفینه البحار» آمده است که بسیار عجیب است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: آخرین بنده ای را که فرمان داده می شود که به سوی آتش ببرند، نگاهش را بر می گردانند. گویا به دنبال گمشده ای می گردد. خداوند عز و جل می فرماید: او را بیاورید. وقتی می آورند، به او

ص: ۴۰

۱- سورۀ ضحی، آیه ۱۰.

۲- مفاتیح الجنان، فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی.

می گوید: «یا عبدی لم التفت؛ برای چه نگاهت را برگرداندی؟» می گوید: «یا رب ما کان ظنی بک هذا؛ خدایا، گمان من به تو این نبود.» خداوند می فرماید: ای بنده من، گمان تو به من چه بود؟ می گوید: «یا رب کان ظنی بک ان تغفر لی خطیئتی و تسکننی جنتک؛ پروردگارا، گمان من به تو این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا به بهشت می بری» امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای متعال پنج قسم می خورد و می گوید: «ملائکتی و عزتی و جلالی و آلائی و بلائی و ارتفاع مکانی ماظن بی هذا ساعه من حیاته خیرا قط و لو ظن بی ساعه من حیاته خیرا ماروعته بالنار، اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنة؛ ملائکه من، به عزت و جلالم و نعمت هایم و بلایم و بلندی مقامم! این بنده من در طول حیات خودش هیچ گاه به من خوش بین نبوده است. اگر در همان حیاتش یک لحظه به من خوش بین بود، او را از آتش جهنم نمی ترساندم. کذبش را روا گردانید و او را وارد بهشت کنید.» (۱) با اینکه این حسن ظن او راست نبود و به دروغ نگاهش را برگرداند، همین موجب نجاتش شد. باز در این شخص یک مایه ای بوده است که نگاهش را برگرداند. خداوند یک خیری در او گذاشته بوده است. «یا مبتدئا بالنعیم قبل

ص: ۴۱

استحقاقها.» (۱) خداوندی که این چنین عنایت می نماید و حسن ظن دروغی را امضا می کند، آیا می توان از او ناامید بود؟ آیا می توانیم از رحمتش مأیوس باشیم و او را نپذیریم قبول نکنیم و دوستش نداشته باشیم؟ امید به رحمت حق به معنای این نیست که از خودمان ناامید نباشیم. باید از خودمان ناامید و مأیوس باشیم. از غیر خدا هم باید ناامید بود. راه همین است. تا انسان به یأس نرسد، به امید دست نمی یابد. حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا؛ (۲) (پیامبران به دعوت خود، و دشمنان آن ها به مخالفت خود همچنان ادامه دادند) تا آن گاه که رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که به آن ها دروغ گفته شده است؛ در این هنگام نصرت ما به سراغ آن ها آمد. در این آیه مطالب بسیار بلندی است. خداوند می فرماید: پیامبران آن قدر تلاش کردند تا به یأس رسیدند؛ یعنی به آخر رسیدند. در همان هنگام نصرت ما رسید. یعنی در ناامیدی و سیاهی محض روشنی می بینیم. انسان باید از خودش مأیوس باشد و خودش را متهم بداند، اما هر چه می توانیم باید به خدای مهربان خوش بین باشیم و برای او سنگ تمام بگذاریم. بگوییم: خدایا، خوب خدایی هستی، تو آمرزنده و بخشنده ای! حتی اگر به دروغ هم بگوییم خدای خوبی داریم، خدا کار ما را درست می کند و ما را می آمرزد. دروغی یعنی اینکه من باور نکرده ام، ولی در واقع

ص: ۴۲

۱- ای آغاز کننده نعمت پیش از استحقاق آن؛ تهذیب، ج ۳، ص ۸۴؛ بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۹۸.

۲- سورۀ یوسف، آیه ۱۱۰.

خدای خیلی خوبی داریم. دروغ از ناحیه ناباوری ماست. حاج آقا دولابی می فرمودند: ما هفتاد سال به دروغ گفتیم خدای خیلی خوبی داریم، یکی هم دروغ نبود؛ چون در واقع خدای خوبی بود. گفتیم: این خدا این قدر آمرزنده و مهربان است که حد ندارد. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۱) «کان الله» یعنی بوده و هست و خواهد بود. تو باید باور و قبول کنی. خدایی که به گمان دروغ اجر و مزد می دهد و راه را باز می کند، اگر کسی واقعا خوش بینی ارائه بدهد، در حق او چه خواهد کرد! باید به خدای کریم و رحیم خوش بین بود. امام صادق علیه السلام در ادامه همین روایت فرمودند: «ما ظن عبد بالله خيرا الا كان الله عند ظنه به و لا ظن به سوء الا كان عند ظنه به و ذالك قوله (عز و جل) «وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲) هر بنده ای به خداوند خوش بین باشد، خدا با همان خوش بینی با او عمل می کند. و هر بنده ای به خدا سوء ظن داشته باشد، خداوند با همان بدبینی با او رفتار می کند. و این همان معنای فرموده خداست که فرمود: «آری این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید و همان موجب هلاکت شما گردیده و سرانجام از زیانکاران شدید.» برخی افراد با سوء ظن و بدبینی با خدا رفتار می کنند و می گویند: این خدا کار ما را درست نمی کند. می دانم که این خدا ما را نمی آمرزد و عاقبت به جهنم می برد. حضرت فرمود: یقین بدانید که خداوند حتما همین کار را

ص: ۴۳

۱- سورۀ فتح، آیه ۱۴.

۲- سورۀ فصلت، آیه ۲۳.

می‌کند. این هم به خاطر بدگمانی اوست. در روایات ما آمده است: أكبر الكبائر سوء الظن بالله؛ (۱) بزرگ‌ترین گناهان سوء ظن و بدگمانی به خداوند است. یعنی در میان گناهان کبیره بزرگ‌تر از سوء ظن به خدا وجود ندارد. در برابر آن فرمودند: حسن الظن بالله ثمن الجنة؛ (۲) حسن ظن خدا بهای بهشت است. خداوند به جهنمی‌ها می‌فرماید: گمان خودتان بود که من شما را نمی‌آمزم و به بهشت نمی‌برم. خود شما بد بریدید. قیچی دست خود شما بود. خوش بین باش و خوش بپر و از رحمت و محبت و جمال و زیبایی‌ها بگو.

ص: ۴۴

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۸۸، به نقل از کتار العمال، ص ۵۸۴۹.

۲- امالی طوسی، ص ۳۸۰، مجلس ۱۳، ح ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۹۵.

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا: پروردگارا! رحمت و علم بی منتهایت هر چیز را فرا گرفته است.

(سوره غافر آیه ۷)

محبوب حقیقی خداوند

پیغمبر محبوب و حبیب خداست. حبیب الله از لقب های پیغمبر ماست، هم به معنای فاعلی و هم به معنای مفعولی؛ یعنی هم محب خداست و هم محبوب خدا. يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ؛ (۱) خداوند آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را

دوست دارند. اصلاً شاید بتوان گفت: تنها محبوب خدا پیامبر است و همه خوبی های عالم هم در اوست. یکی از بزرگان می فرمود: خوب است انسان بیش از

ص: ۴۵

یک معشوق نداشته باشد. خداوند احد است و یک معشوق هم بیشتر ندارد و آن هم پیامبر است. همه ی امام ها و پیغمبرها و نور حضرت زهرا علیهاالسلام هم در آن است. یکی یعنی همه. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کلنا محمد؛ (۱) همه ما محمدیم. در زیارت آل یاسین می خوانیم: «لا- حیب إلا- هو و أهله؛ محبوبی جز پیامبر و اهل بیتش نیست.» خداوند است و محبوبش. همه خوبی ها در محبوب اوست. این قدر وجود او وسعت و گسترش دارد! شاید مراد از رحمت در آیه شریفه «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا» (۲) وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و سعه وجودی آن حضرت باشد. بنابراین اگر کسی می خواهد محبوب شود، یکی از راه هایش این است که محبوب خدا را زیاد یاد کند و او را از صمیم دل دوست بدارد. برخی از پدر و مادرها بچه شان را بسیار دوست دارند و یک فرزند هم بیشتر ندارند. خداوند پس از چهل سال به آنان یک فرزند داده است. همه محبت و عشقشان در آن فرزند است. هر چه دارند فدای او می کنند. این فرزند برای آنان محبوب بالذات است، اما رفقای این فرزندشان را هم دوست دارند؛ چون بوی فرزندشان را می دهند. آنچه متعلق به این فرزند است، همه را دوست دارند؛ وسائل، لباس ها و در روایات آمده است که محبوب حقیقی خداوند متعال همین پیامبر

ص: ۴۶

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶.

۲- سوره غافر (مؤمن)، آیه ۷.

است. اگر شما می خواهید شعاع آن محبت شما را هم بگیرید، پیامبر را دوست بدارید.

محبت اساس آفرینش

اساس کار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، محبت و رحمت است: الحب اساسی؛(۱) اساس و بنیاد کار من محبت است. این تعبیر بسیار زیبا و قشنگی است؛ محبت اساس و شعار و ریشه کار من است. یک استاد و یک شخصیت وقتی می خواهد کارش را پایه ریزی کند، برای آن یک اساسی دارد. اساس کار و مکتب پیامبر محبت است. مکتب او ریشه در محبت دارد. اصلا خداوند متعال خلقت را به خاطر محبت بنا نهاده است. قصد مهم آفرینش آسمان و زمین محبت است. در حدیث کسا می خوانیم: ما خلقت سماء مبنیه و لا أرضا مدحیه و لا قمرا منیرا و لا شمساً مضيئه و لا فلکاً یدور و لأبجراً یدجری و لا فلکاً یسری إلا فی محبه هؤلاء الخمسه؛(۲) آسمان بنا شده و زمین کشیده شده و ماه روشنی دهنده و خورشید درخشانده و فلک دور زننده و دریای جاری و کشتی سیر کننده، همه را برای دوستی این پنج تن آفریدم.

ص: ۴۷

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳، به نقل از عوالی اللئالی، ح ۱۲۶۷۲.

۲- مفاتیح الجنان.

اساس آفرینش بر مبنای محبت و عشق بازی است. خداوند نظام هستی را برای محبت و رحمت خلق کرده است، نه برای غضب. اگر از سر غضب بود، شاید یک نفر هم نجات پیدا نمی کرد. در حدیث قدسی آمده است: کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف؛^(۱) من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم. از این رو خلق را آفریدم تا شناخته شوم. یعنی من دوست داشتم خودم را معرفی کنم؛ من غفارم، من ستارم، من اظهر الجمیل هستم، من رحمن و رحیم هستم. از این رو خلایق را آفریدم تا شناخته شوم. بنابراین اساس آفرینش محبت است. اگر انسان این مطلب را درک کند که عالم عالم محبت است و نظام آفرینش بر اساس محبت است، به راز هستی پی برده است. اگر محبت نباشد، تمام اعضا و جوارح عالم از هم جدا می شود. محبت این ها را به هم پیوند داده است. تمام ذرات عالم بر مدار محبت و عشق و رحمت می گردد. اگر مدار عشق و رحمت نباشد، اگر یکدیگر را دوست نداشته باشند، از هم جدا می شوند و نظام عالم به هم می خورد.

جود بر بندگان

در روایتی آمده است که خداوند به حضرت داوود می فرماید:

ص: ۴۸

یا داود قل لعبادی لم أخلقکم لأربح علیکم؛ ولکن لتربحوا؛(۱) ای داوود، به بندگانم بگو که من شما را خلق نکردم که سود ببرم، بلکه خلق کردم تا به شما سود برسانم.

گاهی انسان تجارتی می کند و هدفش این است که سودی ببرد، ولی گاهی می خواهد کار کسی را راه بیندازد و خیری برساند. کار خدا هم خیر رساندن است. مولانا مضمون این حدیث را در جریان موسی و شبان زیبا ترسیم کرده است:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

گر نماز و روزه ای فرموده ام

ره به سوی خویشان بنموده ام

من نگردم پاک از تسیحشان

پاک هم ایشان شوند و درفشان

اگر شما تسیح می گوید، من با تسیح شما پاک نمی شوم، در حقیقت می خواهم شما را پاک کنم. گاهی بزرگی به انسان کاری می گوید تا خیری به او برساند. اگر بزرگی به کوچکی امر می کند، نیازی به او ندارد، بلکه مقصود او خیر رساندن است.

مرحوم آیت الله انصاری همدانی - رحمه الله علیه - هرگاه می خواست به کسی نظری کند، به او می فرمود: برو یک لیوان آب بیاور. بعد نگاهی به او می کرد و آن نگاه اثر خودش را می گذاشت. حلال مشکلات ما این است که اولیای خدا نظری به ما کنند. خداوند متعال هم اگر می گوید: نماز

ص: ۴۹

بخوان، روزه بگیر، الله اکبر بگو، سبحان الله بگو، می خواهد شماها را پاک کند. کار خدا این گونه است. مولانا می گوید:

هین مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

نگو من را با خدا چه کار؟ خدا از همه نزدیک تر و مهربان تر و عزیز تر است. او ارحم الرحمین است. اصلاً خدا به مستضعف نزدیک تر است. پیامبر ما وقتی وارد مدینه شدند، به منزل کسی رفتند که از همه فقیر تر بود. فرمود: شتر من مأمور است. او را رها می کنم و به اذن خدا راه می رود. هر کجا رفت می روم. چون هر کس می گفت: پیامبر باید به خانه من بیاید. و این ممکن بود موجب ناراحتی شود و قبایل از هم دلخور شوند. این شتر آمد در خانه کسی که از همه فقیر تر بود، کسی که فکر نمی کرد پیامبر خدا به خانه او بیاید، ولی شتر به اذن خدا در خانه او فرود می آید.

سرآغاز کتاب آفرینش

پس از آنکه روح در حضرت آدم دمیده شد، ناگهان عطسه ای زد. حق تعالی به او الهام کرد که بگوید: «الحمد لله رب العالمین» آن گاه خدای متعال فرمود: «یرحمک ربک؛ (۱) پروردگارت به تو رحم می کند.» از این رو مستحب است به کسی که عطسه می زند بگویند: «یرحمک الله!» و او نیز در پاسخ بگوید: «یغفر الله لک!» همچنین مستحب است عطسه زننده بگوید: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته.» بنابراین

ص: ۵۰

نخستین کلامی که خدای متعال به آدم فرمود، این بود: ای آدم، پروردگارت به تو رحم می کند. شیخ بهایی - علیه الرحمه - در «کشکول» می گوید: اگر بزرگی به کسی نامه بنویسد، شما از سر آغاز نامه می توانید بفهمید که منظور از نامه چیست و آیا قصد جنگ دارد یا صلح. بعد می فرماید: خدای متعال کتاب آسمانی خود را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرده است. این کلام رحمانی ۱۱۴ مرتبه در قرآن تکرار شده است.

گستره رحمت الهی

رحمت رحمانیت خداوند در آفرینش و همه موجودات گسترش دارد. و رَحْمَتِي وَسَمِعْتُ كُلَّ شَيْءٍ؛ (۱) و رحمت من هر چیزی را فرا گرفته است. هر چیزی را که بتوان به آن شیء گفت، مشمول رحمت خداوند است. ما چیزی را نمی یابیم که رحمت الهی در آن نباشد. رَبَّنَا وَسَمِعْتُ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا؛ (۲) پروردگارا! رحمت و علم تو هر چیز را فرا گرفته است. این ها آیاتی است که می توان از آن ها استفاده کرد که رحمت خداوند گسترده است. رحمت خدا اساس آفرینش است. رحمت صفت بسیار

ص: ۵۱

۱- سورۃ اعراف، آیه ۱۵۶.

۲- سورۃ غافر، آیه ۷.

بزرگی است. روی این صفت بسیار کار کنید. این صفت کاملین است. کسی که به این صفت دست پیدا کند، باید همه موجودات را دوست بدارد. امام زمان علیه السلام رحمت واسعه خداوند است. هنگامی که ظهور می کند می فرماید: إن رحمة ربکم وسعت کل شیء و انا تلک الرحمة؛ (۱) بی گمان رحمت پرور دگار تان همه چیز را فرا گرفته است و آن رحمت گسترده خداوند منم.

شتابزدگی

وقتی از سمت پاهای حضرت آدم علیه السلام روح در او دمیده شد، به زانوهایش که رسید، خواست بلند شود، اما نتوانست. از این رو خداوند فرمود: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ؛ (۲) انسان از عجله آفریده شده است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: هنگامی که خداوند آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، هنوز آفرینش او به پایان نرسیده بود که از جای برجست تا بایستد، اما افتاد. بر این اساس خدای عزوجل فرمود: وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ (۳) و انسان همیشه عجول بوده است. نوعی شتاب و عجله در بشر حکم فرماست. همه عجله دارند، هنوز

ص: ۵۲

۱- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱ .

۲- سورۃ انبیاء، آیه ۳۷. تفسیر نورالقلین، ج ۳، ص ۴۲۹.

۳- سورۃ اسراء، آیه ۱۱. تفسیر نورالقلین، ج ۳، ص ۱۴۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳ .

چراغ سبز نشده، می روند. همه شتابزده اند، مگر کسانی که ایمان دارند و با آرامش وطمأنینه راه می روند. راه رفتن پیامبر ما بسیار آرام بود. هنگام راه رفتن به زمین نگاه می کرد. برخلاف برخی که مرتب به این طرف و آن طرف نگاه می کنند. در روایتی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **الأناه من الله والعجله من الشيطان؛ (۱)** آرامش و وقار از سوی خداوند است و عجله و شتاب از ناحیه شیطان. و نیز از آن حضرت نقل شده است: **إنما اهلك الناس العجله و لو أن الناس تثبتوا لم يهلك احد؛ (۲)** شتابزدگی مردم را هلاک کرد. اگر مردم با تأنی و بدون شتابزدگی کارهای خود را به انجام می رساندند، کسی هلاک نمی شد. همه آسیب هایی که انسان می بیند، به دلیل شتاب ها، عجله ها و تصمیم های ناگهانی است. این روایت از کلمات جامع پیامبر خداست. باید با تأنی و وقار برنامه ریزی و حرکت کرد. اگر مردم در کارهایشان عجله نمی کردند، به بسیاری از مشکلات گرفتار نمی آمدند. در خرید و فروش هایمان، در ازدواج هایمان، بدون مطالعه و مشورت کار نکنیم و با شتاب و عجله تصمیم نگیریم.

ص: ۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۲.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

اگر همه مثل حر بن یزید ریاحی فکر و تأمل می کردند، به هلاکت گرفتار نمی شدند. حر تأمل کرد و یک لحظه به خود آمد و گفت: من دارم چه می کنم! کجا بروم بهتر است؟ خودش را بین بهشت و جهنم می دید. به خدا سوگند خورد و گفت: من چیزی را بر بهشت مقدم نمی دارم، هر چند بدنم قطعه قطعه شود، یا به آتش بسوزد. این همان «تثبت» است؛ یعنی همه اطراف و جوانب کار را در نظر گرفتن. این حدیث را در سینه نگه دارید و همیشه آن را برای خود مرور کنید. در انتخاب شغل، در انتخاب همسر، در انتخاب دوست، در انتخاب کتاب، در انتخاب راه و روش، در همه امور تأمل کنید و جوانب امر را بسنجید. حضرت امیرعلیه السلام می فرماید: ما استودع الله إمرء عقلاً إلا استنقذه به يوماً؛ (۱) خداوند عقل را در وجود کسی به ودیعه نهاده، جز اینکه روزی به وسیله آن او رانجات خواهد داد. چراغ عقل دست انسان را می گیرد. باید از آن استفاده کرد. اگر فکر کردیم و با درنگ و تأمل به امور خود پرداختیم و کلید عقل را زدیم، راهمان روشن می شود. در روایتی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: كفى بالمرء من الكذب أن يحدث بكل ما سمع؛ (۲) برای دروغگو

ص: ۵۴

۱- نهج البلاغه، کلمه قصار ۴۰۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۶۷۶، ح ۱۷۴۲۲.

بودن انسان همین بس که هر چه را شنید نقل کند. اگر بدون تأمل و بررسی در راست و دروغ بودن یک خبر، آن را برای دیگران نقل کردیم، همین برای دروغگو بودن ما کافی است. تثبت و مکث و درنگ در مطالب، کار بسیار بجا و خوبی است. اگر کسی در کارها تثبت و درنگ داشته باشد، هیچ گاه هلاک نمی شود. این سخن محکمی است و عمومیت دارد. سخن پیامبر خداست. اگر همه انسان ها بیایند و همین یک جمله را عمل کنند، هیچ گاه هلاک نمی شوند. فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ (۱) خداوند دلیل رسا (و قاطع) دارد. دلیلی که برای هیچ کس بهانه نمی گذارد. خداوند حجت بالغه دارد؛ یعنی به تو می فهماند. اِستفهم الله يفهمك؛ (۲) از خدا بخواد که به تو بفهماند، به تو می فهماند. خداوند راه حق و باطل را به انسان نشان می دهد. دیگر آلت دست دیگران قرار نمی گیرد و با فکر و اندیشه و تأمل در امور حرکت می کند، نه بر اساس تحریک دیگران. انسان باید بسیار بینا باشد. این هم جز به نور ایمان ممکن نیست. اگر انسان از خدا نورانیت کسب کند، می داند چه باید بکند.

ص: ۵۵

۱- سورۃ انعام، آیه ۱۴۹.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است!

یکی از سیره های پیامبر گرامی اسلام خلوت گزینی یا خلوت نشینی است. به قول یکی از بزرگان، برخی باغ و بوستان و ریاحین در گل دارند و برخی در دل.

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است (۱)

در روایتی آمده است: به منظور اهانت، امام هادی علیه السلام را در «خان صععلیک» جای داده بودند. خان صععلیک محلی بود که فقرا و غریبه ها و به اصطلاح امروزی کارتن خواب ها در آنجا به سر می بردند. یکی از دوستان حضرت با مشاهده چنین وضعیتی بسیار ناراحت شد و عرض کرد: به شما اهانت کرده اند و شما را در خان صععلیک جای داده اند. فرمود: این ظاهر امر است. آیا می خواهی باطن آن را هم به تو نشان دهم؟ یک اشاره کردند چشمش باز شد؛ دید نهر های بهشتی جاری است، حور و غلمان ایستاده اند و روح و ریحان فضا را فرا گرفته است. فرمود: ما هر کجا هستیم، این ها هستند. (۲)

دو روی یک سکه

این امور دو طرف دارد؛ یک طرف آن صورت عادی و طبیعی و دنیایی آن است و طرف دیگر جنبه الهی آن، که انسان باید آن را در خلوت خود

ص: ۵۶

۱- دیوان حافظ .

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

پیدا کند. به فرموده یکی از بزرگان، خداوند متعال بهشت را در غیبه از غیوب خود آفریده است و از این دنیا به آن دنیا کانال زده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در طولانی ترین خطبه «نهج البلاغه»، معروف به خطبه قاصعه می فرماید: قلوبهم فی الجنان و ابدانهم فی العمل؛^(۱) (من از آنهایی هستم که) دلهاشان در بهشت و بدن هاشان در عمل و انجام وظیفه است. اصل کار هم دل انسان است. باید دید روح در کجاست، بدن مهم نیست. اگر تمام ابتلائات به بدن آن ها اصابت کرده است، نمی تواند در روح و جان آن ها اثر بگذارد؛ مثلا نمی تواند آن ها را اغوا کند و یا به وسوسه ای دچار سازد. تمام ظلمت های دنیا و همه هجمه های شیاطین جن و انس ممکن است بر ظاهر انسان مؤمن، حتی بر خیالات وی تأثیر بگذارد، ولی به سر و قلب و دل و درون وی راه ندارد.

پایتخت خداوند

در روایتی آمده است که شیاطین نمی توانند به قلب انسان ها نفوذ کنند؛ چون آنجا سرالله است، جایگاه و پایتخت خداوند است. خداوند آن جا را به کسی نمی دهد. این است که انسان کافر هم وقتی در اضطرار واقع می شود و راه پیش و پستی ندارد می گوید: خدا! برای اینکه خدا درون دل اوست و او هم معتقد است. درون دل انسان قرقگاه خداوند است. از

ص: ۵۷

یحومون علی قلوب بنی آدم؛^(۱) شیاطین دور دل بنی آدم می گردند. خداوند سر و درون انسان را محکم بسته است و هیچ کس را به آن راه نمی دهد. به یک معنا همه موحدند و سر دل و مرکز جانشان خداست.

روزنه هایی به عالم غیب

در احوال مرحوم علامه طباطبایی نوشته اند که می فرمود: روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم. در آن بین یک حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت که برای من آورده بود و خود را به من ارائه می نمود. همین که خواستم به او توجهی کنم، ناگهان یاد حرف استادم افتادم که فرموده بود: «اگر در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد و صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجه نکنید و دنبال عمل خود باشید.» لذا چشم پوشیده و توجهی نکردم. آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد. من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم. آن حوریه رنجیده شد و رفت. و من تا حال هر وقت آن منظره به یادم می افتد، از رنجش آن حوریه متأثر می شوم.^(۲) این همان کانال و روزنه ای است که به بهشت غیبی خداوند گشوده

ص: ۵۸

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۳۲.

۲- مهر تابان، ص ۱۹.

می شود. در روایتی آمده است: چند خانم بسیار زیبا به محضر صدیقه کبری، حضرت زهرا علیهاالسلام رسیدند. حضرت فرمود: شما کیستید؟ یکی گفت: من سلمی هستم؛ خداوند مرا برای سلمان آفریده است. دیگری گفت: من ذره هستم؛ خداوند مرا برای ابوذر خلق کرده است. سومی گفت: من مقدوده هستم؛ خداوند مرا برای مقداد آفریده است. (۱) این ها در دنیا به دیدن حضرت زهرا علیه السلام آمدند. «خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است.» هیاهوی زندگی نمی تواند برای انسان منشأ این آثار باشد. جز این که در یک جا با فضایی قرار گیرد که واقعا به یاد خدا بیفتد و توجهش کاملا به خداوند معطوف شود. به خود بیاید و خودش را پیدا کند. کسی که خودش را پیدا کرد، همه چیز را پیدا کرده است.

شعاع روح

خداوند تمام هستی را به خاطر روح و جان شما خلق کرده است. همه زیبایی های عالم شعاع وجود شماست.

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق

بلکه گردونی و دریای عمیق

بحث نفس شناسی و خودشناسی بحث بسیار شیرینی است. فکر می کنم از شیرین ترین بحث ها در عالم یکی هم همین بحث است که انسان خودش را در خلوت پیدا کند و در آغوش بگیرد. تمام زیبایی های عالم در وجود خود انسان است. همه نقش و نگارها شعاع روح و جان شماست.

ص: ۵۹

همه از «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) است. بهشت به خاطر شماس است. بهشت نتیجه عمل و صفت شماس است. بنابراین شما بسیار مهمید. شما بهشت سازید. یک بنا و یا یک باغبان از بنا و گل خیلی مهم تر است؛ چون بنا و گل نتیجه کار اوست. کسی که نقش و خطی زیبا را ترسیم می کند، خیلی مهم تر و زیباتر از آن خط و نقاشی است. ما به نقش پرداخته ایم و نقش آفرین را فراموش کرده ایم.

خویشتن یابی در خلوت یار

انسان در خلوت، خودش را پیدا می کند. در خلوت، بهشت را پیدا می کند. در خلوت، نشستن در بهشت را تمرین می کند. در خلوت، خیالات باطل را از خود دور می کند. در روایت آمده است: برای نفی خواطر «لا اله الا الله» و «لا حول و لا قوه الا بالله» بگویید. و عدد هم معین نکرده است. ممکن است یک نفر یک مرتبه بگوید و راحت و سبک شود. تا انسان به خلوت و حضور قلب و یگانگی راه پیدا نکند، به جایی نمی رسد. پیش از آنکه انسان به تنهایی گور برسد، باید با خود خلوت کند و تنهایی را درک کند. پیش از آنکه در قیامت هر کس را به تنهایی به صحنه آورند، باید تنهایی را چشید. وَكَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا؛ (۲) و همگی در روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می شوند.

ص: ۶۰

۱- از روح خودم در انسان دمیدم. سوره ص، آیه ۷۲.

۲- سورۀ مریم، آیه ۹۵.

یک زمانی همه ما را از تمام تعلقاتی که داریم پیاده می کنند؛ همان طور که از اول پیاده بودیم. اصلاً چیز قابل ذکری نبودیم. هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ (۱) آیا زمانی طولانی بر انسان نگذشت که چیز قابل ذکر نبود؟! در جایی دیگر می فرماید: وَقَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا؛ (۲) و پیش از این تو را آفریدم در حالی که چیزی نبود! انسان در خلوت به جای اولش باز می گردد؛ همان طور که آخر الامر هم به همان جا بر می گردد. یعنی در پایان کار می بینیم که هر چه بوده، او بوده است و ما هیچ بودیم. این هیچ بودن و این فقر و عجز را در خلوت باید پیدا کرد. اگر این ها را پیدا کردیم، قطعاً همان جا خدا پیدا می شود؛ چون می بینید که شما هیچید و هر چه هست اوست و «لا إله إلا الله» ظهور می کند. حتماً در شبانه روز چند دقیقه ای را در خلوت خود به سر ببرید. خلوت گزینی یکی از سیره های پیامبر اسلام بوده است. علمای بزرگ و ربانی همه خلوت داشتند، به خصوص در سحرها و یا بین الطلوعین.

خلوت یعنی با خدا نشستن، یعنی از پراکندگی بیرون آمدن، یعنی آتش های نفس را خاموش کردن. همه خوبان عالم خلوت داشته اند.

ص: ۶۱

۱- سورۀ انسان، آیه ۱.

۲- سورۀ مریم، آیه ۹.

إني لم أبعث لعانا و لكني بعثت داعيا و رحمه؛ من برای لعن و نفرین مبعوث نشدم، بلکه برای دعوت به سوی حق و رحمت مبعوث شده ام.

(پیامبر گرامی اسلام)

اصول دین در صلوات

مرحوم حاج آقای دولابی می فرمود: خداوند متعال اصول دین را که پنج اصل مهم و اساسی دین است، در صلوات گنجانده است. بین صلوات چقدر مهم است! وقتی می گوئیم: «اللهم»، اقرار به توحید است. هنگامی که نام پیامبر را می آوریم و بر او درود می فرستیم، نبوت را پذیرفته ایم. آل پیامبر را که ذکر می کنیم، این امامت است. حق این ها را که ادا کردی، عدالت است؛ یعنی عدل را هم پیاده کرده ای. وقتی که به شما جزا و مزد بدهند، قیامت و معاد است. بنابراین خداوند در این ذکر مختصر اصول دین را پیاده کرده است. صلوات بر محمد و آل محمد اصل و مغز دین است.

پیروی از سنت پیامبر خدا

زیارت امین الله از نظر متن و سند معتبر ترین زیارات جامعه است. مرحوم علامه مجلسی سند آن را در اعلی مرتبه اعتبار می داند و از نظر متن هم دارای معانی بلندی است. این زیارت را برای همه امامان می توان خواند. در این زیارت دو جا درباره سنت اشاره دارد. یکی آنجا که می فرماید:

أشهد أنك جاهدت في الله حق جهاده و عملت بكتابه و اتبعت سنن نبيه صلى الله عليه و آله و سلم؛ گواهی میدهم که تو در راه خدا جهاد کردی و حق جهاد در دین خدا را به جا آوردی و دستورهای خدا را به کار بستى و سنت های رسولش صلى الله عليه و آله و سلم را پیروی کردی.

این شهادت بیان کننده آن است که افتخار بزرگ امام این است که از راه و روش و سیره پیامبر پیروی کرده است. همچنین در همین زیارت، در هنگام دعا از خدا می خواهیم که ما را به سنن و آداب و سیره پیامبر و اولیای خود مؤدب کند، تا ما هم پیرو سیره و سنت اولیای خدا باشیم:

اللهم فاجعل نفسى ... مستتبه بسنن اوليائك؛ بار الها، مرا پیرو سیره و سنت های اولیای خود قرار بده!

ظهور رحمت

خداوند پیامبرش را به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث فرموده است. پیامبر خدا فرمود:

ص: ۶۴

إنما بعثت رحمة؛(۱) من تنها به خاطر رحمت مبعوث شدم.

همه وجود پیامبر ما محبت و رحمت است. اگر می خواهید چهارده معصوم را معرفی کنید، بگویید: چهارده معصوم یعنی ظهور محبت و رحمت. پیغمبر یعنی محبت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام، پیامبر یعنی محبت به همه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبت را در حق همه تمام می کرد.

در میان جنگ هایی که برای مسلمانان صدر اسلام رخ داد، بیشترین صدمه در جنگ احد به پیامبر و نزدیکانش رسید؛ هم صدمه روحی و هم صدمه جسمی، به طوری که فرمود:

والله ما وقفت مؤقفا قط أغیظ علیّ من هذا المكان؛(۲) به خدا سوگند، هیچ جایی برای من سخت تر و ناراحت کننده تر از جنگ احد نبود.

شخصیتی همانند حمزه که بسیار مورد علاقه پیامبر بود، به شهادت رسید. بدنش را مثله کردند. برخی از مرگها و شهادت ها تأثر آور است. افرادی که در اعماق وجود انسان نفوذ کرده اند و با قلب و روح انسان یکی هستند، فراقشان خیلی سخت است.

يقولون إن الموت صعب علی الفتی

مفارقة الأحباب و الله أصعب

این شاعر عرب میگوید: مرگ جوان سخت، ولی فراق حبيب و دوست از هر چیز سخت تر است. فراق کسانی که در اعماق وجود انسان

ص: ۶۵

۱- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۶۲.

نقوذ کرده اند، بسیار سخت است. حضرت حمزه، هم عموی پیامبر خدا بود و هم برادر رضاعی آن حضرت؛ بافاصله چهار سال هر دو از حلیمه سعدیه شیر خورده بودند. پیامبر به حمزه بسیار علاقه داشت.

بسیاری از یاران باوفای پیامبر در آن جنگ به شهادت رسیدند. دندان پیامبر را در آن جنگ شکستند، پیشانی آن حضرت را آزدند.

جراحت های فراوانی بر بدن امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. برای پیامبر خدا جنگی سنگین تر از جنگ احد نبود. انسان در این شرایط سهمگین صبر و طاقت خود را از دست می دهد. یک نفر به پیامبر عرض کرد: «لو دعوت علیهم؛ چرا نفرینشان نمی کنی؟» اگر نفرین کنی همه شان هلاک و نابود می شوند. با این همه صدمه که بر پیامبر خدا وارد آوردند، جای نفرین بود، ولی حضرت فرمود:

إني لم أبعث لعاناً و لكنی بعثت داعياً و رحمه؛(۱) من مبعوث نشده ام که لعن و نفرین کنم، بلکه برای دعوت به سوی حق و رحمت مبعوث شده ام.

بعد فرمودند:

اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون؛ بار الها! قوم مرا هدایت کن که آنها جاهل اند.

ص: ۶۶

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۸۸.

گمان می شود که این سخن بر دل شیطان را داغ نهاده است. چون عکس این مطلب درباره حضرت نوح آمده است. حضرت نوح از قومش بسیار اذیت و آزار دید. امام صادق علیه السلام فرمودند: آن قدر حضرت نوح را می زدند که گاهی سه روز بیهوش می افتاد و خون از گوشش جاری می شد و باز به هوش می آمد. (۱) آن قدر او را اذیت کردند تا جایی که به قول ما برید. گفت: خدایا نابودشان کن! خداوند فرمود: کشتی بساز، مؤمنین را جمع کن، بقیه را در آب غرق می کنیم.

وقتی همه غرق شدند، حضرت نوح با مؤمنین پیاده شدند. ابلیس آمد و گفت: دست شما درد نکند. احسنت، خوشحالم کردی! پرسید: چه کردیم که دشمن خدا شاد شد! گفت: ما باید چند هزار سال زحمت می کشیدیم تا این ها را جهنمی کنیم. تو با یک نفرین همه را به جهنم فرستادی. (۲) حضرت نوح دید درست می گوید. از سوی دیگر جبرائیل آمد و گفت: کاسه و کوزه بساز. بعد از چند ماه قالب گیری و ساخت و ساز، گفت: بزن همه را خراب کن. گفت: دلم نمی آید. گفت: خدا می گوید: چطور دلت آمد نفرین کنی و این صنعت هایی را که من درست کرده بودم، همه را خراب کنی! (۳)

تبلور هر امت در انسان کامل همان زمان است. انبیای گذشته یک حد و

ص: ۶۷

۱- حیوه القلوب (تاریخ پیامبران)، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- رنگارنگ، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳- جامع النورین، ص ۱۲۲.

مرزی داشتند. وقتی ظرفشان پر می شد، می بردند. حضرت یونس نفرین کرد، حضرت صالح و هود و بسیاری از انبیای گذشته نفرین کردند و بلاهای عجیبی آمد.

وجود پیامبر، مانع عذاب الهی

پیامبر ما ظرفش اندازه ندارد، بسیار وسیع است. فرمود: من مبعوث نشدم تا نفرین کنم، من برای رحمت مبعوث شده ام. اگر بزرگ هر امتی سعه صدر داشته باشد و از میدان به در نرود، خداوند هر چه بلا هست به خاطر او بر می دارد.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ؛ (۱) ای پیامبر! تا تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب و مجازات نخواهد کرد.

پیامبر رحمت محض است. نفرین نمی کند. نفرین عمومی ندارد. قطعاً آن قلبی هم که مملو از محبت پیامبر است، هیچ گاه عذاب نمی شود. مگر اینکه از این محبت جدا شود. در جایی که پیامبر خدا هست، آتش کار نمی کند. همه اش گل و ریحان است.

پیغمبر خدا فرمود: من مبعوث نشدم تا نفرین کنم. انبیای گذشته گاهی می بردند و نفرین می کردند. بزرگ خانه هیچ گاه نباید لعن و نفرین کند. همیشه باید رحمت باشد. تا وقتی که بزرگ خانه متأثر و ناراحت نشده است اهل خانه در آسایش اند. اگر او حالش بد شد، ممکن است بلا نازل شود. عالم،

ص: ۶۸

پیشوا، رهبر و مرجع اگر دلش بشکند، گوشمالی می آید. حواستان جمع باشد! تا وقتی که شخصی که در رأس است نبریده است، غضب خدا معنا ندارد.

در روایتی آمده است که از معصوم علیه السلام پرسیدند: غضب و خوشی خداوند چیست؟ فرمود: غضب و خوشی خداوند، غضب و خوشی دوستان و اولیای اوست. در قرآن هم این چنین آمده است:

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ؛ (۱) هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.

یعنی زمانی که ما را ناراحت کردند و متاسف شدیم، انتقام گرفتیم. خدا ناراحت نمی شود. خدایی که ناراحت شود و دلش بشکند، ارزشی ندارد. اصلاً این خدا نیست. بنابراین «آسَفُونَا» یعنی دوستان ما متأثر شوند. خداوند احوال دوستانش را به خودش نسبت می دهد. از این جهت با صیغه جمع آورده است. بنابراین خشم پیامبر و امام، خشم خداوند است و موجب انتقام گرفتن خداست. در مقابل اگر ناراحت نشوند، خداوند بلا را دور می کند.

تا دل مرد خدا نامد به درد

هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

دامنه شفاعت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

حضرت نوح می خواست فرزندش را شفاعت کند. خداوند به او فرمود:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ

ص: ۶۹

بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ (۱) ای نوح، او از اهل تو نیست. او عمل غیر صالحی است (فرد ناشایسته ای است). پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه. من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان

نباشی!

این آیه خطاب تنیدی دارد. می گوید: از چیزی که به آن علم نداری نپرس! خدا با حبیبش، با پیامبر و فرستاده اش این چنین صحبت می کند! می گوید: من موعظه می کنم که از نادانان نباشی! اما پیامبر و امامان ما دست روی هر کس بگذارند، خدا می گوید: من قبول می کنم. او می خواست پسرش را شفاعت کند: «إِنَّ أُمَّي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»؛ پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است. ولی خداوند شفاعت او را در باره فرزندش نپذیرفت. (۲) اما خداوند درباره پیامبر ما فرمود:

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى؛ (۳) و به زودی بر او در گارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خوشنود شوی!

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا؛ (۴) امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد!

مقام محمود که در این آیه آمده است، همان مقام شفاعت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر من به مقام شفاعت برسم، یک رفیقی در زمان

ص: ۷۰

۱- سوره هود، آیه ۴۶.

۲- سوره هود، آیه ۴۵.

۳- سوره ضحی، آیه ۵.

۴- سورۀ اسراء، آیه ۷۹.

جاهلیت داشتیم، از دنیا رفته است، او را شفاعت می‌کنم. (۱) خدا هم قبول می‌کند. یعنی خداوند درخواست این بزرگواران را هیچگاه رد نمی‌کند.

حضرت نوح خودش بریده بود. آن سعه صدر پیامبر ما را نداشت. چقدر تفاوت است! او پسرش را نمی‌تواند شفاعت کند، ولی پیامبر ما می‌تواند همه عالم را شفاعت کند، خداوند به او اذن و اجازه می‌دهد.

رحمت برای جهانیان

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ (۲) ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.

رحمت پیامبر همه را فرا می‌گیرد. الحمد لله رب العالمین! یکی از بزرگان می‌فرمود: فکر می‌کنم این «الحمد لله» مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که انسان کامل است. خودشان مربی همه عوالم بودند و خودشان هم می‌توانند حق «الحمد لله رب العالمین» را ادا کنند.

«مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» یعنی پیامبر برای شیاطین و دیو و دد هم رحمت است. برای حیوانات هم رحمت است. برای کفار و مشرکین و منافقین هم رحمت است. برای فرشتگان هم رحمت است. خلاصه برای همه ذرات عالم رحمت است.

ص: ۷۱

۱- قال رسول الله صلى الله عليه و آله : لو قمت المقام المحمود لشفعت لابی و امی و اخ کان لی مواخیا فی الجاهلیه.
بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۰، ح ۵۴.

۲- سورۃ انبیاء، آیه ۱۰۷.

در روایت آمده است که شیاطین کاربردشان تا آسمان چهارم بود. وقتی پیامبر مبعوث شد، به برکت آن حضرت، جلوشان را گرفتند. شهاب هایی به آنها می خورد و کاربردشان کم می شد. (۱) یعنی آتش هایشان کم شد. پیش از بعثت پیامبر اکرم بیشتر می توانستند گمراه کنند، ولی پس از آن توانشان کمتر شد. بنابراین وجود پیامبر برای آنها هم رحمت بود؛ چون جلو شر و فتنه هاشان را گرفت.

پیامبر ما همه وجودش رحمت بود. در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه، هنگام آمدن از مدینه به مکه، در کنار آبی سگی ماده را دید که عوعو میکند و توله هایش شیر می خورند. به یکی از یارانش دستور داد که در برابر آن سگ بنشیند تا کسی از سپاهیان اسلام متعرض آن سگ و توله هایش نشود. (۲)

همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول وضو بودند که گربه خانه به آن حضرت پناه آورد. پیامبر دانستند که او تشنه است. وضو را رها کردند و ظرف آب وضو را جلو او گذاردند تا سیراب شد. آنگاه با بقیه آن وضو گرفتند. (۳) همه این ها ظهور رحمت و محبت است؛ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ».

درباره امام حسین علیه السلام هم گفته اند که آن حضرت بعد از ظهر عاشورا دشمن را شکافتند و به طرف آب رفتند. حضرت بسیار تشنه بودند. آفتاب و

ص: ۷۲

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵ ح ۱۷.

۲- همانم گل های بهاری، ص ۲۰۴، به نقل کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۲۹.

۳- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۳، ح ۱۶۰.

جنگ و داغ و زخم. وارد شریعه فرات شدند. خواستند آب بردارند و بخورند، دیدند اسبشان تشنه تر است. فرمودند: «انت عطشان والله لا اذوق الماء حتى تشرب!»^(۱) تو تشنه ای. به خدا سوگند، تا تو آب نخوری من آب نمی خورم.» اول تو آب بخور. آن حیوان هم سرش را بالا برد و ادب کرد و آب نخورد. یعنی تا شما آب نخورید، من آب نمی خورم. در همان هنگام بود که ملعونی از سپاه دشمن به دروغ صدا زد: دشمن به خیمه ها حمله کرده است. و حضرت بدون اینکه آبی خورده باشد بازگشت. اینها خیلی مهم است. گفتنش آسان است. اگر ما بودیم میگفتیم: هزاران حیوان تلف شود، ولی ما به هدف و نیازمان برسیم. انسان در مقام عمل مراعات نمی کند، اما در مقام حرف ممکن است شعار بدهد. پیامبر و امام مظهر رحمت و محبت اند.

پیامبر آن قدر لطیف و حساس بود که اگر دست مبارکش را در فضا بالا و پایین می برد، به قدری آرام حرکت می داد که فضا آزرده نشود. عصمت پیامبر خیلی شدید بود. یعنی این فضا دارای ذرات و موجوداتی نامرئی است که ما نمی بینیم.

درباره حاج اسماعیل دولابی

خداوند حاج آقای دولابی را رحمت کند! ^(۲) می فرمودند: من از همان زمان طفولیت هر چه را نگاه می کردم عبرت می گرفتم. امیر المؤمنین علیه السلام

ص: ۷۳

۱- کتاب ابلیس، ص ۱۰۴.

۲- این مباحث به مناسبت سالگرد ارتحال حاج محمد اسماعیل دولابی مطرح گردیده است.

طوبی لمن نظره عبره؛^(۱) خوشا به حال کسی که نگاهش عبرت است.

ایشان فطرت تربیت شده خدایی بود. تنها فرزند خانواده بود. برادری داشتند که در جوانی فوت کرده بود. خواهر هم نداشت. می فرمود: جوان بودم که پدرم فوت کرد. هنگام فوت بالای سرش بودم. می گفت: پسر جان برایم روضه بخوان. من هم شروع کردم برای او روضه امام هفتم را خواندم تا از دنیا رفت.

می فرمود: به سادات و علما خیلی علاقه داشت. و این روحیه از پدرم به من به ارث رسیده بود. در بچگی در بغل پدرم نشسته بودم. سیدی به منزل ما آمد. شال سبزی بسته بود، با یک قیافه جذاب و نورانی. برای دیدن پدرم آمده بود. درست روبه روی ما نشست. جذبه و نورانیت و سیادت او آن چنان مرا گرفت که چهار دست و پا آمدم و در بغل آن سید نشستم. به پدرم نگاه می کردم و میگفتم: این پدر من است. شما پدر من نیستی. یعنی جذبه سیادت و نورانیت او مرا جذب کرده بود.

دل عبرت بین

از زمان طفولیت آثار جذبه در ایشان وجود داشته است. می فرمود: از هر چیزی عبرت می گرفتم. نگاه هایم همه مطالعه بود. نگاه معمولی نبود، بلکه بسیار عمیق بود.

ص: ۷۴

می فرمود: به بیابان رفته بودم. دیدم ماری دارد می چرخد. ناگاه یک جوجه تیغی پیدا شد. جوجه تیغی ضد مار است. دیدم آمد و این مار را گرفت و چرخاند و محکم به زمین زد. مار دیگر تکان نخورد. می فهمید که جوجه تیغی بالای سر اوست. قوی است. ممکن است او را از بین ببرد. می فرمود: ما همین طور داشتیم نگاه می کردیم. هر گاه مار تکان می خورد، جوجه تیغی می پرید و گلوی مار را می گرفت و می چرخاند و محکم تر از دفعه قبل به زمین می کوبید. تا مدتی که مار تکان نمی خورد، هیچ کاری با او نداشت. به محض کوچک ترین حرکت، عکس العمل نشان می داد.

می فرمود: همین طور که نگاه می کردم، خداوند به من یاد داد تا وقتی که عبد هستی، تسلیم هستی، من کاری با تو ندارم. اما اگر در مقابل من عرض اندام کنی، مثل این مار به زمینت می زنم. یعنی این صحنه هم درس توحید می دهد. انسان از حیوانات و موجودات و ذرات عالم هم می تواند درس توحید بگیرد. خیلی عجیب است، انسان این قدر بیدار و هشیار باشد!

بیرون از تعین ها

آیت الله شیخ صدرالدین حائری شیرازی - رحمه الله علیه - از شاگردان مرحوم آیت الله شیخ محمدجواد انصاری همدانی و از رفقای قدیمی حاج آقای دولابی بودند. حدود چهل و پنج سال با حاج آقا بودند. برخی از دوستان از ایشان خواستند تا درباره حاج آقای دولابی چیزی بگویند. ایشان فرمودند: حدیثی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

من اراد ان ينظر الى ميت يمشى فليظن الى علي ابن ابيطالب عليه السلام؛(۱) کسی که می خواهد به مرده ای که راه می رود نگاه کند، به علی بن ابی طالب علیه السلام بنگرد.

یعنی فانی فی الله و باقی بالله. یعنی نفسی که از دنیا کاملاً جدا شده است و همه وجودش خدایی است. «نفس» و «خود» و «من» نیست. ظهور «لا إله الا الله» است. و به فرموده پیامبر خدا:

علی ممسوس فی ذات الله؛(۲) علی علیه السلام فانی در ذات خداست.

مرحوم آیت الله صدرالدین حائری می فرمود: مصداق پایین ترین حدیث را من در وجود حاج آقای دولابی دیدم. یعنی کسی بود که واقعا از شر و شور دنیا و از تعین ها و عنوان ها و اسم و رسم ها بیرون آمده بود. ایشان واقعا مظهر توحید بود. «میت یشی» بود و در حال و هوای دیگر.

سخاوت و بخشش

برخی از مردم خودشان را برای پول هلاک می کنند. من معتقدم خدای بیشتر مردم پول است. اما حاج آقای دولابی در دوران جوانی ملک و زمین و امکانات فراوانی داشتند و همه را انفاق کردند. این دولاب ملک پدر ایشان بود. یکی از رفقا شوخی می کرد و می گفت: حاج اسماعیل صغیر است، احتیاج به قیم دارد. مرتب ریخت و پاش می کند و می بخشد.

ص: ۷۶

۱- تحفه الملوک، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۳۱، ح ۳.

سخاوت صفت بسیار بزرگی است. خودشان می فرمودند: آن زمینها اگر الآن بود، نمی شد برای آن قیمت گذاشت، همه وسط شهر قرار گرفته است. ایشان همه را انفاق کرد.

می فرمود: من مرتب پدرم را وادار می کردم خمس بدهد. از هر سید و آقای که خوشم می آمد، می گفتم: یک بار هم باید با او حساب سالت را بکنی و خمس بدهی. بعد از دو سه ماه میگفتم: این آقا هم خوب است، یک بار هم با ایشان حساب کن. یک مرتبه پدرم گفت: تو امسال چهار بار از من خمس گرفتی. من اگر یهودی هم بودم مسلمان شدم. یعنی این قدر جذبه ایثار و گذشت و محبت داشت. آدم حاضر است جان بدهد، ولی پول ندهد. اما او از روز اول از همه این ها گذشته بود.

سال های سکوت و گریه

می فرمودند: چهل سال قبل باید برای من فاتحه می گرفتند. من چهل سال قبل مردم و دوباره زنده ام کردند. نزدیکان ایشان می گفتند: واقعا هم ایشان مرده بود؛ یعنی چندین سال سکوت و گریه. یک حال عجیبی داشت، دوباره برگشت. خدای متعال خواست احیایش کند؛ برای اینکه عده ای را احیا کند و برود.

در دل و جان خانه کردی عاقبت

هر دو را ویرانه کردی عاقبت

آمدی کآتش در این عالم زنی

وا نگشتی تانکردی عاقبت

می فرمودند: این آیه آب صاف روی دست همه ریخته است:

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ؛ (۱) هر حزب و گروهی به آنچه نزد آنهاست، دل بسته و خوشحال اند.

این آیه خیلی عمیق است. یعنی هر کس به چیزی یا شخصی دل خوش کرده و امیدی بسته است. به خدا با آنچه نزد خداست دلخوش نیست. در واقع این آیه پنبه همه ما را زده است.

ایشان قرآن را حفظ نبود، ولی نکات بسیار دقیق و لطیفی را از قرآن می فرمود. ملاکاظم ساروقی لفظ قرآن را یاد گرفته بود و چه سر و صدایی کرد. اما فقط لفظ بود. اگر می گفتند یک آیه را معنا کن، نمی توانست معنا کند. آیات را از آخر به اول می خواند، ولی معنا را نمی دانست. اما به ایشان معانی و مفاهیم و حقایق قرآن را داده بودند. این خیلی مهم است. فرق از زمین تا آسمان است. به کسی لفظ را می دهند و به دیگری مغز را.

مرحوم آیت الله انصاری همدانی در جلسات خود همیشه می فرموده بود: حاج اسماعیل قرآن بخواند. با اینکه صوت فوق العاده ای نداشتند، ولی مرحوم انصاری از قرآن خواندن ایشان لذت می برد.

می فرمودند: هر آیه ای که مورد نیازم هست، مثل کامپیوتر فوری به ذهنم می آید. یعنی اگر در جلسه یا خانه هستم، آیه رژه می رود و آن معانی و مفاهیم هم الهام می شود.

ص: ۷۸

مرحوم آیت الله صدرالدین حائری می فرمود: ایشان به حق مصداق نفس ملهمه است. اگر می خواهید قدرت خدا را ببینید، حاجی را ببینید. کسی که نه دانشگاه رفته و نه حوزه و هیچ کجا درس نخوانده است و معارف این چنین از درون او می جوشد! او کتاب فطرت خود را ورق زده است؛ این است که سخنانش در اعماق جان ها نفوذ می کند.

یکی از فضلاء قم که سالها درس تفسیر شرکت کرده بود می فرمود: من دو سه جلسه بیشتر حاج آقا را زیارت نکردم. بار اول در همین علی بن جعفر علیه السلام، در مراسم دفن دخترشان بود. با اینکه داغ دیده بودند، یکی دو ساعت در کنار قبر صحبت کردند. می گفت: دیدم آن قدر مطالب و معانی بلند القا می کنند که داشتم منقلب می شدم. در راه بازگشت به منزل مرتب این آیات درباره ایشان پیش چشمم تجلی می کرد:

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا؛ (۱) از چشمه ای (می نوشند) که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!

شراب بهشتی

آیا این چشمه جوشان که خداوند در قرآن از آن یاد کرده است، فقط در آخرت است؟ خیر، در همین جا نیز هست. پیامبر فرمودند:

ص: ۷۹

أَلْمَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثَرِ وَيَأْكُلَ مِنْ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ؛ (۱) آگاه باشید. کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، از دنیا نمی رود تا از کوثر بیاشامد و از (میوه های) طوبی تناول کند و جایگاه خویش را در بهشت ببیند.

ما پیش از این فکر می کردیم باید بمیریم و قیامتی برپا شود تا بعد از آن آیا شراب یا میوه ای از شجره طوبی را به ما بدهند یا ندهند. این حدیث در کتاب «سفینه البحار» در باره حب نیز آمده است. آن باب را حتما مرور کنید. احادیث بسیار بلندی در آنجاست. اصلا هر چه حدیث و روایت درباره محبت آمده است، پیدا کنید و به قول حاج آقای دولابی - نشخوار کنید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که واقعا عشق و محبت علی علیه السلام را داشته باشد، از دنیا نمی رود تا اینکه از حوض کوثر بیاشامد. از این حدیث استفاده نمی شود که حتما باید آخر عمر و هنگام مرگ انسان باشد. ممکن است جلوتر هم به او بدهند؛ چنان که داده اند. مگر آن شراب محبت و ولایت و شرابی که ما را از غیر خدا منقطع کند، شراب بهشتی نیست.

شرابی تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش

که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

شراب تلخ یعنی شراب بسیار قوی، شرابی که آدم را آن چنان مست کند تا غیر خدا را فراموش کند.

ص: ۸۰

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا؛ (۱) و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند.

لطیف ترین معانی

می فرمودند: شیرین ترین معنا و ترجمه برای «بسم الله الرحمن الرحيم» خود «بسم الله الرحمن الرحيم» است. این کلام خیلی لطیف است. هر چه غیر از این بگویی، تنزلش داده ای و آن را پایین آورده ای. «الحمد لله رب العالمين» یعنی «الحمد لله رب العالمين» غیر از این هر چه بگویی، به هر زبانی باشد، آن را پایین آورده ای. همان را بگو و در قلب و مغزش برو.

«وَسَيَقَامُهُمْ رَبُّهُمْ.» خدا می گوید: من ساقی هستم. ایشان می فرمودند: ربهم، ربنا، ربك، ربكم، همه اینها که در قرآن آمده است، خیلی لطافت دارد.

خداوند آقای اصفیایی، پدر حاج آقا فاطمی نیا را رحمت کند! با ایشان بسیار مانوس بودیم. حاج آقا هم ایشان را دوست داشتند. به اتفاق ایشان به دیدن مرحوم میرزا عبدالله شالچی که از شاگردان آقامیرزا جواد آقا ملکی تبریزی بود رفتیم. مرحوم شالچی می فرمود: میرزا جواد آقا به اسم های خدا خیلی عنایت داشت. بعضی از افراد و نفوس ظهور یک اسم و یا چند اسم خدا هستند. این را هم در وجودتان می توانید جست و جو کنید. ببینید در دل به چه اسمی خیلی علاقه دارید.

ص: ۸۱

از آقای اصفیایی پرسیدند: شما به چه اسمی بیشتر علاقه دارید؟ چون آقای اصفیایی با نماز و دعا و عبادت بسیار مأنوس بودند و روحیه لطیفی داشتند، فرمودند: من بین اسم های خداوند به «رب» خیلی علاقه مندم. «رب» به انسان خیلی نزدیک است، مربی است. مربا هیچ وقت از مربی جدا نیست. اصلاً هر چه هست مربی است؛ یعنی کسی که تربیت می کند. مربا وجودش از مربی پر است.

رب اسم بسیار زیبایی است. در دعای ابو حمزه ثمالی نمی گوید بگو: یا الله یا الله می گوید بگو: یارب یارب ... تا نفست و نفست قلع شود. حاج آقا می فرمودند: نَفَس است یا نَفَس؟ چون اگر نَفَس قطع شود، انسان تجدید نَفَس می کند. اما اگر نَفَس قطع شود، یعنی بمیرد. بنابراین مراد آن است که آن قدر بگو تا نَفَس قطع شود. وقتی هم که قطع شد، بگو تا جانت در برود. «رب» اسم قشنگی است. خیلی هم به ما نزدیک است. ان شاء الله همه ما طعمش را بچشیم!

شراب طهور

امام صادق علیه السلام فرمود: شراب طهور شرابی است که اگر مؤمن بخورد، از ماسوی الله منقطع می شود؛ «یطهرهم عن کل شیء سوی الله». (۱) یعنی دیگر حنای کسی غیر از خدا برای او رنگ ندارد. اگر ما یک جمال و زیبایی را دیدیم، همه را رها می کنیم. اگر یک نور قوی به ما برسد، همه شمع ها را

ص: ۸۲

کنار می گذاریم. در کنار خورشید شمع معنا ندارد. به فرموده مرحوم آیت الله بهاء الدینی، کسی که یک ذره با دستگاه خدا آشنا شود و نشانش بدهند، به همه چیز پشت پا می زند.

شراب طهور مخصوص اهل بیت نیست. در «تفسیر صافی» آمده است، سوره هل اتی فقط درباره پنج تن نیست، بلکه شامل فضه هم می شود، با اینکه امام و پیغمبر نبود. بلکه بالاتر از این می توان گفت. امام صادق علیه السلام فرمود: سوره هل اتی «جاریه فی کل مؤمن فعل ذلک لله؛ (۱)» درباره هر مؤمنی که برای خدا چنین کند، جاری است.» بنابراین مؤمن هم از این شراب می آشامد. واقعا به حاج آقای دولابی شراب طهور داده بودند که از غیر خدا بریده شده بود. همه حواسش آنجا بود.

همیشه در مبعث

می فرمود: قبل از انقلاب به میدان خراسان آمدم. دیدم یک پارچه بلندی زده اند که بر روی آن درشت نوشته بود: حزب رستاخیز در ایران بر پا شد. گفتم: عجب! خدا در قرآن می فرماید: «فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ»؛ (۲) یعنی الآن هم قیامت است. این ها هم می گویند قیامت برپا شده. همان سال به عراق و کربلا رفتم. دیدم آن جا هم به عربی نوشته اند: حزب بعث به وجود آمد. گفتم: عجب! اینها هم می گویند قیامت برپا شد. به سوریه رفتم دیدم آن جا

ص: ۸۳

۱- تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۶۲.

۲- سورۃ روم، آیه ۵۶.

هم نوشته شده است: حزب بعث برقرار شده است. قرآن هم می گوید: قیامت به پا شده است. یعنی الآن هم در قیامت هستی، به تو جزا می دهند. حواست باشد.

می فرمودند: بیست و ششم رجب بود. مشهد بودیم. برای بازگشت بلیط گرفته بودیم. به دیدن مرحوم آیت الله میلانی رفتیم. ایشان فرمود: چطور شما نمی مانید، فردا مبعث است! گفتم: قرآن می فرماید: «فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ؛ امروز روز مبعث است.» گفت: عجب! معلوم می شود شما همیشه در مبعث هستید، همیشه در قیامت هستید. ما یک روز در مبعث هستیم، ولی حاج آقا هر روز را مبعث می دانستند.

اشتیاق به علوم اهل بیت علیهم السلام

می فرمود: در جوانی با پدرم به کربلا- و نجف رفتم. می خواستم در نجف بمانم و طلبه شوم. شوق طلبه شدن داشتم. در تاریکی ها «معراج السعاده» را زیر و رو می کردم. آن موقع چراغ موشی بود. چشمانم خسته شده بود. می دیدم یا سخنان اهل بیت است یا درس اخلاق. میخواستم به اخلاق اهل بیت علیهم السلام متخلق شوم. و این دردم را دوا نمی کرد. می خواستم طلبه شوم، پدرم راضی نبود. تک فرزندی بودم. کمک کارش بودم. دلش به من خوش بود. با مرحوم شیخ غلام علی قمی مشورت کردم. گفت: چون پدرت راضی نیست، به پدرت کمک کن. از اینکه نمی توانستم بروم و از علوم اهل بیت استفاده کنم، غم و غصه بزرگی در دلم بود. وقتی در کربلا بودم، سینه ام را آن قدر به ضریح امام حسین علیه السلام مالیده بودم که

زخم شده بود. از امام حسین علیه السلام علم نافع می خواستم. بعد به نجف آمدم. غم و غصه ام بر طرف گشت و به شادی تبدیل شد. خدا هم جیران کرد.

ما مکرر خدمت ایشان بودیم. از صبح تا عصر ده ساعت صحبت می کردند و کم نمی آوردند. گاهی تا دو نصف شب یکسره صحبت می کردند و مطالب بلندی بیان می فرمودند.

چشمه های حکمت

علم الهی این است که بجوشد و از درونت بیرون بیاید. این معجزه است. ایشان بارها می فرمود: وقتی به جلسه می آیم، می نشینم، ولی واقعا نمی دانم چه می خواهم بگویم. شما هم نمی دانید چه می خواهید بشنوید. این خالص ترین جلسه است. یعنی هیچ نقشه ای نکشیده ایم. می خواهیم از طرف خدا القا و حواله شود. ایشان مصداق این حدیث بود:

من أخلص لله اربعین صباحا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه؛^(۱) کسی که خود را برای خدا چهل روز خالص کند، چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود.

این را بنده حقیقتا در ایشان دیدم؛ چشمه های حکمت! گاهی آیات متشابه و مشکل را نزد ایشان مطرح می کردیم و ایشان معانی دقیق و لطیفی بیان می فرمود. درباره «وفی أنفسکم أفلا تبصرون»^(۲) می فرمود: خدا

ص: ۸۵

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲- سورۀ ذاریات، آیه ۲۱.

می گوید: من در وجودت هستم. وجود تو را پر کرده ام. می فرمود: این آیه را خوب مرور کنید، نشخوار کنید و بچشید. کلامی لذیذتر، شیرین تر، آشنا تر و نزدیک تر از کلام خدا به ما نیست. چون آن کسی که ما را درست کرده است، با ما سخن گفته است. کسی که این فطرت و عقل و فهم و چشم و شعور را به ما داده است، این سخنان را به ما گفته است. مواظب باش به سراغ بقیه کلمات نروی.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

و لو مات من بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القران معی؛ (۱) اگر بین شرق و غرب همه بمیرند. با وجود قرآن

هیچ ترس و وحشتی ندارم.

خدا می گوید: «و فی أنفسکم أفلا تبصرون»؟ این کلام بسیار لطیف است. یعنی من از رگ گردن به تو نزدیک ترم. در وجود توام. آیا نمی خواهی نگاه کنی؟

کیست این پنهان مرا در جان و تن

کز درون من همی گوید سخن

اینکه گوید از زبانم راز کیست

بشوید این صاحب آواز کیست

مرحوم آیت الله حائری می فرمود: چهل و پنج سال با حاج آقا رفیق بودم. متعجب بودم که این مطالب از کجا می جوشد! این معانی از کجا القا می شود و تمام هم نمی شود! هر سؤالی می کردی، جواب می آمد. گاهی رفقا می بریدند و خسته می شدند و خوابشان می گرفت، اما ایشان همچنان

ص: ۸۶

آماده بودند که القا کنند و مطلب بگویند.

ما برح لله عزت ءالائه في البرهه بعد البرهه و في ازمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم و كلمهم في ذات عقولهم؛(۱)

خداوند - که نعمتهایش بزرگ باد - در هر عصر و زمانی همواره بندگان داشت که به فکر آن ها الهام می کرده و در وادی عقل و اندیشه با آنان سخن می گفته است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

العلم علمان: مطبوع و مسموع لا ینفع المسموع إذا لم یکن مطبوعاً؛(۲) علم دو گونه است: فطری و شنیدنی. علم شنیدنی تا زمانی که وجدانی نشود، سودی نمی بخشد.

یک علم شنیدنی است؛ مثل آبی که از بیرون در چاه می ریزیم. یک علم هم مطبوع است؛ یعنی در فطرت و وجود انسان تثبیت شده است. این علوم ظاهری فایده ای ندارد. اگر علم فطری نباشد و چشمه از خود نجوشد، فایده ای ندارد. حاج آقا می فرمود: این آب هایی که بعضی داخل چاه می ریزند، برای این است که زمینش نرم و خیس شود تا از داخل چاه آب بیرون بزند. این آب نیست، این برای خیس خوردن است. گاهی ایشان مطلبی می فرمودند و پس از مدتی مدرکی از روایات برای آن پیدا می کردیم. ایشان می فرمود: من این احادیث را هیچ کجا ندیده ام.

ص: ۸۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۸؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۳۸.

ایشان از سی چهل سال قبل در قم خانه ای تهیه کرده بودند که خود و بستگانشان زیاد به قم بیایند. می فرمودند: وقتی به طرف تهران می روم، صورتم به طرف قم است. این اواخر هر کجا می رفتند، می گفتند: آخر هفته به قم برویم. باز هم نیت داشتند که به قم بیایند. می فرمودند: من مشاهده مشرفه زیاد بودم. چند ماه ماندم، ولی هیچ زمینی مثل زمین قم نشد که این قدر تشنه باشم و سیرابم کند. مشهد ماندم، کربلا و نجف ماندم، ولی بعد از مدتی تمایل به بازگشت داشتم. اما هر وقت به قم رفتم، دوست نداشتم از آنجا بروم.

شاهد صدق

یکی از بستگانشان فوت کرده بود. به قم آمده بودند و تا آخر شب عزاداری کرده و خوابیده بودند. ایشان فرمودند: نگران بودم که خویشان برای نماز صبح بیدار نشوند. بعد دیدم یکی از آن ها بلند شد. گفتم: الحمدلله، یکی که بلند شود، بلا از سر بقیه دفع می شود. یک نماز خوان بر همه غالب است. می فرمود: در هر خانواده و جمعی که یکی نماز بخواند، خدا را خیلی باید شکر کرد. گفتیم: ایشان چه می خواهد بگوید! بعد دیدیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

إن الله يدفع بمن یصلی من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا و لو أجمعوا علی ترک الصلاة لهلكوا؛(۱) خداوند به خاطر

ص: ۸۸

نماز خوان های شیعیانمان بلا را از بی نمازهای آنان دور می کند، و اگر همه آنها نماز را ترک می کردند، هلاک می شدند.

گاهی ما مطالب ایشان را مسکوت می گذاشتیم، ولی پس از چندی حدیث آن را می یافتیم. ایشان می فرمود: خدا را شکر می کنم که احادیث و روایات را ندیده ام و میگویم، ولی یکی اشتباه در نیامده است و همیشه آیه و شاهد صدق برای من گذاشته اند. می فرمود: مصداق این جمله زیارت جامعه در برخی از افراد پیدا می شود:

بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا؛ به برکت موالات و محبت شما اهل بیت، خداوند معالم و نشانه های دین را به ما آموخت.

فرمود: موالات و محبت اهل بیت علیهم السلام باعث می شود که خدا معلم شما شود. آیا نمی خواهید خداوند معلم شما باشد! زیر چتر اهل بیت بروید که دوستان آن ها معلم سرخانه دارند، نه معلم بیرونی.

ان شاء الله ما هم از این سفره های محبت و رحمت و دعا و العلاف اهل بیت عالی بهره بگیریم، بچشیم و بچشانیم. به قول حاج آقا: اینها همه چشیدنی است. من اگر هزار سال هم بگویم قند چقدر شیرین است، نمی توانی بفهمی یعنی چه؟ باید خودت بچشی تا بفهمی.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ؛ رَسُولُ خِذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَشٍ مِنْ هَمِّهِ بِهٖ
مردم لطف و محبت می ورزید.

رمز اجابت دعا

در روایت آمده است: رمز اجابت دعا یاد پیغمبر و اهل بیت اوست. اگر کسی در دعاهایش خدا را به این ها قسم ندهد،
دعایش مستجاب نمی شود. حتی روایات فراوانی از اهل سنت در این باره نقل شده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و
سلم فرمود:

لا يزال الدعاء محجوبا حتى يصلی علی محمد و آل محمد؛ (۱) دعا همواره در حجاب است تا اینکه دعا کننده بر محمد و آل
محمد

درود بفرستد.

یعنی دعاهایی که می کنید، در پرده و حجاب است و درها باز نمی شود و

ص: ۹۱

لیک اجابت نمی آید، مگر اینکه رمز باز شدن درهای اجابت را بگویید. هر در بستهای کلیدی دارد که با آن، در را می گشایند.

حضرت آدم علیه السلام مدتی گریست، ولی چون رمز را نمی دانست، این گریه ها برای او فایده ای نداشت. تا آن هنگام که جبرائیل آمد و رمز را به او آموخت و گفت: خدا را به این نام ها قسم بده. آنگاه در باز شد. (۱) ان شاء الله هیچ گاه این رمز را فراموش نکنیم: صلوات بر محمد و آل محمد. فرمودند:

ما من عبد مکروب یخلص النیه و یدعوبهن إلا استجاب الله له؛ (۲) هر بنده اندوهناکی که با صدق نیت، خدا را به حق محمد و آل

محمد بخواند، خداوند دعایش را مستجاب می کند.

یعنی اگر کسی خداوند را به حق محمد و آل محمد بخواند، دعایش ردخور ندارد، حتما مستجاب خواهد شد. در روایات آمده است: اگر کسی در جهنم متذکر نام پیغمبر و اهل بیت او شود، خداوند او را از آتش جهنم نجات می دهد.

این حدیث زیبا در «خصال» شیخ صدوق آمده است: بنده ای را که دارای جرم و گناه فراوانی است، در جهنم می اندازند. هفتاد خریف که هر خریف هفتاد سال است. یعنی ۴۹۰۰ سال □ در آتش جهنم است. هر چه دعا می کند، فایده ای ندارد؛ چون رمز اجابت را از یاد برده است. بعد از حدود پانصد سال نام پیامبر یادش می آید. آن گاه خدا را به حق محمد و آل

ص: ۹۲

۱- نگاه کنید به: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۲- تفسیر فرات، ص ۵۷.

او می خواند که به من رحم کن. خداوند به جبرئیل وحی می کند: به نزد بنده من فرود آی و او را از آتش بیرون بیاور. جبرئیل او را بیرون می آورد. خداوند متعال از او می پرسد: ای بنده من، چه مدت در میان آتش بودی و مرا سوگند میدادی؟ عرض می کند: پروردگار من، از مدت آن آگاه نیستم. آن گاه خداوند می فرماید:

اماو عزتی لولا ما سالتنی به لاطلت هوانک فی النار ولکنه حتم علی نفسی ان لا یسالنی عبد بحق محمد و اهل بینه الا غفرت له ما کان بینی و بینه، و قد غفرت لک الیوم؛ آگاه باش به عزتم سوگند! اگر مرا به محمد و اهل بیتش نخوانده بودی، خواری تو را در آتش به درازا می کشیدم. ولی بر من حتم و واجب است که هر بنده ای مرا به حق محمد و اهل بیتش بخواند، هر گناهی که میان من و اوست بیامرزم. و من امروز گناه تو را آمرزیدم. (۱)

این رمز عجیبی است! یعنی در جایی که نام این خانواده هست، آتش کارساز نیست. اصلاً آتش یعنی دوری از خدا و اهل بیت علیهم السلام. بهشت قرب یعنی انس و همجواری با خدا و چهارده معصوم علیهم السلام و خوب های عالم. ان شاء الله این رمز را فراموش نکنیم.

عشق ورزی خداوند به بندگانش

نخستین کس در محبت، خداوند است. اصلاً خدا می خواهد عشق ورزی

ص: ۹۳

۱- امام باقر علیه السلام، خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۹۸، ح ۹؛ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱، ح ۱.

کند. در حدیث قدسی آمده است:

عبدی آنا و حقی لک محب فبحقی علیک کن لی محباً؛(۱) ای بنده من، به حقی که تو بر من داری، من دوستت دارم. پس به حقی

که من بر تو دارم، تو نیز مرا دوست بدار؛

احادیث قدسی بسیار زیبا و خواندنی است. زبور حضرت داوود که الآن هم موجود است. هر چند ممکن است مقداری از آن تحریف شده باشد. بیشترش مناجات است و شبیه به همین احادیث قدسی است. خداوند در این احادیث بیشتر با فرزند آدم سخن می گوید. چه تعبیرهای زیبا و لطیفی دارد! مرحوم شیخ حر عاملی این احادیث را در کتابی به نام «جواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه» جمع آوری کرده است. مرحوم شهید، آیت الله سید حسن شیرازی هم کتابی به نام «کلمه الله هی العلیا» در همین باب تألیف کرده است.

خداوند در این حدیث می گوید: ای فرزند آدم، به حقی که تو بر من داری دوستت دارم! قربان این خدا! خدا بی نیاز مطلق است. او باید ناز کند و ما باید نیاز نشان دهیم. او باید ناز کند و ما باید نوازش را بخریم. اما خدا به عکس عمل می کند؛ ما ناز می کنیم و خدا ناز ما را می خورد. ما نیازمند نواز شمیم، خدا نوازش می کند. از این حدیث بوی نوازش می آید. خداوند دارد ناز بنده اش را می خورد. می فرماید: ای فرزند آدم، به حقی که تو بر من داری دوستت دارم! ثابت هم کرده است. بین چقدر امکانات برای بنی آدم

ص: ۹۴

فراهم کرده است! همه چیز در اختیار او قرار داده است.

داستان نمرود را شنیده اید. نمرود کسی بود که در کودکی با مادرش سوار بر کشتی می رفت. دریا متلاطم شد. اهل کشتی همه غرق شدند. خداوند این طفل خردسال را روی پاره تخته ای سوار کرد. به ملائکه امر کرد که او را حفظ کنند. به آب فرمان داد او را فرو نبرد. به آفتاب دستور داد نرم و ملایم بر بدن ضعیف این کودک بتابد. از باد خواست که آرام بوزد و با نسیم ملایمی او را نوازش دهد. خلاصه همه خلقت را بسیج کرد تا این کودک خردسال را از دریای پرتلاطم نجات دهد. باد این کودک را به کنار دریا برد. حیوانات را مامور کرد که به این طفل شیرخوار شیر بدهند تا این کودک بزرگ شود. هنگامی که بزرگ شد، ادعا خدایی کرد. نمرود شد. با خدا سر جنگ و ستیز گذاشت. ابراهیم خلیل الله را در آتش انداخت. [\(۱\)](#) با این همه خداوند در حق او کم نگذاشت. خداوند کم کسی نمی گذارد. این است مهر و محبت خداوند.

داستان فرعون شنیدنی است. او آدم فقیر و بی چیزی بود. کارگری بود که کار پیدا نمی کرد. به مصر رفت و قبرستانی را آباد کرد. بعد کم کم اموالی فراهم کرد و فرماندار شد و در نهایت به سلطنت رسید. [\(۲\)](#) بهترین زنهای عالم حضرت آسیه بنت مزاحم همسر او شد. خداوند او را از کجا به کجا رساند!

خداوند متعال چقدر مهربان است! اصلا خدا یعنی محبت. یکی از نام های خداوند حبیب است: «یا حبیب»، «یا خیر حبیب و محبوب». [\(۳\)](#)

ص: ۹۵

۱- خزینه الجواهر، ص ۴۸۸.

۲- رنگارنگ، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر .

بهترین حبیب و محبوب خداست. برخی «الله» را هم از «وله» به معنای مألوه و شیدا مشتق دانسته اند؛ یعنی ذاتی که تمام ذرات عالم دوستش دارند و عاشق او هستند. او معشوق همه است.

پیامبر خدا، مهربان ترین مردم

خداوند متعال کم کسی نگذاشته است. عالم را بر اساس رحمت و محبت خلق کرده است. پیامبر هم مظهر رحمت خداست. نسبت به هیچ کس، حتی شقی ترین مردم، خلفای جوری که در کنار او بودند، کم نگذاشت. به آن ها دختر داد. از آن ها دختر گرفت و داماد آنها شد. پیامبر با هر کس می نشست، مسافرت می کرد و یا رفت و آمدی داشت، در نهایت لطف و خیرخواهی بود.

انس بن مالک یازده سال خدمتکار پیامبر خدا بود. هنگامی که پیامبر ما به مدینه هجرت فرمودند، مردم مدینه از پیامبر استقبال بسیار گر می کردند. اظهار محبت نمودند و هر کدام هدایایی به محضر پیامبر خدا آوردند. مادر انس پولی نداشت تا با آن هدیه ای برای پیامبر تهیه کند. خداوند انس را به او عنایت کرده بود که در آن زمان نوجوان بود. او را به محضر پیامبر خدا فرستاد. عرض کرد: یا رسول الله، من چیزی ندارم که به شما هدیه بدهم. پسرم را در اختیار شما می گذارم تا خدمتگذار شما باشد. حضرت هم قبول کرد. و انس یازده سال خدمتگذار پیامبر خدا بود. بسیاری از خلیقات پیامبر اکرم به وسیله همین انس نقل شده است. از اخلاق نیکوی پیامبر که به وسیله انس بن مالک نقل شده است، این است:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أشد الناس لطفًا بالناس؛ (۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیش از همه به مردم لطف و محبت می ورزید.

یعنی لطف حضرت به سلمان و ابوذر و مؤمنین اختصاص نداشت، بلکه به همه خلقت عشق می ورزید. لطف او برای همه انسانها بود. خیرخواه کل خلقت بود. لطف و مرحمت و محبتش از همه به خلق بیشتر بود. اگر کسی باشد که لطفش بیشتر از او باشد، او باید پیامبر می بود. خداوند متعال صفت رحمت و ارحم الراحمینی و محبت به خلق را به پیامبر مرحمت کرده است.

شدت مهر خدا

حضرت یعقوب علیه السلام به یوسف بسیار علاقه مند بود. چهل سال گریه کرد. چشمش کور شد. قدش خمیده گشت. موهایش سفید شد. در روایت آمده است که هفتاد برابر یک پدر معمولی به یوسف علاقه داشت. اما خدای متعال هفتاد برابر علاقه یعقوب به یوسف به بنده هایش علاقه دارد و نسبت به آنان مهربان تر است. خیلی عجیب است! موسی و هارون وقتی می خواهند بروند و با فرعون صحبت کنند، خداوند می فرماید:

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى؛ (۲) با نرمی و ملایمت با فرعون صحبت کنید، شاید برگردد و متذکر شود، یا بترسد.

ص: ۹۷

۱- سیره نبوی، دفتر سوم، ص ۷۹.

۲- سوره طه، آیه ۴۴.

به موسی و هارون سفارش می کند که با او با مدارا و محبت برخورد کنید. حاج آقای دولابی می فرمود: خدا آن قدر نسبت به اشقیای مهربان است که آدم می ترسد گاوبندی باشد. در «علل الشرایع» آمده است: که زمانی آب رود نیل کم شد. آمدند و به فرعون گفتند: مگر تو خدای ما نیستی؟ گفت: بله. گفتند: پس آب نیل را زیاد کن. آب زراعتان کم شده است. گفت: بسیار خوب، فردا زیادش می کنم. خودش می دانست که هیچ کاره است، دستش خالی است. شب هنگام لباس فرعون را بیرون آورد. خودش را روی خاک ها انداخت و گفت: خدایا آبروی ما را نبر! خدایی ما به خطر افتاده است. آن قدر آه و ناله کرد تا خدا دعایش را اجابت کرد و آب رود نیل زیاد شد. (۱) فرعون در باطن به خدا ایمان داشت، ولی اظهار نمی کرد. هرگاه گیر می کرد، شب تا به صبح عبادت می کرد.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ (۲) و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

ایمان درونی به خدا و اهل بیت علیهم السلام

ما کافر واقعی نداریم. لاف بیخود می زنند. کسی که می گوید من قبولش ندارم، این خودش اقرار کرده است که هست، ولی من قبولش ندارم. یعنی همین جا خودش را باخت. گفت: اگر قبولش نداری پیر نشو، جان نده، مریض

ص: ۹۸

۱- علل الشرایع، ص ۵۸.

۲- سورۀ نمل، آیه ۱۴.

نشو، رزق او را نخور، از ملکش بیرون برو. چه کسی می تواند واقعا خدا را انکار کند؟ فرعون و اشقیا در باطن خدا را قبول داشتند، حتی اهل بیت علیهم السلام را هم قبول داشتند. در زیارت جامعه می خوانیم:

ولا جبار عنید ولا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلک شهید إلا عرفهم جلاله أمرکم؛ (۱) هیچ جبار سرکش و شیطان گمراه و خلقی بین آنها نیست، جز آنکه خداوند همه آنها را به جلالت امر و مقام رفیع شما آشنا کرده است.

خداوند جلالت امر اهل بیت علیهم السلام را به همه شناسانده است. یعنی معاویه ها، عمرو عاص ها، خلفای جور، همه از فضائل اهل بیت علیهم السلام میگفتند. یعنی در باطن ایمان داشتند. عمرو عاص که از دشمنان درجه یک امیرالمؤمنین علیه السلام و هم پیمان با معاویه است، درباره فضائل امیرالمؤمنین یازده بیت شعر گفت و امام حسن علیه السلام یازده هزار درهم به او جایزه داد.

تو که با دشمنان نظر داری!

آب به امر فرعون حرکت می کرد و به امر حضرت موسی حرکت نمی کرد. حضرت موسی به پیشگاه خداوند آمد و عرض کرد: خدایا، از یک طرف به ما میگویی برو با فرعون مبارزه کن، از طرف دیگر فرمان به دست اوست! خطاب شد: این فرعون آن قدر در خانه ما را زده و التماس و خواهش کرده است که خبر نداری! در دعاهای طواف دور خانه کعبه می خوانیم:

ص: ۹۹

یا من أجاب لا بغض خلقه إبليس؛(۱) ای خدایی که مبعوض ترین خلقت، ابلیس را اجابت کردی.

ابلیس بعد از این که سجده نکرد، مطرود و ملعون شد. گفت: خدایا، به من فرصت بده! گفت: به تو مهلت می دهم. گفت: خدایا، مرا بر خون و پوست و رگ بنی آدم مسلط کن تا در او نفوذ کنم. گفت: قدرت می دهم. این به خاطر شش هزار سال عبادت او بود. اما عبادت او همه ناخالص بود. با این وجود خدا او را رد نکرد. خیلی عجیب است! خدایی که فرعون و ابلیس و مبعوض ترین خلق را رد نمی کند، آیا ممکن است مؤمن را رد کند؟ امام باقر علیه السلام فرمود:

والله لا يلح عبد مؤمن على الله عز وجل في حاجته إلا قضاها له؛(۲) به خدا سوگند، بند مؤمن در حاجتش اصرار نمی ورزد، جز

اینکه خداوند حاجتش را روا می سازد.

ممکن است حاجتش را دیر بدهد، ولی بهتر از آن را به او مرحمت می کند.

روایاتی که درباره فرعون است، بسیار عجیب است. لطف و رحمت خدا را نسبت به بندگانش می رساند. امام هشتم علیه السلام فرمودند: فرعون وقتی داشت غرق می شد، به حضرت موسی استغاثه کرد. مرتب التماس میکرد. حضرت موسی هم گفت: باید غرق بشوی و غرق شد. موسی علیه السلام شب برای

ص: ۱۰۰

۱- علل الشرایع، ص ۵۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۳.

مناجات به درگاه خدا آمد، اما خداوند گفت: چرا جواب فرعون را ندادی؟

یا موسی ما أعتت فرعون لأنک لم تخلقه و لو استغاث بی لأغثه؛^(۱) ای موسی، تو فرعون را اجابت نکردی، چون او را خلق نکردی. اگر به من استغاثه کرده بود، او را اجابت می کردم.

یعنی اگر تو صانع و خالق او بودی، جوابش را هم می دادی. اگر فرعون یک بار یارب و یا الله می گفت، او را اجابت می کردم.

موسی و قارون

شبهه این درباره قارون هم آمده است. قارون از خویشان حضرت موسی بود. ابتدای امر اهل مسجد و مردی مؤمن و درستکار بود. انسان وقتی به پول و مقام برسد، نباید خودش را گم کند. این خیلی مهم است. آدم وقتی پول ندارد، همیشه می گوید خدا! اما وقتی چیزی پیدا کرد، سرکش می شود.

قارون هم به پول و ثروت رسید و منکر زکات شد. با حضرت موسی درگیر شد و به یک زن فاحشه پول داد و گفت: بین مردم شهادت بده که موسی با من رابطه نامشروع داشته است. حضرت موسی از بنی اسرائیل بسیار آزار دید. تهمت های بدی به او زدند. با هارون در سفر بود. هارون در مسافرت از دنیا رفت. به او تهمت زدند که موسی ترسیده است هارون جای او را بگیرد، به همین دلیل او را کشته است. خلاصه قارون تهمت ناروایی به حضرت موسی زد. حضرت موسی غضب کرد و به زمین فرمان داد او را بگیر.

ص: ۱۰۱

حضرت موسی شدید الغضب بود. وقتی غضب می کرد کسی نمی توانست جلوی او را بگیرد. در قرآن هم آمده است: وقتی که دید امت او گوساله پرست شده اند، یقه هارون را گرفت و کشید. (۱) اما هارون حلیم و لین و نرم بوده است. خداوند او را کنار موسی گذارده بود. البته هر کدام از پیامبران یک رنگ و بویی دارند. خدا آن گونه درستش کرده بود. یک مشت به آن قبطی زد و او را کشت. «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» (۲).

موسی بر سر سفره فرعون

بازوان موسی بسیار قوی بود. در خانه فرعون غذاهای مقوی خورده بود. در دامن فرعون هم بزرگ شده بود؛ در خانه فرعون و سر سفره فرعون. این خیلی عجیب است که پیامبر اولوالعزم در خانه اول طاغوت بزرگ می شود و از سفره او تغذیه می کند. فرعون می خورد که خون مردم را در شیشه می کرد. این یعنی اگر خدا بخواهد، هیچ چیز شرط هیچ چیزی نیست. فقط خدا باید بخواهد. موسای کلیم الله در دامن فرعون تربیت می شود. آسیه بنت مزاحم در خانه فرعون زندگی می کند. اگر خدا نخواهد عمومی امام زمان، برادر امام و فرزند امام جعفر کذاب می شود. جعفر کذاب هم در خانه امام بزرگ می شود. تا خدا چه بخواهد. خدا باید کمک کند.

ص: ۱۰۲

۱- سور اعراف، آیه ۱۵۰.

۲- سور قصص، آیه ۱۵.

یعنی اگر خدا بخواهد در هر شرایطی - در خانه فرعون هم که باشد - موسای کلیم الله درست می شود و اگر نخواهد در خانه بهترین شخصیت عالم هم که باشد فایده ای ندارد. عایشه تنش به تن پیغمبر خورده است. همخواب پیامبر خدا بوده است. خیلی عجیب است! نفس پیامبر، روحیات پیامبر، خلق و خو و رفتار پیامبر او را نجات نداد. یعنی عایشه این لیاقت را نداشت، اما آسیه بنت مزاحم همسر فرعون به اعلی درجه بهشت می رود و همسر پیامبر می شود. (۱)

گر خدا خواهد پر سلطان بیچ

گر خدا برگشت صد سلطان به هیچ

اگر خدا می خواهد تا گاو و ماهی پیش برو. گفت: اگر خدا با من است، هر کجا می خواهی برو.

هر کجا تو با منی من خوشدلم

می گویند: یک نفر عاشق و خاطر خوا [کسی شده بود. خیلی به او علاقه مند بود. معشوق هم قدرتمند بود. گفت: این قدر دور من نگرد؛ می گویم تو را به دم اسب ببندند و دور شهر بکشند. گفت: تو با منی؟ گفت: آری. گفت: باکی نیست.

هر کجا تو با منی من خوشدلم

گرچه باشد قعر چاهی منزلم

ص: ۱۰۳

۱- إشتاقت الجنة إلى أربع من النساء مريم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و هی زوجه النبی فی الجنة ؛ بهشت مشتاق چهار زن است: مريم، دختر عمران، آسیه، دختر مزاحم، همسر فرعون. و این آسیه در بهشت همسر پیامبر است (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۳؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۷۵. کلمه ربع).

تو با من باشی غم نیست. بلاها همه شفاست. اگر خدا با انسان باشد، همه بلاها باطل است، همه خارها گل است.

از محبت خارها گل می شود

از محبت سرکه ها مل می شود

محبت چیست که همه خارها را گل می کند! اصلاً نکند اسم اعظم همین است. کیمیا همین است! محبت چه می کند؟ شما اگر ولی خدا شدی، خدا اثر غذای فرعون را بر می دارد. غذا طیب و طاهر می شود. نفس فرعون در شما اثر نمی کند. حضرت آسیه هم خواب فرعون است. انسان وقتی پیش یک آدم معصیتکار می نشیند، رنگ می گیرد، تأثیر می پذیرد، روحش آزرده می شود، مکدر می شود. چگونه است که نفس فرعون نتوانست در حضرت آسیه تأثیر بگذارد؛ بلکه نور اندر نور شد! این برای این است که خدا به او کمک کرد. اگر خدا کمک کند، همه چیز درست می شود.

استغاثه قارون به موسی

هنگامی که زمین قارون را فرو برد، به موسی استغاثه کرد. ولی موسی جوابش را نداد؛ گفت: «یا بن لاوی لا- تزدنی من کلامک؛ (۱) ای پسر لاوی بیش از این با من حرف نزن.»

حضرت موسی آن شب به مناجات آمد، ولی خداوند به او فرمود: «یا بن لاوی لا تزدنی من کلامک»، این همان سخنی است که موسی به قارون

ص: ۱۰۴

گفت. «کما تدین تدان؛(۱) هر طوری که مزد بدهی، به تو همان طور مزد می دهند.» هر کار بکنی، با تو همان می کنند. موسی گفت: من کلیم تو هستم، چرا جواب مرا نمی دهی؟ فرمود: چرا تو جواب بنده مرا ندادی؟

یا موسی، و عزتی و جلالی و جودی و مجدی و علو مکانی لو أن قارون کما دعاک دعانی لأجبهه؛(۲) ای موسی، به عزتم و جاللم و جودم و عظمتم و بلندی مقامم. اگر قارون همان طور که تو را خوانده بود مرا می خواند، البته او را اجابت می کردم.

رحمت فراگیر خداوند

مگر ممکن است خدا خلقش را دوست نداشته باشد؟ صنعتگر صنعتش را دوست می دارد. صانع مصنوعش را دوست می دارد. خالق مخلوقش را دوست می دارد.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: سوره «الرحمن» عروس قرآن است؛(۳) یعنی الرحمن زیباترین سوره هاست. الرحمن یعنی لطف و رحمتش همه موجودات را می گیرد. صفت رحمانیت خداوند در هر کس باشد، همین طور است. ملا- آقا دربندی به حرم امام حسین علیه السلام می رفته، ضریح را می چسبیده و می گفته است: ای امام حسین، به مادرت قسم، نکند که از شمر شفاعت کنی!

ص: ۱۰۵

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳- لکل شیء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جل ذکره. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۵۱، ح ۴۸۸۶.

ترسم که شفاعت کند از قاتل خود

از بس که کرم دارد و آقااست حسین

این خوف یک خوف واقعی بوده است. می دانسته است امام حسین علیه السلام سفره اش خیلی گسترده است. وقتی آن خبیث می خواست بیاید، حضرت به رویش تبسم کرد. یعنی من سفره ام پهن است. من می خواهم به تو محبت کنم و می پذیریم. مرحوم آیت الله شاه آبادی می فرموده اند: حضرت به او گفت: به من آب بده تا تو را پیش جدم شفاعت کنم. این یعنی صفت رحمانیت.

رحمانیت خداوند بدین معناست که می خواهیم همه را از دم بخریم. اصلا مال بد بیخ ریش صاحب اوست. دیده اید بعضی از میوه فروشها جنس های بنجل آخر شب را که می ماند و هیچ کس آنها را نمی خرد، به خانه می برند و خودشان مصرف می کنند. خدای متعال هم چیزی را که درست کرده است، هیچ وقت ضایع نمی کند. حیف و میل نمی کند.

رحمانیت خداوند

البته صفت رحیمیت خداوند مال بهشت است. خصوصی است. اما رحمانیت خداوند عام است. خداوند دو رحمت دارد: یکی رحمت عام است که همان صفت رحمانیت است و مربوط به همه است. با همه مهربان است. بر سر اشقیا با انبیایش دعوا می کند. این را در قصه فرعون و قارون مشاهده کردیم. صفت رحیمیت خداوند، صفت خاص است. اختصاص به مؤمنین و بهشتیان دارد. «الرحمن»، هم نام سوره است، هم؛ نخستین آیه سوره.

ابتدا می گوید: «الرحمن». بعد می گوید: «علم القرآن خلق الإنسان». اول باید بگوید آدم درست کردیم، بعد بگوید «علم القرآن»، ولی برعکس گفته

است. یعنی درون و فطرت و هستی را از نور و علم پر کردیم، بعد شد انسان؛ «خلق الإنسان»..

بنابراین ابتدا ظهور رحمت عام خداوند در عالم است، بعد از آن تعلیم معنویات و قرآن و سپس خلقت انسان. یعنی تا کسی قرآن فرا نگرفته است، انسان نیست و انسانیت او زیر سؤال است. بعد از آن نطقش را باز کردیم؛ «علمه الیّان».

صفت رحمانیت صفت بسیار بزرگی است. درباره سید بن طاووس می گویند: سحرها که بلند می شد، از آخر شروع می کرد؛ می گفت: خدایا، کفار، اشقیاء و نمرودها را هدایت کن! ما معمولاً نماز شب که می خوانیم، چهل تا آدم خوب و عالی را پیدا می کنیم و آنها را دعا می کنیم. او از ته قافله شروع می کرده است. یکی از سیره های پیامبر ما این بود که از ته قافله شروع می کرد؛ از آن عقب افتاده ها، از آن پس مانده ها.

مرحوم آیت الله سید علی آقا قاضی وقتی میخواست میوه بخرد، میوه های مانده و به درد نخور را می خرید. چون آنها را کسی نمی خرید. مرحوم ملاهادی سبزواری هم همین طور بوده است. اینها باعملشان می خواستند با خدا صحبت کنند که ما هر چه بنجل هست بر می داریم تا تو هم ما را برداری. خدا هم همین کار را می کند. خلقش را رها نمی کند. ان شاء الله این حدیث را در دلتان ثبت کنید: «عبدی انا و حقّی لکّ محبّ فبحقّی علیکّ کن لی محباً؛ (۱) ای بنده ی من، به حقّی که تو بر من داری، من دوستت

ص: ۱۰۷

دارم. پس به حقی که من بر تو دارم، تو مرا دوست بدار!» یعنی من حق تو را ادا کردم، تو هم بیا حق مرا ادا کن و مرا دوست بدار. بابا طاهر چه زیبا سروده است:

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی

که یک سر مهربانی درد سر بی

البته خودش هم جواب خودش را داده است:

اگر مجنون دل شوریده ای داشت

دل لیلی از او شوریده تر بی

ص: ۱۰۸

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.

(سورۃ انبیاء، آیه ۱۰۷)

نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

روایات فراوانی راه نزدیک شدن به پیامبر خدا را برای ما ترسیم می کند. اگر یکی از مسیرها را طی کنیم، در حقیقت همه راه های نزدیک شدن به پیامبر خدا را طی کرده ایم؛ یعنی همه را جمع کرده ایم.

هر کس عبودیتش بیشتر است، به پیامبر خدا نزدیک تر است؛ چون جایگاه پیامبر خدا در آنجا قرار دارد. در نماز این چنین شهادت می دهیم: «اشهد أن محمداً عبده و رسوله.» یعنی پیامبر خدا در مقام عبودیت است. هر کس خاکی تر است، هر کس در پیشگاه خداوند افتاده تر است، هر کس در عالم نیستی و فنا بیشتر راه می رود، هر کس بیشتر به خدا جان داده است، هر کس تفویض امورش به خدا بیشتر است و هر کس بیشتر مرده است،

ص: ۱۰۹

آن کس به پیامبر نزدیک تر است.

زنده کدام است بر هوشیار

آن که بمیرد به سر کوی یار

مردن هم مراتب دارد. هر کس مردنش بیشتر است، جلوتر است. خداوند به پیامبرش می فرماید: «انک میت» (۱) در رأس همه بندگان شایسته خدا که موت کامل داشتند و در برابر خدای متعال تسلیم محض بودند، پیامبر خدا و بعد از ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام است. خداوند نمی فرماید که ای پیامبر بعداً می میری، بلکه می گوید: «انک میت؛ الآن مرده ای.» یعنی در برابر اراده حق تعالی هیچ اراده ای نداری. تسلیم محضی. کسانی هم که به تو گرایش دارند، باید بمیرند؛ یعنی از خودشان بگذرند و خدا را ببینند. کسانی به پیامبر خدا نزدیک ترند که مرده تر باشند.

همچنین در روایت آمده است: هر کس خوش اخلاق تر است، به پیامبر نزدیک تر است. (۲) یا هر کس که محبتش به پیامبر بیشتر است، به آن حضرت نزدیک تر است. نزدیک ترین فرد به پیامبر خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام است که جان پیامبر است.

یکی دیگر از راههای نزدیک شدن به پیامبر خدا، درود و صلوات فرستادن بر آن حضرت است. پیامبر خدا فرمودند:

اولی الناس بی یوم القیامه اکثرهم علی صلاة فی دار الدنیا؛ (۳)

ص: ۱۱۰

۱- سورۃ زمر، آیه ۳۰.

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: إن اقربکم مجلسا یوم القیامه أحسنکم أخلاقاً؛ بی گمان کسی که اخلاقش نیکوتر است، در روز قیامت در همنشینی به من نزدیک تر است. (بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۱۰، ح ۴).

۳- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۳۴؛ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۶۳.

نزدیک ترین مردم به من در روز قیامت کسی است که در دنیا بیشتر بر من صلوات بفرستد.

انسان کسی را که بیشتر دوست دارد، بیشتر یاد می کند و بیشتر دعایش می کند. همچنین کسی را که زیاد یاد کرد و دعا نمود، عشق و محبت او بیشتر در دلش می نشیند و به او نزدیک تر می شود. این یک واقعیت است، بسیار صلوات فرستادن بر پیامبر و آل او یکی از راه های راحت و سبک و سریع برای دست یافتن به این قرب است.

پیامبر رحمت

یکی از مهم ترین ویژگی های پیامبر خدا محبت و رحمت است. خداوند به پیامبرش فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛^(۱) ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.

اصلاً وجود پیامبر برای همه عالم رحمت است. خداوند نفرمود که تو را برای رحمت و نعمت فرستادیم. فرمود: فقط برای رحمت فرستادیم. نفرمود برای یک گروهی خاص، بلکه فرمود: للعالمین، یعنی همه عوالم و موجودات جهان. غیر از جن و انس چه بسا موجودات زیادی در عالم وجود دارد. در روایت های ما آمده است: در آسمانها موجوداتی غیر از جن و انس و فرشته ها وجود دارند.^(۲) حضرت فرمود: ما بر آن ها هم امام

ص: ۱۱۱

۱- سورۃ انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲- نگاه کنید به: بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۴۵، ح ۶.

هستیم. آنها حرف های ما را بهتر از شما گوش می دهند. همچنین در روایتی از قول امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است:

هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض؛^(۱) ستارگانی که در آسمان اند. شهرهایی همانند شهرهای کره زمین است. بنابراین «عالمین» یعنی همه عوالم.

شیطان هنگامی که بر آدم سجده نکرد، دو فرشته یکسره به او پس گردنی می زدند تا اینکه سرش پایین بیاید. آدم متکبر هم همین طور است؛ آن قدر به پس گردن او می زنند تا سرش پایین بیاید. حواستان جمع باشد. خودتان را به زمین بزنید تا راحت شوید، وگرنه پس گردنی می خورید.

در روایت آمده است: وقتی این آیه نازل شد، شیطان گفت: خدایا، سهم من از این رحمت چیست؟ خطاب شد: این پس گردنی را به برکت پیغمبر تعطیل کنید.^(۲) باز در روایت آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دنیا آمد، کاربرد شیاطین کم شد. آنها پیش از آن تا آسمان چهارم می رفتند، ولی پس از آن قدرت آنها کم شد و تا آسمان اول بیشتر نمی توانند بروند. یعنی نمی توانند در اعماق قلب نفوذ کنند. دل هفت پرده دارد. آنها تا پرده های چهارم می رفتند، اما بعد از این تا پرده اول بیشتر نمی توانند بروند و از تسلط آنها کم شد.^(۳)

ص: ۱۱۲

۱- بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۹۱، ح ۸.

۲- کتاب ابلیس، ص ۳۱۵.

۳- نگاه کنید به: تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۶، ح ۱۸.

در روایتی آمده است که پیغمبر خدا به جبرئیل فرمود: «هل أصابك من هذه الرحمة شيء؟» آیا از این رحمت چیزی هم نصیب شما شد؟» عرض کرد: بله یا رسول الله، وقتی فرعون در حال غرق شدن بود، گفت: «تبت الآمن؛ من الآن توبه کردم.» من از پیش خود بدون اینکه فرمانی از جانب خدا آمده باشد یک مقدار لجن برداشتم و بر دهان فرعون زدم و گفتم: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛ (۱) یعنی الآن توبه می کنی، در جایی که پیش از این، این همه عصیان و فساد و نخوت و تکبر داشتی. این کار را بدون فرمان خدا انجام دادم و بیم آن داشتم که خداوند مرا به خاطر این کار مؤاخذه کند، ولی این رحمت شامل حال من هم شد و خداوند این کار مرا تأیید کرد و خیالم راحت شد. همچنین خداوند مرا در قرآن ستود و فرمود: «ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مطاع ثم امین؛ (۲) (جبرائیل) که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والایی دارد، در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است.»

مهر و انداز

پیامبر خدا رحمت محض است. همه چیز پیامبر بشارت و رحمت است. حتی اندازها و تهدیدهایش هم بشارت است، حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۱۳

۱- سورۃ یونس، آیه ۹۱ .

۲- سورۃ تکویر، آیه ۲۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۶۶، ح ۱۹۷.

من حذرک کمن بشرک؛(۱) کسی که تو را بر حذر داشت، همانند کسی است که به تو بشارت داده است.

اگر کسی به شما بگوید: مواظب باش لباس آتش نگیرد، با کسی که یک دست لباس برای شما می خرد، همانند است. چون اگر نمی گفت، لباس آتش می گرفت و از بین می رفت. در این هشدار و ترساندن یک بشارت و رحمت خوابیده است. کسی که تو را از خارها، دره ها و چاله ها بر حذر می دارد، مثل کسی است که به تو بشارت می دهد. این فرموده امیرالمؤمنین یک مطلب کلیدی است. همه آیه های عذاب و انذار را معنا کرده است. وقتی خداوند به پیامبرش می فرماید: «ان أنت إلا نذیر»(۲) تو تنها نذیر و انذار کننده ای.» این شدت مهر و رحمت پیامبر را می فهماند.

بنابراین تمام انذارها، هشدارها و تهدیدهای خدا و انبیا از شدت خیرخواهی و لطف است. کودک بیمار شما، زیر بار دارو و آمپول نمی رود، اما شدت محبت شما رهایش نمی کند. دست و پایش را می گیرید و به زور به او آمپول می زنید. تمام فشارهایی که از سوی انبیا بر بشر وارد می شود، ظاهرش زور است، ولی باطنش لطف و رحمت است.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد

ای عجب من عاشقم این هر دو ضد

یعنی در قهرش هم لطف خوابیده است. چرا ما را این همه ترسانده اند؟ چرا این قدر آیه های عذاب داریم؟ چرا این همه سخن از جهنم و آتش

ص: ۱۱۴

۱- نهج البلاغه، حکمت ۵۹؛ غررالحکم، ص ۵۹۰.

۲- سورۃ فاطر، آیه ۲۳.

دوزخ است؟ برای اینکه می خواسته اند ما را به مهمانخانه و به مجلس مهمانی ببرند. می گویند: اگر به مهمانی نیایید، زندانتان می کنیم.

زبان حال انسانها

برخی افراد از خدا لولو درست می کنند. می گویند: اگر پایت را چپ بگذاری، مار و عقرب و آتش است. این برای کسانی است که در ابتدای راه اند، برای اینکه خود را جمع کنند. و گرنه خدا با کسی سر ستیزه جویی ندارد. اگر هم گفته اند: بترس! یعنی از گناهان خود بترس و گرنه خوف از خدا معنا ندارد. برخی دیگر این قدر از محبت و رحمت و لطف و برکات خداوند می گویند که انسان با میل و شوق به طرف خدا برود.

حاج آقای دولابی می فرمودند: بعضی ها سر گردنه گیر کرده اند، می گویند: آقا راه خیلی مشکل است، آدم شدن محال است. خودش به بن بست رسیده است، می گوید: نروید، بن بست است. ممکن است خودش با جان کندن و ریاضت های پرمشقت رسیده باشد و بگوید مشکل است، ولی ممکن است شخص دیگری با سیر محبت و جذبۀ راحت رسیده باشد. نوعا آنهایی که در جهنم گیر کرده اند، می گویند راه مشکل است و همیشه از مار و عقرب و آتش و جهنم دم می زنند. تقصیر هم ندارد؛ چون خودشان در جهنم اند، غیر از جهنم حرف دیگری نمی توانند بزنند. باید به او گفت: خودت در جهنم گیر کرده ای.

حاج آقا می فرمود: یک اهل علم و روضه خوانی بود، اگر عیالش سر

حال بود و شب به او می رسید، وقتی به جلسه می آمد میگفت: زن ریحانه است، عجب چیز خوبی است! چقدر لطافت دارد! و هر چه آیه و روایت درباره ریحان و گل و لطافت بود می خواند. گاهی هم زنش او را اذیت می کرد و راهش نمی داد. می آمد و می گفت: زن ناشزه شر است، عقرب است. می گفتیم: دیشب چیز دیگری می گفتی و امشب چیز دیگری. دیشب زن را به عرش می بردی و امشب میگویی مار و عقرب است. این حالات خودش بود؛ یعنی اگر خوبی می دید، آن طور می گفت و اگر بدی میدید، طور دیگر. کسی هم که در جهنم گیر کرده است، همیشه از مار و عقرب میگوید. خودش سرگردنه گیر کرده است، می گوید سخت است، محال است. کسی هم که در بهشت است، همه از رحمت و خوبی و زیبایی می گوید. نمی تواند از بدی بگوید.

دین فطرت

ایشان می فرمود: اسلام دین فطرت است. قرآن و اسلام در فطرت و وجود ما هست.

كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ؛ (۱) هر مولودی بر فطرت به دنیا می آید.

به يك معنا ما قبل از اينکه مسلمان شويم، اسلام ما را گرفته است. قبل از اينکه قرآن بخوانی، قرآن در وجودت ثبت شده است. چرا هنگامی که مطالب خوب را می شنوی، سرت را تکان می دهی و آن را در قلبت امضا

ص: ۱۱۶

می کنی؟ معلوم می شود در وجودت هست و در دلت نوشته شده است. دین پیغمبر دین فطرت است؛ یعنی در وجود همه ما هست.

در انتظار رحمت خدا

دین ما با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع شده است. ۱۱۴ مرتبه در قرآن تکرار شده است. این صفت رحمانیت خداوند است که بشارت بزرگ و نجاتبخش انسان هاست. خدای تعالی می فرماید:

قل أرأيتم إن أهلكني الله و من معي او رحمننا فمن يجير الكافرين من عذاب اليم؛ بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد، چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟»

بعد خودش جواب می دهد:

قل هو الرحمن ...؛(۱) بگو او خداوند رحمان است.

یعنی اگر به بن بست رسیدی، رحمن نجات می دهد. صفت رحمن برای همه است؛ کافر و منافق و شقی و بد را هم شامل می شود. همچنین در قرآن آمده است:

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا؛(۲) هدف این است که خداوند

ص: ۱۱۷

۱- سور □ ملک، آیه ۲۸.

۲- سور □ احزاب، آیه ۲۴.

صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را - هرگاه اراده کند - عذاب نماید. یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

یعنی ما در قیامت صادقان را به صدقشان جزا می دهیم، آنها که پاک بودند. یعنی هیچ کمشان نمی گذاریم. اما منافقان را یا عذاب می کنیم و یا می بخشیم. خداوند عذاب منافقان را با تردید بیان کرده است. همچنین پس از آن لحن کلامش را روی مغفرت و رحمت برده است: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً».

این ها همه از صفت رحمانیت خداوند حکایت می کند. خداوند نمی گوید منافقین را حتما عذاب می کنم، بلکه می فرماید: اگر خواستم عذاب می کنم. شاید هم نخواستم و از آن ها گذشتم؛ «او يتوب عليهم». بین چقدر راه گذاشته است. بعد هم این طرف را می چرباند. می گوید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً»؛ یعنی خدا خیلی بخشنده و مهربان است. یعنی محور و اساس بر رحمت و آمرزش و مغفرت است. می خواهند بهشت را پر کنند، نه جهنم را.

گناه و تجلی آمرزش خداوند

حدیثی از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که بسیار جالب است. فرمودند:

لَوْ لَمْ تَذَنْبُوا فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً حَتَّى يَذَنْبُوا ثُمَّ

ص: ۱۱۸

یستغفروا الله یغفر الله لهم؛ (۱) اگر گناه نمی کردید تا از خدا طلب بخشش کنید، خداوند بندگان دیگری خلق می کرد تا گناه کنند، آنگاه

استغفار کنند تا خداوند از گناهشان بگذرد.

خداوند می خواهد از گناهان درگذرد تا صفت غفاریتش بروز کند. در «خزائن» نراقی آمده است: یکی از عباد و زهاد به زیارت خانه خدا رفت. پرده کعبه را گرفت و التماس کرد که ای خدا، من از تو عصمت می خواهم. عصمتی به من بده که هیچگاه گناه نکنم. ندا رسید که عده زیادی از بندگان من همین عصمت را از من خواسته اند. اگر من به همه عصمت بدهم، پس چه کسی را بیمارزم؟ غفاریت و ستاریت من کجا برود؟ (۲)

امام ها این ها را فرموده اند و باد داخل آستین دوستانشان کرده اند و به آنها قوت بخشیده اند؛ چون می دانستند که آنها گناه را دوست ندارند. هیچ چیز مثل عصیان انسان را ذلیل نمی کند. یکی از بزرگان می فرمود: اگر عصیان نبود، همه ادعای خدایی می کردند، ولی وقتی خطا و لغزش از آنان سر می زند، می گویند: مؤمن که هیچ، مسلمان هم نیستیم. این حرف خیلی بلندی است. بین در عصیان چقدر منفعت خوابیده است.

لطف پنهان

خدا رحمتش کند، پیر مرد خوبی بود. آیت الله بزرگواری بود. (۳)

ص: ۱۱۹

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲- و نیز: ارشاد القلوب، ص ۱۱۰.

۳- آیت الله اصفیائی.

می گفت: من به قدری به نماز شب مقیدم که اگر ساعت دو نصف شب هم بخوابم، یک ساعت یا دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می شوم. برای خودش یک ابتهاجی داشت. خداوند این طور افراد را گاهی سرکار می گذارد. می گفت: با این وجود اتفاق افتاده که نماز صبحم قضا شده و داغ شده ام. کسی که سی یا چهل سال نماز شبش ترک نشده است، یک دفعه نماز صبحش هم قضا شود، بین چه به سرش می آید! من به آن روزی که نماز صبحش قضا می شود، غبطه می خورم. به نماز شبش غبطه نمی خورم.

این پیر مرد با صفا یک جریانی را نقل کرد که بسیار جالب بود. می گفت: شاید چهل سال قبل بود. به مشهد رفته بودم. تنها بودم. تازه اتوبوس بین تهران و مشهد راه اندازی شده بود. جاده ها هم خاکی و پر از موج و دست انداز بود. حدود بیست ساعت از مشهد تا تهران در راه بودیم. می گفت: وقتی سرم می رفت روی صندلی تا چرتی بزنام، دست اندازها چرتم را پاره می کرد. اعصابم خورد شده بود. نتوانسته بودم بخوابم.

به تهران رسیدیم. روز پنج شنبه بود. ساعت حدود یک یا دو بعد از ظهر بود. دیدم حال نماز ندارم. گفتم: میروم مسافرخانه، یکی دو ساعت میخوابم، بعد بلند می شوم و نماز ظهر و عصرم را می خوانم. می گفت: خوابیدم و ساعت پنج یا شش بعد از ظهر بیدار شدم. بدنم حال آمده بود. دیدم گرسنه هم هستم. گفتم بروم یک چیزی بخورم، بعد نماز بخوانم. آمدم بیرون. دیدم مغازه ها بسته است. گفتم: عجب! چه شده، کودتا شده؟ به یکی گفتم: چرا مغازه ها بسته است؟ یک مقدار چپ چپ به ما نگاه کرد و گفت: به خاطر اینکه امروز جمعه است. معلوم شد بعد از ظهر پنج شنبه که

خوابیده بودم، عصر جمعه بیدار شدم. یعنی حدود بیست و هفت ساعت. پنج نماز از من قضا شده بود. کسی که می گفت: هر وقت بخوایم، دو ساعت به اذان صبح بیدار می شوم. گفت: خداوند پنج نماز از من قضا کرد. گذاشت کف دست من زائر امام رضا علیه السلام.

این ها همه لطف خداست. آنجا که ما را خالی می کنند، لطفشان بیشتر است. از اینکه دست خالی هستیم، ناراحت نشویم. میگوی: خدایا، این عیب مرا بر طرف کن! می بینی ده تا عیب دیگر کنارش بوده و تو نمی دیدی. فکر می کردی وضع خراب است، ولی خراب تر از این هاست که فکر میکنی. اصلا تخلیه شدن راه رسیدن است. «لا اله» معنایش همین است. تا «لا اله» را قشنگ اجرا نکنی، «لا اله» معنا ندارد.

فدائی حق

مولانا مثالی می زند و می گوید: وقتی کسی سر گوسفندی را می برد، می خواهد آن را جزء بدن خودش کند. مؤمن اگر فدا شود، می خواهد جزء امام خود شود. وقتی هم دم این گوسفند از بین رفت، خودش می آید در آن می دهد و پرش می کند. آن هایی هم که به خدا جان می دهند، به انبیا و امامان جان می دهند، از دم مسیحایی انبیا و امامان حیات و زندگی جدید می گیرند. تو به این ها جان بده و کشته راه این ها شو، بین این ها با تو چه می کنند؟

وعده های خداوند

روایتی از پیامبر خدا نقل شده است که نقش کلیدی دارد. حضرت

می فرماید:

من وعده الله علی عمل ثواباً فهو منجز له و من اوعده علی عمل عقاباً فهو فیه بالخيار؛^(۱) کسی را که خداوند برای عمل او وعده پاداش دهد، آن پاداش برای او عملی خواهد بود. و کسی را که خداوند به خاطر عملی به او وعده عقاب دهد، خداوند مخیر است که آن عقاب را عملی کند، یا نکند.

این حدیث تقریباً با آیه مبارکه ای که پیش از این ذکر شد، مطابق است. اگر خدای متعال وعده ثواب و مزد و پاداش داد، آیا ممکن است عمل نکند؟ خیر، چنین چیزی ممکن نیست. یعنی تمام ثواب هایی که ذکر کرده است، عملی می کند. وعده هایش حتمی و تخلف ناپذیر است. اما درباره عقاب و تهدید و عذاب، عملی کردن آن حتمی نیست. این حدیث شریف تمام آیه های تهدید و عذاب و جهنم را متزلزل می کند.

اما اگر خدای ناخواسته عذاب کند، چه کسی می تواند حرف بزند. «یا من عذابه عدل؛^(۲) ای کسی که عذابش عین عدالت است!»

در دعای عرفه می خوانیم:

عدلک مهلکی و من کل عدلک مهربی؛ خدایا، عدالت تو هلاک کننده من است. و فرار من از عدالت توست.

چون خود را مستحق هزار جهنم می دانیم، از این رو همیشه می گوییم:

ص: ۱۲۲

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۱.

۲- البلد الامین، ص ۴۰۶.

إلهی عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک؛(۱) خدایا با فضل و کرمت با ما رفتار کن، نه با عدالت خود!

فطرت ما هم بر همین اساس سرشته شده است. گاهی یک پدر مهربان و مشفق و کاردان به فرزندش می گوید: اگر امسال خوب درس بخوانی و شاگرد اول شوی، برای تو یک دوچرخه می خرم؛ اما اگر درس نخوانی و مردود شوی، تو را از خانه بیرون می کنم، پول به تو نمی دهیم و چنین و چنان می کنم. اگر این فرزند درس خواند و شاگرد اول شد، پدر حق ندارد بگوید به وعده خود وفا نمی کنم؛ چون تمام عقلای عالم او را مذمت می کنند. حتما باید به وعده خود عمل کند. اما اگر فرزند تنبلی کرد و درس نخواند، آیا عملی کردن تهدیدها واجب است؟ در اینجا عقلای عالم می گویند: واجب الوفا نیست. در نظر عرف و عقل، در همه جا وعده ها واجب الوفا و حتمی است، اما وعده به عذاب و شکنجه و عقاب حتمی نیست. این هم بر اساس رحمت است. رحمت خداوند خیلی ریشه دار است!

لذت محبت

گاهی انسان دوست بسیار صمیمی خود را می بیند. شب تا صبح با او می نشیند و گفت و گو می کند. نه احساس خستگی می کند، نه احساس گرسنگی، نه احساس نیاز به خواب؛ چون روحش از محبت سیراب

ص: ۱۲۳

می شود. محبت طعم زندگی است. به انسان حیات می دهد. روح انسان را شکوفا می کند و به او انرژی می بخشد.

شما اگر به شهر غریبی مسافرت کردید؛ جایی که هیچ کس را ندارید. یک دفعه در آنجا رفیق عزیز و صمیمی خود را می بینید. چطور با هم یگانه می شوید! اصلا احساس می کنید همه شهر غریب اند و شما اصیل و مقیم آن شهرید. پیش از آن از در و دیوار غم می بارید، اما با دیدن رفیق خود، غربت و غم و سختی را احساس نمی کنید.

انسان گاهی با رفیق خود مسافرتی طولانی می کند. اصلا طول سفر و خستگی آن را احساس نمی کند. اما اگر با یک نفر ناباب همسفر شد، هر چند مسیر کوتاه باشد، عذاب میکشد. از همان آغاز سفر منتظر رسیدن به مقصد است.

این ها لذت محبت را نشان می دهد. به کسانی که از مادیات لذت می برند، مادیات می دهند. و به کسانی که از محبت و انس با خدا یا دوستان خدا لذت می برند، همان را عنایت می کنند. «حلوای به کسی ده که محبت نچشیده است.» کسی که طعم محبت را چشید، ذائقه او از طعم های دنیا سیر است. زمان و مکان و پول و پست و مقام و شهرت، همه در برابر او هیچ اند. شیرینی و لذت محبت خدا و دوستانش را با چیزی نمی توان مقایسه کرد؛ اینکه من خدا را دوست داشته باشم و خدا هم مرا دوست داشته باشد. پیامبر و اهل بیت و امیر المؤمنین علیه السلام را که جان پیامبر است، دوست داشته باشیم.

آمدن همه انبیا مقدمه ای برای آمدن پیامبر ما بود. و آمدن پیامبر ما هم مقدمه برای آمدن باطن و جان و حقیقت درونی خودشان، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در حقیقت مقصود ظهور باطن پیامبر بوده است. نبوت ظاهر پیامبر است و ولایت باطن پیامبر. امیرالمؤمنین علیه السلام سرّ پیامبر است که برای اهلش ظاهر شد، ولی منافقان کور دل از آن محروم بوده اند. الآن هم امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم می درخشد. این آیه خیلی پرمعناست:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛^(۱) امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم.

«اکملت» یعنی زحمات همه انبیا و فرشتگان و همه خوبان عالم را الآن به کمال رساندم. «اتمتم» یعنی الآن نعمت من به اتمام رسید. وقتی درخت میوه می دهد می گویند: کامل شد. اما وقتی همه میوه هایش رسید می گویند: تمام شد. یعنی هم به کمال رسید و هم به اتمام. همه چیز سر جای خودش آمد. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت می کرد، همه چیز سر جای خودش می آمد.

در روایت آمده است: اگر می گذاشتند امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت کند، بین دو نفر در حکم اختلاف پیش نمی آمد.^(۲) هر جا امیرالمؤمنین علیه السلام پا

ص: ۱۲۵

۱- سورۀ مائده، آیه ۳.

۲- کافی، ج ۷، ص ۷۸، ح ۲.

بگذارد، یگانگی و صلح و صفاست. دل ها همه مهربان است. ولی هر جا نباشد، تفرقه است. دشمنان امیرالمؤمنین را لعن کنید و از آنان فاصله بگیرید. هیچ چیز به اندازه ولایت اهل بیت علیهم السلام انسان را یگانه نمی کند و از خوددینی و خودخواهی بیرون نمی آورد.

ص: ۱۲۶

از محبت خارها گل می شود

از محبت سرکه ها مل می شود

از محبت مس ها زرین شود

از محبت تلخ ها شیرین شود

از محبت غار نوری می شود

از محبت دیو حوری می شود

(مولوی)

صلوات و آموزش گناهان

در روایات فراوانی آمده است که یکی از خاصیت ها و برکات ذکر صلوات، پاک کردن گناهان است. البته گوینده و مراتب اخلاص عمل هم تأثیرگذار است. میزان تأثیر صلوات خود پیامبر یا امام زمان علیه السلام یا ملائکه تا انسان های معمولی و کلاس های پایین متفاوت است. ولی به طور کلی صلوات این خاصیت را دارد که می تواند همه گناهان را پاک کند. همانند برخی از شوینده ها که قدرت پاک کنندگی آنها بسیار زیاد است و همه نوع چرک و کثافت را پاک می کند. پیامبر خدا فرمودند:

ص: ۱۲۷

من صلی علی مره لم یبق من ذنوبه ذره؛(۱) کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، ذره ای از گناهانش باقی نمی ماند.

در برخی از روایات آمده است که پیغمبر خدا می فرماید: اگر کسی روزی سه مرتبه از روی محبت و دوستی بر پیامبر خدا صلوات بفرستد، خداوند گناهان آن روزش را پاک می کند.(۲) از روی محبت یعنی دلش برای رسول خدا تنگ شده و دوست دارد از او یاد کند. اصلاً دنبال ثواب و پاداش نیست. هر چه میزان خلوص و معرفت زیادتر باشد، برکات صلوات هم بیشتر است. در فرمایشات معصومین علیهم السلام هیچ گونه شک و تردید به خود راه ندهید.

قولکم حکم و حتم؛(۳) سخنان شما حکمی حتمی و تخلف ناپذیر است.

کیمیای محبت

یکی از اساسی ترین و ریشه دار ترین، بلکه مهم ترین سیره های پیامبر خدا، سیره محبت و رحمت است. شاید پس از نام های خدا و اولیایش کلمه ای شیرین تر از محبت نباشد. کسی که طعم محبت را چشیده، در ذائقه او چیزی به شیرینی محبت یافت نمی شود. محبت یعنی من شما را دوست داشته باشم و شما هم مرا. چقدر شیرین و لذت بخش است. پول من با پول

ص: ۱۲۸

۱- بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۶۳، ح ۵۲.

۲- بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۷۰ ح ۶۳.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه .

شما، جیب من با جیب شما، دعای من با دعای شما یکی می شود. اصلا دوگانگی از میان می رود. هیچ چیز مثل محبت دوگانگی را از بین نمی برد.

محبت، محور یگانگی

محبت لذت نقد است، یعنی لذتی است که جزایش نقد است. اگر زن و شوهر همدیگر را واقعا دوست داشته باشند؛ یعنی طمع مال و اغراض نفسانی و دنیایی در کار نباشد، تمام مشکلات آنها حل است. اگر محبت و یگانگی حاکم شود و شیرینی محبت را درک کنند، همدل و هم نوا و هم مقصد می شوند. محبت این چنین می کند. به قول رضی الدین آرتیمانی:

بیا تا سری در خم می کنیم

من و تو تو و من همه گم کنیم

این خم می همان شراب محبت است. اگر دو تا دل با هم یکی شد، سومی آنها خدا و امام زمان است. همه خوبی های عالم آنجاست، رحمت خدا آنجاست، امام زمان آنجاست. یعنی آنجا بهشت است. بهشت جایی است که هیچ کدورت و تفرقه ای نیست. «اله»ها به کنار می رود و فقط «الله» است؛ «لا اله الا الله». مقصد یکی است. امام راحل - علیه الرحمه - می فرمودند: اگر ۱۲۴ هزار پیامبر در یک جا جمع شوند، با هم اختلاف و درگیری ندارند؛ چون مقصدشان یکی است. یکی پیامبر روستای خود است، دیگری پیامبر اولوالعزم است و یکی هم مثل پیامبر ما «کافه للناس» است؛ برای همه خلقت است.

ص: ۱۲۹

اگر زن و شوهر به همدیگر علاقه داشته باشند و محبت بینشان حکمفرما باشد، آبرویشان یکی می شود، پدر و مادر و فامیلشان یکی می شود. پدر و مادر و فامیل زن، همانند پدر و مادر فامیل خود مرد است؛ پدر و مادر فامیل مرد هم، مانند فامیل خود زن است. نگاه ها و دیده ها و برخوردها یکی می شود و کشمکش ها از میان می رود. محبت تمام فاصله ها را بر می دارد و تمام منیت ها را می شکند.

بس که او در عشق فانی گشته بود

آن زمینی آسمانی گشته بود

دیو اگر عاشق شدی آن گوی برد

جبرئیلی کرد و آن دیوی بمرد

محبت چیزی است که از دیو فرشته و جبرائیل می سازد. کیمیای عجیبی است! مولانا در این باب غوغا کرده است: چون قلم اندر نوشتن می شتافت

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

عشق و محبت کلمه و معنایش شیرین است. ان شاء الله همیشه در معنایش غور کنیم. اگر زن و شوهر در کانون محبت به سر برند، تمام مشکلات آنها حل است. فقر را درک نمی کنند. حرف مردم در آنها هیچ اثری ندارد. مشکلات زندگی بر آنان پوچ است و سختی ها همه هموار می شود.

خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند. یکی از شگردهای مهم ایشان این بود که دل ها را با هم انس و الفت می داد. می فرمود: من روی چیزی مثل اینکه دو تا دل با هم یکی باشند، حساسیت ندارم. می فرمود: یک زمانی حواسم به این معطوف بود که بین فرزندان و فامیل کدورت نشود. روی این خیلی حساس بودم. می فرمود: من در خانه ای که زن و شوهر با هم دعوا و قهر می کنند نمی خوابم؛ چون برای من محسوس است که رحمت خدا از آن خانه قطع است.

اگر دو تا دل از هم جدا باشد، پیوندشان به هم بخورد و همدیگر را دوست نداشته باشند، سومی آنها شیطان و بدها هستند. هر چه بد هست آنجاست. جهنمی ها آنجا جمع می شوند. اگر در خانواده ای، بین زن و شوهری محبت حاکم نباشد، هر چند پول و خانه و اسم و عنوان و مدرک و باغ و بستان داشته باشند، از زندگی لذتی نخواهند برد. همیشه بین آنها جنگ و دعواست. بهانه گیری ها، اختلافات و درگیری ها بیداد می کند. زندگی جهنم می شود و پایه های آن در آتش کینه ورزی ها فرو می ریزد. سرنوشت فرزندان آن خانواده نیز روشن است.

می فرمود: من یک زن و شوهری را می شناسم که حدود چهل سال است با هم زندگی می کنند و یک تو به هم نگفته اند. یک پارچه محبت اند. من گاهی برای رفع خستگی پیش این ها می روم. گاهی این زن و شوهر با نفس و اشاره با هم صحبت می کنند. وقتی محبت شدید می شود، لازم نیست به زبان بیاورید، طرف با اشاره می فهمد. عالم محبت عالم عجیبی است. گاهی

شما اراده می کنید، او می فهمد. شما میل می کنید، او می آید.

امامان ما مشیت خدا هستند؛ یعنی هر چه خدا می خواهد، آنها پیاده می کنند. این، شدت انس و محبت و نزدیکی است. اراده خدا شده اند. دست خدا شده اند. قلب خدا شده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

أنا قلب الله الواعي؛ (۱) من قلب فراگیر خدا هستم.

فراتر از دست و چشم و گوش خدا؛ من قلب فراگیر خداوند هستم. هر چه او می خواهد، من هم می خواهم و همان هم می شود. ان شاء الله طعم محبت و لذت محبت را بچشید.

حاج آقا دولابی می فرمود: یک وقتی به دیدن آقا سید محمد حسین تهرانی رفتم. ایشان می فرمود: من چند سالی از محضر علامه طباطبایی استفاده می کردم. خانم ایشان فوت کرد. من نامه تسلیتی برایشان نوشتم. مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ نامه از همسرشان خیلی تعریف کرده بود. نوشته بود: به قدری بین ما صلح و صفا و محبت بود که ایشان مثلا اگر حس می کرد که من یک ساعت مطالعه کرده ام و نیازی به چای دارم، بدون اینکه بگویم، برایم چای یا تنقلات می آورد. یا اگر حس می کرد که الآن مهمان دارم، وسائل خانه را مرتب می کرد. یعنی همیشه فکرش این بود که من الآن چه لازم دارم. الآن وقت استراحت من است؛ کسی مزاحمت و سر و صدا نکند. فضا را آماده می کرد. مثل یک عاشقی که می خواهد به معشوق خودش خدمت کند، کمر می بست. البته متقابلا من هم همین طور سعی

ص: ۱۳۲

میکردم که اگر او مهمان دارد، من جایی نروم. اگر می خواست بیرون برود، من در خانه باشم و بچه داری کنم.

تولید محبت

از سرمایه های دنیا هر چه را به کار بزنی زیاد می شود. محبت را هم باید به کار زد. باید اعمال کرد. محبت محبت می آورد. ملاعبده الله در «مکاتیب» می گوید: همان طور که مردم ورزش های بدنی می کنند، مؤمن هم باید ورزش محبت کند. در محبت مسابقه بگذارید. زن و شوهر باید در محبت از یکدیگر سبقت بگیرند. پدر و مادر و فرزندان هم همین طور. شمشیر محبت قوی ترین شمشیرهاست. هیچ شمشیری به قوت و قدرت آن نمی رسد.

در روایات آمده است: وقتی بین امام جماعت و مأموم محبت و دوستی برقرار نباشد و یکدیگر را دوست نداشته باشند، نمازشان از سقف بالا نمی رود. (۱) چون جماعت نیست. تفرقه است. دلها باید با هم باشد.

جذبه محبت

به قول ملاعبده الله همه خوب ها که به این دنیا آمده اند، به دنبال محبت و انس اند. دوست آنها را کشیده و به این دنیا آورده است. امام صادق علیه السلام

ص: ۱۳۳

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ثلاثة لا ترتفع صلاتهم فوق رؤوسهم شبراً: رجل أمّ قوماً و هم له كارهون، و امرأه باتت و زوجها عليها ساخط، و أخوان متصارمان؛ نماز سه تن حتی يك و جب فراتر از سرهایشان بالا نمی رود [پذیرفته نمی شود]: کسی که امام گروهی شود، در حالی که آن گروه او را ناخوش می دارند؛ زنی که شوهرش از او خشمگین باشد و دو برادر دینی که از یکدیگر بریده اند. (دوستی در قرآن و حدیث، ص ۶۰)

می فرماید:

ولو لم يكن في الأرض مؤمنون كاملون إذا لرفعنا الله إليه؛(۱) اگر در زمین مؤمنان کاملی نبودند، خداوند ما را به سوی خود می برد.

یعنی آمدن ما به این دنیا، به خاطر دوستان مؤمن بوده است. اگر آنها نبودند، خداوند ما را پیش خود می برد. دوست ما را خاک نشین کرده است. دوست موجب شده است که ما این همه ابتلا ببینیم. آنها از دیدن دوست لذت می برند.

انس با محبوب

اهل محبت بی غرض اند. خود طرف را می خواهند، نه جیب او را. به خلاف اهل دنیا که از خوردن و آشامیدن لذت می برند. از پول و مقام لذت می برند. در حقیقت منافع خود را می خواهند. طرف را نمی خواهند. اگر اسلامی کرد، کار دارد. یعنی تمام محبت‌هایشان آلوده است. سلام و احوال‌پرسی برای این است که می خواهد از طرف چیزی بگیرد و او را بیچاپد. اما همه لذت اهل محبت این است که با مؤمنی بنشینند و انس بگیرند. یعنی خود طرف و ذات او را می خواهد.

چرا پیغمبر خدا از سلمان سیر نمی شود و سلمان هم از پیغمبر خدا؟ سلمان شب‌ها گاهی پیش پیامبر می نشست و با آن حضرت انس می گرفت. عایشه می گوید: این انس و مجالست به قدری طول می کشید که نزدیک بود

ص: ۱۳۴

بر حق ما زنان غالب شود. (۱) چرا حضرت زهرا سلام الله عليها پیغام می دهد که چرا سلمان به دیدن من نمی آید؟؟ (۲) چون از محبت و انس با سلمان لذت می برد. اینها به دنبال انسان می گردند. انسانی که واقعا به انسانیت رسیده باشد و از مطامع دنیوی بیرون آمده باشد.

لذت ماندگار

لذت محبت لذتی حی و باقی است. بقیه لذت ها مردنی و از بین رفتنی است. ممکن است چند لحظه کام انسان را شیرین کند و تمام شود. بعد هم ثقل و سنگینی اش سر معده انسان بماند. اما لذتی که انسان از نشستن با یک مؤمن به دست می آورد، سالیان سال در کامش می نشیند. یکی از بزرگان می فرمود: من هرگاه به یاد مرحوم آیت الله انصاری همدانی و مجالس او می افتم، مبهتج می شوم. نشاط مرا می گیرد و با یاد آن مرحوم شاد می شوم. چون لذت محبت مردنی و از بین رفتنی نیست. حی و حاضر است. هر وقت از آن یاد کنی، زنده می شود.

یگانگی و یکرنگی

چرا پیامبر و اهل بیتش در جریان حدیث کسا زیر یک کسا جمع

ص: ۱۳۵

-
- ۱- کان لسلمان مجلس من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ینفرد به باللیل حتی کاد یغلبنا علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۱ ح ۲۹؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۴۶.
 - ۲- علی علیه السلام بعد از ارتحال رسول خدا به سلمان فرمودند: یا سلمان انت منزل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فانها الیک مشتاقه؛ ای سلمان به منزل فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برو که او سخت مشتاق توست. (مهج الدعوات، ص ۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۶، ح ۵۹).

می شوند؟ چرا این همه سفارش به نماز جماعت شده است؟ چرا گفته اند که بین صف ها را خالی نگذارید که شیطان آن جا را پر می کند؟ اینها برای این است که همه یکی شویم. همان طور که روح ها به هم نزدیک است، جسم ها هم نزدیک شود.

جلسات را دایره وار برگزار کنید. چون دایره بالا- و پایین ندارد. پیامبر هم جلساتشان حلقوی بود. این به یگانگی و یکرنگی نزدیک تر است. همه اینها بوی محبت می دهد. این غیر از نظم و انضباط ظاهری است که نتیجه این چیزهاست. همه باید یکی شویم. عقب و جلو نباشیم. چرا می گویند در جماعت غیر از امام جماعت بقیه حمد و سوره نخوانند؟ چون آن یک نفر که می خواند، یعنی همه می خوانند. اینها همه مظهر رحمت و محبت و یکی شدن است.

ورزش محبت سیره ی همه انبیا و اولیای خداوند است. چرا وقتی زکریا بن آدم قمی - که یک پارچه محبت و صدق و صفا بود - به محضر امام هشتم علیه السلام آمد، حضرت همه کارهایشان را تعطیل کردند؟^(۱) اولیای خدا به دنبال آدم می گردند. لذتشان در این دنیا فقط انس با آنهاست. هنر انسان محبت و صدق و صفا و مکارم اخلاق و ایمان است. اولیای خدا همه چیزشان بر اساس محبت است؛ محبت به خدا و بندگان خدا.

ص: ۱۳۶

۱- ذکر بن آدم می گوید: اول شب به محضر امام رضا علیه السلام رسیدم: «لم یزل یحدثنی و احدثه حتی طلع الفجر ثم قام صلی الله علیه و صلی صلاه الفجر؛ از سر شب همواره با هم گفت و گو کردیم تا سپیده ی صبح دمید، آن حضرت برخاستند و نماز صبح را به جا آوردند.» (الاختصاص، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۷۸، ح ۳۱)

حاج آقای دولابی می فرمودند: ما آمده ایم که یک دم بنشینیم و یک دم هم درست بخواییم. هم با یاد خدا بنشینیم و هم با یاد خدا بخواییم. می فرمود: در قرآن آمده است:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ؛ (۱) بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه برای خدا قیام کنید.

می گوید: بلند شو، اما برای خدا! همه در خیابان دارند می دوند، ولی مهم «الله» است. می فرمود: کسانی که به مشاهد مشرفه می روند، جایی بروند که اشراف داشته باشند و تماشا کنند. می فرمودند: این کمتر از عبادت نیست. گاهی انسان سرش در لاک نماز یا دعاست و از این بهره غافل می شود.

خدا رحمتشان کند! آخرین مرتبه ای که به کربلا مشرف شدند، آخر تابستان بود. فرموده بودند: من سی چهل سفر به کربلا و مکه رفتم. همه این ها مقدمه برای این سفر بود. این بهره ای که بردم و این لطفی که در این سفر به من شد، شاید به اندازه همه آن سفرها بود.

در آن سفر خیلی منقلب بودند، حتی با بچه هایشان هم حرف نمی زدند. همواره در حالت جذبه بودند. چون علاقه فوق العاده ای به امام حسین علیه السلام داشتند. این سه روز که در کربلا بودند، اصلا به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام نرفتند، بلکه در صحن آن حضرت می نشستند و بارگاه حضرت ابوالفضل علیه السلام را تماشا می کردند. اما وقتی به حرم امام حسین علیه السلام وارد

ص: ۱۳۷

می شدند، به بالای سر مرقد مطهر آن حضرت می رفتند و سه چهار ساعت دو زانو می نشستند و می فرمودند: هیچ کس با من کاری نداشته باشد. فقط چهار ساعت دیگر بیایید، با هم به منزل برویم. روز آخر هم گفتند: وقتی همه ساک ها را جمع کردید و آماده رفتن شدید، بیایید مرا صدا بزنید. خیلی به آنجا دل بسته بودند. فرموده بودند: در حرم امام حسین علیه السلام بهتر از هر جا می توان فیض برد. اگر کسی اهلش باشد، اهل بیت علیه السلام فیض بسیار منتشر می کنند.

ایشان معمولاً سحر که بلند می شدند، حدود سه چهار ساعت دو زانو به حالت محو می نشستند. انسان وقتی در حضور مذکور باشد، نیازی به ذکر هم نیست. ذکر مقدمه ای برای رسیدن به مذکور است. ایشان بارها مثال می زدند که کسی که امام زمان را نمی بیند و از آن حضرت دور است، صدا می زند: یا بن الحسن، یا صاحب الزمان! اما کسی که در محضر آقا نشسته است، آیا می تواند صدا بزند یا بن الحسن؟ اصلاً این کار زشت است.

می فرمود: ذکر برای رسیدن به مذکور است. اما وقتی که در محضر هستی، هر چه می توانی بمیر. ایشان یک تعبیر قشنگی داشت. می فرمود: در نماز اگر نمی توانی بمیری، دست کم بخواب. شاید این تعبیر برای عوام خیلی نامأنوس باشد. مقصود این است که خودت را کنار بگذار. امام صادق علیه السلام فرمودند: من آن قدر «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتم که «حتی سمعت من قائلها»^(۱)؛ تا اینکه آن را از گوینده آن شنیدم. یعنی دیگر «من» وجود نداشت.

ص: ۱۳۸

۱- سر الصلوه، ج ۲، ص ۷۵، به نقل از محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۲.

محبت همه خستگی‌ها را می‌برد. انسان زمان و مکان نمی‌فهمد. بچه‌ها را دیده‌اید چه عشقی به توپ و بازی دارند. ما اگر در گرمای بعد از ظهر تابستان ده دقیقه بمانیم، گرم‌زده و کلافه می‌شویم. اما بچه‌ها در همان هوا بازی می‌کنند و عرق می‌ریزند. اصلاً به فکر تشنگی و گرسنگی نیستند. گرما و سرما و خستگی نمی‌فهمند. این فوتبالیست‌ها را می‌بینید که گاهی حاضر است استخوان دست و پایش بشکند، ولی توپ داخل دروازه برود. عشق او این است که گل بزند. ببینید عشق مجازی چه می‌کند! اگر عشق حقیقی پدید آید، چه می‌کند!

اوئیس قرن یکی از اصحاب حضرت امیر علیه السلام است. او شب‌ها نمی‌خوابید. یک شب نگاهی به آسمان می‌کرد و می‌گفت: امشب شب رکوع است و تا صبح در رکوع بود. شبی دیگر می‌گفت: امشب شب سجود است و تا صبح در سجده بود. به او گفتند: چرا این قدر خودت را به زحمت می‌اندازی؟ گفت: ای کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده به پایان می‌بردم. (۱)

درباره شیخ حسنعلی اصفهانی هم نوشته‌اند که شب‌ها برای عبادت به پشت بام رواق حضرت رضا علیه السلام می‌رفت و عبادت می‌کرد. در یک شب برفی زمستانی مشغول عبادت بوده است. صبح که می‌آیند صدایش کنند، می‌بینند ده بیست سانت برف روی پشتش نشسته و اصلاً متوجه سرما

ص: ۱۳۹

نشده و یا سرما در او اثر نکرده است. یعنی از شب تا به صبح در رکوع بوده است. اگر آدمی سر از عالم عشق و محبت دریاورد، سرما و گرما برای او بدون معناست.

اگر در عالم محبت وارد شویم، همه ابتلائات باطل می شود. تمام زشتی ها زیبا و تمام خارها گل می شود. در محبت های مجازی دیده ایم، دو نفر که عاشق یکدیگرند، هر چه ملامت و تهدید و سرکوبشان کنند، واهمه ای ندارند.

مراتب دوستی و دشمنی

دوستان را که می بینید با قلب و صورت باز به طرفشان بروید و دشمن ها را از پشت سر لگد بزنید. یعنی با دلتان به دوست رو بیاورید و از دشمن اعراض کنید. گاهی انسان به مرتبه ای می رسد که حاضر نیست نام دشمن را هم بشنود و از او یادی کرده شود. در اینجا بغض و دشمنی کامل است. اگر دوستش نداری، چرا یادش میکنی؟

می گویند: عده ای از عرفا جمع شده بودند و از مذمت دنیا می گفتند. رابعه عدویه که عارف فوق العاده ای بود، کنارشان ساکت نشسته بود. وقتی سخنانشان تمام شد گفت: «من أحب شیئا أكثر من ذكره اما بحمد و إما بدم فإن كانت الدنيا فی قلوبکم لا شیء فلم تذکرون لا شیء؛ کسی که چیزی را دوست دارد، زیاد از او یاد می کند، یا به ستایش و یا به مذمت. اگر دنیا در قلوب شما

جایگاهی ندارد و چیزی نیست، چرا از چیزی که نیست یاد می کنید.»^(۱)

یعنی همه شما دنیا را دوست دارید؛ چون هر کس از چیزی بدش می آید، از یاد آن هم بدش می آید. معلوم می شود شما هنوز به دنیا علاقه دارید و به آن پایبندید. مذمتش می کنید تا از این پای بندی رها شوید. وگرنه کسی که از دنیا کنده شده است، حرف آن را هم نمی زند.

روایت «هل الدین إلا الحب والبغض»^(۲) برای کسانی است که هنوز گرفتار بدی هایند و می خواهند از آن رها شوند. وگرنه کسی که به کمال رسید و از جهنم عبور کرد، سر از بهشت و چهارده معصوم در می آورد و به حد نهایت بلوغ رسیده است. آنجا فقط محبت است: «هل الدین إلا الحب»^(۳) آنجا دیگر خار نیست. با دشمن رو به رو نمی شویم. کسی را در مقابل خوبی ها نمی بینیم. شجره خبیثه ریشه اش در آمده است. فقط شجره طیبه است. در این مرحله «الدین هو الحب والحب هو الدین»^(۴) دین همان محبت است و محبت همان دین است. دین و چهارده معصوم، یعنی محبت. شیعه، یعنی آیین محبت. خدا، یعنی محبت.

اکسیر محبت

مولانا انصافاً در باب محبت بسیار شیرین سخن گفته است. می گوید:

ص: ۱۴۱

۱- مجموعه ورام، ص ۸۲.

۲- دین جز حب و بغض نیست. امام باقر علیه السلام، بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۶۳.

۳- دین جز محبت نیست. امام صادق علیه السلام، خصال، ج ۱، ص ۳۸، ح ۷۴.

۴- امام باقر علیه السلام، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۸۵، ح ۴۹.

کیمیایی همانند محبت وجود ندارد. وقتی محبت آمد، انسان زشتیها را نمی بیند. فقط خوبی ها را می بیند. وقتی پدر به فرزندش علاقه دارد، اگر فرزندش زشت ترین افراد هم باشد، باز دوستش دارد و او را زیبا می بیند.

می گویند: حضرت یعقوب علیه السلام کنیزی داشت و از او هم یک فرزند داشت که با یوسف هم بازی بود. هدیه ای به کنیز داد و گفت: این هدیه را به کسی که زیباتر است بده. کنیز هدیه را به فرزند خودش داد. یعقوب گفت: این بی انصافی است. هدیه را باید به یوسف میدادی که در زیبایی همانند ندارد. گفت: فرزند من در نظر من از همه زیباتر است. یوسف به چشم تو خیلی زیباست.

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

حضرت امیرعلیه السلام در مدینه بودند. افراد بسیاری در مدینه از دنیا رفتند، ولی حضرت بر جنازه آنان حاضر نشد. اما وقتی شنیدند که سلمان در مدائن از دنیا رفته است، با طی الارض به مدائن آمدند. کفنی را که حضرت زهرا سلام الله علیها برای سلمان تهیه کرده بود، با خود آوردند. بین محبت چه می کند؛ حضرت زهرا سلام الله علیها به فکر کفن سلمانش هم بوده است! حضرت امیر وارد مدائن شدند. بدن سلمان سرد شده بود. وقتی حضرت وارد غسلخانه شدند، سلمان بلند شد نشست و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین! و دوباره افتاد. این کار محبت است. «بیدار علی باش که خوابت نبرد.»

از محبت مرده زنده می شود

از محبت شاه بنده می شود

ص: ۱۴۲

داستان سلاطین را شنیده اید که برای ریاست چه می کردند! هزاران نفر را می کشتند که مبادا کسی به ریاستشان نظری داشته باشد. حتی نزدیکان خود را نیز از میان بر می داشتند. اما سلطان محمود غزنوی عاشق یک غلام شد. خودش از تخت سلطنت پایین می آمد و غلامش را بالای تخت می فرستاد و مانند یک عبد پیش پای او می نشست. محمود غزنوی که هزارش غلام بود عشقش عنان گرفت و غلام غلام شد

چیزی جز محبت و عشق نمی تواند انسان را از سلطنت نفس و سلطنت دنیا پایین بیاورد. داروی همه ی دردهای ما همین است. اگر به این کیمیا دست پیدا کنیم، به همه چیز دست پیدا کرده ایم. عشق در وجود همه ی ما هست، ولی مهم این است که در جای خودش به کار بندیم. مولانا چه زیبا سروده است:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

شاد باش ای عشق پر سودای ما

ای طیب جمله علت های ما

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو

افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد(۱)

دگرگون محبت

آتش کارش سوزاندن است، اما اگر محبت بیاید، همان آتش هدایتگر

ص: ۱۴۳

می شود. نار به نور تبدیل می گردد و روشنگر می شود.

از محبت نار نوری می شود

از محبت دیو حوری می شود

داستان سگ اصحاب کهف را حتما شنیده اید.

سگ اصحاب کهف روزی چند

بی مردم گرفت و مردم شد

چون به مردان الهی علاقه پیدا کرد، ماهیتش عوض می شود؛ یعنی آدم می شود و به بهشت می رود. شتر امام سجاد علیه السلام در بهشت با امام محشور می شود؛ چون به امام علاقه پیدا کرد. نظیر این عشق و محبت های دگرگون کننده فراوان است.

حنانه شو حنانه شو

در روایات آمده است که درخت خشکی در مسجد پیامبر صلی الله علیه واله بود. پیغمبر خدا وقتی می خواستند با مردم صحبت کنند، به آن درخت تکیه می دادند. خانمی از روی مهر و محبت به پیامبر عرض کرد: یا رسول الله، پسر من نجاری می داند؛ اجازه بدهید یک منبر سه پله ای درست کند. منبر را درست کردند و حضرت چوب خشک را رها کردند و روی منبر نشستند. ناله ای جانسوز همانند مادری که جوانش مرده باشد، از غم هجران پیامبر، از درخت خشکیده بلند شد.

استن حنانه از هجر رسول

ناله می زد همچو ارباب عقول

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا از منبر پایین آمدند و این درخت را در آغوش گرفتند و دست به آن کشیدند و آن را نوازش کردند. فرمودند: اگر این کار را نمی کردند، این درخت تا قیامت ناله می کرد و صدایش را

ص: ۱۴۴

همه می شنیدند. (۱)

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را

کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

عشق و محبت در ذات هستی

محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه واله در همه ی ذرات عالم نفوذ می کند؛ از چوب خشک تا سنگریزه و حیوانات و درنده ها. در روایت آمده است: الاغ پیغمبر به بهشت می رود. وقتی حضرت سوار آن می شدند، سرحال می شد و عشق می کرد. واقعا هم حق داشت.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمودند: چرا ماهیان دریا و سنگ ریزه های بیابان ها و رودخانه ها برای طالب علم و عاشق خدا استغفار می کنند؟ (۲) چون می فهمند و محبت سرشان می شود. می دانند که از عاشق خدا و طالب خدا، خیری نصیبشان می شود. از همه ی ذرات عالم، بوی عشق و محبت می آید. به قول مولانا:

خمش ای عاشق مسکین بمگو شعر و مخور خون

که جهان ذره به ذره سر سودای تو دارد

دل من رأی تو دارد سر سودای تو دارد

رخ فرسوده ی زردم سر صفرای تو دارد

ص: ۱۴۵

۱- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۲۶ و ۳۶۵.

۲- رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲۴.

می گوید: در ذات تمام ذرات عالم، عشق و محبت خدا و خوبان خدا هست. سنگریزه در دست آن عرب شهادتین می گوید. سوسمار در آستین دیگری شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر می دهد. (۱)

جابر می گوید: هرگاه به همراه پیامبر از برخی کوچه های مکه میگذشتیم، به هر سنگ و درختی می رسیدند، آن سنگ و درخت به صدا در می آمد و می گفت: السلام علیک یا رسول الله. (۲)

خداوند آیت الله بهاء الدینی را رحمت کند! بارها می فرمود: گربه ای بود که ما گاهی چیزی به او می دادیم. هر وقت ما را می دید که می رویم، یک دور اطراف ما طواف می کرد و می رفت. و این گونه تشکر می کرد. اما برخی از آدم ها هستند که اگر هفتاد سال به او خدمت کنی، جواب سلامت را هم نمی دهد. آدم های بی محبت را به هیچ جماد و حیوان نمی توان تشبیه کرد. موجودات عالم همه محبت دارند.

محبت و سنخیت

محبت سنخیت می آورد. پیامبر خدا با ثوبان که غلام آن حضرت است، چه سنخیتی دارد؟ پیامبر در اعلی علین و او یک غلام است. هیچ سنخیتی بین آنها نیست، اما محبت این سنخیت را ایجاد می کند. راه های دور را نزدیک می کند. موانع را بر طرف می سازد.

ص: ۱۴۶

۱- نگاه کنید به: بحار الانوار، ج ۱۷، باب ۴ و ۵.

۲- كنت إذا مشیت فی شعاب مکه مع محمد صلی الله علیه واله لم یکن یمربحجر ولا شجر الا قال السلام علیک یا رسول الله. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۶۴، ح ۲.

ثوبان به پیامبر خدا خیلی علاقه داشت. پیامبر روزی دیدند که ثوبان رنگش پریده و پژمرده است. پرسیدند چه شده؟ گفت: من از فکر فراق و دوری از شما در آینده نگرانم. فرضاً هم که بهشتی باشم. شما را در اعلی درجه ی بهشت جای می دهند و ما را در پایین آن رها می کنند. این فکر مرا اذیت می کند. محبت ثوبان جبرئیل را هم نازل می کند و بهترین آیه ها را می آورد:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ (۱)

و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهند بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق های خوبی هستند!

این آیه درباره ی ثوبان نازل شد. (۲) خیلی زیباست. ما روزی ده مرتبه می گوئیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ؛ ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی.»

بنازم به بزم محبت که آنجا

گدایی به شاهی مقابل نشیند

زید بن حارثه غلامی بود که پیامبر او را خریدند و نزد خود آوردند. خیلی به او علاقه داشتند. آن قدر که به او زید الحب میگفتند. نامش در قرآن آمده است: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا.» (۳) بدون وضو نمی توان دست روی آن گذاشت. هیچ نسبت فامیلی بین او و پیامبر نبود، به جز همان

ص: ۱۴۷

۱- سورۃ نساء، آیه ۶۹.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳- سورۃ احزاب، آیه ۳۷.

محبت. محبت سنخیت می آورد. بر این اساس پیامبر خداصلی الله علیه واله فرمودند:

من أحبني كان معي في الجنة؛(۱) کسی که مرا دوست بدارد، در بهشت با من است.

در روایت دیگر آمده است که پیامبر خداصلی الله علیه واله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفتند و فرمودند:

من أحب هاذين الغلامين وابهما و أمهما فهو معي في درجتي يوم القيامة؛(۲) کسی که این دو نوجوان و پدر و مادر این دو را

دوست بدارد، در بهشت با من در یک درجه است.

از دعاهایی که حاج آقای دولابی بسیار می خواندند، این دعا بود:

اسئلك حبك وحب من يحبك وحب كل عمل يوصلني إلى قربك؛(۳) دوستی و محبت تو را و دوستی دوستانت را و دوست داشتن هر کاری را که مرا به مقام قرب تو برساند، از تو خواهانم.

دو مناجات از مناجات های خمس عشر خیلی اوج دارد: مناجات مریدین و مناجات محبین. در مناجات مریدین چنین می خوانیم:

فيامن هو على المقبلين عليه مقبل وبالعطف عليهم عائدمفضل و بالغافلين عن ذكره رحيم رؤوف و بجذبهم إلى بابه و دود عطف؛ پس ای خدایی که به هر که رو سوی تو آورد، توجه و

ص: ۱۴۸

۱- سیره ی نبوی، دفتر سوم، ص ۹۲.

۲- کامل الزیارات، ص ۱۱۷، باب ۱۴، ح ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱، ح ۳۷.

۳- مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات محبین.

اقبال می کنی و با مهر و عطوفت به آنان تفضل و احسان می کنی و با آنان که از یاد تو غافل اند هم، رؤوف و مهربانی و با جاذبه ی مهر و محبت، آنها را نیز به درگاہت میکشانی. ببینید اساس، رحمت و محبت است. خداوندنه تنها با خوبان، بلکه با غافلین و کسانی که از یاد او غافل اند، بامهر و رأفت و عطوفت و رحمت رفتار می کند. خدا که با غافلین این گونه رفتار کند، بامقبیلین و کسانی که رو به سوی او دارند چه خواهد کرد؟

از محبت مس ها زرین شود

از محبت تلخ ها شیرین شود

از محبت دُردها صافی شود

از محبت دردها شافی شود

دُرد همان ته نشین روغن است. اگر محبت باشد تمام دردها و ناصافی ها و غل و غش ها صاف می شود.

وز محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

وز محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

شیری که این همه قدرت و قوت دارد، اگر اسیر محبت شود، مثل موش تسلیم شمامی شود.

وز محبت سقم صحت می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

امام حسین علیه السلام به عیادت یکی از دوستانشان آمدند. نگاهی به او کردند، درد و تب از او پرید.

وز محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روضه گلخن می شود

چیزی که همه ی زشتی ها را زیبا می کند، محبت است. امام هفتم علیه السلام در زندان است، ولی همان زندان برای او گلشن است. اما اگر محبت نباشد، در باغ هم که باشی خار و خس است.

اساس الإسلام حبی و حب أهل بیتی؛ محبت من و محبت اهل بیتم اساس اسلام است. (پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله)

محبوب خدا

تمام عبادت ها، دانش ها و معرفت ها مقدمه ی محبت است. محبت مقصد اعلا ی خلقت است. عالم بر اساس محبت استوار است. انسان دوست دارد محبوب دیگران باشد. دوست دارد محبوب خدا باشد. در زیارت امین الله چنین می خوانیم:

اللهم فاجعل نفسی..... محبوبه فی ارضک و سمائك؛ خدایا، مرادر زمین و آسمانت محبوب قرار ده!

محبت و دوست داشتن بسیار دردسر دارد. کسی که محب می شود، باید مال و جان و هستی بدهد. عاشقی جان کندن است. ولی کسی که محبوب دیگران شد، هیچ کاری ندارد؛ همه فدایش می شوند. پیامبر ما محبوب است. شما هم سعی کنید محبوب شوید. باید کاری کنیم که دیگران خاطر

خواه ما شوند. مقام محبوبیت بسیار بالاتر است. چه کنیم که محبوب شویم، آن هم محبوب خدا؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

أحب العباد إلى الله المتأسي بنبيه؛^(۱) محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیامبرش تأسی کند.

سر این مطلب هم روشن است. خداوند پیامبرش را بیش از همه دوست دارد. کسی هم که شبیه او شود، محبوب خداوند می شود. تأسی به پیامبر، همان شبیه شدن به آن حضرت است.

اواخر عمر مرحوم آیت الله بهاء الدینی بود. جوانی خدمت ایشان آمد و در گوش ایشان از چیزی پرسید. ما نفهمیدیم چه پرسید؛ اما ایشان در پاسخ وی گفتند: فکر نکنم، فکر نکنم. شبیهش شاید بشوی. ما حس کردیم که می گوید: دعا کنید من آدم بشوم و ایشان در پاسخ می فرمود: فکر نکنم، ولی شبیهش شاید بشوی. شبیه شدن هم خیلی مهم است. آدم واقعی چهارده معصوم علیهم السلام اند. حالا- ما شبیه آنان هم بشویم، خیلی خوب است. در روایت آمده است: ما اهل بیت انسان واقعی هستیم و شیعیان و دوستان ما شبیه انسان اند.^(۲)

تلقین محبت

یکی از بزرگان می فرمود: در باب محبت، زبان هم تأثیر دارد. به خودت تلقین کن که خدا من را دوست دارد. و قرص و محکم و استوار بگو. اصلاً

ص: ۱۵۲

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.

۲- رجوع کنید به: کافی، ج ۸ ص ۲۴۴، ح ۳۳۹.

خدا همه موجودات را دوست دارد. اگر دوست نداشت، خلق نمی کرد. چون همه را خلق کرده است، پس دوست دارد. مگر می شود چیزی را که درست کرده است، دوست نداشته باشد. این ها را محکم بگو و به خودت تلقین کن. آن وقت می بینی در به روی تو باز می شود.

شخصی می گفت: به مکه رفته بودم. نمی دانم چرا دلم عقده داشت و باز نمی شد. یک قبض عجیب مرا گرفته بود. هر چه دور خانه خدا می گشتم، تأثیری نداشت. رفتم پرد [خان] کعبه را گرفتم. گفتم: خدایا، به خودت قسم دوستت دارم. اما حس کردم که دوستت دارم شاید درست نباشد. من چه کسی هستم که بخوام خدا را دوست بدارم. یک مرتبه به زبانم آمد که او مرا دوست دارد. همین که این را گفتم، گویا یکدفعه آب روی آتش ریختند. مثل غنچه ای که باز می شود، باز شدم.

غنچه ی دل

غنچه را دیده اید. سفت است و بویش خیلی ظاهر نمی شود. زیبایی خودش را هم آشکار نکرده است. دل های پژمرده و شکسته و در حال قبض، مثل غنچه است. بی شک همه ی دوستان اهل بیت علیهم السلام گل اند. منتها بعضی از آنها باز شده اند و بعضی هنوز غنچه اند و باز نشده اند. ملا عبدالله در «مکاتیب» می گوید: غنچه دل ماما وجه الله را نبیند، لبخند نمی زند و شکوفا نمی شود. گل رویش با دیدن وجه الله باز می شود. غنچه دل وقتی باز شد، هم عطر دارد و هم زیبایی. هیچ عطری به بوی آن نمی رسد. بویی که خود گل دارد، بسیار لطیف تر از بوی عطر است.

گل بو می کنی و صلوات می فرستی، خداوند گناهانت را می آمرزد. (۱) انسان هر زیبایی، هر چیز قشنگ و هر درخت و گیاه و گل زیبا و خوشبویی که می بیند، بر محمد و آل محمد صلوات می فرستد؛ چون این ها از آن باغی است که باغبان و زارع و همه کاره اش چهارده معصوم اند.

آب محبت

آفرینش بر محبت استوار است. جان کلام در آفرینش این است که دوستت دارم، تو هم دوستم بدار: «یحبههم ویحبونه» (۲) محبت پیامبر و محبت اهل بیت علیهم السلام اساس اسلام است: «اساس الإسلام حبی وحب أهل بیتی» (۳)

محبت همانند آب است. مرحوم حاج آقای دولابی می فرمود: محبت یعنی آب. و این تشبیه بسیار خوبی است. می فرمود: هر یک از موجودات جهان، مظهر یک اسم و یا چند اسم خداست. مثلاً آتش، مظهر غضب خداست. کوه ها و آسمان ها، مظهر عظمت و جلال خداوندند. آب هم مظهر رحمت خداست. مظهر رحمت خداوند، آتش را خاموش می کند. اصلاً اگر آب نباشد، همه ی کارخانه های بزرگ صنعتی از کار می افتد. چون حرارت موتورهای بزرگ کارخانه ها، به وسیله ی آب اعتدال می یابد. بلکه اساس حیات همه ی موجودات آب است و بقای موجودات به آب بستگی دارد.

ص: ۱۵۴

۱- رجوع کنید به: سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۲۰.

۲- سورۀ مائده، آیه ۵۴.

۳- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۴۲، به نقل از کتر العمال، ح ۳۷۶۳۱. و نیز نگاه کنید به: تحف العقول، ص ۳۷.

وجعلنا من الماء كل شيء حي؛ (۱) و ما هر چیز زنده را از آب قرار دادیم.

حیات همه ی موجودات وابسته به آب است. اگر آب نباشد، موجودی درست نمی شود. تکوین خلقت با آب است. ادامه ی خلقت با آب است. همه ی خوراکی ها، میوه ها، و غلات، از آب درست شده است. برای طبخ آنها نیز نیازمند آیم. اصلا اول کار آب، و وسط کار آب و آخر کار هم آب است. به یک معنا همه ی موجودات می گویند: آب آب آب؛ یعنی رحمت و محبت، یعنی همه ی ما از محبت درست شده ایم و ادامه ی کارمان نیز نیازمند محبت است.

محبت در عبادت

اگر در نماز محبت نباشد، نماز ارزشی ندارد. علامه طباطبایی - رحمه الله علیه - در یکی از سفارش های خود که بسیار روی آن تأکید داشتند فرموده بودند: هنگامی که قرآن می خوانید، فقط دنبال لغت و زیروزبر و تجوید و مدش نباشید. حتی نیازی نیست که همه ی هم خود را معطوف فهمش کنید. بلکه همت شما این باشد که آن را از روی محبت بخوانید. اگر قرآن را از روی محبت بخوانید، معنایش را هم می فهمید. یعنی انسان می فهمد که محبوبش چه گفته است. اگر بگوید: الف لام میم، باز هم می فهمد چه می گوید.

ص: ۱۵۵

دیده آید کسانی که به یکدیگر علاقه مندند، با اشاره با هم صحبت می کنند. یکی از معانی حروف مقطعه این است. یعنی خداوند با پیامبرش به اشاره سخن می گوید.

«کهیصص» (۱) کاف یعنی کربلا، هاء یعنی هلاکت و شهادت، یا، یعنی یزید، عین یعنی عطش، صاد یعنی صبر. این تفسیرها در روایت آمده است. (۲)

اگر یک دوست بسیار صمیمی برای شما نامه بنویسد، آن را با شوق و محبت باز میکنی و می خوانی. وقتی از روی محبت بخوانی، اثر دارد. اگر محبت نداری، نخوان. قرآن خواندنی که با اکراه و از روی بی علاقه‌گی باشد، چه قرآن خواندی است؟! نمازی که با کسالت و خمیازه و ناراحتی باشد، چه نماز و عبادتی است؟ فرمودند:

لا تکرهوا الی انفسکم العباده؛ (۳) از روی اکراه به عبادت نایستید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: کاری نکنید که از عبادت زده شوید.

إن للقلوب شهوه و إقبالا- و ادبارا، فأتوها من قبل شهوتها و إقبالها فان القلب إذا أکره عمی؛ (۴) برای دل های آدمیان علاقه و اقبال، و گاهی تنفر و ادبار است. هنگامی که می خواهید کاری را انجام دهید، از روی علاقه وارد شوید؛ زیرا هنگامی که دل را به کاری اجبار کنید که تمایلی به آن ندارید و به آن فشار بیاورید، کور و زده می شود.

ص: ۱۵۶

۱- سورۃ مریم، آیه ی ۱.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۲۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۸۶ ح ۲.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۹۳.

سعی کنید با محبت نماز بخوانید، با محبت عبادت کنید. آن وقت اثر و لذتش را خواهید یافت و از آن سیر نمی شوید. وقتی اساس کار پیامبر ما محبت است، باید تمام کارهایمان روی محبت باشد. نماز خواندن، یعنی با خدا عشق بازی کردن. این قیمت دارد.

دعای کوتاه و جامع

در روایت آمده است که حضرت امیر علیه السلام دیدند یک نفر مشغول خواندن دعایی طولانی است. حضرت فرمودند: آن خدایی که دعای طولانی را اجابت می کند، دعای مختصر را هم اجابت می کند. به او فرمودند: مختصرش کن. گفت: چگونه؟ فرمودند: من چهار کلمه به تو یاد می دهم که همه ی دعاها در آن جمع است؛ هم مختصر و هم مفید:

الحمد لله على كل نعمه، و أسئل الله من كل خير، و أعوذ بالله من كل شر، واستغفر الله من كل ذنب؛(۱)

خداوند را بر هر نعمتی سپاس، هر خیری را از خداوند خواهانم، و از هر شری به خداوند پناه می برم، و از هر گناه از خداوند طلب بخشش می کنم.

حضرت امیر علیه السلام همه ی دعاها را در این چهار کلمه جمع کرده است. هم حمدش جامع است و هم استغفارش و هم درخواستش. هر خیری را از خدا درخواست می کند و از هر شری به خدا پناه می برد. «وأسئل الله من كل خير» دعای بسیار جامعی است. یعنی خیر دنیا و آخرت و معنویت و

ص: ۱۵۷

قرب و هر خیری را که به انبیا و اولیا و بهشتی ها دادی، به من هم عطا کن!

کسی به حرم امام رضا علیه السلام آمد و عرضه داشت: من یک حاجت بیشتر ندارم و آن هم این است که خیر دنیا و آخرت را به من بدهی! مختصر و مفید. ما هر چه می توانیم باید مطالبمان را مختصر و فشرده کنیم. این علامت رشد است.

إذا تم العقل نقص الكلام؛(۱) هر چه عقل کامل تر شود، سخن کوتاه تر می شود.

یعنی از کمیت کاسته می شود و کیفیت بالا می رود. ما گاهی در دعاها به خدا چیز یاد می دهیم که این کار را بکن و آن کار را نکن. این اشتباه است. در حدیث قدسی آمده است:

یا بن آدم أظننی فی ما امرتک و لا تعلمنی ما یصلحک؛(۲) ای فرزند آدم، چیزی را که به تو می گویم فرمان ببر و به من یاد نده که چه چیزی به صلاح توست.

نعمت های پنهان

ما شر محض نداریم. در همه ی شرور هم خیر وجود دارد. امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند:

ص: ۱۵۸

۱- نهج البلاغه، حکمت ۷۱.

۲- امالی صدوق، ص ۳۲۰، مجلس ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۵.

مامن بلیه إلاولله فیها نعمه تحیط بها؛^(۱) هیچ بلا- و گرفتاری نیست، مگر اینکه خداوند در آن نعمتی قرار داده است که آن بلا و گرفتاری آن نعمت را احاطه کرده است.

اصلا ما شرمحض نداریم. چقدر خیالمان راحت است! هر شری با خیر آمیخته است و مقدمه خیر است.

کلاس محبت

همان طور که اساس خلقت خداوند بر پایه محبت است، اساس کار پیامبر خدا هم بر پایه محبت است؛ «والحب اساسی»^(۲) پیامبر هم نماینده ی خداست و باید کارش بر اساس خلقت که بر پایه محبت است باشد. پیام همه ی تلاش های پیامبر خداصلی الله علیه واله و همه ی رنج هایی که در این راه دید، محبت بود.

کلاس پیامبر درس محبت بود. حتی با دشمنان خودش با محبت برخورد می کرد. ما هم باید اساس جلسات و کلاس هایمان محبت باشد. خداوند حاج آقای دولابی را رحمت کند! کلاسش کلاس محبت بود. دوستان زیادی از شهرهای دور می آمدند و در جلسات شرکت می کردند. چقدر باید انگیزه قوی باشد که رنج سفر را تحمل کنند و از شهرهای دور بیایند و در مجلس ایشان شرکت کنند!

ص: ۱۵۹

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۴.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳.

درس معلم ار بود زمزمه ی محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

چقدر محبت کشش دارد! چقدر انس و لذت می آورد! ایشان با اینکه این اواخر ضعیف شده بودند، گاهی ده ساعت صحبت می کردند و این غیر عادی بود. انسان اگر در گردونه ی محبت افتاد، از زمان و مکان و خستگی و غم و غصه رها می شود. یک پر و بال دیگری به او می دهند. در عالم محبت این چنین است.

ملت عشق از همه دین ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

آتشی از عشق در جان پرفروز

سر به سر فکر و عبارت را بسوز

پیش تر یادم هست که جلسات ایشان در ایام پاییز و زمستان بعد از نماز مغرب و عشا □ مثلاً از حدود ساعت شش □ شروع می شد و تا ساعت یازده دوازده شب ادامه داشت. آن ایام جلسات هم خلوت تر بود و هم انس خیلی عجیبی داشتند. ولی این اواخر افراد متفرقه در جلسات زیاد شده بودند. ایشان هم می فرمود: تا اینها بیایند انس بگیرند و با جلسات ما و روحیات ما آشنا شوند، من یک مقدار خسته می شوم. ولی وقتی جلسه یک دست بود، همه یکی می شدند و تا دیر وقت ادامه داشت و همه احساس سبکی و آرامش و خوشی می کردیم. جلسات انس و محبت این طوری است. اگر از محبت شب را صبح کنیم، خسته نمی شویم.

یکی از رفقا می گفت: با خانواده ام برای جلسه ی ایشان از قم به تهران رفته بودیم. وعده کردیم که ساعت ده شب از جلسه بیرون بیایم و به قم برگردیم. ده شب که از جلسه بیرون آمدیم تا به ترمینال برویم و سوار شویم،

ص: ۱۶۰

خانمم گفت: حیفت نمی آید. گفتم: چرا، من هم حیفم می آید. دوباره برگشتیم به جلسه و یکی دو ساعت دیگر نشستیم، بدون اینکه شامی بخوریم، ولی سر شار و سر حال بودیم. یعنی جسم ما هم بی نیاز از غذا می شد.

عاشقان را شد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبق شان روی اوست

در گردونه محبت

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: خداوند به حضرت موسی علیه السلام وعده ی ملاقات داد. فرمود: چهل روز دیگر برای ملاقات با من به طور بیا. حضرت موسی به شوق دیدار خدا چهل روز آب و غذا نخورد؛ «ما اکل و ما شرب و لانام ولا اشتهی شیئا.» (۱) چهل روز شوق و عشق، آدم را سیر می کند. دیدار خداست!

خودمان دیده ایم که گاهی برای دیدن یک بازی فوتبال، مثلاً- از بندرعباس با چه زحمتی بلند می شوند و به تهران می آیند تا ببینند قرمز می برد یا آبی. با اینکه هیچ نفعی هم برای او ندارد. ولی عشقش فوتبال است. یا می بینیم بچه ها در فصل گرم تابستان در هوای گرم عرق می ریزند و توپ بازی می کنند. غذا و گرسنگی و تشنگی و گرما را فراموش می کنند. وقتی محبت های مجازی این قدر اثر دارد و انسان را دگرگون می کند، محبت های حقیقی و عشق های الهی با انسان چه می کند!

باده درد آلودشان مجنون کند

صاف اگر باشند نام چون کند

ص: ۱۶۱

یعنی عشق مجازی آدم را از زمان و مکان و خستگی رها می کند و بیرون می برد، نمی دانم عشق حقیقی چه می کند. گاهی با رفیق صمیمی مسافرتی دور می رویم و اصلاً احساس خستگی نمی کنیم. گاهی می گوئیم: نمی دانم کی رسیدیم. این قدر به ما خوش گذشت که طولانی بودن مسافت را نفهمیدیم! در گردونه محبت که وارد شویم، همه مشکلات حل می شود. اگر عشق خدا در دلمان بیاید، اگر نمازمان با محبت باشد، همه چیزمان عوض می شود. همه چیزمان الهی می شود. محبت اساس کار پیامبر خداست و همه ی ریشه ی وجودیمان از محبت است. اصلاً ما از محبت درست شده ایم. پدران و مادران ما همدیگر را دوست داشتند که ما درست شده ایم. اگر دوست نداشتند، با هم ازدواج نمی کردند. وجود ما از زوجیت و یگانگی سرچشمه گرفته است.

محبت، اساس احکام خدا

اگر به آیات و روایات هم بنگریم، می بینیم که همه ی احکام بر اساس محبت صادر شده است. هر چیز که محبت را زیاد کند، یا واجب است یا مستحب. نماز ما ارتباط با خداست. بین خالق و مخلوق محبت ایجاد می کند. روزه ی ما انس و الفت بین بنده و خدا به وجود می آورد. همه ی عبادات همین طور است؛ می خواهد بین خالق و مخلوق ارتباط برقرار کند، انس و الفت و دوستی ایجاد کند.

من نکردم خلق تاسودی کنم

بلکه تا برندگان جودی کنم

گر نماز و روزه ای فرموده ام

ره به سوی خویشان بنموده ام

ص: ۱۶۲

می خواهیم راه به تو نشان بدهم. واجب کرده ام که با من ارتباط برقرار کنی و انس بگیری. هر چیز که این محبت را کم رنگ کند، یا از بین ببرد، یا گناه کبیره است و یا مکروه است. در روابط خلق خدا با یکدیگر هم چنین است. می بینیم عواملی که محبت را از بین می برد، مثل قطع رحم، عاق والدین، قتل و ... گناه و حرام است. و هر چیز که این محبت را ایجاد می کند و افزایش می دهد به آن امر و توصیه شده است؛ مثل صلّ رحم، احسان، هدیه، اظهار دوستی و....

اظهار محبت

روایات توصیه به اظهار دوستی به برادران دینی و به همسر چقدر فراوان است! فرمودند:

إذا أحببت رجلاً فاخبره بذلك فإنه أثبت للمودة بينكما؛^(۱) هر گاه مردی (از برادران ایمانی خود) را دوست داشته باشی، این دوستی را به او اعلام کن که مودت و دوستی بین شما را پایدار تر می کند.

وقتی انسان اعلام دوستی می کند، محبت ها استوار می شود. وقتی انسان به همسرش اظهار محبت کند، این دوستی محکم می شود. در روایت آمده است:

قول الرجل للمرأة إنني أحبك لا يذهب من قلبها أبدا؛^(۲) هنگامی

ص: ۱۶۳

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۴۴.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰، ح ۲۴۹۳۰ □

که مردی به همسرش بگوید: من دوستت دارم، این سخن هرگز از دل او بیرون نمی رود.

همچنین به هدیه دادن که موجب تقویت محبت می شود، بسیار توصیه شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه واله فرمودند:

تهادوا تحابوا (۱)؛ به یکدیگر هدیه بدهید، تا بین شما محبت ایجاد شود.

انسان وقتی به کسی هدیه می دهد، یعنی به یاد توام. ممکن است آنچه هدیه می دهید از نظر مالی چندان ارزشی نداشته باشد. چیزی که ارزشمند است، به یاد همدیگر بودن و اظهار محبت است.

ارتباط بین خالق و مخلوق

دوستی و ارتباط بین خالق و مخلوق آن قدر مهم است که حتی اگر پیامبر و یا امامی بخواهد بین خدا و خلق فاصله بیندازد، مؤاخذه می شود. مگر حضرت یونس نبود؟ به خاطر اینکه امت خود را نفرین کرد، خداوند او را به شکم ماهی فرستاد.

به قوم خود گفت: سه روز دیگر عذاب نازل می شود و خودش هم گذاشت و رفت. حضرت یونس شاگرد عابدی داشت. او گفت: نفرین کن، ولی شاگرد دیگرش که عالم بود گفت: نفرین نکن، دعا کن. حضرت یونس علیه السلام حرف عابد را گوش داد و گرفتار شد: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ

ص: ۱۶۴

مُغَاضِبًا...» (۱) این گرفتاری به خاطر این بود که نفرین کرد تا ریشه ی قومش کنده شود، ولی قوم او توبه کردند. همه ایمان آوردند و عذاب برداشته شد و حضرت یونس علیه السلام گرفتار شد.

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

داستانش مفصل و زیبا و آموزنده است.

موسی و شبان

داستان موسی و شبان هم- که مولانا آن را بسیار زیبا ترسیم کرده است - حکایت از این دارد که پیامبران وظیفه دارند که بین خالق و مخلوق ارتباط و دوستی برقرار کنند، نه اینکه این ارتباط را کمرنگ یا قطع کنند. مولانا در این باب بسیار زیبا و شیرین سروده است. چوپان که عشقی عوامی داشت، با خدای خود روی همان حال و هوای خودش سخن می گفت:

دیدم موسی یک شبانی رابه راه

کو همی گفت ای کریم و ای اله

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت

دستکت بوسم بمالم پایکت

وقت خواب آیم برویم جایکت

ای فدای تو همه بزهای من

ای به یادت هی هی وهی های من

چوپان با همان صدق و صفایی که داشت، با خدا مناجات می کرد: همه بزهای من فدای تو! ای خدا، من در این بیابان هرچه می کنم به یاد توست: «ای به یادت هی هی وهی های من!» مناجات شبان از سر صدق و صفا بود؛

ص: ۱۶۵

خیلی خالصانه. شبان با خدا عشق می کرد، ولی عقلش بیش از این نمی رسید. فکر می کرد که -نعوذ بالله- خدا جسم است و یک گوشه کناری است.

حضرت موسی علیه السلام حرف های چوپان را شنید. به نظرش آمد که دارد حرف های کفر آمیز می زند. گفت: با چه کسی این طور سخن می گویی؟

گفت با آن کس که ما را آفرید

این زمین و چرخ از او آمد پدید

حرف های شبان را که شنید، توبیخش کرد؛ این چه حرف هایی است که می زنی. اینها کفر است! و تو ذوق شبان زد.

گفت موسی های بس مدبر شدی

خود مسلمان نشده کافر شدی

چوپان که سخن موسی را شنید، به سرش زد که من بی ادبی کردم، من کفر گفتم:

گفت ای موسی دهانم دوختی

واز پشیمانی تو جانم سوختی

جامه را بدرید و آهی کرد تفت

سر نهاد اندر بیابان و برفت

چوپان سر به بیابان نهاد که من بی ادبی کردم، من کفر گفتم و بسیار آه و ناله کرد. حضرت باری تعالی به موسی عتاب کرد: چرا بنده ی ما را از ما جدا کردی؟

وحی آمد سوی موسی از خدا

بنده ی ما را زما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

هرکسی را سیرتی بنهاده ام

هر کسی را اصطلاحی داده ام

هندوان را اصطلاح هند مدح

سندیان را اصطلاح سند مدح

ما زبان را ننگریم و قال را

ما درون را بنگریم و حال را

ص: ۱۶۶

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز

سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

موسیا آداب دانان دیگرند

سوخته جان و روانان دیگرند

تو ز سرمستان قلاووزی مجو

جامه پاکان را چه فرمایی رفو

ملت عشق از همه دین هاجداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

خداوند به حضرت موسی فرمود: به دنبال چویان برو و از اینکه او را نهیب زدی، عذرخواهی کن. موسی رفت تا پیدایش کرد.

چونک موسی این عتاب از حق شنید

در بیابان از پی چویان دوید

عاقبت دریافت او را و بدید

گفت مژده ده که دستوری رسید

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هر چه می خواهد دل تنگت بگو

کفر تو دین است و دینت نور جان

ایمنی وز تو جهانی در امان

گفت ای موسی از آن بگذشته ام

من کنون در خون دل آغشته ام

من ز سدره منتهی بگذشته ام

صد هزاران ساله زان سو گشته ام

تازیانه بر زدی اسبم بگشت

گنبدی کرد و ز گردون برگذشت

محرم ناسوت ما لاهوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد(۱)

موسی دید او از سدره المنتهی رد شده است. گفت: ای موسی، من از توتشکرمی کنم. آن تازیانه ای که به مرکب من زدی، مرا تا سدره المنتهی برد. تو هر چند مرا توییخ و ادب کردی، ولی در درون من یک آتش و یک سیر جدیدی ایجاد شد و الاغ من به براق تبدیل شد.

ص: ۱۶۷

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

ما همه در قیل و قال و جر و بحث به سر می بریم. من یک چیزی میگویم، شما می خواهید آن را رد کنید. شما یک چیزی می گوید، من می خواهم آن را رد کنم. هر کس می خواهد حرف خودش را به کرسی بنشاند.

آفت ادراک این قیل است و قال

خون به خون شستن محال است و محال

باید یک مقدار از قیل و قال و نوشتار و لفظ و کتاب بیرون بیاییم و با صدق و صفا، مانند همان چوپان باشیم. به خدا قسم من به حال آن چوپان غبطه می خورم. آن سوز و صدقی که او داشته و با خدا عشق می کرده است، از میلیون دعای کمیل ما که فقط در بند الفاظ آنیم بهتر است. بعضی ها قال دارند و بعضی ها حال. از قال باید بیرون بیاییم و به درون و حال برویم.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که درس عشق در دفتر نباشد

مولانا می گوید: چرا یک علمی بیاموزی که بعد آن را پاک کنی.

پس چرا علمی بیاموزی به مرد

کش بیاید سینه را زو پاک کرد

مرحوم آیت الله انصاری همدانی به یکی از بزرگان فرموده بود: شما کتاب خودت را درست کن. «در رفع حجب کوش نه در جمع کتب.» مگر مرحوم حاج آقای دولابی در کدام دانشگاه درس خوانده بود؟ چند تا کتاب مطالعه کرده بود؟ مرحوم شیخ رجبعلی خیاط درس نخوانده بود، اما چه بودند! در رفع حجب کوش، یعنی خودت را کنار بگذار، منیت و قیل و قال را کنار بگذار. درس عشق بیرون از قیل و قال است.

آتشی از عشق در جان برافروز

سر به سر فکر و عبارت را بسوز

انسان وقتی به مقام ادب رسید، از قیل و قال بیرون می آید و همه وجودش عشق و محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام می شود.

ادب عشق تقاضا نکند بوس و کنار

دو نگه چون به هم آمیخت همان آغوش است

برخلاف سخن اهل سلوک که می گویند: هر کس محبتش بیشتر است، کار و عملش هم بیشتر است، حاج آقا دولابی می فرمودند: هر کس محبتش بیشتر است، کار و فعلش کمتر است. یعنی در مقابل محبوبش کمتر اظهار وجود می کند. این تلاش هایی که می کنید، یعنی من زنده ام. یعنی در مقابل او تعین و فعل و عنوانی دارم. این راه، راه مردن و جان دادن است. یعنی باید دست و پایت را ببندی و بگویی: خدایا، من کاره ای نیستم؛ هر چه هست، تو هستی و باش. من نیستم. راه سلوک این است که در مقابل خدا بمیری. این است عشق کامل.

مولانا می گوید: یک نفر می آمد در خانه ی محبوبش را می زد. می پرسید: کیستی؟ پاسخ می داد: منم. می گفت: برو که در محبت من خام هستی. چند مرتبه دیگر آمد و باز گفت: منم. منم کی می تواند عاشق باشد! کسی که خودش را در برابر معشوق مطرح می کند، نمی تواند عاشق و دلباخته باشد. نمی تواند مرده ی معشوق باشد.

پس از چندی سوخت و ذوب شد و پخته گشت. آمد در خانه را زد. گفت: کیستی؟ پاسخ داد: تویی. گفت: بیا داخل. خدا هم به موسی فرمود:

«لن ترانی یا موسی؛ (۱) ای موسی، توهر گزمرانمی بینی.» یعنی تا تو هستی مرا نمی بینی؛ اما اگر تو نباشی، مرا خواهی دید. ان شاء الله خدا قسمت کند که سرچشمه ی محبت را پیدا کنیم و در محبت غوطه ور شویم.

ص: ۱۷۰

۱- سورۃ اعراف، آیه ۱۴۳.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

(حافظ)

مقام خلت

از عواملی که موجب محبت و دوستی با خدا می شود، مداومت بر ذکر صلوات است. خداوند پیغمبر را بسیار دوست دارد. مراد و محبوب خدا از عالم پیغمبر است. لذا کسی که پیغمبر خدا را بسیار باد کند و برای او دعا کند، قطعاً مورد محبت خدا قرار می گیرد.

خداوند متعال حضرت ابراهیم را به مقام «خلت» رساند. همه ی انبیا به مقام خلت و دوستی خاص خدا نرسیده اند؛ چون مقام بسیار بلندی است. همه ی پیامبران دوست خدا بوده اند، ولی نه آن دوست خاص و صمیمی. حضرت ابراهیم علیه السلام که از همه ی انبیا به پیغمبر خدا و امامان نزدیک تر بوده است، به مقام امامت و خلت رسیده است. در روایتی از امام عسکری علیه السلام

ص: ۱۷۱

آمده است:

إنما اتخذ الله إبراهيم خلیلاً لكثره صلواته علی محمد واهل بینه صلوات الله علیهم؛ (۱) خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام ما را به مقام خلت برگزید، به خاطر اینکه بر محمد و آل محمد بسیار صلوات می فرستاد.

چون ابراهیم علیه السلام آن محبوب حقیقی خدا را بسیار یاد می کرد و بر او درود می فرستاد، به مقام خلت رسید.

اگر در روایات علل دیگری برای مقام خلت حضرت ابراهیم ذکر کرده اند، شاید آن هم فرع همین علت باشد؛ چون وقتی انسان محب اصلی را پیدا کرد، بقیه ی چیزها همه شعاع آن است. روایات اوصاف دیگری برای حضرت ابراهیم بر شمرده اند که موجب شده تا به این مقام دست یابد، ولی این علت کامل تر است.

صدای سخن عشق

یکی از بنیادی ترین و اساسی ترین سیره های پیامبر خدا، سیره ی محبت و رحمت است. پیغمبر ما می خواست بنیاد محبت را در عالم بنا کند. هیچ بنایی در عالم بهتر از بنای محبت نیست.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

ص: ۱۷۲

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۴، ح ۲۳؛ علل الشرایع، ص ۳۴، باب ۳۲، ح ۳.

پیامبر خدا می خواست همه را به این وادی بیاورد؛ چون اساس خلقت و آفرینش هم محبت بوده است. خداوند فرمود: من گنج پنهانی بود، «احبت ان اعرف؛ دوست داشتم شناخته شوم.» خلق را آفریدم تا شناخته شوم. (۱) یا فرمودند: جهان را خلق کردم «لاجلکم و محبتکم، به خاطر شما و به خاطر محبت شما اهل بیت.» یا «لمحبه هؤلاء الخمسه»، آفرینش بر اساس محبت پنج نور مقدس بوده است.

محبت در همه جا جاری و ساری است؛ محبت مال، محبت ریاست و مقام. محبت دنیا انسان را به بسیاری از جاهای پست می کشاند. اما محبت به خوب ها و خوبیها، آدم را بالا می برد. جذبه و کششی که در انسان است و موجب حرکت می شود، همین محبت و دوستی است. اگر محبت نباشد و مادر به فرزند علاقه ای نداشته باشد، کاری نمی کند. محبتی که بین زن و شوهر است، خیلی کارساز است. کارگر تا عشق به کار با درآمد نداشته باشد، کار نمی کند. همه ی کشش ها و کوشش ها به خاطر محبت است. این محبت را انسان به همه جا می برد. منتها باید آن را به امور خوب جهت داد.

محبت با همه ی گلبول های وجود انسان عجین شده است. روح انسان از محبت است. روح ما مثل یک ظرف است؛ ظرف دل. همه این ظرف را دارند. هیچ دلی از محبت خالی نیست. حتی دیوانه ها به چیزی علاقه دارند. یک بچه به عروسک، به سینه مادر و به پستانک عشق می ورزد. همه چیز انسان از محبت است. دل برخی افراد را محبت دنیا، محبت مقام و ریاست

ص: ۱۷۳

پر کرده است و برخی دیگر محبت خدا و اولیای خدا را در دل دارند.

اساس عالم بر محبت و رحمت است. پیامبر خدا بنای محبت و رحمت را در عالم گذاشته است. بهترین معرف پیامبر ما قرآن است:

و ما ارسلناک إلا رحمة للعالمین؛^(۱) ما تو را تنها رحمت برای عالمیان فرستادیم.

پیامبر خدا «رحمة للعالمین» است.

حق مر او را برگزید از انس و جان

رحمة للعالمینش خواند از آن

پیامبر، رحمت است، نه برای فقط یک موجود و نه فقط برای یک عالم و یک صنف خاص، بلکه برای همه ی اصناف و همه ی عوالم رحمت است.

آدمی که ما از او به وجود آمده ایم، حدود ده هزار سال پیش بوده است. خداوند هزارها عالم و هزارها آدم خلق کرده است و خلق خواهد کرد. این نسل که به بهشت رفت، خداوند نسل جدیدی خلق می کند. پیغمبر و امام های ما با همه ی نسل ها بوده اند و هستند و به کرات می آیند و می روند و در همه عوالم حضور دارند. گستره وجودی شان بسیار بلند و حسابشان از همه ی خلق و انبیای دیگر جداست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: به راستی که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است که هر جهانی از آن ها از آسمان های هفت گانه و زمین هفت گانه بزرگتر است و هیچ جهانی از آنها نمی داند که جهانی جز آن هم هست. «و انا الحجة علیهم؛ ومن برهمة آن جهان ها حجتم».^(۲)

ص: ۱۷۴

۱- سورۃ انبیاء، آیه ی ۱۰۷.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۴۹۱.

این فرمایش برخی از بزرگان، از جمله آیت الله فشارکی، استاد مرحوم آیت الله حاج شیخ عبد الکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم است که حساب چهارده معصوم را از خلق جدا کنید، که آن ها حسابشان از خلق جداست. با هیچ کس قابل قیاس نیستند. انبیای دیگر فقط یک بار می آیند و می روند، ولی این ها هزارها بار می آیند و می روند و بر همه ی انبیا و ملائکه فرماندهی دارند.

رحمت برای اشقیا

پیغمبر خدا برای همه ی خلائق، در همه عوالم رحمت است. حتی برای اشقیا و بدها هم رحمت است. خیلی عجیب است، پیامبر می نشیند و برای ابو جهل و ابولهب گریه می کند، که چرا ابولهب باید در آتش برود. در باب مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه به ابن مسعود، پیامبر خدا از آینده، از جمله از قشر علمایی که منحرف می شوند و بدعت می گذارند و موجب بیچارگی مردم می شوند، خبر دادند. اگر عوام کج بروند، خودشان تنها رفته اند، ولی اگر عالم کج برود، همه کج می روند. پناه به خدا! واقعا درد آور است. در اینجا بغض گلوی آن حضرت را گرفت و گریه کردند. آن قدر گریه کردند که همه اصحاب هم به گریه در آمدند. «آه صاحب درد را باشد اثر.» گریه ی پیغمبر با همه ی وجود و با همه ی رقت بود. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله، «ما بیکیک؛ چرا گریه می کنید؟»

فرمودند: «رحمه للأشقیاء؛ گریه من به خاطر ترحم به اشتباست.» (۱) پیامبر

ص: ۱۷۵

۱- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۴۷، مواعظ پیامبر به ابن مسعود؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۹.

خدا برای اشقیایا هم رحمت است. برای آنها هم گریه می کند. مثل اینکه کسی برای صدام گریه کند. آیا شما می توانید کسی را پیدا کنید که برای صدام و شمر گریه کند؟ برای جهنمی ها گریه کند؟ گریه کند که چرا اینها باید به جهنم بروند؟ از پیامبر خدا دلسوزتر و مهربان تر و خیرخواه تر و شیفته تر بر خلق نیست. این قدر خلق را دوست می دارد! یعنی خلق را یک چیز دیگر می بیند، خلق نمی بیند.

مگر ندیدید که امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه برای شمر خیرخواهی می کند. می گوید: آب بده تا تو را شفاعت کنم. می خواهد پرده ی رحمتش را باز کند تا رحم کند و توفیق از دستش نرود و مورد رحمت قرار گیرد. هنر این است که آدم بیاید و برای ابولهب و شمر و بدها غصه بخورد. غصه خوردن برای خوب ها هنر نیست! این صفت رحمانیت است. این سیره ی رحمت است. سیره ی همه ی امامان رحمت و محبت است، حتی به بدها. آیات و روایات هم یکدیگر را تأیید می کند. «و ما ارسلناک إلا رحمه للعالمین».

همخوانی آیات و روایات

حاج آقای دولابی می فرمودند: اگر اصول و مبانی آیات قرآن و روایات در دست شما باشد، می بینید که همه آیات و روایات همخوانی دارند و یکدیگر را تأیید می کنند. همه یک حرف می زنند؛ دیده اید که وقتی موتور ماشین را سوار می کنند، اگر میزان و مطابق باشد، تمام پیچ و مهره ها به هم می خورد و چفت می شود. ولی اگر نامیزان باشد، هیچ کدام از پیچ و مهره ها به هم نمی خورد و چفت نمی شود. اصول آیات خدا و کلام و سیره ی

اهل بیت همه یک پیام دارند و آن پیام محبت است. همه می گویند: بیا با خدا دوست شو. محبت محور است.

خیرخواهی برای خلق

در روایات به دلسوزی برای خلق توصیه شده است. سعی کنید برای افراد خیرخواهی کنید و راه نجاتی پیدا کنید. حالت خیرخواهی و دلسوزی برای خلق خدا در حاج آقای دولابی زیاد بود. همیشه در این فکر بود که یک راهی برای نجات مردم درست کند.

می فرمود: رب و مربی کسی است که در کمین باشد تا نجات بدهد. هم تیر دارد، هم تور و هم تار. تیر برای فراری ها، تور برای متوسطها و تار برای آنها که می آیند و اهل جذبند. خدا همه گونه وسایل شکار را فراهم کرده است. در کمین است تا دستگیری کند و نجات بدهد. گاهی هم کمین کرده تا ظالم را بگیرد، ولی نه از روی کینه و انتقام، بلکه می خواهد او را هم اصلاح کند. اگر به جهنم هم می برد، برای اصلاح شدن و پاک شدن است.

حمام محبت

جهنم حمام محبت است، برای شست و شو از آلودگی هاست. خودش یک نعمت است. می فرمودند: در سوره ی الرحمن، حتی آیه های غلیظ و شدید جهنم را که می خوانید می گوید: کدام یک از نعمت های خدا را تکذیب می کنید. یعنی جهنم هم نعمت است.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ

ص: ۱۷۷

رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ؛ (۱) شعله هایی از آتش بی دود و دودهایی متراکم بر شما فرستاده می شود و نمی توانید از کسی یاری بطلبید. پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید!

گر به جنت میروی بستان اوست

گر به دوزخ می روی زندان اوست

ور به مشرق می روی هم سوی اوست

ور به مغرب می روی هم زآن اوست

«ولایمکن الفرار من حکومتک.» (۲) خدا فراری ها را هم میگیرد و تا جایی که ممکن است دست روی سرشان می کشد که برگردند. «یا مدرک الهارین؛» (۳) ای کسی که فراری ها را در می یابی! باید قبول کرد و پذیرفت. خداوند سرگردنه را گرفته است، چه می شود کرد! مولانا می گوید:

ای رفیقان راه ها را بست یار

آهوی لنگیم او شیر شکار

دریناه لطف حق باید گریخت

کو هزاران لطف بر ارواح ریخت

اگر قبول کردی، بهشت می شود. اگر قبول نکردی، می سوزی. چاره نداری که پذیری و قبول کنی.

پیام آوران کوچک

حضرت آسیه، همسر فرعون بچه نداشت. وقتی آن صندوق را از رود

ص: ۱۷۸

۱- سوره الرحمن، آیه ۳۵ - ۳۶.

۲- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۳- موسی بن جعفر علیه السلام، بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۱۹۵.

نیل گرفتند، دیدند یک بچه زیبا و جذاب و دلریبا در آن است. او را به فرزندی پذیرفتند. او قاتل فرعون بود. به دست فرعون و در دامن فرعون و سر سفره فرعون بزرگ شد. گاهی می بینید موسای شما در دامن شماست. باید پرورشش بدهید و قبولش کنید. اگر به او ایمان بیاورید، درجه و مدال می آورید و اگر ایمان نیاورید، وزر و وبال است. گاهی یک ولی خدا در دست و بال شماست. بچه کوچک ولی خداست، معصوم است، از طرف خداست.

یکی از آقایان می گفت: بچه ی من آمد و به من گفت: آقا جان، من شما را خیلی دوست دارم. می خواهم به جای شما جهنم بروم. گفتم: نه بابا جان؛ نه من می روم و نه تو برو. گفت: بابا جان، مگر خودت نگفتی هر کس دروغ بگوید، جهنم می رود. شما چند وقت پیش گفتی فلان چیز را برایت می خرم نخریدید. دروغ گفتید. این ولی خداست. به او گفته اند: هر کس دروغ بگوید، جهنم می رود. و این جزء باور و اعتقاد اوست که پدرش جهنم می رود. دلش نمی آید به جهنم برود. این کار پیغمبرهاست. گاهی یک بچه یک پیام خوب می آورد. دستورات دینی را قبول کرده است. بعد هم نگران است و دلهره دارد که چرا پدرش به جهنم برود. می گوید من حاضرم به جای تو به جهنم بروم.

آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی

خدا آیت الله آسید ابو الحسن اصفهانی را رحمت کند! صفت پیغمبری در وجودش بود؛ شرح صدر، گذشت، ایثار. اول بار که مرجع شد، خانه اش را فروخت و شهریه داد. عشق این را دارد که به دیگران خیر برساند. حاضر

است خانه اش را از دست بدهد، ولی خیر برساند. این روحیه ی پیامبران است. یکی از آقایان می گفت: پدر من در نجف درس می خواند. مسن بود. مرحوم سید ابو الحسن گفته بود: اگر گرفتار شدی بیاوبه من بگو. یک مرتبه پیش سید ابو الحسن رفته بود که ما مشکل داریم. آقا رفته بود و یک مقدار پول خرد برایش آورده بود. تعجب کرده بود. مرجع کل دنیا بود؛ هند و پاکستان و لبنان و ایران و عربستان. شیعیان همه ی کشورهای دنیا از او تبعیت می کردند. چرا پول خرد؟ گفته بود: پول در خانه ی مان بود. قلک بچه ها را شکستم تا مشکل شما حل شود. به خاطر اینکه ناامید و دست خالی از اینجا نروید.

تا می توانید کسی را رد نکنید. از چیزهایی که موجب شد خداوند حضرت ابراهیم را به خاطر آن به دوستی برگزیند، رد نکردن افراد بود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

اتخذ الله إبراهيم خلیلاً لأنه لم یرد أحدا ولم یسأل أحدا غیر الله عزوجل؛ (۱) خداوند ابراهیم علیه السلام را به دوستی برگزید؛ زیرا کسی را رد نکرد و به جز خداوند عزوجل از کسی درخواستی نکرد.

غناى نفس

در دعاها چنین آمده است: «اللهم اجعل غناى فى نفسى؛ (۲) خداوند، غناى مرا در خودم قرار ده!» یک غناى به ما بده که فقط با خدا پیوند داشته باشیم.

ص: ۱۸۰

۱- علل الشرایع، ص ۳۴؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۱۲۴۴۵.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۱۷؛ مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

حضرت امیر می فرمایند:

و إن استطعت ألا يكون بينك وبين الله ذو نعمه فافعل، اگر توانستی که بین تو و خداوند صاحب نعمتی واسطه نباشد، این کار را انجام ده.

بعد در بیان علت آن می فرمایند:

زیرا تو قسمت خود را دریافت خواهی کرد و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از ناحیه ی خدا برسد، محترمانه تر است از مقدار زیادی که از ناحیه ی یکی از مخلوقاتش باشد، هر چند همه ی نعمت ها از ناحیه ی اوست. (۱)

یعنی خدا بی واسطه هم به تو چیز می دهد. هر چه می توانی بر سر مسائل دنیایی جایی نرو و آبرو نریز که آبرو جامد است. (۲) خدا دوست ندارد آبرویت را پیش خلق بریزی. حتی آبرویت را پیش خدا هم نریز، هر چند فرموده اند که نمک آستان را هم از ما بخواهید. اما اگر کسی با خدا یگانه شد و از مقام دوگانگی بیرون آمد، پیش از اینکه چیزی بخواهد، خدا به او داده است. دعاها بهانه ای برای انس گرفتن با خداست؛ چون خود دعا موضوعیت دارد و برای انس و تقرب به خداست، نه برای اینکه مثلا چیزی از خدا بخواهیم. چیز خواستن از خدا مثل این است که به خدایی که

ص: ۱۸۱

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.

۲- حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «ماء وجهك جامده یقطره السؤال فانظر عند من تقطره؛ آبرویت جامد است، درخواست و تقاضا آن را آب می کند؛ بین نزد چه کسی آن را می ریزی!» (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۶).

میلیاردها چیز به شما داده است بگویید: یک پفک به من بده. می گوید: من خودم را در اختیارت گذاشتم، تو چه می گویی!

مرحوم آسید ابوالحسن صفت خیرخواهی عجیبی داشته است. فرموده بود: من از خدا خواسته ام تنم را آن قدر بزر کند که در جهنم جای کسی نباشد. این، بچه ای که به خاطر تو می خواهد به جهنم برود، این هم مرجع تقلید که می خواهد به جای همه جهنم برود. این است صفت خیرخواهی!

یکی از بزرگان گفته بود: به امام زمان توسل پیدا کردم که با وجود افرادی همانند مرحوم سید ابو الحسن و شاید بالاتر، چرا ایشان مرجع شد؟ فرموده بودند: از او چیزی بخواه، از دیگران هم بخواه. گفته بود این کار را کردیم، از بعضی ها چیزی خواسته بودند، نداده بودند، از ایشان خواسته بودند، چند برابر داده بود.

بخل و سخاوت

پیامبر خدا فرمودند:

خصلتان لاتجتمعان فی مسلم: البخل و سوء الخلق؛ (۱) دو خصلت است که در مسلمان جمع نمی شود: بخل و بداخلاقی.

دعا کنید خصلت بخل نصیب کافر هم نشود، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

البخل جامع لمساوی العیوب وهو زمام یقاد به إلى کل

ص: ۱۸۲

سوء؛ (۱) بخل جامع همه عیب هاست و این افساری است که انسان را به سوی هر بدی می کشاند. گاهی می گویند: فلانی آدم مؤمنی است، ولی حیف که بخیل است. انسان بخیل به کفر نزدیک تر است تا به ایمان. اما انسان سخی را همه دوست دارند. در روایتی از امام رضا علیه السلام چنین آمده است:

السخی قریب من الله، قریب من الجنة، قریب من الناس. والبخیل بعید من الله، یعیّد من الجنة، بعید من الناس؛ (۲) انسان سخی به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است و به مردم هم نزدیک است. و بخیل از خدا دور است، از بهشت دور است و از مردم هم دور است.

بینید صفات با انسان چه می کند! کافر با سخاوت بیشتر امید می رود به بهشت رود تا مؤمن بخیل! (۳) در روایات آمده است: پیامبر خدا به عدی بن حاتم، فرزند حاتم طائی فرمودند: به خاطر سخاوتی که پدرت داشت، عذاب شدید از او دفع شد. (۴) سخاوت صفت خداست. دست دهنده و گره باز کن آتش را خاموش می کند. مؤمنی که بخیل است، در آتش می رود. یعنی همین الان در آتش است. همه می گویند: ان شاء الله زودتر بمیرد تا راحت شویم. البته خصلت

ص: ۱۸۳

۱- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۱، ح ۳۶؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۷۸.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۲، ح ۷.

۳- کافر سخی ارجی إلى الجنة من مؤمن شحیح. علی علیه السلام، مواظب العددیة، ص ۴۴، حرف کاف .

۴- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴، ح ۱۶.

بخل در مؤمن نیست؛ یعنی انسان مؤمن بخیل نمی شود. اگر دیدید بخیل است، ایمان درستی ندارد. چون فرمودند:

السَّخَاءُ مِنَ اخْتِلاَقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا؛ (۱) سخاوت از اخلاق انبیاست و آن ستون ایمان است و مؤمنی نیست که سخی نباشد.

پول پرستی از بت پرستی بدتر است؛ چون بت پرستان می گفتند: بتها پیش خدا واسعه است. یعنی خدا را قبول داشتند. اما پول پرست و مقام پرست فقط می گوید: پول و مقام. این ها بوی کفر می دهد.

یکی از اساتید می گفت: من اگر یک روز انفاق نکنم، شب خوابم نمی برد. احسان صفت بسیار خوبی است. گره از کار دیگران باز کن تا خدا گره از کارت باز کند. دلی را شاد کن تا دلت را شاد کنند.

شاد کردن دل دیگران

از امام حسین علیه السلام روایت شده است:

پیامبر خدا فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الصَّلَاةِ إِدْخَالَ السَّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِمَا لَا إِثْمَ فِيهِ؛ برترین اعمال بعد از نماز ایجاد سرور و شادمانی در دل مؤمن است به چیزی که در آن گناه نباشد.» و من غلامی را مشاهده کردم که با سگی غذا می خورد. در این باره از او پرسیدم. گفت: ای فرزند رسول خدا، من غمگین

ص: ۱۸۴

هستم. می خواهم با خوشحال کردن این سگ شاد شوم؛ چون صاحب من یهودی است و می خواهم از او جدا شوم. امام حسین علیه السلام با دویست دینار به قصد خریداری غلام نزد یهودی، صاحب غلام رفت. یهودی وقتی امام حسین را دید گفت: غلام من فدای قدم شما و این باغ هم برای او و دویست دینار را هم به شما باز می گردانم. حضرت فرمود: من دو پست دینار را به تو می بخشم. یهودی گفت: من آن را قبول کردم و به غلام بخشیدم. امام حسین علیه السلام فرمود: غلام را آزاد کردم و همه اموال را به او بخشیدم. زن آن یهودی گفت: من هم مسلمان شدم و مهر خود را به شوهرم بخشیدم. یهودی هم گفت: من هم مسلمان شدم و این خانه را به زنم بخشیدم. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمودند:

من سر مؤمنی را شاد کنی و من سرنی ققد سرالله؛ (۲) کسی که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده است و کسی که مرا شاد کند، خداوند را شاد کرده است.

اگر دلت گرفته است، یک گره از کار دیگران باز کن تا دلت باز شود؛ با یک حرف، با یک صلح دادن، با یک لطفه و یک لبخند. اصحاب چقدر پیامبر را شاد می کردند. پیغمبر هم آنها را شاد می کرد.

ص: ۱۸۵

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴، ح ۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۳ و ۷۵.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۲۵.

خانمی نزد پیغمبر خدا آمد و شکایت آورد که با فلان صحابی سر کوجه به هم رسیدیم و بدن هایمان به هم خورد و او مرا بوسید. پیغمبر او را خواستند و فرمودند: چرا این کار را کردی؟ آن شخص گفت: اگر می خواهد بیاید قصاص کند؛ یعنی او هم بیاید مرا ببوسد. پیغمبر و اصحاب از حاضر جوابی او خندیدند. بعد به او گفتند: دیگر از این کارها نمی کنی؟ گفت: نه به خدا سوگند یا رسول الله. حضرت هم از او گذشتند. (۱)

مردی نزد پیامبر آمد و چیزی خواست. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چیزی ندارم، اما به حساب من هر چه نیاز داری بخر، پول دستان آمد به جای تو می پردازیم. عمر گفت: ای رسول خدا، خداوند مجبورت نکرده چیزی را که نداری بر عهده گیری. پیامبر از سخن عمر خوشش نیامد. مرد نیازمند هم گفت: پرداز و نترس. پیامبر هم خندید. شادمانی از چهره اش معلوم بود. (۲)

شیرینی مؤمن

پیامبر خدا فرمودند :

المؤمن حلو يحب الحلاوه؛ (۳) مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست دارد.

ص: ۱۸۶

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۶؛ منتهی الأمل، ج ۱، ص ۶۵.

۲- همانم گل های بهاری، ص ۱۴۰.

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۷.

مؤمن شیرین است. بعضی ها بی مزه و بی نمک اند. اصلا در رفتار و حرکاتشان هنر ندارند؛ مثل برج زهر مارند. انسان از هر طریقی می تواند باید شیرین کاری کند.

مرحوم فیض در کتاب «محجه البیضاء» نقل فرموده است: در زمان حضرت موسی یک وقتی خشکسالی شد و باران نمی آمد. هر چه دعا کردند، باران نیامد. خدای متعال فرمود: من یک بندگ گمنامی به نام برخ دارم. اگر او دعا کند، باران می فرستم. آمدند، گشتند و پیدایش کردند. دیدند یک آدم ژولیده و مثلاً بی عنوان و بی تعین و بدون اسم و رسم و به قول ما آدم صاف و ساده ای است. در روایات ما آمده است:

أكثر أهل الجنة البله؛(۱)(۱) بیشتر اهل بهشت، انسان های صاف و ساده اند.

«بله» جمع «ابله» است که در لغت چنین معنا کرده اند: «الغافل عن الشرالمطبوع علی الخیر؛(۲) کسی که از شرارت غافل است و خیر در طبیعت و فطرت اوست.» یعنی اصلاً شرارت و حقه بازی و کلک نمی داند. این غیر از ابلهی است که در جامعه ما می گویند. مراد از ابله در این روایت آدم صاف و ساده ای است که کلک بلد نیست و همیشه دلش می خواهد کار خوب انجام دهد.

حضرت موسی به برخ گفت: دعا کن تا باران بیاید. او هم سرش را بلند

ص: ۱۸۷

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۸.

۲- مجمع البحرین، کلمه بله .

کرد و گفت: خدایا، این بازی ها چیست که در آورده ای؟ آیا ابرها از دستت در رفته اند؛ یا فرشته ها به حرفت گوش نمی دهند؟ و همین طور ساده و بی ریا با خدا شروع به صحبت کرد. مثل اینکه دارد با پسرخاله اش صحبت می کند. گفت: خدایا، ممکن است که بگویی این ها گناه و معصیت کرده اند. خدایا، اگر به این ها باران ندهی و بمیرند، چند تا پدرسوخته دیگر می آیند و آنها هم گناه و معصیت می کنند. پس با همین ها بساز.

حضرت موسی هم غیور بود. راضی نمی شد کسی این طور با خدا صحبت کند. ناراحت شد. گفت: خدایا، این کیست که این طور تند حرف می زند؟ فرمود: این کسی است که ما را روزی سه بار می خندانند. (۱)

همان معنایی که برای غضب خدا می کنید، همان معنا را هم برای خنده خدا بکنید. خوشی خدا خوشی بندگان اوست. آثار خوشی در اولیای او ظاهر می شود و حالت عصبانیت و تأسف او هم عصبانیت و تأسف بندگان است. بنابراین نسبت دادن حالات خشم و شادی به خدا به معنای خاصی است.

البته خدا از موسی کلیم الله علیه السلام از این ها را نمی خورد، ولی از آن آدم می خورد. مبادا شما ادای آنها را در بیاورید که به شما سیلی می زنند. هر کس به اقتضای کلاس خودش باید رفتار کند.

موسیا آداب دانان دیگرند

سوخته جان و روانان دیگرند

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم

هر کسی را اصطلاحی داده ایم

ص: ۱۸۸

یکی از رفقای ما ورشکست شده بود. مشهود رفته بود و گلی بازی در آورده بود؛ عمامه و عبایش را در آورده و به روی ضریح انداخته بود که یا امام رضا کار مرا درست کن. کارش که درست نشد هیچ، عبا و عمامه اش را هم از دست داد. گفته بود: ما اینجا که آمدیم عبا و عمامه داشتیم، اما بدون عبا و عمامه برگشتیم.

درس محبت

شاد کردن دیگران بسیار زیباست. درس محبت را یاد بگیرید. یک زمانی برای تبلیغ به یکی از شهرستان ها رفته بودیم. بچه گربه ای بود که مادرش او را رها کرده و رفته بود. یکی از دوستان ما به این بچه گربه خیلی رسیدگی می کرد. مرتب به او غذا می داد. بر اثر همین، توفیقات عجیبی نصیب همه رفقا شد و یک سفر خوب زیارتی نصیبمان شد که آن را به خاطر خدمت به همین گربه می دانستیم.

مرحوم نراقی نوشته است: عارفی از دنیا رفت. در خواب دیدند که وضعش خوب است. گفت: در تمام عبادت هایم یک اشکال و امایی بود؛ یا ریا داشت، یا تظاهر بود. گفت: درمانده شدم. به من گفتند: شما یک شب زمستان در کوچه میرفتید. یک گربه میو میو می کرد، به او کمک کردید. همین عمل باعث نجات من شد. انسان به کسی بی علت کمک نمی کند. آن شخص مدیر کل است، در برابرش رکوع می کند. فلان شخص کارهای نیست، کاری به او ندارد. ولی انسان به گربه چه احتیاجی دارد؟ در اینجا خلوص بیشتر است. بوی خدا می گیرد و این طور خاصیت پیدا می کند.

مرحوم بافقی کسی بود که با رضاخان و خانواده اش درگیر بود. در ایام عیدالزهرها به خاطر خشنودی حضرت زهرا سلام الله علیها طلبه ها به او پوسته خریزه می زدند. به خاطر خدا خودش را سبک می کرد و تحمل می کرد. نفسش را می شکست. یک وقت می بینی گریه ها و ناله هایت نگرفت. غرورها نگذاشت. اما اینکه خود را بشکنی و حالت غرور و تکبر را زیر پا بگذاری، به دردت می خورد. با بچه، بچه شو. با خانمت خودی شو. خودخواهی و غرور را کنار بگذار. هر چه عنوان داری بیرون خانه بگذار و مانند یک خدمتگذار وارد خانه شو. بیا پایین بین چقدر اثر دارد. دلی را شاد کنی. حتی اگر می توانید یک حیوان را شاد کنید. دیدید که آن غلام یک سگ را شاد کرد و چقدر خاصیت داشت.

در عالم یک حقیقت بیشتر نیست. همه به هم مرتبط است. شما اگر یک شعبه را شاد کنی، همه هستی شاد می شوند. اگر یک جا را به هم بزنی، همه جا را به هم زده ای. همه عالم به هم ربط دارند. آن غلام دو لقمه نان به یک سگ داد، چقدر خیر تولید شد. خیر، خیر می آورد. محبت، محبت می آورد. محبت هم مثل سرمایه های دیگر است. اگر آن را به کار زدی زیاد می شود. هر چه محبت کنی، برگشت دارد و زیاد می شود. محبت موج ایجاد می کند. مواظب باشید از یک غلامی که دل یک سگ را شاد کرد عقب نمانیم! محبت به یک سگ این قدر موج ایجاد می کند و خیر به بار می آورد. محبت به پدر و مادر و زن و فرزند و دوستان و مؤمنان و اولیای الهی چه خواهد کرد!

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

(حافظ)

مقصد پیامبر اسلام

یکی از اساسی ترین محورهای حرکت پیغمبر صلی الله علیه و آله محبت و رحمت است. پیامبر خدا می خواهد محبت را در عالم بنا نهد. این حدیث را دست کم نگیرید: «الحب اساسی؛ (۱) اساس کار من محبت است.» هر کس در این عالم تلاش می کند، زحمت می کشد و حرکت و قیامی دارد، برای مقصد و هدفی است. هدف پیامبر چیست؟ این همه زحمت برای چیست؟ همه زحمات پیامبر برای این بود تا بنیاد محبت را در خانواده و جامعه بنا کند. زحمت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این راه کشید و آزار و اذیت هایی که دید، بی مانند بود. فرمود:

ص: ۱۹۱

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۴، به نقل از عوالی اللثالی، ح ۱۲۶۷۲.

ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت؛^(۱) هیچ پیامبری همانند من آزار و اذیت ندید.

حضرت زکریا علیه السلام را از وسط با اره نصف کردند. سر حضرت یحیی علیه السلام را بریدند. هر یک از انبیا به ابتلائاتی سخت گرفتار شدند. حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال خون دل خورد. با این حال پیامبر ما فرمود: در طول این بیست و سه سال، هیچ پیغمبری همانند من اذیت نشد.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمودند: از قول امام برائیم نقل کردند که مردم در این انقلاب آزار و اذیت فراوان دیدند. چقدر زندان کشیدند! چقدر شکنجه شدند! چقدر تبعید شدند! چقدر شهید دادند! زن ها بی شوهر شدند! بچه ها یتیم شدند! با این حال تمام این ها یک شعبه کوچکی از آزارهایی است که پیامبر خدا در طول رسالت خود دید.

پیامبر خدا چه هدفی داشتند که این همه آزار و اذیت را تحمل کردند؟ چهل سال بدون ادعا در بین مردم زندگی کردند. می توانستند بیست و سه سال دیگر هم همان طور زندگی کنند و تمام بشود. اما در طول این بیست و سه سال که اسلام را به امر خدا اظهار کردند، چه می خواستند بگویند؟ مقصود آن حضرت بنیان نهادن بنای محبت بود: «الحب اساسی؛ اساس کار من محبت است». «اساس الإسلام حبی و حب أهل بیتی؛^(۲) محبت من و محبت اهل بیتم اساس اسلام است».

ص: ۱۹۲

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۴۲، ح ۸۸۰۵ به نقل از کنز العمال، ح ۳۷۶۳۱.

بنای محبت، یعنی همان مهمانخانه خدا، همان بهشت. پیامبر می خواهد مردم را به آنجا ببرد. می خواهد از همین جا تمرین بهشت کنند.

به قول حافظ شیراز:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

پیام پیامبر ما، پیام محبت بود، پیام گل بود. گل بگوییم و گل بشنویم. رفتار و کردارمان گل باشد، خودمان گل باشیم، خار نباشیم. خار چیز خوبی نیست؛ نه زیبایی دارد و نه بوی خوش. فقط به درد سوزاندن می خورد. ولی گل، رنگش، عطرش، جذابیتش، هنرش، زیبایش، همه دلربا و روح افزاست. از گل غیر از زیبایی چه می توان گفت! امیدوارم همه گل باشیم. حرکتمان، عبادتمان، نفس کشیدنمان، همه بوی گل بدهد. پیامبر ما گل بود؛ گل سرسبد موجودات عالم.

راوی می گوید: گلی به امام صادق علیه السلام تقدیم کردم. حضرت آن را گرفتند و بوییدند و بر دو چشم خود نهادند. آن گاه فرمودند:

من تناول ریحانه فشمها و وضعها علی عینیه ثم قال: اللهم صل علی محمد و آل محمد لم تقع علی الأرض حتی یغفر له؛ (۱) کسی که گلی را بر گیرد و آن را بویید و بر چشمانش نهد، آن گاه بر محمد و آل او صلوات بفرستد، آن گل بر زمین گذارده نمی شود، جز اینکه گناهانش بخشیده می شود.

ص: ۱۹۳

الله اکبر به این دین! گل بو می کنی و صلوات می فرستی، خداوند گناهانت را می آمرزد. سر سفره می نشینی و با «بسم الله» شروع می کنی و با

«الحمدلله» تمام می کنی، خداوند گناهانت را می آمرزد. [\(۱\)](#) به این روانی و آسانی چیزی می توان یافت! گل بو میکنی و صلوات می فرستی؛ این یعنی شما شعور و فهم داری. چیز خوب را می فهمی. از بدی بدت می آید. از بوی بد ناخوش می شوی. از بوی خوش خوشت می آید. وقتی گل را می بویی و بر پیامبر و آلش صلوات می فرستی، در حقیقت به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام اتصال پیدا می کنی. وقتی سر سفره می نشینی و با نام خدا آغاز می کنی و با «الحمدلله» به پایان می رسانی، غذایی که می خوری نور می شود. یعنی این «بسم الله» و «الحمدلله» این قدر قدرت ندارد که گناهان را از بین ببرد؟ چرا می تواند.

این حدیث ها را با قلبمان باور کنیم. هر حدیثی را که باور کردی، یک نقطه به آن اضافه کن می شود «یاور». اینها همه حکمت دارد. هیچ حدیثی بی حکمت و بی دلیل و برهان نیست.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی سخن بسیار متینی داشتند. می فرمودند: اصلا به یک معنا ما تعبد نداریم. چون تعبد یعنی چشم و گوش بسته حرفی را قبول کردن. می فرمودند: هر چیزی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده باشد، حکمت دارد. ما به آن نرسیده ایم. چون حکمت آن را نفهمیده ایم، تعبد می گوئیم. و گرنه هر حکمی، هر مکروه و مستحبی، بی علت و بی حکمت

ص: ۱۹۴

نیست؛ چون خدا کارش بر اساس حکمت است. این محال است که خداوند به کاری امر کند که مصلحت و خیری در آن نباشد.

شاید نظر مرحوم علامه حلی هم همین باشد. چون ما حکمت آن را درک نکرده ایم، تعبدی می نامیم. کسی که طیب است، متخصص و متعهد است، به ما می گوید این دارو را استفاده کن. من حکمتش را نمی دانم، ولی می خورم. در حقیقت مصلحت دارد، ولی من نمی دانم، یا نمی فهمم.

«بیا تا گل برافشانیم»؛ یعنی بنیاد زیبایی را بنا کنیم. گل برافشانیم و گل بگوییم و وارد خانه شویم. گل باشیم. در خانه گل باشیم، بیرون از خانه و در اجتماع هم گل باشیم. زیبایی نشان بدهیم؛ خلق زیبا، رفتار زیبا، منش زیبا. برای دیگران خار نباشیم. یک ذره خار که در پا فرو می رود، طاقت را از انسان می گیرد. خداوند چه زیبا خلق کرده است! از بدی بدمان می آید. از خار بدمان می آید. از زشتی ها بدمان می آید. از بوی بد بی اختیار چهره مان درهم می شود و بینی خود را می گیریم. از گل و ریاحین لذت می بریم. بوی خوش که بر مشاممان می رسد، بی اختیار آن را به درون می کشیم و روحمان شکفته می شود.

پیمان فطرت

مرحوم حاج آقای دولابی کلام بسیار زیبایی داشتند. می فرمودند: اسلام یعنی فطرت؛ یعنی آنچه را فطرت و روح و قلب و جان و وجدان ما می گوید خوب است، خوب است و آنچه را می گوید بد است، بد است. یعنی قبل از اینکه ما مسلمان شویم، اسلام ما را فرا گرفته است. اول اسلام

آمده است، بعد ما اقرار و تصدیق می کنیم. اسلام یعنی هر چه خوب است، روح و قلبت هم می گوید خوب است و هر چه بد است، روح و قلبت میگوید بد است. دروغ بد است، نفاق و کینه توزی بد است؛ همه قلب ها هم می گویند بد است. رابطه با خدا خوب است، محبت خوب است، معاشرت زیبا خوب است، صله رحم خوب است، احترام به پدر و مادر خوب است. همه این ها را قلب و روح انسان می گوید خوب است.

پس ما هنری نکرده ایم. یعنی اسلام از اول بوده است. ما فقط یک اقرار و تصدیقی کرده ایم. اسلام یعنی آنچه فطرت شما می پسندد. آنچه عقل شما می گوید. شاید « کل ما حکم به العقل حکم به الشرع » هم اشاره به همین مطلب باشد. یعنی همه اینها در درون و فطرت و عقل ما هست. منتها پیامبران آمدند و آنها را بارور کردند.

فبعث فیهم رسله و واتر إلیهم أنبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره»(۱) خداوند پیامبرانش را در میان مردم مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند، و نعمت های فرامون شده را به آنان یادآور شوند، و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنها تمام کنند، گنج های پنهانی عقل ها را آشکار سازند، و آیات قدرت خدا را به آنان نشان دهند.

ص: ۱۹۶

انبیا کار تازه ای نکرده اند. گنجینه هایی که در عقول و فطرت شما نهفته بوده است را بارور کردند. به قول یکی از فلاسفه: انبیا حکم ماما را دارند؛ یعنی بچه ای را که در رحم مادر است، پرورش می دهند و در زاییدن به مادر کمک می کنند. نه اینکه بچه ای ایجاد کنند، بلکه بچه را به ثمر می رسانند. انبیای الهی آنچه را که در دینه های ما بوده است، ظاهر کردند و حجت درونی ما را آشکار ساختند. بنابراین ما قبل از اینکه مسلمان بشویم، اسلام ما را گرفته است. و این حرف قشنگی است.

تماشای زیبایی ها

گل را نگاه کن. خودت را نگاه کن. انسان ها گل اند؛ گل های حقیقی. بسیار بالاتر از این گل های بیرونی. بچه هایت گل اند. قدر این بچه ها را بدان. همسرت هم گل است. از او مراقبت کن. همه شما گل هستید. ملا عبدالله جمله قشنگی دارد. می فرماید: این خوب نیست که انسان همیشه خودش را محروم و معیوب ببیند. البته گاهی برای اینکه غرور او را نگیرد، خوب است خودش را دست خالی ببیند. گاهی هم خدا به انسان نشان می دهد. اگر فقط عیمان را ببینیم، مأیوس می شویم و هیچ کاری نمی کنیم. بیشتر باید او را و زیبایی هایی را که او داده است نگاه کرد. می گوید: زیاد محروم دیدن محرومیت می آورد.

إذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و إذا رأیت کرمک طمعت؛ (۱)

ص: ۱۹۷

چون به گناهان خود-ای مولای من - می نگرم، زار می نالم و چون به

کرم و احسان بی پایان تو نظر می کنم، طمع بسته و امیدوار می گردم. نفرموده اند فقط خرابی های خودت را ببین. اما اینکه گاهی ببیند و به خدا پناه برد و به سوی خدا فرار کند، خوب است. اگر انسان به جایی برسد که همیشه او را ببیند، بسیار خوب است. این قدر او را یاد کن که اصلا خودت را فراموش کنی. مورچه خودش چیست که کله پاچه اش باشد! اگر مورچه ای به شما بگوید: مر بر فلانی و علیه شما شعار بدهد، ناراحت نمی شوید. حتی اگر هزاران مورچه جمع شوند و علیه شما شعار بدهند، اصلا عین خیالتان نیست. می گوید: مورچه خودش چیست که شعارش باشد. ما در دستگاه خدا از مورچه هم ریز تر و کم تر هستیم.

أنا مثل الذره او دونها؛ من همانند ذره، یا کوچک تر از ذره ام. (۱)

خودبینی و خدایینی

انسان بیشتر باید آن طرف را ببیند. خدا و پیامبر و امامان را ببیند. اصلا من چه کسی هستم که بخواهم خودم را ببینم. من نیستم. انسان برای چه به نیستی و ظلمت توجه کند! همیشه باید خوبی ها را ببیند. خوبی ها را به خدا نسبت دهد، نه به خودش. در این صورت هیچ صدمه ای در عالم نمی بیند. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۲) هر خوبی و زیبایی که به تو می رسد، از جانب

ص: ۱۹۸

۱- امام سجاده علیه السلام، صحیفه سجاده، ص ۲۲۲، دعای ۴۷، اقبال الاعمال، ص ۳۵۴، ادعیه روز عرفه .

۲- سورۃ نساء، آیه ۷۹.

خداست.» اگر این مطلب را درک کنی و بفهمی که هر چه قشنگی و زیبایی و خوبی است از خداست، این نه غرور دارد، نه عجب دارد و نه زمین خوردن. هیچ خطری انسان را تهدید نمی کند. خطر هنگامی است که انسان خوبی ها را به خودش نسبت بدهد.

الإعجاب يمنع من الازدياد؛(۱) خود پسندی مانع بزرگ پیشرفت است.

یعنی اینکه انسان خوبی ها را از خودش ببیند و از خودش خوشش بیاید، مانع رشد انسان است. وقتی انسان می گوید: من خیلی آدم خوبی هستم و شانه هایش را بالا بگیرد، خدا او را رسوا می کند. این سنت خداست. در غیرت خدا نمی گنجد که در عالم دو تا خدا باشد. هر کس چنین ادعا کند، خدا به زمینش می زند. سلاطینی بودند که چنین ادعا کردند و ادرارشان در مجلس در رفت و از جایشان بلند نشدند. هر چه می گفتند: قبلًا عالم نقاهتی داری؟ میگفت: نه، اما خودش را خیس کرده بود و نمی توانست بلند شود.

به قول ملاصدرا ما فقیر هم نیستیم، فقیریم. این قشنگ تر است. فقیر یعنی عنوان و وجودی برای خودش دارد، اما فقر یعنی هیچ. بنابراین انسان چیزی نیست که بخواهد خودش را نگاه کند. هر چه می تواند باید آن طرف را نگاه کند؛ خدا را، پیامبر را، امامان را، خوب ها و خوبی های عالم را؛ و خودش را فراموش کنند. این قدر خدا را یاد کند که خودش را فراموش کند.

ص: ۱۹۹

ذاکر و عابد را فراموش کند. مذکور و معبود را بگیرد. اگر سیر انسان به انتها برسد، انسان خودش محو و فراموش می شود؛ چه رسد به خوبی ها یا بدی هایش. هستی اش پوچ و بر باد است. «وجودك ذنب لا يقاس به ذنب؛^(۱) وجود تو گناهی است که با هیچ گناهی قابل قیاس نیست.»

همین که اظهار وجود می کنی و برای خودت عنوانی قائل هستی، خود گناه بزرگی است که پدر جد همه گناهان است. سعی کن خودت را نبینی. اگر خودت را نبینی راحت می شوی. از خودت بیرون بیا تا راحت شوی.

گرفتم آنکه نگیری مرا به هیچ گناهی

همین گناه مرا بس که با وجود تو هستم

هستی او دیگر برای کسی هستی باقی نمی گذارد.

غنچه هایی که می شکند

«بیا تا گل برافشانیم.» خیلی خوب است که یک مقدار روی گل فکر کنیم. ان شاء الله گل باشید. گل هستید! من یقین دارم دوستان اهل بیت علیهم السلام همه گل اند و دشمن های اهل بیت خارند. هر کس مهر دشمن های امیرالمؤمنین علیه السلام در دلش هست، خار است. همه دوستان اهل بیت گل اند. باغبان آنها امامان هستند. دارند پرورش می دهند. گل ها متفاوت اند؛ بعضی بسیار خوش بو هستند و بعضی بوی کمتری دارند. بعضی از گلها هنوز غنچه اند، باز نشده اند.

ص: ۲۰۰

ملا- عبد الله می گوید: روح و قلب مؤمن غنچه ای است که هنوز شکوفا نشده است. تا به وجه الله نظر نکنند، باز نمی شود. یعنی تا صاحب و امامش را نبیند، باز نمی شود. وقتی باغبانش را دید، شکفته می شود. غنچه هم سفت است، هم رنگ و بو و زیبایی اش را آشکار نساخته است، ولی همه زیبایی ها در درون آن موجود است، فعلا در هم پیچیده است. وقتی باز شود، خیلی زیبا می شود. مولانا در «دیوان شمس» غزل زیبایی دارد:

یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا

یار تویی، غار تویی، خواجه نگهدار مرا

نوح تویی، روح تویی، فاتح و مفتوح تویی

سینه مشروح تویی، بر در اسرار مرا

قطره تویی، بحر تویی، لطف تویی، قهر تویی

قند تویی، زهر تویی، بیش میازار مرا

روز تویی، روزه تویی، حاصل در یوزه تویی

آب تویی، کوزه تویی، آب ده این بار مرا

دانه تویی، دام تویی، باده تویی، جام تویی

پخته تویی، خام تویی، خام بمگذار مرا

بسیار زیباست! می گوید: خام هم برای خداست، ولی مرا در این خامی نگذار. مرا شکوفا کن. پخته ام کن. نخود خام انرژی و ویتامین در آن وجود دارد، ولی خام است. نمی توان آن را خورد. باید پخته شود تا قابل استفاده شود. مؤمن همه چیز در وجودش هست، اما خام است. پخته نشده است. ان شاء الله همگی در مسیر پخته شدن باشیم. البته ما را می پزند و برای

امامان و خوب های عالم می برند تا آنها بخورند. آن وقت لذت دارد. همانند اصحاب امام حسین علیه السلام که شب عاشورا نمی دانستند چه کار کنند، از بس خوشحال بودند. داشتند آنها را می پختند تا فردا خدمت حضرت بیاورند و آقا مصرف کند.

حاج آقا دولابی می فرمودند: وقتی گوسفندی را می کشند تا خوراک یک مؤمن شود، این گوسفند خیلی خوشحالی می کند که وجود من جزء یک مؤمن می شود. می فرمودند: وقتی گوسفند را می کشید، بگذارید دست و پایش باز باشد تا دست و پا بزند. این دست و پا زدن رقص اوست. مؤمن را شهید می کنند و برای امام می برند. و این برای مؤمن بسیار لذت بخش است. از این که جزء امام می شود لذت می برد. به هر فئائی که می رسد، جزء همان می شود. آن موقع پخته و قشنگ می شود.

باغبان هستی

وجود همه دوستان اهل بیت علیهم السلام غنچه است. منتها این را باید با یاحسین و یاعلی مدد و یازها را به گل تبدیل کرد. آنها باغبان اند. دائم مشغول اند. دارند تربیت می کنند. حضرت امیر علیه السلام فرمود:

إن رسول الله ادبه الله عز وجل وهو ادبني و انا أودب المؤمنين؛^(۱) در حقیقت خداوند عزوجل پیامبرش را تربیت کرد و پیامبر مرا تربیت فرمود و من مؤمنان را تربیت میکنم.

ص: ۲۰۲

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۷ ح ۱.

امام زمان علیه السلام هم مشغول تربیت است. باغبان هستی است. گمان نکنید که حضرت در گوشه ای بیکار نشسته است. امامی که این چنین باشد، به درد نمی خورد. او را قبول نداریم. امام زمان همه جا هست و مشغول تربیت است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

من اصبح لا يهتمُّ بأُمور المسلمين فليس بمسلم؛ (۱) کسی که صبح کند، در حالی که به امور مسلمین اهتمام و توجه نداشته باشد، مسلمان

نیست.

امام زمان علیه السلام در همه صحنه ها و در همه جا حاضرند. خوشا آن چشم و دلی که ببیند. امام علیه السلام باغبان است. مؤمنین را تربیت می کند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

نحن نوید الروح بالطاعة لله والعمل له؛ (۲) ما روح مؤمن را برای اطاعت خداوند و عمل برای او یاری می کنیم.

یعنی چیزهای خوب به او القا می کنیم. امام زمان غنچه ها را پرورش می دهند تا باز شوند. غنچه بعضی از دوستانشان باز شده است و از بعضی در حال باز شدن است. همه در مسیر کمال هستیم. هیچ کس در این مسیر ناقص نمی ماند. مسیر اهل بیت علیهم السلام سبیل اعظم و صراط اقوم است: «أنتم السبیل الأعظم، أنتم الصراط الأقوم.» (۳)

ص: ۲۰۳

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.

پیامبر و ائمه علیهم السلام راه به سوی خدا هستند. «إهدنا الصراط المستقیم» ؛ یعنی راه پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام، صراط مستقیم، امام زمان علیه السلام است. اگر کسی در این مسیر قرار گرفت، به مقصد می رسد؛ ساقط نمی شود و ناقص نمی ماند.

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. (۱)

یعنی اگر کسی از خانه اش بیرون آمد، از بیت نفس و ظلمت و دنیا و خیالاتش بیرون آمد و به سوی خدا و رسولش هجرت کرد و در این راه از دنیا رفت، پاداش او بر خداست و هیچ ضایع نشده است. هجرت واقعی همین است.

در مسیر کمال

در عالم برزخ شما را کامل می کنند. در قیامت پرورش می دهند و کامل می کنند. در بهشت هم سیر و تکامل است. مگر خزانه و قدرت خدا تمام می شود که سیر کمال به انتها برسد؟ اگر کمال خداوند اندازه دارد، کمال مؤمن هم اندازه دارد و متوقف می شود. اما چون خدا بی نهایت است، کمال و علم و قدرتش بی نهایت است، کمال مؤمن هم اندازه و توقف ندارد. کمال پیامبر و امام هم اندازه ندارد، حتی در بهشت. در روایت آمده است که

ص: ۲۰۴

شب های جمعه (۱) و شب های قدر و هر سال و هر ماه علم ما زیاد می شود. (۲) همان گونه که امامان کمالشان به انتها نمی رسد، دوستانشان هم چنین اند. همین طور داریم می رویم. تمام شدنی نیست.

دلتن محکم باشد. مسیر اهل بیت علیهم السلام یک آفت ندارد. زدگی و نقصان و سقوط ندارد. حتی از دوستان اهل بیت، آن عده که به جهنم هم می روند، کسانی را که خیلی پوست کلفت و طغیانگر بودند و در دنیا و برزخ پاک نشدند، در آنجا شست و شو می دهند. پاک می شوند و از آنجا بیرون می آیند. یک نفر از دوستان اهل بیت علیهم السلام هم ضایع نمی شود. البته آنها یک عده کمی هستند.

جذبه اهل بیت علیهم السلام

یکی از رفقای ما که هم طلبه است و هم مداح، برایم نقل می کرد که در ایام فاطمیه به کهنوج کرمان که منطقه محروم و بد آب و هوایی است رفتیم. آنجا محلی به نام حیات آباد دارد. زندانی های شرور و درجه یک کشور در آنجا به سر می برند. به ما گفتند: ایام فاطمیه است؛ برای این ها یک صحبتی بکن و روضه ای هم بخوان. وقتی وارد شدیم و نگاهی به افراد آنجا کردیم، به وحشت افتادیم. درباره حضرت زهرا و شفاعت و دستگیری آن حضرت صحبت کردیم و روضه ای خواندیم. وقتی شروع به روضه کردیم، فضای آنجا عوض شد؛ یک فضای معنوی عجیبی! پاک کننده ای قوی تر از

ص: ۲۰۵

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۳.

۲- نگاه کنید به: کافی، ج ۱، ص ۲۴۲ - ۲۵۴.

عشق و محبت اهل بیت علیهم السلام و گریه بر آنان در عالم نیست. به قول یکی از بزرگان مثل تیزاب هر لکه ای را پاک می کند.

گفت: ما روضه را خواندیم و مجلس حالی گرفت و فضای خوبی به وجود آمد. بعد از اینکه روضه تمام شد، سر دسته اشرا که در زندان همه از او حساب می بردند، پیش من آمد و گفت: حاج آقا دمت گرم! من بیست سال بود گریه نکرده بودم، ولی امروز مرا به خاطر حضرت زهرا گریاندی. دمت گرم! بیست سال اشک در چشمانش نیامده بود. نام حضرت زهرا علیها السلام دل او را لرزاند و اشکش را جاری ساخت. کسی که در صراط مستقیم و مسیر اهل بیت علیهم السلام بیفتد، بالاخره اهل نجات است.

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

کسی که در راه و مسیر اهل بیت علیهم السلام است و جذب اهل بیت او را بگیرد، عاقبت نجات می یابد. در روایات آمده است: اگر کسی ذره ای محبت اهل بیت را داشته باشد، عاقبت نجات پیدا می کند. (۱) نمی خواهم بگویم آن کسی که یک عمر محبتش کامل بوده و اطاعت داشته است، با آن کسی که عمری ولگردی کرده است، یک جورند. نه، همه یک طور نیستند. یک درجه هم ندارند. یک جور هم سیر ندارند. بلکه می خواهم بگویم کسی که در مسیر باشد و پرتو محبت و جذب اهل بیت علیهم السلام او را بگیرد، در راه نمی ماند.

در روایتی دیگر از علی علیه السلام نقل شده است: بهشت هشت در دارد. بعد

ص: ۲۰۶

از اینکه درهای بهشت را می شمارد می فرماید: آخرین در مخصوص سایر مسلمین است، کسانی که شهادت «لا اله الا الله» می گویند و ذره ای از بغض ما اهل بیت در دلشان نیست. (۱) آنها هم اهل بهشت اند.

عشق در عبادت

«بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم.» یعنی به یکدیگر مهر بورزیم. ندای محبت و صلاهی محبت در دهیم. هر جا محبت است، کار ارزش پیدا می کند. اگر گوینده و شنونده همدیگر را دوست داشته باشند، مجلس ارزشمند است. اگر در نماز جماعت امام و مأموم یکدیگر را دوست داشته باشند، خیلی ارزشمند است. اگر معلم و شاگرد به هم عشق بورزند، نتیجه ای پرثمر و ارزشمند دارد. نمازهایی که می خوانید اگر از روی محبت باشد، قیمت دارد. نمازی که از روی جبر و اکراه است، به درد نمی خورد. نماز باید از روی محبت باشد. باید در نماز خدایا قربانت بروم، جانم فدایت شود باشد. نمازی که از روی اکراه و از ترس نکیر و منکر و آتش جهنم است، نتیجه اش این است که آدم را به جهنم نمی برند، ولی رشد و کمالی که باید در آن باشد نیست. مگر حضرت امیر علیه السلام نفرمودند:

ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعا في ثوابك و لكن وجدتك اهلاً للعباد فعبدتك؛ (۲) من نه به خاطر ترس از عقاب و

ص: ۲۰۷

۱- بحار الانوار، ج ۸ ص ۳۹ ح ۱۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴، ح ۴.

جهنم تو را عبادت کردم و نه از روی طمع در ثواب و بهشت، لکن تو را اهل و شایسته عبادت یافتم و عبادت کردم.

عبادتی که از روی ترس باشد، عبادت برده هاست. این مثل سربازی سربازهاست. از ترس درجا می زند و دستش را بالا می برد. این احترام و اطاعت از روی محبت نیست، از روی اجبار است. این اطاعت قرب و رشد نمی آورد. عبادتی هم که از روی طمع بهشت باشد، عبادت تجار است. تجارت است. عبادت می کنم که بهشت و حورالعین بدهند.

إن قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عباده التجار و إن قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عباده العبيد و إن قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عباده الأحرار؛ (۱) گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) عبادت می کنند. این عبادت تجار است. گروهی او را از روی ترس می پرستند. این عبادت بردگان است. و گروهی خدا را به خاطر شکر نعمتهایش (و اینکه شایسته عبادت است) می پرستند. این عبادت آزادگان است.

عبادت از روی طمع یا از روی ترس، در واقع یک نوع خود پرستی است. ملا احمد نراقی در طاق‌دیس می فرماید:

طاعتی کان به امید است و بیم

خود پرستی باشد ای مرد سلیم

اگر از روی بیم یا امید خدا را پرستش میکنی، در حقیقت داری خود را می پرستی. من این کار را می کنم که نسوزم. این کار را می کنم که چیزی به

ص: ۲۰۸

من بدهند. اینجا فقط من و خود مطرح است. اگر خودی در کار نبود، این عبادت انجام نمی گرفت. بنابراین، این گونه عبادت ها سر از خود پرستی در می آورند، نه خدا پرستی. تا زمانی که عادت به محبت سر در نیاورد، خالص نیست. عبادت وقتی خالص است که از روی محبت باشد. من تو را عبادت می کنم، چون دوستت دارم. کاری ندارم که به من چیزی می دهی یا نه. نه از روی ترس است و نه از روی امید. اگر در عبادت محبت نباشد، رشد آور و کمال آور نیست. ارزش واقعی را ندارد، بلکه جهنم نمی برد.

آیت الله جوادی آملی می فرمودند: جهنم نرفتن خیلی هنر نیست. حیوانات هم جهنم نمی روند. جمادات و بچه ها هم جهنم نمی روند. میلیاردها مستضعف جهنم نمی روند. بنابراین نباید به این بسنده کنیم، بگوییم حالا یک نماز دست و پا شکسته خواندیم و جهنم نرفتیم. این کمال نیست. کمال این است که مقرب شویم؛ یعنی با او بنشینیم.

آشتی با خدا

مرحوم دکتر آیتی را در خواب دیدند. از ایشان پرسیدند: در عالم برزخ چیزی که از همه بیشتر به درد انسان می خورد چیست؟ پاسخ قشنگی داده بود که مطابق با روایات هم هست. فرموده بود: در این زمان که خلق الله به خدا پشت کرده اند، چیزی بهتر و ارزشمندتر از این نیست که کسی بیاید و دلال محبت شود و بین خلق و خدا آشتی بدهد. شما هم اگر می توانید بیاید بین مردم و خدا را آشتی بدهید.

بیاییم اول خودمان با خدا آشتی کنیم. «شکر ایزد که میان من او صلح

افتاد.» خودمان او را دوست داشته باشیم و محبتش را لمس کنیم. ابتدا جام محبت را خودمان بچشیم، بعد به دیگران بچشانیم. اگر خودت خوردی، یعنی همه خورده اند. شما خوردی گل شدی، هر جا بروی گل هستی و بوی محبت می دهی.

خدای متعال از کسانی که دلال محبت اند، خیلی خوشنود است. تا می توانید راهی پیدا کنید و بین خلق را با خدا آشتی بدهید. پیامبر ما هم همین کار را می کرد. می گفت: خدایا، اگر ممکن است امتحان را از این امت بردار تا مردود نشوند. خدایا، اگر ممکن است حساب این امت را به من واگذار که پیش امت های دیگر رسوا و شرمنده نشوند. خداوند فرمود: خودم حسابشان را می رسم که پیش تو هم شرمنده نشوند. (۱) اگر تو خیر خواهی، من از تو خیر خواه ترم. اگر دلسوزی من دلسوزترم.

باز نمودن راه خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی زیبا و عجیب می فرماید:

اعرف الناس بالله اعذرهم للناس و إن لم یجد لهم عذراً؛ (۲) خداشناسی ترین مردم کسی است که بیشتر از همه برای مردم و به نفع

آنان عذر بیاورد، هر چند عذری برای آنها نیابد.

در این روایت خیلی بشارت خوابیده است. یعنی کسی که بیشتر بتواند

ص: ۲۱۰

۱- احادیث قدسی، ص ۱۴۰.

۲- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۸۸، ح ۱۲۲۶۹، به نقل از غررالحکم، ح ۳۲۳۰.

راه خدا را باز کند و از مردم دستگیری کند، خدا را بیشتر از همه شناخته است. نه اینکه طرف خدا را بگیرد، بلکه طرف خلق را بگیرد و برای آنان عذر بیاورد و عذر تراشی کند؛ بگوید: خدایا، این خلق تو ضعیف و درمانده اند، بیچاره اند، از روی جهالت و نادانی گناه می کنند. ببخش، دستگیری کن، گناهشان را ببوشان! هر چند عذری برای آنها پیدا نکند. خدا این عمل را دوست دارد. مثل بچه ای که از خانه فرار کرده است. پدر و مادر خیلی دوست دارند که یک نفر واسطه شود و او را به خانه برگرداند. هر کس بیشتر از همه راه حل پیش روی مردم می گذارد و مردم را با خدا آشتی می دهد، این معرفتش به خدا بیشتر است؛ چون دلال محبت است.

پیامبر و ائمه ما هم همین کار را می کردند. می فرمودند: «فانهم لا- يعلمون»؛ (۱) این ها نمی دانند، جاهل اند». خلاصه با عذر تراشی و بهانه سازی گنهکاران را نجات بده. چون خداوند غنی مطلق است و نیازی ندارد.

دلال محبت

ایجاد محبت بین خالق و مخلوق رسالت انبیا و ائمه علیهم السلام و عالمان دینی است. این کار آن قدر ارزشمند و والاست که عاملان آن در قیامت مورد غبطه مردم اند و همه به جایگاهشان در قیامت حسرت می خورند. در ضمن روایتی از پیامبر خدا چنین نقل شده است:

الا اخبركم عن أقوام ليسوا بأنبياء ولا شهداء يغبطهم الناس

ص: ۲۱۱

يوم القيامة بمنازلهم من الله عزوجل على منابر من نور قيل من هم يا رسول الله قال هم الذين يحبون عباد الله إلى الله و يحبون الله إلى عباده؛(۱) آیا از گروهی که از پیامبران و شهدا نیستند، در عین حال در روز قیامت به جایگاه الهی شان که بر منبرهایی از نور است غبطه می خورند، خبر بدهم؟ گفته شد: اینها چه کسانی هستند ای رسول خدا! فرمودند: اینها کسانی هستند که بندگان خدا را محبوب خدا میکنند و خداوند را نیز محبوب بندگانش می گردانند.

چقدر خوب است که انسان بیاید و بنگاه محبت بنا کند و دلال محبت شود. پیامبران همه دلال محبت بودند.

طرحی نو

«فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم.» یعنی این بنای ظلمانی دنیا را خراب کنیم و بنای محبت ایجاد کنیم. خانه و محله و شهر و کشور را سرشار از محبت خدا کنیم. یکی از کارهای ملا عبدالله این بود که شهری ایجاد کرده و اسمش را اخوان آباد گذارده بود. به همه دوستان و رفقاییش گفته بود: همه به آنجا بیایند تا این شهر شهر محبت باشد و جز محبت و گل و مهربانی و ارتباط محبت آمیز چیزی در آن نباشد. شهری که یک خار هم در آن پیدا نشود. «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم.»

ص: ۲۱۲

۱- روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۷۰، ح ۵.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

هر چه با خوب ها و دوستان اهل بیت علیهم السلام آشنا شوی و ارتباط برقرار کنی و همراه شوی، غم و غصه ات کمتر و خوشی هایت زیاد می شود. خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند! می فرمودند: الحمدلله در رفقا این را ضمانت می کنم که اگر کسی با ما آشنا بشود، دیگر غم سنگین نداشته باشد. یعنی یک مقدار از دنیا بریده می شود. غم های سنگین مال اهل دنیاست. نگاهشان کن بین از غصه دارند منفجر می شوند. ظاهرش را که می بینی خانه مرتب و لباس شیک، ولی داخلش جهنم است. اگر روی قبر کافر را دیبا و ابریشم و سنگ قیمتی بگذارند، باز داخلش عذاب و فشار قبر است. اما قبر مؤمن ممکن است فرسوده باشد، ولی روحش در خوشی و روح و ریحان است. اهل دنیا غم سنگینی دارند که این خود جهنمی برای آنهاست.

ظاهرش چون گور کافر پر حلل

باطنش قهر خدا عز و جل (۱)

أما القلب المشغول بالدنيا فله الشدة والبلاء؛ (۲) اما دلی که مشغول به دنیاست، گرفتار سختی و بلاست.

ص: ۲۱۳

۱- مثنوی معنوی.

۲- المواعظ العددیه، ص ۱۶۳.

می فرمودند: من قول می دهم که هیچ یک از رفقایمان را غم سنگین نگیرد. اگر هم تازه وارد باشد، مدتی که با این طیف رفقا بگردد، غم سنگینش می رود و سبک می شود. دیگر مشکل سنگینی که آنها را هول بگیرد و به زمینشان بزند، وجود ندارد. بین آنها غم کمرشکنی که آدم را از پا در آورد، وجود ندارد.

می فرمودند: من در جلسات که می آیم، با همه ارتباط برقرار میکنم. وقتی می بینم کسی زانوی غم بغل کرده است، واقعا متأثر می شوم. تا او را راحتش نکنم، خودم آرام نمی شوم. ما برای چه دور هم جمع شده ایم؟ اگر من دارم از خوشی می ترکم و شما داری از غم دق میکنی، با هم دوست نیستیم، با هم مخلوط نشده ایم. باید غم و شادی خودمان را با هم یکی کنیم و مخلوط شویم.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

وقتی با خوبان همنشین شدیم، غم ها کم می شود. اصلا آن غم ها عوض می شود. غمی که برای خدا و امام زمان است، غمی که به خاطر نرسیدن به کمال است، غمی که برای آخرت است، بگذار بیشتر شود. این ها مغزش شادی است. اگر دعای ندبه می خوانی و در فراق امام زمان علیه السلام گریه می کنی، اگر زیارت عاشورا می خوانی و در مصائب امام حسین علیه السلام گریه می کنی، بعد از آن احساس سبکی میکنی. احساس شادی و خوشی میکنی. چرا اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا خوشحال بودند و با یکدیگر شوخی می کردند؟ چون در جان آن غم ها و گریه ها شادی است. بگذار این

غم بیشتر بشود. کسانی که اهل دنیا هستند، غمشان غم است، شادی شان هم غم است. در شادی شان غم نهفته است. همیشه با هم درگیرند. گلایه و شکایت دارند. اما اهل آخرت به طرف آخرت می روند. شادی شان شادی است و غمشان هم شادی است. به قول حافظ:

چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد

ما به امید غمت خاطر شادی داریم

خدا غمش را به هر کس نمی دهد. خدا را شکر کن که غم آخرت داری، غم خدا و فراق داری. غم پیک خداست. غروب جمعه چرا غمگین می شوی؟ این پیک خداست. می گوید: بیا با من مناجات کن و دعا بخوان.

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه

که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازیم

بهشت یعنی عالم محبت؛ یعنی جایی که همه همدیگر را دوست داریم. غمخوار هم هستیم. هم فکر و هم زبانیم. وجودمان یکی است.

فطرت پاک کودکان

حاج آقای دولابی می فرمودند: دختر بچه ها را خیلی احترامشان کنید و قدرشان را بدانید. پسر نعمت است و دختر رحمت. اگر هم نداری، خدا مرحمت کند.

می فرمود: به دخترها چیز یاد ندهید. آنها به شما چیز یاد می دهند. مخصوصا این دوره زمانه که بچه ها ضریب هوششان خیلی بالاست. ما هم فال نیک می زنیم که این مقدمه ظهور حضرت باشد. این ها مهم هستند. آن

ص: ۲۱۵

وقت ما به دنبال استاد و ولی خدا هستیم. ولی خدا در دست و بال ماست.

در روایات آمده است: اگر به بچه وعده می دهی، وفا کن. بچه، شما را رازق می داند. شما را سرپرست و همه کاره می داند. صفا و محبت که شرح دادیم، همین است؛ همان گل.

خداوند به مرحوم آقای قاضی بچه ای عنایت کرده بود. ایشان سرش بر سجده گذاشته بود و مرتب می گفت: حسن، حسن. گفتند: این چه ذکری است. فرمود: من نگاه کردم دیدم که این بچه کمال محض است. دل و زبانش یکی است. صدق محض است. فطرت محض است. توحید محض است. عرفا بعد از هفتاد سال جان کندن تلاش می کنند تا این بشوند. این شده است. سر به سجده گذاردم که خدایا، ما را هم مثل این کن؛ مثل این بچه، صاف و پاک. اصلا دروغ در ذاتش نیست. تفرقه و کینه و عنوان و تکبر و غرور در وجودش نیست. خیلی آزاد است.

شما همه صفات خوب را می توانی از او در بیاوری. اگر با چشم و عقل و فطرت خوب نگاه کنی، در می یابی. بی جهت نبود که پیامبر ما به بچه ها این همه احترام می گذاشتند. آنها را می بوییدند. اگر کسی می خواهد بوی بهشت را استشمام کند، یعنی بوی خدا را، بوی پاکی را، بچه های خردسال را بو کند. این قدر لطیف و پاک اند! دخترها لطیف ترند. ریحان اند.

ص: ۲۱۶

يا مُنى قُلُوبِ الْمُشْتاقِينَ وَيَا غايَةَ آمالِ الْمُحِبِّينَ أَشْبِهُكَ حُبُّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ؛ اى آرزوى دل مشتاقان، اى منتهای مقصود محبان، دوستى تو را، و دوستى دوستانانت را، و دوست داشتن هر كارى را كه مرا به مقام قرب تو رساند، از تو خواهانم!

(امام سجاد عليه السلام)

لذت اهل محبت

محبت در وجود همه ما هست. ان شاء الله ذائقه ما طعم آن را درك كند. البته بايد يك مقدار آن را به كار بریم و روى آن تأمل و اندیشه كنیم. محبت بسيار شیرین است. اگر دو نفر مؤمن همدیگر را دوست بدارند، يكدیگر را اشباع می كنند. در مسافت طولانی مسافرت با يك رفیق شفیق، انسان احساس خستگی نمی كند، حوصله اش سر نمی رود. اینها همه آثار محبت است.

ص: ۲۱۷

«حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است.» معلوم می شود محبت جای آب و غذا و همه چیز را می تواند پر کند. حلوا یعنی چیزهای دنیایی. کسی که طعم محبت را چشید، دیگر متاع دنیایی برای او طعمی ندارد. نیازی هم به آن ندارد. به قول مولانا:

راه لذت از درون دان نه از برون

ابلهی دان جستن از قصر و حصون

لذت اهل دنیا عموماً از بیرون است؛ یعنی از مال دنیا، منصب دنیا و خوراکی های دنیا لذت می برند. اهل دنیا لذتشان از تن است از مسائل دنیایی است. از پول و مقام و ریاست و شهرت است. از خوب خوردن و شیک پوشیدن است. ولی اهل معنا و اهل محبت و اهل دل از درون لذت می برند. لذتشان روحانی و معنوی است.

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

لذائد مؤمن، لذائد معنوی است. از محبت است. امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت موسی علیه السلام گفت: خدایا، می خواهم تو را ملاقات کنم؛ «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» (۱) ملاقات حضرت موسی علیه السلام قطعاً ملاقات معنوی بوده است. حضرت موسی \square نعوذ بالله - نمی گوید: با این چشم سر می خواهم تو را ببینم. این حتی به ذهنش هم نمی آید. به ذهن هیچ مؤمنی نمی آید. منظور حضرت موسی ملاقات روحی و شهود قلبی بوده است. یعنی تجلی کن تا پرده ها و حجاب های ظلمانی و نورانی کنار رود و قلبم تو را مشاهده کند.

ص: ۲۱۸

لم تره العيون بمشاهدة الأبصار و لكن رآته القلوب بحقائق الإيمان؛(۱) دیدگان او را به بینایی چشم ندیده اند، ولی دلها او را به حقیقت ایمان دیده اند.

خدای متعال بعد از چهل روز، در کوه طور به موسی وعده دیدار داد. در حدیث نبوی آمده است: موسی علیه السلام چهل روز از شوق دیدار غذا و آب نخورد و نخواید.(۲) همین وعده دیدار او را اشباع می کرد. چه لذتی داشته است که چهل روز دیگر خدا را ملاقات می کند!

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «ایبت عند ربی يطعمنی و يسقینی.»(۳) «ایبت» یعنی بیتوته می کنم، شب را تا صبح سپری می کنم. یعنی من پیش پروردگرم شب را به صبح می آورم، خدا هم به من آب و غذا می دهد و مرا سیر می کند. اصلاً خداست که سیر می کند. حاج آقای دولابی می فرمودند: بچه بودیم. گاهی پرخوری می کردیم. هر چه می دادند، باز هم می گفتیم بده. مادرمان گفت: بچه جان من که نمی توانم سیرت کنم، مگر اینکه خدا سیرت کند. می فرمودند: این حرف انبیاست؛ یعنی آن که ما را سیر می کند خداست. خدا قدرت مطلق، جمال مطلق و کمال مطلق است. خودش نمی خورد و نمی آشامد. می خواهد بنده اش را هم همین طور کند؛ یعنی به او غنا بدهد و از این چیزها بی نیازش کند و بدون اسباب سیرش کند.

ص: ۲۱۹

-
- ۱- امام باقر علیه السلام، کافی، ج ۱، ص ۹۷، ج ۵، بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۶، ح ۱.
 - ۲- مصباح الشریعه، ص ۴۴۶؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۷؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۳۱.
 - ۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۸.

پیامبر و امامان علیهم السلام از سرچشمه می خورند. من معتقدم آن ها انسان را به همان سرچشمه ای که خودشان از آنجا می خورند می برند. کار یک ولی ناصح و کامل همین است. دوست دارد هر چیزی را برای خودش می خواهد، برای دیگران هم بخوهد و از همان سرچشمه زلالی که خودش می خورد، به دیگران هم بخوراند. او ظرفش به اندازه همه هستی است، ولی ظرف ما خیلی کوچک است. ولی و امام می خواهد همان آب صاف را، بدون اینکه با چیزی مخلوط شده باشد، به شما بدهد. می خواهد همان لذتی که خودش می برد، شما هم ببرید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

(در آغاز رسالت) من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم. من هنگام نزول وحی بر پیامبر صدای ناله شیطان را شنیدم. از رسول خدا پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردیده است. «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری...» (۱) آنچه را من می شنوم، تو نیز می شنوی و آنچه را که من می بینم، تو نیز می بینی.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جایی دیگر فرمودند:

لولا تکثیر فی کلامکم و تمریح فی قلوبکم لرأیتم ما اری ولسمعت ما اسمع؛ (۲) اگر پرحرفی نمی کردید و خلجان ها و اوهام و

ص: ۲۲۰

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۳، ح ۶۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- المیزان، ج ۵، ص ۲۷۱.

خیالات در قلب های شما نبود، حتماً آنچه را من می بینم، شما می دیدید و آنچه را که می شنوم، شما هم می شنیدید.

غبار ره نشان تا نظر توانی کرد

اگر درونمان از فکر و خیالات سبک و آرام شود و خلجان های قلبی و اوهام و وسوسه ها و خیالات در دل های ما وجود نداشته باشد و کمتر حرف بزنی، به درجه ای می رسیم که نادیدنی ها را می بینیم و نشنیدنی ها را می شنویم. گاهی انسان لبش آرام است، ظاهرش ساکت است، ولی درونش شلوغ است. هم باید درونمان آرام باشد و هم بیرونمان. کم حرف بزنی. بسیاری از حرف هایمان را قیچی کنیم تا مهبای درک حقایق شویم.

داستان جوانی را که به مرحله یقین رسیده بود شنیده اید. او نه پیغمبر بود و نه امام، ولی می گفت: صدای جهنمی ها را می شنوم و خوش و بش بهشتی ها را می بینم و موازینی را که در قیامت نصب شده است می بینم. پیامبر هم او را تأیید کردند. (۱) پیامبر ما بهشت و جهنم را می دید و یقین داشت. آن جوان هم می دید. قطعاً آنها این قدر خیرخواه اند که می خواهند ما را به همان سرچشمه آب زلالی که خودشان از آن سیراب می شوند ببرند. فقط باید یک مقدار حرف گوش بدهیم و کارهای زیادی را تعطیل کنیم.

به قول یکی از بزرگان: خیلی ریاضت کشیدن نمی خواهد. بسیاری از چیزهای اسلام کردنی نیست، بلکه نکردنی است. ترک است. یعنی حرف

ص: ۲۲۱

زیادی نزن، دروغ نگو، غیبت نکن و... نمی گوید این کار را انجام بده، یا این بار سنگین را بردار. می گوید: حرف نزن، سکوت کن. یکی از علائم مؤمن سکوت طولانی اوست. پیامبر ما هم سکوتش زیاد بود.

حافظ می گوید: ما در این هستی که آمدیم، گرد و غبار به پا شد. با سرعت آمدیم و لگدمال کردیم و گرد و غبار راه انداختیم. این غبار بلند شد و جلوی خورشید را گرفت. خورشید خیلی درخشندگی دارد. ولی اگر یک ناخن هم جلوی چشم شما باشد، یک گرد و غبار در برابر شما باشد، یا نمی بینید یا تیره و تار می بینی.

جمال یار ندارد نقاب و پرده و لیک

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

یعنی کثرت هایی که می بینی، سروصداهایی که به پا کردی، حرفهای زیادی که زدی، خلجانهای درونی ات، همه مانع از دیدن است. هرگاه آرام شدی، می توانی بینی.

راه بی برگشت

ولیک تالاب معشوق و جام می خواهی

طمع مدار که کاری دگر توانی کرد

اگر در وادی عشق و محبت بیفتی، گمان نکن که جز این مسیر بتوانی به راه دیگری بروی. تو دیگر به درد کار دنیا و دنیاداران نمی خوری. اگر مردم تو را به زور به وادی ریاست طلبی و دنیا خواهی بکشند، نمی توانی بروی.

ص: ۲۲۲

مرحوم آیت الله بهاء الدین این مطلب را زیاد تکرار می کردند: کسی که یک ذره طعم ایمان و انس با خدا را چشیده باشد، یک چشم و ابرویی به او نشان داده باشد و زیبایی عالم معنا را دیده باشد، خیلی راحت اسباب بازی های دنیا را رها می کند. اگر همه دنیا جمع شوند و برای او سینه بزنند، منشأ اثری نیست. اگر همه دست به سینه شوند و بگویند درود بر فلانی، مشکلی را حل نخواهد کرد. اگر همه بگویند مرگ بر فلانی، چیزی از او کم نمی شود. اگر کسی لذت معنویت و محبت را چشید، خیلی راحت و ساده از همه این ها صرف نظر میکند و پشت پا به دنیا و آخرت و لذات ظاهری می زند.

ملا عبدالله حرف قشنگی دارد. می فرماید: آدم فهمیده و عارف به جایی می رسد که اگر همه دنیا برای او به سر و سینه بزنند و دست به سینه شوند و درود بگویند، مثل یک بچه گربه ای می ماند که می آید در خانه و چشمش را به صاحبش میدوزد و دم تکان می دهد. یعنی همه اینها که آمدند و سر و صدا راه انداختند، به اندازه دم تکان دادن گربه به حساب نمی آید. مال این گربه شاید قشنگ تر باشد؛ چون طبیعی تر و بی طمع تر است. در عین حال انسان اعتنایی به این دم تکان دادن نمی کند.

بعد می فرماید: اگر همه عالم به انسان پشت کردند و اعلام جنگ دادند و گفتند: مرگ بر فلانی، مثل موشی است که در داخل سوراخ خودش را تکان می دهد که هیچ اثری ندارد. ولی باید طعم معنویت و محبت را بچشد. از خدا بخواهید که بچشاند.

سر و کار محب با محبت است. از خود محبت لذت می برد.

خواهی به فراق کوش خواهی به وصال

من فار غم از هر دو مرا عشق تو بس

یعنی همین که تو مرا دوست داری و من هم تو را دوست دارم، کیف هایم را می کنم. ائمه علیهم السلام و امام زمان ما را دوست دارند، آن طرفش را نمی توانم بگویم؛ چون ادعای خیلی بزرگی است که بگویم ما آنها را دوست داریم. همین قدر که آنها ما را دوست دارند، شعاع محبتشان ما را گرفته است و سیرمان می کند. خود محبت انسان را سیراب می کند.

گاهی که در تلاطم روحی هستید، غربت شما را گرفته و پکر و پژمرده و افسرده اید، اگر یک رفیق خیلی دوست داشتنی که از بچگی با هم بوده اید، یا در جبهه با هم بوده اید، به شما برسد، همین که همدیگر را می بینید، خستگی ها، غم و غصه ها و ناراحتی ها از جانتان بیرون می رود. سرحال و شاداب می شوید. ملاقات با یک دوست، شما را دگرگون می کند. نفس دیدار این خاصیت را دارد.

نیازی نیست که به شما آب و غذا بدهد. وقتی دیدار دو دوست این قدر خاصیت دارد، هنگامی که یک مؤمن به ملاقات امام خود می رود، چه خواهد شد! اگر همه دنیا تیر و نوزه شود و به انسان اصابت کند، هیچ متوجه نمی شود. مثل اصحاب امام حسین علیه السلام که محبت حضرت آنان را سیراب کرده بود و درد تیر و نوزه و شمشیر را حس نمی کردند؛ «لا یجدون الم مس الحدید»^(۱)

ص: ۲۲۴

یکی از بزرگان سخن بسیار قشنگی دارد. می فرماید: خدای متعال از همه لذات بهشت نمونه ای از آن را در دنیا قرار داده است.

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا (۱)

هر زمان که میوه ای از آن (باغهای بهشت) به آنان داده شود می گویند: «این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود، (ولی این ها چقدر از آنها بهتر و عالی تر است.)» و میوه هایی که برای آنها آورده می شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسان اند.

وقتی آن میوه ها را در بهشت به آنان می دهند می گویند: شبیه این را در دنیا دیده ایم، اما این انار بهشتی با انار دنیایی بسیار متفاوت است. فضولات ندارد. خوردن و هضمش زحمت ندارد. حسابش جداست.

لذت دیدار خدا

آن بزرگ می فرمود: تمام لذت های بهشتی یک نماد و نمونه ای در دنیا دارد. یکی از قوی ترین و لذیذترین لذت های بهشت، ملاقات خداوند است. برای اهل بهشت لذتی بالاتر از لذت نظر به وجه الله نیست. لذتی که از ملاقات با خدا حاصل می شود، با هیچ لذتی قابل مقایسه نیست. نماد لذت ملاقات با خدا در دنیا، ملاقات با یک مؤمن واقعی است. یعنی علاقه به یک مؤمن واقعی و زیارت و درک او همان جلوه را دارد.

ص: ۲۲۵

ود المؤمن للمؤمن فی الله من أعظم شعب الإيمان؛(۱) محبت یک مؤمن به مؤمن دیگر به خاطر خدا، از بزرگ ترین شعبه های ایمان است. این حدیث از بشارت های بسیار بزرگ است. مؤمنی که صفا دارد، پاک و بی غل و غش است، گرد و غبار ندارد، اهل معصیت نیست، وقتی با او ملاقات کنی، خدا را ملاقات کرده ای امام باقر علیه السلام می فرماید:

یک مؤمن برای زیارت مؤمن دیگر به خاطر خدا حرکت کرد؛ یعنی به خاطر اینکه او دوست خدا و از اولیای اوست به او علاقه داشت و به دیدارش رفت. هنگامی که به در خانه او رسید و در خانه اش را کوبید، فرشته ای از جانب خدا به صورت بشر نازل شد و گفت: برای چه به اینجا آمده ای؟ او پاسخ داد: فقط به خاطر خدا به دیدارش آمده ام. فرشته به او گفت: من فرستاده خدا به سوی تو هستم. پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: ایای زرت ولی تعاهدت وقد أوجبت لك الجنة واعتقتك من غضبی و أجرتك من النار؛(۲) تو در حقیقت مرا زیارت کرده ای و با من معاهده و رفت و آمد میکنی. من بهشت را بر تو واجب کردم و از خشم و غضب خود رها ساختم و از آتش بناهت دادم. یعنی ملاقات یک مؤمن به خاطر خدا، زیارت خداست. و این وقتی است که در این زیارت غرض های دنیوی نباشد، بلکه به خاطر خدا

ص: ۲۲۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۵۷، ح ۱۹۸۶۵.

دوستش بیداری. و از این دست روایات که ملاقات یک مؤمن به خاطر خدا را ملاقات خدا می داند، فراوان است. همان طور که خداوند شما را اشباع می کند، مؤمنی هم که نمادی از او و نور اوست، شما را اشباع می کند.

لذت دیدار مؤمن

همه موجودات در دنیا به گونه ای غذا می خوردند و هر کدام نوعی خوراک دارند. بعضی علف خوارند، بعضی گوشت خوارند، و برخی دانه می خورند. هر کدام غذای مخصوص دارند. اولیای خدا و اهل الله هم در دنیا غذای مخصوص دارند. غذای آنها لذت بردن از ملاقات با خوبان است. اگر یک آدم خوب را ببینند؛ ببینند که با ایمان و معنویت است، به او علاقه پیدا می کنند و از او لذت می برند.

خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند! یک زمانی شوخی می کردند که نزدیک ما نیاید که ما آدمخوار هستیم؛ یعنی اگر آدم حسابی پیدا کنیم می خوریم. انبیا و اولیای خدا هر کس را که قشنگ بود می خوردند؛ یعنی جذبش می کردند. این قدر که دیگر خودش باقی نمی ماند. وجود او جزء وجود آنها می شد. اهل دنیا و عاشقان دنیا اصلاً توان خوردن این گونه غذاها را ندارند. اصلاً درکی از آن ندارند، میلی به آن ندارند. اگر به آنها بگویند بیا برویم با یک مؤمن و ولی خدا دیدار کنیم، می گوید: آیا پول و دینار در آن هست؟ اسم و رسم و شهرت در آن هست؟ اهل دنیا این نوع غذاهای معنوی را نمی توانند بخورند.

اهل دنیا غیر از متاع دنیا چیز دیگر به مذاقشان سازگار نیست. کار برای خدا را درک نمی کنند. خداوند درباره حضرت ابراهیم می گوید: «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱)» و از مشرکان نبود. ما می گوییم این چیز مهمی نیست. اما خداوند حضرت ابراهیم را می ستاید که از مشرکان نبود. می دانید مشرک نبودن چه کار مشکلی است. ما اگر یک مشکل جزئی پیدا کنیم، هر چه پول و پارتی داریم به میدان می آوریم. حضرت ابراهیم را در آتش پرتاب کردند. آتشی که هر کس درون آن می افتاد، خاکستر می شد. فرشته آب و فرشته باد آمدند تا به او کمک کنند، اما او نپذیرفت. حتی خود جبرئیل که قرآن درباره او می فرماید: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (۲) نزد او آمد و گفت: ای ابراهیم، نیازی به من نداری؟ می خواهی برایت کاری انجام دهم؟ گفت: نه، به تو هم نیاز ندارم.

این نوع برخورد برای کسی است که طعم توحید و محبت خدا را چشیده و خلیل خدا شده است. به همه چیز حتی جبرئیل پشت پا می زند که من به تو هم نیازی ندارم. از اینجاست که خداوند او را می ستاید که ابراهیم مشرک نبود؛ یعنی به غیر خدا و به غیر محبوبش تکیه نکرد.

ص: ۲۲۸

-
- ۱- سورۃ نحل، آیه ۱۲۰.
 - ۲- جبرئیل امین که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والایی دارد، در آسمان ها مورد اطاعت فرشتگان و امین است. سورۃ تکویر، آیه ۲۰ و ۲۱.

وجود نازنین پیامبر ما آن قدر دوست داشتنی و جذاب بود که هر کس زمینه ای داشت، جذب آن وجود مهر و رحمت می شد. حتی در تاریخ آمده است: جوانی که علیه پیامبر قیام کرده بود، وقتی به مکه آمد و چشمش به پیامبر افتاد، یکدفعه جذبه آن حضرت او را گرفت و مجذوب آن حضرت شد. تا جایی که وقتی پدر و مادرش آمدند او را ببرند، او قبول نکرد.

همان جذب روحی پیامبر بود که بلال حبشی و دیگر پاران فداکارش را جذب نمود. بلال حبشی چه چیز از پیامبر خدا دیده بود که سنگ های داغ و سنگین را بر سینه خود تحمل می کرد و دست از آحد، أحد و «لا اله الا الله» بر نمی داشت؟! از یک محبتی سیراب می شد. لذتی که از وجود پیامبر می برد، او را در برابر شکنجه ها مقاوم ساخته بود. و گرنه کسی که اهل دنیا باشد و در وادی محبت نباشد، اگر یک سوزن به او بزنند، همه چیز را رها می کند. اما این محبت آن قدر قدرت دارد که نه تنها شکنجه او را از آن باز نمی دارد، بلکه همه شکنجه ها و قطعه قطعه شدن ها در راه این محبت برای او لذت بخش است.

اگر کسی در گرد و نه محبت افتاد، از همه سختی ها لذت می برد. مگر عابس را ندیدید که در روز عاشورا کلاهخودش را از سر برداشت، زره از تن کند و به جنگ دشمن رفت. این اصلا با هیچ قاعده عقلی و شرعی و عرفی نمی سازد که انسان در مقابل نیزه و شمشیر دشمن، لباس جنگش را بیرون بیاورد و بدون زره بجنگد. این هنر محبت است. شمشیرها و نیزه ها به گوشت و استخوان او اصابت کند و او لذت ببرد! از خدا بخواهیم که طعم محبت را به ما هم بچشاند.

در مناجات محبین می خوانیم:

یا منی قلوب المشتاقین و یا غایه آمال المحبین استلک حبک و حب من یحبک و حب کل عمل یوصلنی الی قریبک (۱) ای آرزوی دل مشتاقان، ای منتهای مقصود محبان، دوستی تو را، و دوستی دوستدارانت را، و دوست داشتن هر کاری را که مرا به مقام قرب تو برساند، از تو خواهانم!

در این بخش از دعا از خداوند چند درخواست داریم:

اول: اینکه محبت خودت را به من بده. اگر یک سر سوزن آن را به ما بدهد، همه چیز به ما داده است. محبت خدا کیمیای اعظم است.

دوم: محبت دوستان خدا را درخواست می کنم: «من یحبک»، کسانی که خدا را دوست دارند. آن هم بسیار مهم است.

سوم: «حب کل عمل یوصلنی الی قریبک؛ محبت هر عملی که مرا به قرب تو برساند.» نمی گوید خود عمل را از تو می خواهم، بلکه محبت هر عملی را که مرا به قرب تو نزدیک می کند. یعنی خدایا، محبت نماز و روزه را به من بده، محبت قرآن را به من بده، کاری کن که من قرآن را دوست داشته باشم. اگر دوست داشتیم، حقایق آن به درون سینه مان می آید؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم. اگر دوست نداشته باشیم و با اکراه و از روی ناچاری قرآن بخوانیم، فایده ای ندارد.

ص: ۲۳۰

کسانی که از روی اکراه و یا اجبار پدر و مادر و دیگران قرآن می خوانند، یا قرآن حفظ می کنند، قرآن خواندنشان منشأ اثر نیست. باید محبت قرآن در دل ما باشد. هر چیزی را که دوست داری، در وجودت هست. اگر محبت کاری به دل انسان افتاد، انسان خودکار و خودجوش به دنبال آن می رود و آن را از روی عشق و محبت انجام می دهد. زیاد و کمش مهم نیست، مهم این است که از روی محبت باشد. نماز خواندن مهم نیست، دوست داشتن نماز مهم است. «والحب اساسی؛ محبت اساس من است». یعنی همه امور را بر پایه محبت بنا نهاده ایم. «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.»

مگر نشنیده اید که ستون خانه که درخت خشکیده ای بود، در فراق پیامبر خدا ناله سر داد؟ ستون و درخت خشکیده هم محبت را درک می کند. حیوانات هم محبت را درک می کنند. مگر نخوانده اید که شتر امام سجاد علیه السلام پس از شهادت آن حضرت آن قدر سرش را بر قبر امام زد تا از دنیا رفت. خیلی عجیب است! پیامبر ما کنار کوه احد آمدند و فرمودند:

هذا جبل أحد يحبنا ونحبه؛^(۱) این کوه احد است، او ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم.

می فرماید: کوه ما را دوست دارد. مواظب باشید از کوه عقب نمانیم! یعنی کوه شعور دارد و محبت سرش می شود. همه ذرات عالم شعور دارند. همه ذرات عالم عشق و محبت دارند. این سنگ ریزه ها هم محبت دارند. اساس عالم بر محبت است. دین پیامبر هم بر محبت استوار است.

ص: ۲۳۱

فال خوب زدن یکی از سیره های پیامبر گرامی اسلام است. باید انسان به هستی، به خدا و کارهای او خوشبین باشد. وقتی حضرت موسی علیه السلام به دنیا آمد، او را در صندوقی گذاردند و به رود نیل انداختند. حضرت آسیه با شوهرش فرعون کنار رود نشسته بود. چشمشان به صندوق روی آب افتاد. به مأموران گفتند و آن را آوردند. دیدند کودکی جذاب در آن صندوق است. حضرت آسیه فرزند نداشت. از آن کودک بسیار خوشش آمد. محبت او در دلش نشست. به فرعون گفت: ما که فرزند نداریم؛ این کودک را به عنوان فرزند خود قرار می دهیم. «قره عینی لی و لک؛(۱) مایه روشنی چشم من و تو باشد.»

حضرت آسیه فال خوب زد و اظهار امید کرد که باعث خوشبختی او شود. اما فرعون فال بد زد. گفت: به گمانم این قاتل من باشد و مرا از میان بردارد. در حدیث آمده است که آسیه فال خوب زد و به آن رسید. فرعون هم فال بد زد و به آن رسید. یعنی موسی موجب هدایت و چشم روشنی و خوشبختی آسیه شد؛ آن چنان که به درجه و مقامی رسید که یکی از همسران پیامبر خدا در اعلی درجه بهشت خواهد بود.(۲) و این مقام بسیار بلندی است. با حضرت خدیجه هم پرواز و هم افق است. و برای فرعون که فال بد زد، موجب غرق شدن و هلاکت وی شد.

ص: ۲۳۲

-
- ۱- سورۃ قصص، آیه ۹؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶، ح ۱.
 - ۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۳؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۷۵.

هر چه بتوانی بین خدا و خلق صلح ایجاد کنی، خوب است. او که صلح مطلق است، خلق را با خدا آشتی بدهیم. کار انبیا و امامان و اولیای خداوند علیه السلام ما هم همین بوده است. پیامبر ما مظهر کامل این خصلت پسندیده اند و برای خلق گناهکار در پیشگاه خدا عذر می آورند. می فرمودند:

اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون؛(۱)خدایا، قوم مرا هدایت کن که آنها جاهل اند.

قوم پیامبر چه کسانی هستند که می فرماید خدایا آنها را هدایت کن؟ آیا ابوذر و سلمان اند؟ خیر. همان منافقین و کفار را می گوید. همان ابوسفیان ها را می گوید. همان کسانی که برای جنگ با پیامبر به پا خواستند. کسانی که پیشانی آن حضرت را شکستند. نه تنها به آن ها نفرین نکرد، بلکه آنها را قوم خود می شمارد و برای هدایتشان دعا می کند و می گوید: آنها جاهل اند، نمی دانند.

خدا از این شیوه بسیار خشنود می شود. دوست دارد طرف خلق را بگیرد، نه طرف خدا را. اگر طرف خدا را بگیریم، باید همه را از بین ببریم. ولی خدا دوست دارد طرف خلق را بگیریم و عذر برایشان بیاوریم. باید برای مردم و خلق خدا دلسوزی و خیرخواهی کرد. این برای شما مایه رشد و کمال است. برای خلق پیش خدا چانه زنی کنید.

ص: ۲۳۳

سیره و روش پیامبر خدا این بود که اگر کسی سخنی در محضر آن حضرت می گفت، در پاسخ سخنی زیباتر از آن، از حضرت می شنید. ابوسفیان بن حارث پسر عموی پیامبر خدا بود. زمانی که آن حضرت به پیامبری مبعوث شد، ابوسفیان بن حارث به دشمنی علیه آن حضرت برخاست و اشعاری را در هجو و بدگویی از آن حضرت سرود. ولی به خاطر کینه توزی ها و رفتار زشتش، از سوی پیامبر خدا مهدورالدم بود.

در همان زمانی که پیامبر مکه را فتح کردند، تصمیم گرفت مسلمان شود. از پیامبر اجازه ملاقات خواست. حضرت او را پذیرفتند. می گویند: از شرم و حیا نمی توانست در چهره پیامبر نگاه کند. فکر کرد که چگونه از این مخمصه رهایی پیدا کند. خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. راه را خوب پیدا کرده بود؛ چون پیامبر خدا فرمودند: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فالیاتها من بابها؛(۱) من شهر علمم و علی در آن شهر است. کسی که می خواهد وارد شهر شود، باید از در آن وارد شود.» این شخص هم در ورود به پیشگاه پیامبر را خوب دانسته بود.

به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و چاره خواست. حضرت فرمود: به محضر پیامبر می رسی و این آیه را می خوانی: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»(۲) این آیه سخنی است که برادران یوسف به یوسف گفتند.

ص: ۲۳۴

۱- تأویل الآیات، ص ۲۲۵.

۲- سورۀ یوسف، آیه ۹۱.

یعنی به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برگزید و ما خطا کار بودیم. به محضر مقدس پیامبر خدا رسید و این آیه را خواند. حضرت در پاسخ او این آیه را تلاوت کردند: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱) یعنی امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است. بدین گونه ابوسفیان بن حارث مسلمان شد و به سرعت خطاهای خود را جبران کرد و در جنگ حنین از رسول خدا به خوبی دفاع کرد. او از مسلمانان راستین بود. (۲)

این شگرد زیبای امیرالمومنین علیه السلام بود تا این بنده گناهکار و مجرم نجات پیدا کند. معنای آیه ای که پیامبر در پاسخ آن مرد مجرم خواندند این است که برو دنبال کارت؛ دیگر مؤاخذه ای در کار نیست، حتی سرزنش و ملامت هم نمی شوی. حتی نمی گویم که تو گناه کردی. خدا شما را می آمرزد و ارحم الراحمین است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

خدای متعال صد جزء عقل آفرید. فاعطی محمدا صلی الله علیه و اله و سلم تسعه و تسعين جزءاً و قسم بين العباد جزءاً واحداً؛ (۳) نود و نه جزء آن را به پیامبرش مرحمت فرمود و یک جزء دیگر را بین بندگانش تقسیم کرد.

ص: ۲۳۵

۱- سورۀ یوسف، آیه ۹۲.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۹۲.

۳- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷، ح ۶.

برای عظمت و فضیلت پیامبر صلی الله علیه و اله همین یک حدیث کافی است. یک صدم عقل برای اولین و آخرین. ببینید سهم هر کس چقدر می شود و پیامبر در چه اوج و عظمتی است. در بعضی از نقل ها آمده است که پیامبر در همان یک جزء هم سهیم است. در حقیقت عقل پیامبر نود و نه برابر عقل کل خلق است.

یکی از بزرگان در ارتباط با این حدیث به نکته ظریفی اشاره می کرد و می فرمود: استنباط من این است که نود و نه جزء امیرالمؤمنین علیه السلام است که خداوند او را به پیامبر صلی الله علیه و اله عنایت فرموده است. چون امیرالمؤمنین علیه السلام جان پیامبر است. قلعاً آن نود و نه جزء برای امامان نیز هست. چون آنها مظهر امرند. حقیقت پیغمبر ولایت و وجود امیرالمؤمنین علیه السلام است. فرمود: ما یک نوریم، دو شق شده ایم. چیزی که خداوند به پیامبر مرحمت کرده است، همان امیرالمؤمنین علیه السلام است. این دریافت و برداشت با روایات ما هم سازگار است.

با هر حيله ای باید به فکر نجات بندگان خدا باشیم. خداوند این چنین حيله ها را دوست دارد، بلکه خودش هم یاد می دهد.

در روایتی آمده است: در زمان پیامبر خدا شخصی مرتکب جرمی شده بود و خود را پنهان کرده بود. یک روز امام حسن و امام حسین علیهما السلام را تنها یافت. با استفاده از فرصت، آنان را بر دوش خود سوار کرد و خود را به پیامبر رساند و گفت: «یا رسول الله انی مستجیر بالله و بهما؛ ای رسول خدا من به خدا و این دو فرزند شما پناه آورده ام.» رسول خدا از کار این مرد چنان خندید که دست به دهان مبارک خود گذاشت و فرمود: تو آزادی و به حسن

و حسین نیز فرمود: شفاعت شما را در حق او قبول کردم. (۱) هر چه می توانید برای خلق خدا عذر و بهانه درست کنید که خداوند دوست دارد.

جذب کامل

پیامبر ما مظهر محبت و رحمت و جذب کامل بود. دفع ایشان هم جذب بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله دوست ندارد کسی را به جهنم بیندازد. می خواهد همه را به بهشت ببرد.

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۲) (رسول خدا) اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است.

پیامبر حریص بر هدایت خلق است. حریص، کافر و منافق نمی شناسد. می خواهد همه را جذب کند. مؤمنین را - که آمدند و اقرار کردند - زیر بال خودش می گیرد، اما بر غیر مؤمنین حریص است.

در روزگاران گذشته یکی از دزدی ها، دزدی کفن بود. کفن دزدها کارشان این بود که قبر کسی که تازه از دنیا رفته است را می شکافتند و کفنش را می ربودند. کار بهلول نباش همین بود. یک روز بسیار ناراحت و گریان نزد پیامبر خدا آمد. پیغمبر خدا فرمود: چرا این قدر ناراحتی؟ گفت: گناه بسیار بزرگی کرده ام. پرسید: گناه تو چیست؟ گفت: بسیار بزرگ است. حضرت فرمود: گناه تو بزرگتر است یا خدا؟ گفت: - نعوذ بالله - خدا

ص: ۲۳۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۸، ح ۲.

۲- سورۀ توبه، آیه ۱۲۸.

بسیار بزرگ تر است؛ گناه مرا می تواند ببخشد. فرمودند: پس چرا این قدر هراسانی؟ گفت: حقیقتش این است که کار من کفن دزدی بود. یک روز زن جوانی از انصار از دنیا رفت. شب هنگام قبر او را شکافتم تا کفنش را بردارم. وقتی کفن را برداشتم، چشمم به بدنش افتاد. زیر نور ماه می درخشید. وسوسه شدم و کاری را که نباید انجام دادم.

پیامبر خدا وقتی این داستان را شنیدند، بسیار متأثر شدند. فرمودند: برو که می ترسم عذابی نازل شود و مرا هم بگیرد. بهلول هم سر به بیابان گذاشت. وقتی پیامبر هم او را رد کرد، چه می تواند بکند! غل و زنجیر به خود بست و شروع به گریه و زاری کرد. آن قدر گریه کرد که این آیه درباره او نازل شد:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) (۱) و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ظلم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند - کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ - و بر گناه اصرار نمی ورزند، با اینکه می دانند. آنها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشت هایی است که زیر درختانش نهرها جاری است؛ جاودانه در آن می مانند؛ چه نیکوست پاداش اهل عمل!

ص: ۲۳۸

پس از نزول این آیات، پیامبر نزد او آمدند. غل و زنجیر از او باز کردند و به او بشارت آمرزش دادند.^(۱) هدف پیامبر خدا از این دفع چه بود؟ آیا می خواستند او را به جهنم بفرستند، یا می خواستند او را بهشتی کنند؟ با یک دست به او فرمودند: برو و با دست دیگر به او فرمودند: بیا. دفع پیامبر هم جذب است. بهلول را به سوی رحمت و آمرزش خداوند فرستادند.

گستره ی رحمت خداوند در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: خدای متعال صد جزء رحمت خلق فرموده است. یک جزء از آن صد جزء را در دنیا ظاهر کرده است و تمام مهربانی های خلق از آن یک جزء است. یعنی مهر و محبت و علاقه پدرها و مادرها به فرزندان، محبت زن و شوهر به یکدیگر، علاقه ی حیوانات به بچه هایشان و تمام عطف و رحمت و محبتی که بین خلائق است، همه از همان یک جزء رحمت است. نود و نه جزء دیگر آن را خداوند در قیامت ظاهر می کند.^(۲) خیلی عجیب است! قیامت چه می شود. ما معتقدیم که قیامت الان موجود است. بهشت و جهنم موجود است؛ یعنی باطن این عالم است.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^(۳) آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافل اند.

ص: ۲۳۹

۱- امالی صدوق، ص ۴۲؛ مجلس ۱۱؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳، ح ۲۶.

۲- روضه الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۲.

۳- سورۃ روم، آیه ۷.

آخرت باطن عالم حیات دنیا است. پیامبر ما در شب معراج، قیامت و بهشت و جهنم را مشاهده کردند. بنابراین قیامت الان هم موجود است. اگر کسی بتواند به قیامت راه پیدا کند، آن نود و نه جزء رحمت را می بیند. یک جزء رحمت در دنیا است. یعنی گوشه چشمی از رحمت به ما نشان داده اند. نود و نه جزء آن در آنجا ظاهر می شود. بنابراین قیامت از رحمت خداوند غوغاست. نمی دانم آیا کسی باقی می ماند که آن رحمت شامل حالش نشود! در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمودند:

إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالی رحمة حتى طمع إبليس في رحمة؛^(۱) هنگامی که قیامت به پا می شود، خداوند تبارک و تعالی رحمت خود را می گستراند، به گونه ای که حتی ابلیس هم در رحمت خداوند طمع میکند.

ص: ۲۴۰

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۶، ح ۱.

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

(حافظ)

دیدار خداوند

آفرینش خداوند به خاطر محبت بوده است و همه را هم به آنجا می کشد و این بشارت بزرگی است. بشر عجله دارد. می خواهد زود یک چیزی را کشف کند یا ببیند. خداوند می فرماید: خلقت بشر از عجله است، ولی شما عجله نکنید. من خودم را به همه نشان می دهم، حتی به کفار و اشقیاء هم نشان می دهم.

خلق الإنسان من عجل ساوریکم آیاتی فلا تستعجلون؛ (۱) انسان از عجله آفریده شده است. (ولی عجله نکنید) به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد.

ص: ۲۴۱

بالاخره خداوند خودش را به بشر نشان خواهد داد. اصلاً اگر خدا خودش را به بشر نشان ندهد، حجت تمام نشده است. می فرماید: ما شما را آفریدیم تا خودمان را به همه نشان بدهیم و بشناسانیم. اگر پذیرفتند، بهشت و محبت می شود. ولی اگر قبول نکردند، جهنم و آتش می شود. نشان دادن حتمی است:

«سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛^(۱) به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

وعده های قرآن حتمی است. خداوند برای محبت و معرفت خلق کرده است. می خواهد خود را به همه نشان دهد. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: ملاقات خداوند برای همه هست: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا»؛^(۲) بازگشت همه به سوی اوست». منتها کفار و اشقیاء چون نمی پذیرند، این برای آنها عذاب می شود.

بچه کوچک را دیده اید، گاهی که پدر و مادر می خواهند او را بغل بگیرند، از دست آنها فرار می کند و گاهی هم به خودش صدمه می زند. عاقبت او را در بغل میگیرند، به سینه می چسبانند، می فشارند و نوازش می کنند، ولی او از روی جهالت و نادانی می خواهد فرار کند. غافل از اینکه

ص: ۲۴۲

۱- سوره ی فصلت، آیه ۵۳.

۲- سورۀ یونس، آیه ۴.

قدرتی ندارد که از دست پدر و مادرش فرار کند. درباره‌ی ما هم همین طور است. بزرگی می‌خواهد ما را در بغل بگیرد، از دست او فرار می‌کنیم. در حالی که ما در برابر او هیچ قدرتی نداریم؛ همه قدرتها مال اوست. همین که ما قبول نمی‌کنیم، مایه عذاب است. می‌خواهند ما را به مهمانی خدا ببرند، ولی ما قبول نمی‌کنیم.

بهشت رضا

حاج آقای دولابی مثال خوبی می‌زدند. می‌فرمودند: دو مأمور آمدند در خانه یک بنده خدا تا او را ببرند. اما او آدم لجباز و بداخلاقی بود. زیر بار نمی‌رفت. در خانه را باز نکرد. آنها از روی دیوار وارد خانه شدند. به او گفتند: لباس هایت را بپوش تا برویم. گفت: نمی‌پوشم. گفتند: بیا برویم. گفت: نمی‌آیم. او را به زور و کشان کشان بردند. از همان جا که قبول نکرد و تسلیم قضا و قدر نشد و در را باز نکرد، شکنجه‌ها شروع شد. از روی دیوار با حالت هولناک به سراغش آمدند و بدون لباس و کشان کشان او را بردند؛ چون تسلیم نشد. این آدم را که بدون پذیرفتن و تسلیم و رضایت می‌برندش، اگر در گلستان هم ببرند، برای او عذاب است، چه رسد که بخواهند او را برای عذاب و زندان ببرند؛ چون نمی‌خواهد برود. این، یک نفر.

دو مأمور هم در خانه یک نفر دیگر آمدند. در زدند. در را باز کرد. گفتند: بفرمایید برویم. گفت: چشم، در اختیار شما هستم. لباس پوشید و با احترام او را بردند. چون راضی است و با میل و رغبت می‌رود و تسلیم قضا و قدر

است، اگر به سوی زندان هم برود، برای او گلستان است.

هر کجا تن بدهی، برای شما گلستان می شود. وقتی امضا کردی و راضی شدی، آنجا جای خوبی است. سر حال و خشنودی. بنابراین رضایت و تسلیم شما خیلی شرط است. هر کجا راضی شدی و با خدا یگانه شدی، آنجا بهشت شماست.

هر کجا تو با منی من خوشدلَم

گر چه باشد قعر چاهی منزلم

گفت: اگر خدا با من است، هر کجا می خواهی ببر.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعایی این گونه با خدا راز و نیاز می کند: «خدایا، اگر مرا در آتش ببری، راضی هستم؛ چون هر کجا تو مرا ببری و راضی باشی، آنجا بهشت من است.»^(۱) یعنی هر کجا تو راضی نباشی، هر چند گلستان باشد، آنجا جهنم من است. رضایت و خشنودی تو و خواست تو برای من مهم است.

یکی از رفقای ما می گفت: در زمان شاه مرا داخل یک سلول زندانی کردند. خیلی هم شکنجه دادند. ولی من از خوشی داشتم دق می کردم؛ چون راضی بودم و به خاطر خدا این صدمات را تحمل می کردم. از خوشی نمی دانستم چه کار کنم. پاهایم از ضربه های کابل ورم کرده بود، بدنم زخم شده بود، اما خوش بودم. می گفت: طعم خوشی ها و لذت هایی که آنجا زیر شکنجه بردم، هنوز برایم زیباست و حسرت آنها را می خورم. خداوند خوشی را در قلب انسان می گذارد. مگر اصحاب امام حسین علیه السلام در شب

ص: ۲۴۴

۱- لوادخلتني نارك لم اقل أنها نار و اقول أنها جنتي لان جنتي رضاك. (لئالی الاخبار، ج ۳، ص ۲۳۲)

عاشورا خوش نبودند. مگر در روز عاشورا از یکدیگر سبقت نمی گرفتند. مگر بچه های جبهه برای فرا رسیدن عملیات لحظه شماری نمی کردند. خوشی مربوط به ظاهر نیست، مربوط به داخل است. ارتباط با خداست که آرامش و خوشی می آورد.

بیاید بهشتمان را از همین جا تمرین کنیم. اگر با خدا یگانه شدیم، بهشت از همین جا شروع شده است. اگر در برابر قضا و قدر الهی راضی شدیم و تن به رضایت و خواست خدا دادیم، بهشت ما شروع شده است. یکی از رفقا می گفت: با چند نفر از دوستان از همدان می آمدیم. در راه ماشین ما چپ شد و چند معلق خورد و هر کدام به سویی پرتاب شدیم. همه زخمی و ناراحت. می گفت: دیوان حافظ همراه بود. در همان گیر و دار دست انداختم به دیوان حافظ و برای این پیش آمد تفرالی زدم. اولین مصرعی که آمد این بود: «در مقام رضا باش و از قضا مگریز!» یعنی هر چه برای تو پیش آمده است، پیش آمد است. با قضا نمی توان مقابله کرد. باید راضی باشی و چین از ابروهایت باز کنی تا گل قلبت شکوفا شود.

هم صحبت یار

خدای متعال به حضرت موسی فرمود: «وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى؟ (۱) و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟» موسی می توانست بگوید عصا و تمام کند، ولی چرا این قدر حرف زده است؟ چون دوست دنبال بهانه

ص: ۲۴۵

می گردد تا با محبوبش حرف بزند. بگوید و بشنود.

انسان اگر کسی را دوست نداشته باشد، نعلقش بسته می شود. در مجلسی که آن را دوست نداری، نمی دانی چه کار کنی. صحبت کردن برای شما یک ریاضت است. «روح را صحبت ناجنس عذاب است الیم». ولی در همان مجلس اگر یک رفیق شفیقی بیاید، نطقت باز می شود؛ شب تا صبح با هم صحبت می کنید. اگر کسی را می خواهند عذاب کنند، یک آدم ناجنس در کنارش بگذارند. واقعا عذاب دردناکی است.

می گویند: (۱) انوشیروان مدتی بر وزیر خود، بزرگمهر غضب کرده بود. او را به زندان فرستاد. پس از چندی یک نفر را مأمور کرد تا ببیند حالش چطور است. دید خیلی خوش است؛ چون تن به قضا و قدر داده است. از او پرسید: چه خبر؟ پاسخ داد: من چند معجون دارم و با اینها دلخوش هستم: اول، اینکه باید در برابر قضا و قدر خدا صبر کنم. اگر صبر نکنم چه کنم؟ دوم، اینکه از این ستون تا آن ستون فرج است: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۲) همراه هر سختی آسانی است. سوم، اینکه از من بدتر هم خیلی هستند. قرار است بسیاری از افراد را اعدام کنند، ولی با من سختی از اعدام نگفته اند. گفت: با این اوصاف من خیلی راحت هستم. مأمور آمد و به انوشیروان گزارش داد که با این اعتقادات حکیمانه، خوش و راحت است.

انوشیروان گفت: چه کنیم که زندان برای او سخت و اسباب ناراحتی او

ص: ۲۴۶

۱- سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۵.

۲- سورۃ انشراح، آیه ۶.

باشد؟ یک شخص فهمیده ای آنجا بود. گفت: یک آدم احمق پیش او بفرست که عذاب و شکنجه ای بدتر از آن نیست. یک آدم احمق پیش بزرگمهر فرستادند تا هم زندانی او باشد. این قدر حرف زد و سؤال های احمقانه پرسید که دنبال انوشیروان فرستاد که من دخیلت هستم، مرا از این زندان بیرون بیاور. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: من کور و فلج مادر زاد را اصلاح کردم، مرده را زنده کردم، ولی نتوانستم برای احمق کاری کنم. (۱)

حکمت ها، محکوم خداوند

خداوند هر کاری را که اراده کند انجام می شود. اینکه می گوئیم کارهای خدا محکوم حکمت است، حرف صحیحی نیست. خدا محکوم هیچ حکمتی نیست. همه حکمت ها محکوم خداوندند. ما هم باید محکوم او باشیم. این حکمت هایی را هم که می بینید، ما درست کرده ایم و الا خدا برتر از فهم و اندیشه و فکر و اندازه گیری های ماست. اصلا او اندازه ندارد. اندازه گیری برای او نیست. اندازه در خلق درست می شود، ولی خداوند هیچ چیزش با ما جور در نمی آید. او بی نهایت محض است. هیچ حد و اندازه ندارد. اگر حد داشته باشد، مخلوق است. از خیال و وهم ما، حتی از حکمت هایی که ما درست می کنیم بیرون است.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

ص: ۲۴۷

کسانی که بی طمع اند، یعنی مثل خدا بی طمع شده اند، به غنا سر در آورده اند. آدمی که غنی است، هیچ گاه طمع ندارد. می داند که خدا او را حفظ می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط میدان جنگ به نماز می ایستد. خاطرش جمع است.

کفی بالأجل حارساً؛(۱) اجل و سرنوشت قطعی، برای حفاظت انسان کافی است.

یعنی تا عمر به پایان نرسد، هیچ حادثه ای او را از پای در نمی آورد و در حفظ خداست. البته این مطلب یک مقدار سنگین است، ولی ما اگر نمی توانیم درک کنیم، باید آن را در بقعه امکان قرار دهیم. مرحوم آیت الله سید علی قاضی، گاهی که برخی از مسائل را مطرح می کردند و برخی از افراد می گفتند: ما نفهمیدیم. ایشان می فرمودند: «تکبر تعلم؛ بزرگ می شوی میفهمی.» حالا لازم نیست همه چیز را در همین جا متوجه شوی. یک مقدار روی آن کار کن، می فهمی.

دیوانه ها بی طمع اند؛ خیلی از رذائل اخلاقی در وجودشان نیست. حقه بازی و کلک و حسادت و تکبر در آنها نیست. بی تعین هستند. اگر همه دنیا به آنها بد بگویند، پکر نمی شوند. اگر همه از آنها تعریف کنند، هیچ خوشحال نمی شوند. ما گاهی گیر یک درود و تشکریم. آدم های بی طمع کاری به این حرفها ندارند.

ص: ۲۴۸

هر چقدر عقل انسان کامل تر باشد، کمتر حرف می زند. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «إذا تم العقل نقص الكلام؛ (۱) هنگامی که عقل انسان کامل شد، سخنش کم می شود.» هر چقدر عقل و فکر و اندیشه انسان بالاتر رود، سخن گفتن او کمتر می شود. حرف پخته و به جا و برای خدای خیلی کم است. در حدیث آمده است: اگر دیدید شخصی ساکت است، به او نزدیک شوید که حکمت به او القا می شود.

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا رايتم المومن صموتا فادنوا منه فانه

يلقى الحكمة. (۲) خدا سکوت را دوست دارد. سکوت خلاف نفس است. خلاف شهوت است. به قول مرحوم آیت الله مرعشی: حرف زدن مثل بقیه شهوت هاست. آدم مرتب می خواهد حرف بزند. هر چه انسان جلوی حرف زدنش را بگیرد، خدا به او کمک می کند.

لا يزال العبد المؤمن يكتب محسنا مادام ساكتا فاذا تكلم كتب محسنا او مسينا؛ (۳) تا زمانی که بنده مؤمن ساکت است، همواره جزء نیکوکاران محسوب می شود، اما وقتی سخن می گوید، یا محسن است یا گناهکار.

ص: ۲۴۹

۱- نهج البلاغه، حکمت ۷۱.

۲- تحف العقول، ص ۳۹۷.

۳- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خصال، ج ۱، ص ۱۵.

وقتی انسان سعی کند در جمعی ساکت باشد، در این صورت برای او ثواب می نویسند. اما وقتی شروع به حرف زدن کرد، بیشتر جزء گنهکاران است، خیلی کم است که محسن باشد.

محبت اهل عبادت

خدای متعال عالم را به خاطر محبت خلق کرده است. بنابراین همه اعمال ما هم باید از روی محبت باشد. اگر اعمال ما از روی محبت باشد، اثر دارد. نمازی که با محبت خوانده شده است، اثر دارد. عبداللہ بن مسعود می گوید: در یکی از سفرها در محضر رسول خدا بودیم. یک عرب بادیه نشین با صدای بلند فریاد کشید: یا محمد! پیامبر صلی الله علیه و اله فرمودند: چه می خواهی؟ گفت: «المرء یحب القوم ولا یمعل باعمالهم؛ انسان گروهی را دوست دارد، ولی مثل آنها عمل نمی کند.» حضرت فرمودند: «المرء مع من أحب؛ انسان با محبوبش محشور است.»^(۱)

در روایت دیگری آمده است: یک نفر به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله رسید و گفت: «إني أحب المصلين ولا أصلي و أحب الصوامين ولا أصوم». لب مطلب را گفت؛ یعنی من نماز خوانان را دوست دارم، ولی خودم نماز نمی خوانم. روزه داران را دوست دارم، ولی روزه نمی گیرم. البته منظورش نماز مستحبی بوده است، نه نماز واجب. منظورش این بوده که نماز شب خوانان را دوست دارم، ولی خودم توفیق نماز شب و نافله را

ص: ۲۵۰

۱- الأمالی للمفید، ص ۱۵۱، ح ۲.

ندارم. روزه گیران را دوست دارم، ولی خودم اهل روزه های مستحبی نیستم. حضرت او را تشویق کردند و فرمودند: «انت مع من أحبت؛ (۱) تو با کسی که دوستش داری محشور می شوی.» یعنی روی این مطلب صحه گذاشتند.

بعضی مواقع انسان ها غبطه می خورند که دیگران به کربلا و مکه می روند و یا نماز و دعا و زیارت می خوانند. این به معنای این است که همه این ها را دوست دارند. در حقیقت مغز و روح و جان را گرفته اند، ولی توفیق عملش را پیدا نکرده اند.

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخصی نماز واجب خود را می خواند، ولی توفیق بر نوافل ندارد. اما این ها را دوست دارد. فرمودند: این دوست داشتن خیلی مهم است. همه آن اعمال را در پرونده اعمال شما می نویسند. نیت و محبت و قلب شما هر کجا برود، تمام آن اعمال خیر در وجود شما هست. اما اگر یک میلیون سال نماز بخوانی، ولی دوست نداشته باشی، یک ذره ارزش ندارد. مثل دشمنان اهل بیت علیهم السلام که خم و راست می شوند، ولی نماز دوست نیستند. تمام قاتل های امامان نمازخوان بوده اند، ولی نماز درست نبوده اند. دوستی و محبت عمل مهم است. در مناجات محبین هم می گوییم: خدایا، محبت هر عمل خوبی را به من بده. نمی گوید توفیق بده نماز شب بخوانم یا روزه بگیرم.

ص: ۲۵۱

از مرحوم علامه طباطبایی پرسیدند: چه کنیم تا محبت خدا در دل ما بیاید؟ فرمودند: قرآن را از روی شوق بخوانید. ثواب را کنار بگذارید. تجارت پیشه نباشید. از روی محبت کلام و پیام و نامه محبوب را که قرآن است بخوانید. از روی محبت ذکر بگویید. از روی محبت دعا بخوانید. مناجات خمسه عشر امام سجاد علیه السلام را نگاه کنید، ببینید همه بوی محبت می دهد

و اغرس فی افئدتنا أشجار محبتک؛^(۱) خدایا، درخت های محبت

خود را در دل ما بنشان! تعبیر بسیار زیبایی است. فؤاد آن سر و درون دل است. دل هفت مرحله دارد. درون و سر آن را فؤاد گویند. ما مثل باغیم. زارع و باغبان خدا و اولیای خدایند. از خدا درخواست می کنیم که در درون دل ما درخت محبت بنشانند.

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

برای دوستی تعبیر درخت به کار برده است و برای دشمنی تعبیر نهال آورده است. نهال را به راحتی می توان از جای درآورد، به خلاف درخت که بسیار محکم و استوار است. نهال دشمنی را در بیاور تا اثری از دشمنی باقی نماند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «اگر کسی هر روز سه مرتبه و هر شب سه مرتبه

ص: ۲۵۲

از روی محبت و شوق بر من صلوات بفرستد، خدای متعال گناهان آن روز و شب او را محو می کند.»^(۱) ولی شرطش این است که از روی محبت باشد. کسی که دلش برای پیامبر تنگ شده است، یا پیامبر را دوست دارد، یا اصلاً می خواهد نام پیامبر را ببرد و کاری به ثواب و اجر و مزد ندارد، نمی خواهد تجارت کند، و هر روز سه مرتبه بر پیامبر صلوات بفرستد، تمام گناهانش ذوب می شود و در آن شب و روز تمام پرونده اش صاف می شود.

ببینید چقدر دین کامل و جامع و سریعی داریم. فرمود: من بر یک دین سهل و سمحه و راحت مبعوث شده ام. ما خودمان آن را سختش کرده ایم. چیزهایی که نباید به آن اضافه کرده ایم. ملاقات ها، رفت و آمدها و زیارت ها اگر از روی محبت باشد، آثار و برکات فراوانی دارد. از روی محبت یعنی بی غرض باشد. با جیب و امضای طرف کاری ندارد، فقط می خواهد طرف را ببیند. چهارده معصوم مظهر محبت خداوندند: «من أحبکم فقد أحب الله (۲)؛ کسی که شما را دوست بدارد. البته خداوند را دوست داشته است.»

با کریمان گاه دشوار نیست

بعضی از احادیث مربوط به اعرابی هاست؛ یعنی بعضی از عربهای بیابان نشین که از فطرت پاک تری برخوردار بوده اند، به محضر پیامبر خدا می رسیدند. برخوردها و پرسش های آنان جالب توجه و شنیدنی است.

ص: ۲۵۳

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۷۰، ح ۶۳.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه

انس بن مالک می گوید: ما به دنبال احادیث این افراد بودیم؛ چون سؤال های جالبی می کردند و می رفتند.

در روایات آمده است که یک نفر از آنان به محضر پیامبر گرامی اسلام رسید و پرسید: حساب قیامت دست چه کسی است؟ معلوم می شود برایش خیلی مهم بوده است که در قیامت به چه کسی باید حساب پس بدهد. اگر حساب به دست یک نفر سخت گیر باشد، کار خیلی مشکل می شود. اما اگر به دست بزرگ و کریمی باشد، خیال انسان راحت است. پیامبر خدا در پاسخ او فرمودند: «بید الله عزوجل؛ حساب به دست خدای عزوجل است». این عرب با شنیدن این مطلب شکفت و خنده بر لبش نقش بست و گفت: «نجوت ورب الکعبه؛ به خدای کعبه نجات پیدا کردم.» غصه های چندین ساله اش از بین رفت و چهره اش گشوده شد و خوشحال برگشت. پیامبر خدا فرمودند: اگر کسی می خواهد به یک بهشتی نگاه کند، به این اعرابی نگاه کند. این شخص اهل بهشت است؛ یعنی حسن ظنش درست شد. امیدش به خدا محکم شد.

به او گفتند: چطور شد با شنیدن پاسخ پیامبر خدا این قدر خوشحال و شاداب شدی؟ گفت: «لان الکریم إذا قدر عفا؛ (۱) به خاطر اینکه کریم هر گاه قدرت پیدا کند می بخشد.» من همیشه در این فکر بودم که حسابرس ما چه کسی است؟ اگر فردی مثل خود ما باشد، خیلی به ما گیر می دهد. به قول یکی از بزرگان: اگر خداوند حساب بندگانش را به خودشان واگذارد، باید

ص: ۲۵۴

راه جهنم را پیش بگیرند و بروند. ولی اگر دست خدای کریم باشد می بخشد. چون خودش به ما امر کرده که عفو و گذشت داشته باشیم، ممکن نیست که خودش نبخشد.

هین مگو ما را به آن شه بار نیست

باکریمان کارها دشوار نیست

آن که قصدش از خریدن سود نیست

هیچ قلبی نزد او مردود نیست

قلب در شعر مولانا به معنای جنس قلبی است. سکه مقلوب، یعنی سکه قلبی. خداوند چون غرضش از خریدن سود بردن نیست، بلکه سود رساندن است، اجناس قلبی را هم می خرد و به روی خودش نمی آورد.

خدای گذشت و احسان

قرآن کتاب نازل است. تنزیل شده است. دعاهایی که از ائمه علیهم السلام رسیده است، قرآن صاعد است؛ یعنی در حقیقت پاسخ آیات قرآن است. نکته های بسیار زیبا و جالبی در دعاها از لسان امامان علیهم السلام بیان شده است که قابل توجه است. امام سجاد علیه السلام در پایان دعای ابو حمزه سه جمله می فرماید:

اللهم إنك أنزلت في كتابك ان نعو عن ظلمنا و قد ظلمنا أنفسنا فاعف عنا فإنك أولى بذلك منا؛ خدایا، به راستی تو در کتابت این چنین نازل کردی که از کسی که به ما ستم کرده است بگذریم و ما به خود ستم کردیم، پس از ما بگذر که تو از ما سزاوارتر به گذشت هستی.

ص: ۲۵۵

حضرت قرص و محکم می گوید: خدایا، خودت در قرآن گفته ای که اگر کسی به شما ظلم کرد، عفو کنید. خدایا، به این آیه عمل کن. ما به خودمان ظلم کرده ایم، عفو کن! آیا ممکن است خدا چیزی بگوید که خودش عمل نکند!

جمله دوم چنین است:

و امرتنا ان لا نرد سائلا- عن ابوابنا و قد جئتک سائلا فلا تردنی إلا بقضاء حاجتی؛ خدایا، به ما فرمان دادی که سائل را از در خانه خود رد نکنم. خدایا، من به درگاہت آمده ام. سائل هستم، ردم مکن، جز اینکه حاجتم را برآوری!

یعنی اگر کسی به در خانه شما آمد و روانداخت، رویش را به زمین نزن. در قرآن فرموده است: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (۱) سائل را از خود نران» خدایا، ما سائل تو هستیم. قرآن چقدر پنهانی با ما حرف زده است. امامان ما اینها را از قرآن در آورده اند و به خدا می گویند. این همان قرآن صاعد و بالا رونده است. در جمله سوم می فرماید:

و امرتنا بالإحسان إلی ما ملکت أیماننا و نحن ارقاءك فاعتق رقابنا من النار؛ و به ما فرمان دادی که به بندگانمان احسان کنیم. خدایا، ما بندگان توایم، ما را از آتش دوزخ رهایی ده!

ص: ۲۵۶

در کتب فقهی در باب تجهیز میت می‌گویند: هنگام غسل دادن میت آب ولرم باشد و ملایم آب بر او بریزید؛ چون ممکن است روح صدمه ببیند. با اینکه روح از بدن جدا شده است، اما به بدن توجه دارد. روح در بدن نیست، بلکه در قالب مثالی است. با این حال روح مؤمن اشراف دارد و تشییع‌کننده‌هایش را می‌بیند. می‌بیند چگونه او را غسل می‌دهند. می‌بیند که بدنش در یک جای تنگ می‌رود. لذا گفته‌اند: قبل از اینکه میت را در قبر بگذارید، سه مرتبه او را بر زمین بگذارید تا آمادگی پیدا کند.

باز فرموده‌اند: اگر چهل نفر مؤمن با زبان شهادت بدهند، یا روی کفنش بنویسند که جز خوبی از او ندیدیم، خدای متعال می‌گوید: من از علم یقینی خود به خرابکاری‌ها و گناهان او صرف نظر میکنم و به حسن ظن و شهادت چهل مؤمن عمل می‌کنم. پس بیایم کاری کنیم که چهل نفر مؤمن به ما خوش بین باشند؛ دست کم چهل نفر را اذیت نکرده باشیم.

باز در نماز میت می‌خوانیم؛ یعنی به ما گفته‌اند که بگویید: «اللهم إنا لا نعلم منه إلا خيراً؛ خدایا، ما جز خوبی چیزی از او ندیدم. إن كان محسناً فزد فی احسانه؛ اگر خوب بوده است، بر احسانش بیفزای، و إن كان مسیئاً فتجاوز عنه؛ و اگر بد بوده، از او بگذر!»

رحمت برای ستمکاران

وقتی میت را در قبر می گذاریم، برای او این گونه دعا می کنیم:

اللهم صل وحدته وآنس وحشته و آمن روعته و اسكنه من رحمتك رحمه تغنيه بها عن رحمه من سواك؛ خدایا، به تنهایی اش برس و انیس وحشت او باش و از ترس ایمنش دار و از رحمت خویش او را آرامش ده، رحمتی که او را از رحمت غیر خودت بی نیاز کند! بعد می فرماید: فانما رحمتك للظالمين؛(۱) خدایا، رحمت تو برای ستمکاران است. خیلی عجیب است! یعنی آنهایی که خوب هستند، جزء اهل بیت اند. داخل خانه شده اند و خودشان رحم کننده اند. باید برای آنهایی که ستمکارند کاری کرد. باید بندگان فراری را دریافت. رحمت تو برای ستمکاران است.

بنده فراری

در حدیث قدسی آمده است:

یا داود ارحم ما أكون بعدی إذا ادبر عني و اجل ما يكون بعدی إذا رجع إلی؛(۲) ای داوود، بیشتر زمانی که رحمت من بر بنده ام طلوع می کند، زمانی است که از من بگریزد. و بزرگ ترین و بهترین حالت بنده من زمانی است که به سوی من باز می گردد.

ص: ۲۵۸

۱- عروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- المحججه البيضاء، ج ۹، ص ۶۲.

خیلی عجیب است! رحم خداوند آن گاه طلوع می کند که عبد از او فرار کند. دیده اید که یک پدر و مادر مثلاً پنج فرزند دارند. چهار نفر آن ها سرزیر و حرف شنو هستند و در خانه زیر سایه پدر و مادر هیچ مشکلی ندارند و با هم یگانه اند. اما یکی از آنها فراری است. ببینید پدر و مادر با عاطفه و احساس چه حالی دارند. به فکر آن چهار نفر نیستند، همه اش به فکر این یک نفر فراری اند. اگر جای خوشی می روند، به یاد او هستند. هر وقت می خوابند، از فکر او بیرون نمی روند. اصلاً شب و روز به فکر آن فراری اند که چه زمانی بر می گردد. اگر یک روز هم برگردد، برای او جشن می گیرند. بیش از آن چهار نفر به او احترام می گذارند و متوجه او هستند. اگر خدا هم برای فراری ها طبل می زند و رحمتش طلوع می کند، برای این است که برگردند.

یکی از بزرگان مثالی زده، می گوید: یک پسری از خانه فرار کرد. پسر دیگری در خانه بود و به پدرش می رسید. آن پسر فراری برگشت. پدرش جشن گرفت. برای او گاو کشت و به او خیلی احترام گذاشت. پسری که در خانه در خدمت پدر بود، قهر کرد که چرا برای او که فرار کرده است گاو کشتی و او را این قدر عزیز داشتی، اما برای من که در خدمت شما هستم حتی یک گوسفند هم نکشتی. پدر گفت: ما این کارها را برای او کردیم که برگردد و مثل تو شود. همه هستیم مال توست. اگر خدا هم برای فراری ها گاو می کشد و رحمتش طلوع می کند، برای این است که برگردند. این همان صفات خداست که در بنی آدم ظهور کرده است.

در حدیثی آمده است:

إن الله خلق آدم علی صورته؛(۱) خدای متعال آدم را بر صورت

خودش خلق کرده است. خدا صورت ندارد، بلکه مصور همه صورت هاست. بنابراین مراد این است که خداوند صفات و اخلاق خودش را به بنی آدم داده است. آدم نمونه اخلاق و صفات خداوند است. همان طور که پدر و مادر به فکر فرزند فراری اند، خدای متعال هم می فرماید: اگر بنده فراری من بداند که من چقدر مشتاق برگشتن و منتظر توبه او هستم، از شوق جان می دهد. خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود:

یا داود، لو يعلم المدبرون عنی کیف انتظاری لهم و رفقی بهم و شوقی إلی ترک معاصیهم لماتوا شوقا إلی و تقطعت اوصالهم عن محبتی؛(۲) ای داوود، اگر بندگان فراری ام می دانستند که من چقدر منتظر آنها هستم و چقدر با آنان مدارا می کنم و چقدر به ترک گناهانشان اشتیاق دارم، از شوق دیدار من جان می سپرند و از

محبت من اعضای بدنشان قطعه قطعه می شد. پیش از این حدیثی را از امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کردیم که آن کس خدا را بیش از همه شناخته است که برای مردم بیشتر از همه عذر بیاورد، هر چند عذری برای آنها نیابد. حدیث خیلی نابی است! کسی که بتواند راه حلی

ص: ۲۶۰

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴.

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۳۰.

برای بدها، برای فرعونها، نمرودها و قارونها درست کند؛ بگوید: خدایا، کاری کن که بدها هم اهل نجات شوند، این شخص معرفتش به خدا از همه بیشتر است. عذر تراشی برای بندگان خدا کار بسیار خوبی است، هر چند عذری برای آنها یافت نشود و آنها مقصر باشند. خدا این طور دوست دارد.

ظهور رحمت حق در اهل بیت علیهم السلام

هنگامی که فرعون داشت غرق می شد، به موسی استغاثه کرد. اما موسی جواب او را نداد. اگر امام های ما بودند، جوابش را می دادند؛ چون انبیای سابق دارای برخی از اسما و صفات خداوند بودند، اما چهارده معصوم علیهم السلام از همه اسما و صفات خدا برخوردارند. آنها استقبال می کردند. ندیدید امام حسین علیه السلام به شمر فرمود: به من آب بده تا نجات بدهم!

عمر در حال جان دادن بود. عبدالله بن عمر، فرزند او خدمت حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت: پدرم با شما کار دارد. حضرت آمدند و نزد او نشستند. عرض کرد: می خواهم توبه کنم. فرمودند: مشکلی نیست. فقط بیا اعلام کن و بگو من اشتباه کردم. حتی حضرت به او فرمود: من دختر عموی خودم را راضی میکنم.

خیلی عجیب است؛ یعنی از طرف اینها هیچ منعی نیست. این روایت ها واقعا تکان دهنده است. یعنی اگر واقعا می آمد و شرطی را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود عمل می کرد، حضرت پای آن ایستاده بود. با اینکه خلافت را غصب کرده بود و این همه جسارت در حق فاطمه زهرا علیها السلام

روا داشته و او را شهید کرده بود. ولی در جواب گفت: «النار و لا العار»^(۱)؛ یعنی حاضرم در آتش بسوزم، ولی عارم می آید که بگویم اشتباه کردم.

بشر چقدر پوست کلفت است! از طرف پیامبر و امامان ما هیچ منعی نیست. اگر خبیث ترین افراد بشر هم بیایند و بخواهند، نجاتشان می دهند و سفره رحمتشان را برای آنها پهن می کنند. این افراد هستند که پس می زنند و نمی پذیرند. این ها می خواهند حتی دشمنانشان را هم از جام محبت و رحمت بنوشانند. اگر آنها نمی پذیرند، حرف دیگری است، ولی از جانب این ها منعی نیست.

اما انبیای گذشته در این حد نبودند. حضرت موسی علیه السلام جواب قارون را نداد. حضرت یونس علیه السلام امت خودش را نفرین کرد و به شکم ماهی گرفتار شد. حضرت نوح علیه السلام پانصد سال گریه کرد؛ چون امتش را زود نفرین کرد و همه غرق شدند. ولی پیامبر و امامان ما اصلاً نفرین عمومی نکردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: «انما بعثت رحمة»^(۲) من تنها برای رحمت مبعوث شده ام.

مهر پرنده به جوجه هایش

یک نفر به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید. اصحاب همه نشسته بودند. بغچه ای همراهش بود. بغچه را باز کرد. دیدند یک پرنده و چند جوجه داخل آن است. گفت: یا رسول الله، من از راه دور به دیدن شما می آمدم. در

ص: ۲۶۲

۱- رساله تولی و تبری، ص ۶۲ و ۱۶۳.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۰.

بیابان به یک بوته ای رسیدم. دیدم کنار آن چند جوجه است. آنها را گرفتم، داخل بغچه قرار دادم، روی سرم گذاشتم، تا برای شما هدیه بیاورم. دیدم هر جا میروم، مادرشان به دنبال من می آید. نمی تواند از جوجه هایش دل بکند. بغچه را پهن کردم تا یا بیاید این جوجه ها را ببرد، یا خودش را هم بگیرم. وقتی بغچه را باز کردم، دیدم مادر جوجه ها به میان آنها آمد.

حیوانات شعور دارند. قطعاً این پرنده می داند که یک عمر باید اسیر شود، ولی طاقت جدایی جوجه هایش را ندارد. حاضر شد اسیر شود. گفت: یا رسول الله، مادر این جوجه ها با اینکه می دانست اسیر می شود، آمد نشست و فرار نکرد. من هم او را گرفتم و خدمت شما آوردم.

پیغمبر از این صحنه منقلب شدند و فرمودند: این پرنده چقدر جوجه هایش را دوست دارد! یعنی هستیش را فدای جوجه هایش کرد. می داند که یا در قفس می رود و اسیر می شود و یا ذبح می شود، ولی در عین حال حاضر شد و پیش جوجه هایش آمد. حضرت فرمود: مهر و محبت خدای متعال به بندگان و مخلوقاتش هزار مرتبه از این پرنده به جوجه هایش بیشتر است. (۱)

شعور موجودات

همه موجودات محبت دارند، شعور دارند. آیا نشدید که آن درخت خشک که پیغمبر به آن تکیه می داد، از فراق پیامبر ناله زد و با نوازش پیامبر

ص: ۲۶۳

خدا آرام شد.

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را

کمتر از چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

یعنی از یک چوب کمتر نیستی. چوب با پیغمبر محشور می شود. حیوان هم همین طور، یعنی تبدیل می شوند و به مقام انسانیت می رسند. آن وقت یک انسان چرا آن قدر پست شود و عقب بیفتد. موجودات عالم شعور دارند، پرنده ها شعور دارند. هدهد به سلیمان گفت: من چیزی را کشف کردم که توی پیغمبر کشف نکردی: «أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ (۱)؛ به چیزی احاطه پیدا کردم که تو احاطه پیدا نکردی.» یعنی شهر صبا و ملکه صبا و بلقیس را کشف کردم. مورچه با حضرت سلیمان صحبت کرد، گنجشک حضرت سلیمان را موعظه کرد، به طوری که چهل روز گریه می کرد.

اصلاح بینش

موتور ماشین وقتی جا افتاد و در جای خودش قرار گرفت، همه پیچ و مهره ها مطابق و سازگارند؛ یعنی آن اصول و قواعد کلی که دستمان بیاید، می بینید که آیه ها و حدیث ها، همه حرف های روزمره ماست. همه چیز درست است. ولی وقتی معیارها دستمان نباشد، همیشه گیج هستیم. پیچ و مهره ها به هم نمی خورد. وقتی دیدید انسان سر حال است، همه چیز را تحمل می کند، همه حرف ها را می پسندد و گوش می دهد و می بینید که

ص: ۲۶۴

حرف ها درست است. ولی خدا نکند حالش به هم بخورد و میزان نباشد، هیچ چیز با هم جور در نمی آید. همه چیز پرت و پلاست.

وقتی که انسان سرش گیج می رود، می بیند که همه چیز دارد دور سرش می چرخد، ولی واقعیت این نیست. همه چیز سر جای خودش هست، شما باید سر خودت را اصلاح کنی. باید بینش و دید خودت را درست کنی. شما اگر میزان شدی، همه عالم میزان است. اگر انسان میزان شود، می بیند که همه چیز میزان است. همه حدیثها مؤیدند و همدیگر را تأیید می کنند.

دوچوب رحمت

از آداب دفن میت این است که هنگام دفن، دو چوب همراه میت بگذارند. در روایت آمده است: تا وقتی این چوب ها تازه است، خدای تعالی میت را عذاب نمی کند. خیلی عجیب است! خدا آیت الله رضوی را رحمت کند! در آخر عمر همیشه سفارش می کرد که این دو تا چوب یادتان نرود. به این چوب ها خیلی دل بسته بود؛ دو چوب تازه از درخت انجیر یا انار. مهم این است که تازه باشد. هنگام دفن شلوغ است. گاهی انسان فراموش می کند. اگر فراموش کردید، مقداری قبر را بکنید و روی قبر بگذارید. ما از دلیل و اسرار آن سر در نمی آوریم. این چه اثری دارد که جلوی غضب را می گیرد، خیلی عجیب است!

حاج آقای دولابی می فرمودند: حضرت آدم و حوا وقتی معصیت کردند و لباس هایشان ریخت و برهنه شدند، فرار کردند. دیدند که خیلی بی ریخت شدند؛ چون انسان بدون لباس خیلی زشت می شود. به درخت

انجیر پناه بردند. درخت انجیر برگهایش پهن است. از آن برگها به خودشان گرفتند و ستر عورت کردند. از این جهت گفته اند: از چوب درخت انجیر باشد تا خداوند انسان را بپوشاند. در روایت آمده است:

إنه يتجافی عنه العذاب ما دامت رطبه؛^(۱) تا زمانی که نخشکیده است، عذاب از میت برداشته می شود. در جای دیگر فرمودند: تنفع المؤمن والكافر؛^(۲) این دو چوب به مؤمن و کافر نفع می بخشد.

عجیب است! میگوید: چوب تازه را اگر همراه کافر هم بگذارید، اثر دارد. در روایات آمده است: پیامبر خدا از قبرستان عبور می کردند. به قبری رسیدند. دیدند در عذاب است. فرمودند: بروید دو تا چوب بیاورید. خاک را کنار زدند و یکی از چوب ها را سمت سر او، و دیگری را سمت پای او گذاردند و بعد روی آن خاک ریختند. فرمودند: مادامی که این ها تازه است، خدا او را عذاب نمی کند.^(۳)

الله اکبر! چه خبر است. این روایت را به روایتی ضمیمه کنید که می فرماید: اگر خدا در اول حساب عفو کند، دیگر عذاب نمی کند.^(۴) چون وقتی که میت را در قبر می گذارند، اول سؤال عالم برزخ اوست؛ یعنی اول کار اوست.

ص: ۲۶۶

۱- امام صادق علیه السلام، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۳۶، ح ۲۹۲۱.

۲- امام صادق علیه السلام، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۳۶، ح ۲۹۱۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۴۱، ح ۲۹۴۴.

۴- فلا یصیبه عذاب ولا حساب بعد جفوفهما إن شاء الله. امام باقر علیه السلام، کافی، ج ۳، ص ۱۵۳، ح ۴.

من مات فقد قامت قیامتة؛(۱) کسی که از دنیا برود، قیامتش برپا شده است.

اگر خدا اول کار عفو کرد و رحمتش شامل حال بنده اش شد، تا آخر کار درست می شود.

باز در روایت آمده است: وقتی میت را در قبر میگذارید، یک تلقین برای میت بخوانید. از این مهم تر، آنچه خیلی به آن سفارش شده است، این است که بعد از دفن، وقتی که همه متفرق شدند، نزدیک ترین فرد به میت، کسی که روحش به میت نزدیک است، یک تلقین برای میت بخواند. این از اولی مهم تر است.

بالای سر میت می نشیند و بلند می گوید: پسر فلانی «اسمع إفهم». وقتی دو فرشته الهی آمدند، هیچ نترس! اگر پرسیدند: پروردگار تو کیست؟ بگو: «الله جل جلاله ربی؛ خدا - جل جلاله - رب من است.» اگر پرسیدند: پیامبرت کیست؟ بگو: «محمد بن عبدالله پیامبر من است.» قرآن کتاب من است ... وقتی نکیر و منکر از او سؤال می کنند، می بینند یکی از آن بالا به او تلقین می کند، می گویند ما را سرکار گذاشته اند، رهائش کنید.

این مثل کسی است که مشغول امتحان است و کسی از زیر میز جواب سؤال ها را برای او می گوید. فقط باید بپذیری و این عرضه را داشته باشی که رحمت خدا را قبول کنی. آن قدر به شما می زنند تا بپذیری، راه دیگری هم نداری. باید بپذیری.

ص: ۲۶۷

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷.

الدین هو الحب و الحب هو الدین؛

دین همان محبت است و محبت همان دین است. (امام باقر علیه السلام)

صلوات ابتر

از چیزهایی که موجب دوستی و محبت خدا می شود، درود فرستادن به محبوب خداست. محبوب اولین و آخرین، محمد و آل محمدند. اگر کسی به پیامبر خدا و آل او صلوات بفرستد، درهای آسمان باز می شود و خدای متعال می گوید: «لیبک یا عبدی و سعدیک!»؛ یعنی دعای صلوات را اجابت می کنم. اما اگر کسی آل محمد را ضمیمه نکند، درهای آسمان باز نمی شود. خطاب میرسد: «لا لیبک ولا سعدیک!» یعنی اجابت نمی کنم. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: بر من صلوات ابتر نفرستید. صلوات ابتر همان

ص: ۲۶۹

صلوات بدون آل محمد است. متأسفانه این توفیق از اهل سنت گرفته شده است و آل محمد را ضمیمه صلوات نمی کنند. پیامبر خدا به امیرالمومنین علیه السلام بشارت دادند که اگر کسی بر من درود بفرستد و آل مرا ضمیمه کند، گناهانش مثل برگ خزان در فصل پاییز می ریزد.^(۱) همچنین فرمودند:

من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنة و إن ریحها لتوجد من مسیره خمسماه عام؛^(۲) کسی که بر من صلوات بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد، بوی بهشت را استشمام نمی کند. و این در حالی است که بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه به مشام می رسد.

حقیقت دین

یکی از ویژگی های دین ما و مکتب اهل بیت علیهم السلام محبت و رحمت است. این تعبیر زیبا از امام صادق علیه السلام است: «هل الدین إلا الحب؛^(۳) دین جز محبت چیز دیگری نیست.» در بعضی روایات تعبیر به گونه ای دیگر آمده است: «هل الدین إلا الحب والبغض؛^(۴) دین جز دوستی و دشمنی نیست.» دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا. این همان تولی و تبری است.

یعنی حقیقت دین حب و بغض است؛ دوستی و دشمنی. در ابتدای کار

ص: ۲۷۰

- ۱- امالی صدوق، ص ۶۷۵، ح ۹۱۶.
- ۲- بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۵۶، ح ۲۹.
- ۳- خصال، ج ۱، ص ۳۸ ح ۷۴.
- ۴- امام باقر علیه السلام، بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۶۳.

همین طور است. انسان اول باید از بدها و بدی ها جدا شود؛ یعنی همان «لا اله». یعنی غیر خدا را از دلش بیرون کند و دشمنان خدا را از خودش دور کند. این همان بغض است. بعد از آن به «الا لله» می رسد؛ یعنی حب.

این در آغاز راه است، اما وقتی در بهشت مستقر شد، آنجا محبت محض است. همان که فرمودند: «هل الدین إلا الحب». آنجا دیگر خبر از بغض و دشمنی نیست، فقط محبت است. در بهشت انسان نباید از بدها یاد کند؛ چون یاد بدها و بدی ها و مصائب، غصه می آورد. در بهشت نمی گذارند به غم و غصه مبتلا شویم. هر چه ملال آور و حزن آور و ناراحت کننده باشد، در بهشت نیست. می گفت: آن قدر از این بدم می آید که حرفش را هم نزن. اصلا نمی خواهم اسمش را بشنوم.

این مثل این است که نجاستی را در مجلس بیاوریم، بعد بینی هایمان را بگیریم. از اول نباید اسمش را بیاوریم. به تعبیر بهتر بغض و لعن وقتی کامل می شود که اصلا بدها را یاد نکنیم و آنها را قابل ذکر ندانیم.

نباید به ظلمت وجود داد. ظلمت یعنی عدم نور. نبودن نور ظلمت است و خود ظلمت اصلا وجودی ندارد. واقعیتی ندارد. خیلی نباید به بدها و دشمن ها پردازیم و به آنها وجود بدهیم. ان شاء الله همیشه در نور کار کنید. با ظلمت سر و کار نداشته باشید که واقعیتی ندارد و عددی نیست.

شجره خبیثه ریشه ندارد. نه ریشه دارد و نه شاخ و برگش توسعه دارد. از بین رفتنی است. ولی شجره طیبه حقیقت دارد. واقعیت دارد. همان نور است. هر چه می توانید بدها را فراموش کنید و روی خوب ها کار کنید. با آنها محشور باشید. اگر بدها هم به یادتان آمد، از آنها تبری بجوید. آنها

را لعن کنید، تا از آنها جدا شوید.

انسان اگر در ابتدای راه دشمن می بیند، بد و بدی می بیند، لعن و نفرین می کند و از آنها جدا و دور می شود. اگر انسان از جایی که بدها و بدی ها هستند دور شد و به شهر امام زمان علیه السلام رفت، آنجا همه گل و ریحان است. جز خوبی چیزی نمی بیند. آنجا بهشت و مهمانخانه خداست. در آنجا خاری وجود ندارد. بنابراین بغض معنا ندارد. در آنجا فقط محبت است. جز محبت چیزی یافت نمی شود. آن وقت «هل الدین إلا الحب» تحقق پیدا می کند.

به عشق اهل بیت علیهم السلام

در «سفینه البحار» آمده است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: چون به شما علاقه داریم، نام شما را روی بچه هایمان می گذاریم. به عشق شما نام فرزندانمان را حسن و حسین و فاطمه می گذاریم. آیا این برای ما فایده ای دارد؟ حضرت فرمودند: «ای والله و هل الدین إلا الحب؛ بلی به خدا سوگند، دین جز محبت چیزی نیست.»^(۱) دوستان و شیعیان ما جزء ما هستند. شما آنها را به نیت اهل بیت علیه السلام صدا بزنید؛ چون شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام شعاع آنها هستند.

از چیزهایی که حاج آقای دولابی بسیار به آن توصیه می کردند، این بود که خانم ها به قصد امیرالمؤمنین علیه السلام به شوهرانشان خدمت کنند و آقایان

ص: ۲۷۲

هم به قصد حضرت زهرا و زینب علیهماالسلام به خانم هایشان خدمت و محبت کنند. به بیچه هایتان هم به قصد بیچه های اهل بیت علیهم السلام محبت کنید. آن وقت فضای خانه شما عوض می شود. فضای خانه شما شعبه ای از خانه اهل بیت علیهم السلام می شود. باید تمرین کنیم و به نیت آنها خدمت کنیم. روایات بسیاری داریم که می فرمایند: کسی که دستش به ما نمی رسد، دوستان و شیعیان ما را به قصد ما زیارت کند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحى موالينا يكتب له ثواب صلتنا، ومن لم يقدر على زيارتنا فليزر صالحى موالينا يكتب له ثواب زيارتنا؛^(۱) کسی که نمی تواند با ما ارتباط برقرار کند، با دوستان صالح ما ارتباط برقرار کند که ثواب ارتباط با ما برای او نوشته می شود. و کسی که نمی تواند به زیارت ما بیاید، دوستان صالح ما را زیارت کند که ثواب زیارت ما برای او نوشته می شود.

اگر به ظاهر دست شما به امام زمان علیه السلام نمی رسد، به دیدار دوستان آن حضرت بروید، همان بهره زیارت حضرت به شما داده می شود.

پرتوی از نور خورشید

حاج آقای دولابی می فرمودند: من همه هستی را یک شخص و یک انسان می بینم. همه شعاع وجود او هستند. در روز، نور خیلی زیاد است، ولی یک خورشید بیشتر نیست. هر چه نور و حرارت در زمین است، برای

ص: ۲۷۳

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۳، ثواب الاعمال، ص ۱۲۷.

خورشید است. حتی نور ماه هم انعکاس نور خورشید است. انسان در بدو امر گمان می کند که ماه از خودش نور دارد. اگر نور از خود اوست، چرا گاهی قسمتی از آن خاموش است. پس نور از خودش نیست، بلکه انعکاس نور خورشید است. اگر عالم نور دارد، شیعه نور دارد، دوستان اهل بیت علیهم السلام نور دارند، همه از نور امام زمان علیه السلام است. حتی اگر کافر نور دارد؛ یعنی یک صفت خوب در او پیدا شد، از نور امام زمان علیه السلام است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ؛ (۱) و کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت ها هستند. که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می برند.

از این آیه معلوم می شود که کافر هم نور دارد؛ نور فطرت و نور عقل. اگر کسی ظلمت محض باشد، تکلیف ندارد. کفار مکلف هستند؛ چون عقل و وجدان و فطرت دارند. خوبی هم دارند، منتها ظلمت غلبه دارد و خوبی ها را می پوشاند. هر چه نور هست، مال امام زمان علیه السلام است، حتی در کافرها، می فرمود: همه هستی دارند فرمان یک نفر را می برند. این را می بینم.

کسانی که به اهل بیت علیهم السلام دسترسی ندارند، دوستان آنها را زیارت کنند. در خانه خود به قصد آنها خدمت و محبت کنند. در این صورت خانه شان محل نزول فرشتگان و شعبه ای از خانه اهل بیت علیهم السلام می شود. خودتان را قاطی کنید. تمرین کنید تا □ ان شاء الله - به این مرتبه برسید.

ص: ۲۷۴

برکت نام محمد

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

بورک لبیت فیه محمد، و مجلس فیه محمد، و رفقه فیه محمد؛^(۱) به حتم خانه ای که در آن نام محمد است، خانه ای مبارک است. مجلسی که در آن نام محمد است، مجلس مبارکی است. و دوستانی که بیشان نام محمد است، دوستانی مبارک اند.

خداوند به برکت پیامبر خدا، خانه و جلسه و دوستانی را که در آنها نام محمد هست، مبارک می گرداند؛ خانه بابرکت، جلسه بابرکت و دوستان بابرکت!

ملائکه به خانه ای که نام محمد در آن است، فرود می آیند و آن خانه را تقدیس و پاک می کنند؛ چون نام محبوب خدا در آنجاست. نام اثر دارد. خیلی عجیب است! فرمودند: اگر فرزند خود را محمد و یا فاطمه نام گذاشتی او را نزن، دشنام نده و اذیتش نکن.^(۲) مبادا به او بد بگویی؛ چون نام ما روی اوست. «هل الدین إلا الحب؛ آیا دین جز محبت است؟»

محبوب دلها

امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

ص: ۲۷۵

۱- سفینه البحار، کلمه حمد، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲- سفینه البحار، کلمه حمد، ج ۲، ص ۳۴۸؛ کافی، ج ۶، ص ۳۹ و عوالم العلوم، ص ۵۵۲.

كَرَّةَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (۱) فرمودند: «الدين هو الحب و الحب هو الدين؛ دين همان محبت است و محبت همان دين است.» (۲) ايمان يعنى اميرالمؤمنين، ايمان يعنى امام زمان. حضرت ابوالفضل عليه السلام وقتى دست مبارکش قطع شد، فرمود:

و الله إن قطعتم يميني

إني أحامي أبداً عن ديني

به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید. دست از حمايت دينم بر نخواهم داشت.

در بيت بعد دين خودش را بيان مى کند:

وعن إمام صادق اليقين

نجل النبي الطاهر الأمين (۳)

يعنى دين من، امام من است. آن انسان كامل كه بايد از او پيروي كنم، دين و ايمان من است. خداوند ايمان را محبوب دلهايتان قرار داده است: «حُبُّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ.» آيا مى توانيد آن را دوست نداشته باشيد. خدا اين كار را کرده است. اگر همه دنيا جمع شوند و بخواهند محبت اميرالمؤمنين عليه السلام را از ما بگيرند نمى توانند. آيا مى توانيد امام حسين عليه السلام را دوست نداشته باشيد؟ نمى توانيد! محبت اهل بيت عليهم السلام با گلبول ها و وجود شما عجيب شده است.

ص: ۲۷۶

۱- خداوند ايمان را محبوب شما قرار داده است و آن را در دلهايتان زينت بخشيده است و (به عكس) كفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است. سوره حجرات، آيه ۷.

۲- تفسير نورالثقلين، ج ۵، ص ۲۸۵، ح ۴۹.

۳- قصه كربلا، ص ۳۴۸.

شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا؛^(۱) شیعیان ما اهل بیت از زیادی طینت ما آفریده شده اند و با آب ولایت و محبت ما

عجین گشتنداند.

عجین شده است، یعنی جزء ذاتش شده است. تغییر ناپذیر است. در وجودش نفوذ کرده است. محبت اهل بیت علیهم السلام در ذات دوستان آنها نفوذ کرده است: «حب إلیکم الأیمان؛ خداوند آن را محبوب شما قرار داده است. و زینه فی قلوبکم؛ و آن را زینت دل های شما قرار داده است. و کره إلیکم الکفر و الفسوق و العصیان؛ و کفر و فسق و عصیان و گناه را مکروه دل های شما قرار داده است.»

بوی عصمت

از این آیه بوی عصمت می آید. یعنی دوستان اهل بیت علیه السلام یک نوع عصمت در وجودشان هست. در حقیقت خداوند آن را قرار داده است.

مرحوم ملا نظر علی طالقانی، از شاگردان شیخ انصاری و عالم بسیار پخته ای بوده است. هم حکیم بوده است و هم فقیه و هم محدث؛ نظیر مرحوم فیض کاشانی. از کتب مرحوم فیض بسیار بهره برده است. خود ایشان می فرماید: تمام روایاتی که در کتابم نقل کرده ام، از کتاب فیض پر فیض است. از «تفسیر صافی» فیض بسیار استفاده کرده است. ایشان دو جلد کتاب به نام «کاشف الاسرار» دارد. مرحوم حاج آقای دولابی عنایت

ص: ۲۷۷

ویژه ای به این کتاب داشتند. مطالب بسیار عالی در این دو جلد کتاب آورده است. ایشان چندین سال در طالقان منبر می رفته است. بعد منبرهایش را دسته بندی کرده و به صورت دو جلد کتاب در آورده است. در بعضی از جاها حالت استدلال هم دارد. بر روایات هم مسلط بوده است. مطالب بکر و عالی در آن کتاب فراوان است.

یکی از مطالبی که حاج آقای دولابی از ایشان زیاد نقل می فرمودند، این بود که شیعه و دوست اهل بیت علیهم السلام محال است گناه را دوست بدارد. این حرف بسیار دقیقی است. نمیگوید شیعه و دوست اهل بیت گناه نمی کند، بلکه می فرماید: محال است گناه را دوست بدارد. این بوی عصمت می دهد. این مطلب را از این آیه گرفته است: «و کره إلیکم الکفر والفسوق والعصیان.» دوست اهل بیت خمیر مایه اش با اهل بیت عجین شده است. اگر همه عالم دست به دست هم بدهند تا ذره ای از محبت دشمن اهل بیت در دلش بیاید، نمی آید؛ چون آنها اصل گناه هستند. فرمودند:

نحن أصل کل خیر و عدونا أصل کل شر؛^(۱) ما اصل هر خیریم و دشمنان ما اصل هر شر.

اگر یک بچه ای را بیاورند و به شما بگویند یک میلیون می دهیم تا این بچه را سر ببرید، هیچ کدام از شما چنین کاری را انجام نمی دهید؛ محال است. حتی حاضر نیستید یک سیلی به این بچه بزنید. اگر هم بزنی دوست

ص: ۲۷۸

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷، ح ۳۳۲۱۰.

نداری، دلت اجازه نمی دهد. دوست اهل بیت محال است گناه را دوست بدارد. ممکن است گناه کند، ولی قبل از گناه ناراحت است، حین گناه ناراحت است و بعد از گناه هم ناراحت است. در واقع گناه نکرده است. آدم چیزی را که با اکراه انجام داد، در حقیقت انجام نداده است. مثل این است که در ماه مبارک رمضان دست و پای شما را ببندند و آب در دهان شما بریزند. هر چند آب از گلوی شما پایین رفته است، ولی روزه شما باطل نشده است. شما روزه نخورده ای، چون از روی اکراه بوده است.

دوست اهل بیت محال است گناه را دوست بدارد. ممکن نیست محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و محبت امام حسن علیه السلام در سینه انسان باشد و گناه را دوست داشته باشد، دشمنان اهل بیت را دوست داشته باشد. محبت اهل بیت علیهم السلام چنین کیمیایی است. در روایت آمده است: «لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن»؛^(۱) شاید معنای حدیث این باشد که در حین گناه مؤمن نیست، و گرنه زنا نمی کرد. در هنگام زنا روح ایمان از او گرفته می شود.

امام سجاد علیه السلام چه زیبا با خدای خویش مناجات می کند:

إلهی لم أعصک حین عصیتک و انا بربوبیتک جاحد ولا بامرک مستخف، ولا لعقوبتک متعرض ولا لوعیدک متهاون لکن خطیئه عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای و أعاننی

ص: ۲۷۹

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۳؛ تهذیب، ج ۶، ص ۳۷۱.

علیها شقوتی؛(۱)خدایا، آن گاه که نافرمانی ات کردم، نافرمانی ات نکردم چنان که منکر پروردگاری ات باشم و نه چنان که سبک شمارنده فرمانت باشم و نه چنان که با گستاخی در معرض کیفیت قرار گیرم و نه تهدیدت را ناچیز شمارم، لکن خطایی بود که بر من عارض شد و نفسم آن را برایم آراست و بدبختی ام مرا بر آن یاری نمود.

خدا کربلایی احمد را رحمت کند، حرف قشنگی می زد. با اینکه سواد نداشت، می گفت: خدایا، تو گفتی عبادتها باید خالص باشد؛ محبت درش باشد تا قبول شود. خدایا، گناهان ما هم شرطش این است که خالص باشد. ما گناه خالص نکردیم؛ چون نمی خواستیم انجام بدهیم. اصلا گناه را دوست نداشتیم.

هر کسی با محبوبش

در مناجات خمسہ عشر می خوانیم: «اسئلك حب كل عمل یوصلنی الی قریبك؛ محبت هر عملی را که به قرب تو بینجامد، از تو درخواست می کنم.» باید دید نماز را دوست داری؟ قرآن خواندن را دوست داری؟ اگر محبت عمل در دلت بود، در نامه عمل تو ثبت می شود. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

المرء مع من أحب؛(۲)هر کس با هر که و هر چه دوست است محشور می شود.

ص: ۲۸۰

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

۲- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۳۲۲۷.

اگر با نماز گزاران دوستی، به نماز عشق می ورزی، با همان محشور می شود. اگر عمل بد را هم دوست داشتی، در نامه عمل تو ثبت می شود، هر چند آن را انجام نداده باشی. اگر گناهی را مرتکب نشدی، ولی آن را امضا کردی و گفتی: ای کاش من هم بودم، در نامه عملت ثبت می شود.

چرا خداوند قوم صالح را عذاب کرد، با اینکه یک نفر شتر صالح را کشت؟ چون بقیه گفتند: ای کاش ما هم بودیم! آن عمل را امضا کردند و دوست داشتند. خداوند هم همه را عذاب کرد. اگر یک نفر در حرم ائمه علیهم السلام بمب بگذارد، دیگری هم بگوید: ای کاش من هم می کردم و آن عمل را دوست داشته باشد، او هم جزء همان بمب گذار است. بین محبت چه می کند! کار نکرده را کرده حساب می کنند.

دوست اهل بیت علیهم السلام یک ذره میل و علاقه و محبت به گناه ندارد. بنابراین می توان گفت اصلاً گناه نکرده است. واقعیت هم همین طور است. امامان ما شوخی نداشتند، گراف حرف نمی زدند، بلکه هر چه می گفتند، عین حقیقت و واقعیت است. دشمنان اهل بیت از ظلم لذت می برند. زیاد خوانده اید و شنیده اید. خدا نکند آدم با دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیوند خورده باشد.

در حالات حجاج نوشته اند: وقتی سفره چرمی برای او می انداختند و یک جوانی را می آوردند و گردن می زدند و در خونش دست و پا می زد، می گفت: لذت می برم. آیا شما می توانید این کار را بکنید؟ محال است. آیا می توانید چنین کاری را دوست داشته باشید؟ ابداء. صدام را که دیدید؟ افراد را تکه تکه می کرد، انسان ها را زنده بگور می کرد و لذت می برد. هیچ

مؤمنی نه تنها این کار را نمی کند، بلکه محال است دوست بدارد. «وَكْرَهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ.» از این آیه بوی عصمت می آید و این خودش یک بشارت بزرگی است. پس کارهایی که از روی گره انجام داده اید، به حساب شما نمی نویسند.

سنگینی عبادت برای شیعیان

اینکه می بینیم دوستان اهل بیت علیهم السلام گاهی گناه و معصیت می کنند و دشمنان اهل بیت علیهم السلام زیاد نماز و قرآن می خوانند، سرش چیست؟ ابن ملجم اهل نماز شب و ذکر بود. الآن هم می بینیم که دشمنان اهل بیت علیهم السلام خیلی راحت نماز می خوانند. در مسجدالنبی و مسجدالحرام دائم مشغول نماز و قرآن هستند. ولی برای دوستان اهل بیت سنگین است. زود خسته می شوند. این چند پاسخ دارد:

پاسخ اول: عبادت بر اهل حق سنگین است و بر اهل باطل سبک.

إن العبادة ثقيل على الشيعة دون العامة لان الحق ثقيل والشيطان موكل بالشيعة؛(1) عبادت برای شیعیان سنگین است و برای غیر شیعه سبک؛ چون حق سنگین است و شیطان موکل شیعه است.

عبادت بر اهل حق سنگین است؛ چون روح و مغز دارد. با ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام مخلوط است. مایه دار است. اما برای غیر اهل حق

ص: ۲۸۲

۱- سفینه البحار، کلمه عبد، ج ۶، ص ۱۵. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۵، به نقل از امام باقر علیه السلام.

سبک و راحت است؛ چون مغز ندارد. مثل کاهی که در آن گندم نیست، سبک است. مرتب خم و راست می شود. یک عمل صوری بدون محتواست. او را نمی سازد. حقیقت نماز، پیغمبر و امیرالمؤمنین است. فرمودند: من پسر مکه و منا هستم. من پسر زمزم و صفا هستم. نماز ما هستیم. همه فروع به ما بر می گردد.

نحن أصل كل خير و من فروعنا كل بر و عدونا أصل كل شر و من فروعهم كل قبیح و فاحشه؛(۱) ما اصل هر خیری هستیم و هر چیز خوب و نیکو از فروع ماست. و دشمنان ما اصل هر شر هستند و هر بدی و گناه از فروع آنان است.

یعنی نماز و روزه ما هستیم. خم و راست شدن و گرسنگی خوردن نماز و روزه نیست.

شیطان بر سر راه خدا

پاسخ دوم : شیطان با آنها کاری ندارد. به آنها توجه ندارد. در روایات ما آمده است که شیطان به کسی که شاهره را گم کرده است، یعنی از صراط مستقیم و امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شده است، کاری ندارد. هر چه می خواهد خم و راست شود، فایده ای ندارد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره دشمنان اهل بیت علیهم السلام چنین آمده است:

الناصب لنا أهل البيت لا يبالي صام او صلی او زنی او سرق

ص: ۲۸۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷، ح ۳۳۲۱۰.

فی النار؛(۱) دشمن ما اهل بیت، چه روزه بگیرد یا نماز بخواند یا زنا کند و یا دزدی کند، بدون تردید در آتش است.

کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شد، نماز بخواند یا زنا کند، برای او مساوی است؛ یعنی نمازش زناست و زنایش هم زناست. چون پشت به امیرالمؤمنین علیه السلام و نماینده خدا کرده است و در مسیر جهنم است. ابن ملجم چه زنا بکند و چه نماز بخواند، در قعر جهنم است. اما دوست اهل بیت علیهم السلام عبادتش عبادت است و معصیتش برای او شکستگی می آورد و باز او را به سوی خدا بر می گرداند.

بنابراین کسی که از شاهراه ولایت جدا شد و پشت به امام کرد، شیطان روی او سرمایه گذاری نمی کند؛ چون عبادتش خود به خود خراب است. شیطان می گوید: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»؛(۲) یعنی من بر صراط مستقیم می ایستم و کمین می کنم.

قم را قم گفته اند، چون شیطان در آنجا کمین کرده بود. پیامبر گرامی اسلام در شب معراج دیدند که زمینی نورانی است و درخشندگی خاصی دارد و کسی با کلاه درازی آنجا کمین کرده است. از جبرئیل پرسیدند: اینجا کجاست؟ پاسخ داد: این سرزمین و مأوای شیعیان و دوستان پسر عمویت علی است. پرسیدند: این چه کسی است؟ پاسخ داد: شیطان است که کمین کرده است. حضرت فرمودند: از آنان چه می خواهد؟ پاسخ داد:

ص: ۲۸۴

۱- ثواب الاعمال، ص ۲۱۰.

۲- سورۃ اعراف، آیه ۱۶.

می خواهد آنان را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام جدا کند و به فسق و فجور بکشاند. حضرت از جبرئیل خواستند و به سوی او رفتند. آن گاه فرمودند: قم یا ملعون؛ بلند شو ای ملعون!» از این جهت آن را قم نامیدند. (۱)

کسانی که به سوی جهنم می روند، نیازی به کمین شیطان ندارند. شیطان بر صراط مستقیم کمین کرده است و سرمایه گذاری می کند. در حقیقت لب تیز شمشیرش را روی گردن کسانی گذاشته است که در صراط مستقیم هستند.

اختلاط نور و ظلمت

پاسخ سوم: شاید بهترین و اساسی ترین پاسخ همین است. از امام باقر علیه السلام پرسیدند: چگونه است که دوست شما اهل بیت خلاف و معصیت می کند، ظاهرش بد است، آلوده به گناه است؛ اما دشمن شما مشغول ذکر و دعا و نماز و عبادت است و به ظاهر معصیتی از او سر نمی زند؟ حضرت فرمودند: خداوند در آغاز خلقت ما را از نور خالص و دشمنان ما را از ظلمت خلق کرد. دوستان ما را از طینت ما آفرید و مقداری از طینت دشمنان ما را به آن افزود. یعنی نور را با مقداری از ظلمت مخلوط کرد. و دوستان دشمنان ما را از طینت دشمنان ما آفرید و مقداری از طینت شما به آن افزود. اگر طینت آنها را به حال خود را می گذاشت و از طینت شما به آن نمی افزود، هرگز عمل خوبی انجام نمی دادند. بنابراین اگر می بینید اعمال صالح و خوب از آنان سر می زند، به خاطر آن مقدار طینتی است که از شما

ص: ۲۸۵

با آن مخلوط شده است. و آن مقدار اعمال بد که از دوستان ما سر می زند، به خاطر آن طینتی است که از آنها مخلوط شده است.

بعد فرمودند: در روز قیامت خدای تعالی گناهان ما را گردن دشمنان ما میگذارد؛ چون این گناهان مال آنهاست. این گناهان شاخ و برگ آن درخت است. مال این درخت نیست. و اعمال صالح همه از طینت مؤمن است و به مؤمن باز می گردد، هر چند از دشمنان ما سر زده باشد. فرمود: روز قیامت هر چیز به اصل خودش بر می گردد. آنچه گناه و معصیت است، به گردن آنها می گذارند و آنچه ثواب است، در نامه عمل شما می نویسند. خداوند حکیم و عادل است و هر چیز را در جای خودش قرار می دهد. (۱)

چرا خداوند این گونه آفرید؟

بحث طینت از بحث های پیچیده است. چرا خداوند این گونه آفرید؟ این بحث مشکلی است!

«لَمَّا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (۲) هیچ کس نمی تواند بر کار خداوند خرده بگیرد، ولی در کارهای آنان جای سؤال و ایراد هست.

البته اگر چیزی بود، امام های ما می گفتند. اگر اختیار محض هم بود، باز می فرمودند. ولی آن کسی که بد بد است، می تواند کار خوب هم بکند و آن که خوب خوب است، می تواند با اختیار گناه و معصیت کند.

ص: ۲۸۶

۱- رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۰۲، ح ۲۱.

۲- سورۃ انبیاء، آیه ۲۳.

مردی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و درباره قدر پرسید. آن حضرت فرمودند: «بحر عمیق فلا تلجهُ» (۱) دریای عمیقی است، در آن فرو نرو.» باز اصرار کرد. فرمودند: «طریق مظلم فلا تسلکهُ؛ راه تاریکی است، آن را نیما.» برای بار سوم پرسید. فرمودند: «سر الله فلا تتکلفهُ؛ سر پنهان خداست، خود را درباره آن به زحمت نینداز.» کسی که در قضا و قدر فرو رود، جهلش بیشتر می شود؛ چون سر خداست. خداوند حکیم است و همه کارهایش از روی حکمت است. سر خلقت را خداوند می داند. ما سر در نمی آوریم.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا؛ (۲) خداوند شما را گوناگون آفرید.

خداوند ظالم نیست. کارهایش حکیمانه است. از روی رحمت و محبت است. شقی ترین مردم می تواند سعید بشود، ولی سعید نمی تواند شقی شود. این هم خودش یک بشارتی است. اگر کسی خلقتش از نور و طینت پاک بود، ابدا شقی نمی شود، ولی انسان شقی می تواند سعید شود.

تغییر سرنوشت

خداوند دست به قلم است. در دعا می خوانیم:

إن كنت عندك من الأشقياء فامحني من الأشقياء و اكتبني من السعداء؛ (۳) خداوندا، اگر من در نزد تو از اشقیا هستم، نامم را از زمره اشقیا محو کن و در زمره سعدا بنویس.

ص: ۲۸۷

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲۵.

۲- سورۀ نوح، آیه ۱۴.

۳- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۷۴.

خداوند در مورد اشقیاء بدهاء قرار داده است؛ یعنی تجدید نظر ممکن است. خداوند آنان را بر می گرداند و سعید شان می کند. یعنی جهنمی ممکن است بهشتی شود. باید از خدا استغاثه کند. اما بهشتی ممکن نیست جهنمی شود. در روایات آمده است که گروهی که ایمانشان عاریه است، یا اینکه ایمان ندارند، باید دعا و اصرار کنند تا اگر شقی هستند، خداوند آنان را سعید گرداند. راه نجات باز است.

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ؛ (۱) او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدیها را می بخشد.

آیه های بشارت و امید

خداوند اعلام می کند که ای مردم، بدانید که خدای متعال توبه را قبول می کند. اگر اشتباه و لغزش داشتی، هفتاد سال به خطا رفتی، خدا تو را می پذیرد و همه گناهان را می بخشد.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ (۲) بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

ص: ۲۸۸

۱- سور □ شوری، آیه ۲۵.

۲- سور □ زمر، آیه ۵۳.

چقدر در این آیات بشارت و امیدواری خوابیده است! امید به رحمت و مغفرت خدا، امید به بهشت.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسَيْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسِرَّ مَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ؛^(۱) کسانی که از قبل وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده است، از دوزخ دور نگاه داشته می شوند. آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند. وحشت بزرگ آنها را اندوهگین نمی کند و فرشتگان به استقبالشان می آیند (و میگویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

می فرماید: اصلاً سر و صدای جهنم را احساس نمی کنند. در آیه قرآن آمده است که روز قیامت پنجاه هزار سال طول می کشد.^(۲) در ذیل این آیه آمده است که پیغمبر خدا فرمودند: اگر حساب در دست غیر خدا باشد، پنجاه هزار سال طول می کشد، اما به دست خدا یک آن تمام می شود.^(۳) هر کس حسابش محفوظ است. همان طور که خداوند در یک آن رزق می دهد، در یک آن هم از همه حساب می کشد.

فرمودند: بسیاری از قبر بلند می شوند و پروازکنان به بهشت می روند.

ص: ۲۸۹

۱- سورۃ انبیاء، آیه ۱۰۱ - ۱۰۳.

۲- سورۃ معارج، آیه ۴.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۶۵.

نه حسابی، نه کتابی، نه صراطی و نه میزانی. نه جهنمی می بینند و نه صدای ناله جهنم را می شنوند و نه فزع قیامت را درک می کنند. از کسانی که یکسره به بهشت می روند، اهل قم هستند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إن أهل قم يحاسبون في حفرهم و يحشرون من حفرهم إلى الجنة؛(۱) اهل قم در قبرهایشان حسابرسی می شوند و از آنجا یکسره به بهشت محشور می شوند.

خوش بینی به خداوند

انسان باید خوشبین باشد؛ نه به خودش، بلکه به خدا و به رحمت خدا.

زمانی حاج آقای دولابی را به عیادت یک عالمی بردیم. پیرمرد بود و بیمار و بسیار نگران. حاج آقا فرمودند: چرا این قدر نگران هستی؟ خدا آمرزیده است، تو قبول کن. چون فرموده است: «كان الله غفوراً رحيماً»(۲) خداوند بخشنده و مهربان است. خدا آمرزیده است، تو قبول نمی کنی؟ تو باید قبول کنی. فرمود: می خواهی قسم بخورم که خدا آمرزیده است. اگر پیامبری بیاید و مردم را به خدا بدبین کند، یا بگوید نمی آمرزد، یا بگوید دیر می آمرزد، یا کم می آمرزد، خدا پیغمبر را برکنارش می کند. پیامبرها آمده اند تا آشتی بدهند. خدا آمرزیده است، ما باید بپذیریم.

این پذیرش خیلی مهم است. به خدا خوش بین باشید. فرمود: من پیش

ص: ۲۹۰

۱- سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۵۹.

۲- سورۃ فتح، آیه ۱۴.

گمان بند □ مؤمنم هستم. هر چه خوشبین باشد، من هم به همان اندازه برایش کار انجام می دهم، حتی اگر مستحق نباشد. حتی اگر به دروغ بگوید: خدا، تو چه خدای خوبی هستی، چقدر آمرزنده و مهربان هستی، این هم اثر دارد. خدا می گوید: من او را می بخشم. انسان باید برای نجات و رحمت و دستگیری خداوند حيله بزند.

اسرار مگو

مرحوم میرزا محمد بیدآبادی، در تخت فولاد اصفهان مدفون است. مرد بسیار بزرگ و فوق العاده ای بوده است. از آیت الله بهجت نقل کردند که سید مهدی بحرالعلوم زمانی برای دیدن مرحوم بیدآبادی به اصفهان آمد. در کنار زاینده رود به ایشان گفته بود: آیا شما به کیمیا هم دست پیدا کرده اید؟ مرحوم بیدآبادی فرموده بود: کیمیا این نیست که موادی را به هم بزنی و مسی را طلا کنی. کیمیا آن است که نگاه کنی و طلا بشود. آن گاه به او می گوید: به زاینده رود نگاه کن. می بیند که شمش های طلا در رودخانه جاری است. فرموده بود: این کیمیاست. کیمیا یعنی اینکه نظرت کیمیاگر باشد.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

زمانی همین مرحوم بیدآبادی در منزل نشسته بود. روز عیدی بود که مردم به دیدنش می آمدند. سر دسته لات های اصفهان نزد آقا می آید و پس از احوال پرسی می گوید: شما این جل و پوستی را که پهن کرده ای، آیا

ص: ۲۹۱

لیاقتش را هم داری؟ آقا می گوید: چطور؟ می گوید: هر کس نمی تواند لباس پیغمبر را به تن کند و جای امام زمان و اهل بیت بنشیند. باید شرایطی داشته باشد. آیا تو شرایطش را داری؟ آقا میگوید: شرایطش چیست؟ می گوید: کسی قابلیت دارد که از مقداری از اسرار خداوند با خبر باشد.

ایشان می فرماید: اسرار خدا چیست؟ می گوید: شما یک حدیثی روی منبر می گوید که شب معراج پیغمبر خدا گفت و گوهای زیادی با خدا داشت. خدای متعال سه هزار مطلب به پیامبر یاد داد. فرمود: هزار تا را به خلق الله بگو. این ها مال مردم است. هزارتا را می خواهی بگو و می خواهی نگو، اختیار با خود شماست. هزار تا، از اسرار مگوست؛ به کسی نگو. کسی می تواند جای امام بنشیند که از اسرار مگو با خبر باشد.

این مطلب خیلی هم بعید نیست؛ چون پیامبر خدا از آن اسرار به سلمان هم یاد دادند. اگر نمی خواستند آن هزارتا اسرار را بگویند، چرا گفت به کسی نگو. این مثل این است که پدر مقداری چیز بخرد و به خانه بیاورد. بعد بگوید: چیز دیگری خریده ام که به هیچ کس نشان نمی دهم. بچه ها همه را رها می کنند و فقط آن یکی را می چسبند. می خواسته اند ما را حریص کنند. و این یک نکته قشنگی است. این گونه دوستان اهل بیت را کنجکاو می کنند. اگر پیغمبر خدا نمی خواست هزارتا را به خلق الله بگوید، اصلا حرفش را نمی زد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سفر رفته بودند. دیر کردند. پیامبر خدا فرمود: هر کس بشارت به سلامت آمدن پسر عمویم علی علیه السلام را برای من بیاورد، من یک حاجتش را برآورده می کنم. دوستان و اصحاب پراکنده شدند. سلمان

که مسیر حضرت امیر را بهتر می دانست، زودتر از همه آن حضرت را پیدا کرد و بشارت سلامت ایشان را به پیغمبر خدا داد. پیامبر خدا به سلمان فرمودند: چه می خواهی به تو بدهم؟ سلمان فکری کرد و گفت: به من مهلت بدهید. به محضر امیر المؤمنین علیه السلام رسید و با ایشان مشورت کرد. حضرت فرمود: به پیغمبر بگو: از آن هزار اسرار مگو که در شب معراج به پیامبر دادند، به شما بگوید.

سلمان آمد به پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله! خدا در شب معراج هزار اسرار مگو به شما داده است. حاجت من این است که یکی از آن اسرار را به من بگویی. حضرت تبسمی کردند و فرمودند: علی به تو یاد داد؟ عرض کرد: بله. می دانستند که این کار، کار صاحب خانه است. بعد فرمودند: فردا سر قبر فلان یهودی برو. قبر شکافته می شود. به جایگاه او وارد می شوی. می بینی چه خبر است. سلمان فردا به آن محل رفت. قبر شکافته شد. وارد شد. دید قصر و باغ بسیار خوبی است. پرسید: مگر شما یهودی نیستی؟ گفت: چرا، من توفیق تشرف به اسلام را پیدا نکردم، ولی عاشق و دلباخته جانشین پیغمبر شما، علی علیه السلام بودم. هر روز باید او را می دیدم و بعد به سر کارم می رفتم. وقتی قدم به این عالم گذاشتم، به برکت عشق امیرالمؤمنین علیه السلام به این قصر و باغ راه پیدا کردم. (۱) او مغز دین و حقیقت دین را داشت.

ص: ۲۹۳

لکل شیء اساس و اساس الإسلام حبا أهل البيت؛^(۱) برای هر چیزی اساسی است و اساس اسلام محبت ما اهل بیت است.

آن پلودی این اساس را داشته است. به نماز خوانده است، نه روزه گرفته است و نه در ظاهر تشریف به اسلام پیدا کرده است. کسی که نماز و قبله و قرآن را دارد، ولی مغز و روح، یعنی محبت اهل بیت علیهم السلام را ندارد، هیچ ندارد.

آن داش به مرحوم بید آبادی گفته بود: اگر جای پیغمبر و امام نشسته اید، باید از اسرار مگو خبر داشته باشید. مرحوم بید آبادی کنجکاو شده بود که چه می خواهد بگوید. فرموده بود: حالا شما از آن اسرار مگو چیزی پیدا کرده ای؟ گفت: من یکی را پیدا کرده ام. با فطرتش رفته بود تا به یکی از آنها رسیده بود. گفت: در شب معراج خدای متعال یواشکی به پیغمبر فرمود: ای حبیب من، همه پدر سوخته ها را می آمرزم، ولی به آنها نگو. حرف خیلی قشنگی است. واقعا هم خوب پیدا کرده بود. گفته بود: من یقین دارم که خدا می آمرزد، ولی گفته به آنها نگو؛ چون ممکن است طغیان کنند و جری شوند.

در «عنوان الکلام» مرحوم ملا محمد باقر فشارکی آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از میکائیل پرسید: آیا خداوند به زبان فارسی تکلم فرمود: میکائیل عرض کرد: بله، فرزندان آدم در گناه طغیان کردند. ما عرض کردیم: چه خواهی کرد؟ فرمود: «چه کنم با این مشت خاک، جز اینکه او را

ص: ۲۹۴

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۴۲، ح ۸۸۰۴؛ تحف العقول، ص ۳۷.

بیامرز م. (۱) اما در مقابل عظمت خدا هیچیم. خدا رحمتش بی نهایت است و از همه به بندهایش مهربان تر است.

منزلت فاطمه معصومه علیها السلام

امشب هم شام وفات حضرت معصومه علیها السلام است. بانویی به قم آمده است که «تدخل بشفاعتها شيعتى الجنة باجمعهم»؛ (۲) یعنی تمام دوستان و شیعیان اهل بیت را می تواند شفاعت کند، بلکه این کار را می کند. به شفاعت او همه شیعیان به بهشت می روند. سه امام فرمودند که زیارت این بانو معادل بهشت است. با تعبیر «وجبت له الجنة» آمده است؛ یعنی بهشت بر او واجب می شود و حتما او را به بهشت می برند. اگر نخواهد، او را به زور می برند.

به قول کربلایی احمد: فیض جبری است؛ یعنی فضل و لطف خدا جبری است. والا- ما این قدر آقا زاده نیستیم که با پای خودمان به بهشت برویم؛ ما را می برند. این قدر کار روی ما کرده اند و کارهای خوب پیش پای ما گذاشته اند که بهشت بر ما واجب شده است. بخواهی هم نروی می برندت. آیا شما می توانید حرم حضرت معصومه و جمکران و کربلا نروید؟ می گویند: خطر دارد. باز می روید! این بهشت رفتن اختیاری نیست، شما را می برند.

گر می برندت واصلی

گر می روی بی حاصلی

ص: ۲۹۵

۱- عنوان الکلام، ص ۱۰۹.

۲- بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲۸، ح ۵۹.

خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند! می فرمودند: شما قدر این قم و حضرت معصومه را نمی دانید. من قبل از انقلاب چند ماه کربلا ماندم. به مکه و مدینه رفتم و مدت‌ها ماندم. به مشهد رفتم و ماندم. ولی سیر شدم؛ اما هرگز از قم سیر نشدم. هر چه به طرف تهران رفتم، صورتم به طرف قم بود. با پدرمان کربلا- و نجف می رفتیم. چند ماه می ماندیم، ولی از آنجا که بر می گشتیم به قم می آمدیم. یک هفته یا چند روز می ماندیم و حالمان جا می آمد و بعد به تهران می رفتیم.

قم و اهل قم

ایشان مقید بود که هر گاه مشهد یا کربلا یا مشهد مشرفه می رفت، پایانش را به قم ختم کند. چون فرمودند: قم حرم ما اهل بیت است. «قم بلدنا و بلد شیعتنا؛(۱) قم شهر ما و شهر شیعیان ماست.» این تعبیر بسیار زیبایی است. فرمودند: مکه حرم خداست. مدینه حرم پیامبر است. کوفه حرم امیرالمؤمنین است. حرم بقیه امامان کجاست؟ فرمودند: قم حرم ما اهل بیت است: «و ان لنا حرماً و هو بلدة قم»(۲)

أهلها منا و نحن منهم؛(۳) اهل قم از ما هستند و ما نیز از آنان هستیم.

سلام الله علی اهل قم؛(۴) سلام خدا بر اهل قم.

ص: ۲۹۶

- ۱- مستدرک سفینه البحار، ج ۸ ص ۵۹۹.
- ۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۴۱.
- ۳- مستدرک سفینه البحار، ج ۸ ص ۵۹۹.
- ۴- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷، ح ۴۶.

ان للجنة ثمانية أبواب و لاهل قم واحد منها فطوبى لهم ثم طوبى لهم، ثم طوبى لهم؛^(۱) برای بهشت هشت در وجود دارد. یکی از آنها برای اهل قم است. خوشا به حال آنان، خوشا به حال آنان، خوشا به حال آنان.

در تعبیر دیگر آمده است: «قم عش آل محمد و ماوی شیعتهم؛ قم آشیانه آل محمد و جایگاه شیعیان ماست.»^(۲) عش، آشیانه پرنده هاست. در این حدیث معنای لطیفی خوابیده است. یعنی ما زمینی نیستیم، ما آسمانی هستیم. پرنده اهل پرواز است. هر کجا برود عاقبت به آشیانه اش باز می گردد؛ یعنی ما هر کجا می رویم، دلمان و روحمان قم است. آشیانه ی آل پیغمبر اینجاست.

روایت های قم بسیار شگفت انگیز است. چرا اهل قم را قم نامیدند؟ چون «یجتمعون مع قائم آل محمد؛^(۳) با امام زمان اجتماع و قیام می کنند.»

طرفداری از امام می کنند. درباره شهر قم آمده است:

إذا عمت البلدان الفتن فعليكم بقم و حوالیها و نواحیها فان البلاء مدفوع عنها؛^(۴) اگر فتنه ها و بلاها همه شهرها را فرا گرفت. بر شما باد به شهر قم و اطراف آن، که بلا از آن دفع شده است.

ص: ۲۹۷

- ۱- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۳.
- ۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳۱.
- ۳- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۸.
- ۴- بحار الانوار، ص ۲۱۴، ح ۲۶ و ۴۴.

حاج آقا می فرمودند: در زیارت حضرت معصومه علیهما السلام می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ وَ حَٰدِيَجَةَ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ وَلِيِّ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُخْتَ وَلِيِّ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ؛ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ؛ (۱)

یعنی این خانم از همه طرف وصل است. شما اگر به این بانو وصل شدید، خیلی قدر بدانید. یک در از هشت در بهشت به قم باز می شود. این خیلی مهم است. اصلاً شاید شما در بهشت باشید. کسی به امام صادق علیه السلام نگاه کرد، عرض کرد: «سأل الله الجنة؛ از خداوند بهشت درخواست می کنم.» حضرت فرمود: «انتم فی الجنة؛ (۲) شما در بهشتید.» عقلش نمی رسید که وقتی امام را نگاه می کند و در محضر امام است، در بهشت است. گفت: آقا ما در روی زمین و در دنیا هستیم. حضرت فرمود: شما در بهشت هستی. باز هم مسأله برایش جا نیفتاد. حضرت فرمودند: شما ولایت ما را قبول کرده ای؟ گفت: بله. فرمودند: ولایت ما همان بهشتی است. کسی که ولایت ما را قبول کند، خدا او را به بهشت خواهد رساند.

ص: ۲۹۸

۱- مفاتیح الجنان.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۵۴۶.

من که امروزه بهشت نقد حاصل می شود

و عده فردای زاهد را چرا باور کنم (۱)

بهشت و جهنم را نقد بگیرید. اختلاف و گناه و معصیت، جهنم نقد است. محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام بهشت نقد است. در بهشت نشستن را از همین دنیا تمرین کنید. پیامبر خدا فرمودند:

الا و من أحب علياً لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكوثر و يأكل من طوبى و يرى مكانه فى الجنة؛ (۲) آگاه باشید کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، از دنیا نمی رود، جز اینکه از کوثر می آشامد و از طوبی تناول می کند و جایگاهش را در بهشت می بیند.

یعنی در همان دنیا طعم بهشت را می چشمد، نه بعد از اینکه از دنیا رفت. امیدوارم که خدای متعال پذیرش رحمت و محبت را به همه ما مرحمت فرماید و آن به آن بر عشق و مهر و محبت ما به اهل بیت بیفزاید!

ص: ۲۹۹

۱- دیوان حافظ.

۲- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۱، ح ۱۳۳.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ به (برکت) رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.

(سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

یاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در کنار یاد خدا

در روایتی در ذیل آیه «اقیموا الصلوه» (۱) آمده است: یعنی صلوات بر محمد و آل محمد را به پا دارید. خداوند می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»؛ (۲) یعنی رستگار شد کسی که خودش را تزکیه و پاک کرد، یا کسی که زکات داد. خداوند در باب تزکیه، در قرآن کریم می فرماید:

ص: ۳۰۱

۱- سورۀ بقره، آیه ۴۳.

۲- سورۀ اعلیٰ، آیه ۱۴ و ۱۵.

«فلا تزكوا أنفسكم»؛ (۱) یعنی شما نگویید من خوبم. «و لكن الله يزكي من يشاء»؛ (۲) خداوند است که هر کسی را می خواهد پاک می کند.» یعنی کسی که خودش را در معرض تزکیه قرار دهد، خداوند او را پاک خواهد کرد. بعد می فرماید: «و ذکر اسم ربه فصلی»؛ بعد از پاکیزگی اسم ربش را یاد کرد. امام هشتم علیه السلام فرمودند: معنای «فصلی» در این آیه نماز نیست. اگر معنایش نماز باشد، مشقت بار و مالا یطاق است؛ چون هر وقت کسی یاد خدا کرد، باید نماز بخواند. یعنی باید دائما در حال نماز باشد؛ و این عادت ممکن نیست. بلکه معنایش این است: «کلمه ذکر اسم ربه صلی علی محمد و آله»؛ (۳) هر وقت یاد خدا کرد، بر محمد و آل محمد صلوات بفرستند.» نام و یاد پیامبر در کنار نام خداست. انسان باید بداند که یاد خدا مرهون پیامبر و آل اوست. «بنا عرف الله و بنا عبد الله»؛ (۴) خداوند به وسیله ما شناخته شد و به وسیله ما عبادت شد.» هر چه خوبی دیدید و هر چه یاد خدا کردید، در کنارش صلوات بر محمد و آل او را فراموش نکنید.

قرب و محبت خداوند

ذکر صلوات از ذکرهایی است که بسیار سفارش شده است. صلوات در اوقات فراغت، با حضور قلب و توجه و محبت موجب قرب است. اعمال

ص: ۳۰۲

۱- سورۃ نجم، آیه ۳۲.

۲- سورۃ نور، آیه ۲۱.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۷.

۴- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۰، ح ۳۸.

مستحبی را مستحب گویند، چون محبوب خداوند است و از روی محبت انجام می شود. همه مستحبات از باب محبت است. خداوند می خواهد با آن عمل، محبتی ایجاد کند. به خلاف واجب که حتما باید به جا آورده شود. در روایتی آمده است: «انه لیتقرب إلی بالنافله حتی أحبه»؛ یعنی بنده من با نوافل و مستحبات به من نزدیک می شود تا محبوب من شود. وقتی محبوب من شد، «كنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها إذا دعانی اجبته و إن سألنی اعطیته»؛ (۱) من، گوش می شنود و چشم می بیند و زبانی که با آن سخن می گوید و دستی که با آن به دشمن حمله ور می شود هستم. هر زمان دعا کند، اجابت می کنم و اگر در خواست کنند، به او عطا می کنم. یعنی او کنار می رود و من جای او را میگیرم. راه بندگی کامل و یکی شدن با خدا، مستحبات است. حاج آقای دولابی می فرمودند: واجبات همانند عدل است؛ یعنی باید این کار را کرد. بده و بستان معمولی است. شما به همان اندازه که چیزی می خرید، پول می دهید. در این صورت هیچ ارتباط دوستی و محبت ایجاد نمی شود. شما اگر بیست سال هم از کاسب سر محله خرید کنید و جنس خریداری شده با پول پرداخت شده یک اندازه ارزش داشته باشد، هیچ وقت بین شما رابطه دوستی ایجاد نمی شود؛ چون او حق شما را ادا کرده است و شما هم حق او را. واجبات همین طور است. اما اگر این کاسب جنسی را به شما داد و پولی از شما نگرفت، یا خیلی

ص: ۳۰۳

۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۵، ح ۲۵، وسایل الشعیه، ج ۳، ص ۵۳، ح ۴۵۴۲.

ارزان گرفت و سودی روی آن نکشید، یا جنس خیلی خوب و سفارشی برای شما آورد و یا به در خانه شما فرستاد، دل شما را تصرف کرده است. همچنین اگر شما مثلا هدیه و سوغاتی برای او آوردی، آتش نذری برایش فرستادی، بنده شما می شود. می گوید: حاج آقا مخلص شما هستیم! و میوه های خوب را برای شما کنار می گذارد.

شما بیست سال بده بستان معمولی داشتید و روی عدالت داد و ستد می کردید، با این حال هیچ رابطه محبت آمیز بین شما برقرار نشد. اما یک بار خارج از داد و ستد معمولی رفتار کردید، چه شد! ببینید این مستحب و فضل چه می کند! بیاید به واجبات اکتفا نکنیم. محبت انسان را نمک گیر و دل انسان را بند می کند. محبت انسان را بنده می کند. اصلا ایمان مال دل است. ایمان با عشق و محبت توأم است. «لا إکراه فی الدین» (۱) من به زور نمی توانم به شما بگویم به من ایمان بیاور و مرا دوست بدار. اصلا ایمان با اکراه و زور سازگاری ندارد. ایمان حتما باید از روی محبت باشد؛ چون مربوط به دل است.

قالت الأعراب ءامنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما یدخل الإیمان فی قلوبکم؛ (۲) عرب های بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم!» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید: اسلام آورده ایم؛ اما هنوز ایمان در قلب شما وارد نشده است.»

ص: ۳۰۴

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۴.

یک اسلام داریم و یک ایمان. کسی که شهادتین را بگوید، مسلمان شده است. اگر در قلبش هم خدا را دوست بدارد و باور کند، این ایمان است. ایمان مخصوص دل است و حتما باید از روی محبت باشد. ببینید مستحبات چه آثار و برکاتی دارد؟ اگر چهل سال با کسی را بعله عادلانه داشته باشید، هیچ رابطه محبتی ایجاد نمی شود. اما یک احسان و تفضل محبت ایجاد می کند.

مرحوم حاج آقای دولابی این داستان را زیاد مطرح می کردند. حالا افسانه است یا واقعیت، هر چه هست مثال خوبی است. می فرمودند: در زمان های گذشته، گاوها را به جان هم می انداختند تا زور آزمایی کنند. ببینند کدام یک زورش زیادتر است. هر گاو که پیروز میدان می شد، سلطان مملکت آن گاو را می گرفت و تصاحب می کرد. معاویه گاری داشت پر قدرت و قوی. در اطراف و اکناف میگشت و گاوهای قوی را پیدا می کرد تا با گاو خودش زور آزمایی کند. اگر گاو او پیروز می شد، که خوب، گاو سلطان بود و قوی ترین گاو. اما اگر گاو طرف پیروز می شد، آن را برای خودش تصاحب می کرد. یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام گاوی قوی هیکل و قلدر داشت. خبر به گوش معاویه رسید. گفت: بفرستید تا گاو را بیاورند. صاحب گاو دید در هر صورت باخته است. چون اگر گاو معاویه پیروز میدان باشد، گاوش از بین رفته است. و اگر گاو او پیروز شود، معاویه آن را از او می گیرد. شب با گاو وداع کرد و گفت امشب آخرین شبی است که نزد مایی. اگر آنجا رفتی گاو معاویه می شوی. گاو به او گفت: من بر می گردم. گفت: چطور؟ چه

غالب شوی چه مغلوب، هیچ راه برگشتی نداری. گفت: من کاری می‌کنم که اصلاً درگیر نشود و به خانه برمی‌گردم. گفت: چطور؟ گفت: ما در یک زمانی با گاو معاویه در یک طویله بودیم. مالک ما یک نفر بود. یک شب او یونجه و کاه نداشت. من یونجه خودم را به او دادم. او مدیون و اسیر محبت من است. هر وقت مرا ببیند، به یاد احسان من می‌افتد و با من درگیر نمی‌شود. همین طور هم شد. فردا وقتی به همدیگر رسیدند، یک سلام و علیکی با هم کردند و برگشتند. هر کاری کردند، با هم درگیر نشدند. افسانه است یا واقعیت، مطلب خوبی است.

بیایم صلاهی محبت و ندای محبت را در عالم سر دهیم. با محبت هر کاری می‌توان کرد. با بغض و کینه و دشمنی هیچ گرهی باز نمی‌شود، مگر اینکه گره روی گره بیاید.

شمشیر محبت

حاج آقا می‌فرمود: دو نوع شمشیر داریم: یکی شمشیر آهنی، یکی هم شمشیر محبت. شمشیر محبت خیلی قوی تر است. دشمنان را با شمشیر آهنی می‌کشند، اما دوستان را با شمشیر محبت شهید می‌کنند. شمشیر محبت خیلی قوی تر است. شهیدش خون ندارد. شهادتش موت اکبر است؛ یعنی همه هستیش را می‌گیرد. کسانی بودند که در مقابل محبت امامان ما همه چیز خود را باختند. بچه‌ای که پدر و مادرش را از دست داده و دیگری او را بزرگ کرده است، لباس و خوراک و پوشاک و دکترو دوا و مدرسه و خانه و زندگی برای او

فراهم کرده است و هر چه دارد از اوست، در مقابل آن شخص چه می تواند بکند. جز باختن راه دیگری ندارد. او را شهیدش کرده است؛ شهید محبت و احسان. شهید محبت خیلی قوی است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: لو أحبني جبل لتهافت؛ (۱) اگر کوهی هم مرا دوست داشته باشد متلاشی می شود. یعنی نفسانیتش می شکند. این شمشیر محبت است که چنین می کند. مستحبات از این نظر خوب است؛ چون ایجاد محبت می کند. زور و جبر در آن نیست. از روی میل و رغبت است. اگر انجام دهی، موجب محبت است. یعنی خدایا، من دوست دارم، اجباری در کار نیست. خدا می گوید: اگر کسی این کار را بکند، من دوستش دارم: «انه لیتقرب إلی بالنافله حتی أحبه.» (۲) هر چه می توانید مستحبات را با توجه انجام دهید که محبت می آورد.

سخن از رحمت خدا

پرسشی که ممکن است به ذهن بسیاری بیاید، این است که چرا این قدر از رحمت و محبت خدا به بندگانش سخن می گوئیم؟ مگر خداوند عذاب و جهنم ندارد؟ مگر خداوند منتقم و قهار نیست؟ مگر اسم غضب ندارد؟

ص: ۳۰۷

۱- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۴۷، ح ۸۸؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۵، ح ۲۵.

چرا این قدر روی رحمت خداوند مانور می دهیم. بعضی ممکن است بگویند: خوب است از جهنم و عذاب خدا هم گفته شود که خدا پدر در می آورد و چنین و چنان میکند.

اولاً: بنیاد خلقت و آفرینش بر اساس محبت و رحمت است نه عذاب. یعنی خداوند متعال عالم را خلق نکرده است که جهنم و زندانش را پر کند، بلکه می خواهد مهمانخانه و بهشتش را پر کند. بعضی گمان می کنند که خداوند عده ای را خلق کرده است که شکنجه بدهد یا بسوزاند. اگر نگوییم این کار ظالمانه ای است، دست کم کار لغوی است. در قرآن آمده است:

ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك و لذلك خلقهم؛^(۱) و آنان همواره در اختلاف اند، مگر کسی را که پروردگارت رحم کند و برای همین آن ها را آفرید.

در تفسیر این آیه آمده است: «لذلك خلقهم»، یعنی «لرحمه». یعنی آنان را به خاطر رحمت آفریدم. «لذلك» به آخر آیه می خورد. بعد می فرماید: رحمت آل محمد هستند.^(۲)

یعنی بنیاد خلقت بر رحمت و محبت است. و همچنین در حدیث شریف کسا می خوانیم: خداوند جهان را برای شما و برای محبت شما اهل بیت آفرید.

ص: ۳۰۸

۱- سورۀ هود، آیه ۱۱۸ - ۱۱۹ .

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۵.

ثانیا: پیامبران که فرستادگان و نمایندگان خداوند هستند ، برای چه آمدند؟ آیا برای انتقام و پر کردن جهنم و درگیری آمده اند، یا برای رحمت. خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید : و ما

ارسلناک الا رحمہ للعالمین؛(۱) تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم. پیامبر ما که بلند مرتبه ترین و چکیده و عصاره همه پیامبران الهی است می فرماید: من تنها برای رحمت فرستاده شده ام: « انما بعثت رحمہ. »(۲)

رحمت و مدارا، شیوه مدیریتی پیامبر خدا

خداوند در آیه ای به پیامبرش می فرماید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ؛(۳) به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن. خدای متعال رحمت خودش را در دل تو و در وجود تو قرار داده است که نرم شدی. شیوه مدیریت پیامبر خدا صل الله علیه و آله وسلم رحمت و مدارا بوده است. فرمود:

ص: ۳۰۹

۱- سورۃ انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۰.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

أمرنی ربی بمداراه الناس كما أمرنی بآداء الفرائض. (۱) یعنی جبرئیل دائم بر من نازل می شد و همان طور که امر به ادای واجبات می کرد، امر به مدارا با مردم نیز می کرد. می فرمود: با زیر دستانت مدارا کن؛ یعنی با محبت برخورد کن و گذشت داشته باش. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

من لانت عریکته وجبت محبته؛ (۲) کسی که نرم خوست، محبتش واجب است. «لانت عریکته»، یعنی پهلو و جانبش نرم است. معاشرتش نرم است. خوش خو و خوش برخورد و ملایم است. محبتش واجب است، یعنی بی اختیار دوستش میداری. یک کاسب، یک روحانی، یک معلم خوش اخلاق و مهربان و با محبت را نمی توانی دوستش نداشته باشی، پیامبر خدا با محبت و رحمت توانست در دلها نفوذ کند و میلیونها نفر را منقلب گرداند. آن رحمت هم از سوی خداوند در نهادش قرار داده شده بود. بنابراین یکی از پیام های این آیه این است که رحمت ها همه از طرف خداست. باید با استغاثه به خدا آن را به دست آورد. در روایتی آمده است که رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم فرمودند:

إن الله عزوجل رحیم یحب کل رحیم؛ (۳) خدای عزوجل رحیم است و هر رحیمی را دوست دارد.

ص: ۳۱۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۸۹، ح ۱۰۳۰۶؛ غررالحکم، ص ۵۹۹، ح ۵۰۷.

۳- امالی طوسی، مجلس ۱۸، ص ۵۱۶، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴.

یکی از راههای افزایش رحمت و محبت استغاثه به خدای تعالی است. از دعاهایی که حاج آقای دولابی در قنوت نماز می خواندند، این دعا بود: اللهم إني أسئلك حبك وحب من يحبك كل عمل يوصلني الي قربك؛(۱) خداوندا، محبت خودت را، و محبت دوستدارانت را، و محبت هر کاری که مرا به مقام قرب تو برساند را، از تو درخواست می کنم. در روایات آمده است: هر کس ایمانش زیادتیر شود و فرشتگان با او رفت و آمد کنند، رحمتش بیشتر می شود. و هر کس شیاطین با او بیشتر رفت و آمد کنند، قساوت قلب و بی رحمی و سنگدلی او بیشتر می شود. در قلب انسان دو گوش است: یکی را شیطان در آن می دمدم و یکی را هم فرشتگان. در روایت آمده است که فرشتگان فهم و رحمت می دهند؛ یعنی می گویند: فهم و رحمت و محبت و عاطفه ات بیشتر شود.(۲)

جلب رحمت الهی

از کجا بفهمیم که مورد رحمت خداوندیم؟ اگر رحم و محبت و عاطفه ات، به خودت و خلق خدا زیاد شد، معلوم می شود که مورد رحمت خداوند واقع شده ای. اینها یک نسبت مستقیم با هم دارند. شخصی به پیامبر خدا

ص: ۳۱۱

۱- مفاتیح الجنان، مناجات المحبین .

۲- قال أمير المؤمنين عليه السلام، لمتان لمة من الشيطان و لمة من الملك فلمه الملك الرقه والفهم و لمة الشيطان السهو و القسوه ؛ القاء دو قسم است: القاء شيطان و القاء فرشته. القاء فرشته رحمت و فهم است و القاء شيطان غفلت و قساوت. (سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۰۸).

عرض کرد: « احب ان یرحمنی ربی؛ من دوست دارم که مورد رحمت خداوند واقع شوم.» فرمودند: «ارحم نفسک وارحم خلق الله یرحمک الله؛ (۱) به خودت رحم کن، با خلق خدا هم مهربان باشد، خداوند تو را مورد رحمت خود قرار می دهد.»

کسی که نسبت به خود و دیگران رحم داشته باشد، بدانند قلعه مورد رحمت خداست. بنابراین باید رحمت و محبت را به کار زد تا زیاد شود. هر سرمایه ای را که به کار بزنی زیاد می شود. اگر راکد بگذاری، راکد می ماند. مال، مال می آورد. سرمایه هم سرمایه می آورد. محبت هم محبت می آورد. هر چه مهر و محبت را به کار بگیری، افزایش پیدا می کند؛ محبت به همسر، به پدر و مادر به فرزندان، به رفقا و دوستان، به شاگردان، به اساتید، به اطرافیان خود، به کسانی که با انسان در معاشرت و رفت آمدند، به کسانی که با انسان همکارند، اصلاً به کل خلقت.

هر کس خلق را بیشتر دوست داشته باشد، بیشتر مورد رحمت خداوند است. پیامبر ما از همه خیرخواه تر، دلسوزتر و مهربان تر بودند. حتی رحمت نسبت به یک مورچه، موجب رحمت خداوند است. خداوند برای انسان هایی که نسبت به مخلوقات خداوند مهر می ورزند، سفره رحمتش را می گستراند :

أبلغ ما تستدر به الرحمه ان تضر لجمیع الناس الرحمه؛ (۲) زمانی ریزش رحمت خداوند به اوج خود می رسد که مهر همه مردم را در دل داشته باشی.

ص: ۳۱۲

۱- علی علیه السلام، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۵۰، ح ۷۰۰۴.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۵۰، ح ۷۰۰۳.

خیرخواهی برای همه مردم و مهر ورزیدن به آنها، رحمت بی کران خداوند را به جوشش در می آورد و همه رحمت خداوند بر انسان فرو می ریزد.

فرزندان حاج آقای دولابی می گفتند: حاج آقا در آخرین لحظات حیات، با حالت ضعف دست های خود را تا آنجا که می توانستند بالا بردند و گفتند: «خدایا، از آن رحمت خاص خودت، همان رحمت رحیمیت خودت که به همه خصیصین دادی، به همه خلق عالم، از اولین و آخرین بچشان!» بعد چند قطره اشک ریختند و یک استغفار ملیحی کردند که مبادا همین درخواست هم خلاف ادب و عبودیت باشد. یعنی ما تسلیم هستیم، ولی دوست داریم. خدا این رحمت خاص خودش را به همه خلق بچشان! اصلاً مؤمن هر چه نصیبش می شود و برای خودش می خواهد، باید برای همه بخواهد. این خوب است. باید روحیه اش این طور باشد که هر چه برای خود می خواهد، برای دیگران هم بخواهد.

شیوه و اساس پیغمبر خدا با آن عرب های خشن و تندخو، رحمت و محبت بود. عرب هایی که قساوت قلب را به اوج خود رسانده بودند. کسانی که دختران کوچکشان را زنده در قبر میگذارند و خاک رویشان می ریختند. اگر آیه قرآن نبود واقعا باور کردن آن مشکل بود. تصورش خیلی سنگین است. ولی چه کنیم که خداوند از آن خبر داده است: «ام یدسه فی التراب.» (۱) واقعا قلب انسان متأثر می شود و بدنش می لرزد.

ص: ۳۱۳

مردی به محضر مبارک رسول خدا صل الله علیه وآله و سلم آمد و عرض کرد: من تا به حال بچه هایم را نبوسیده ام. پیامبر خدا ناراحت شدند و فرمودند: مثل اینکه این مرد عاطفه ندارد؛ یعنی این قدر از فطرت خویش جدا شده است! بعد فرمودند:

من لا یرحم لا یرحم؛ (۱) کس که رحم نکند، رحم نمی شود. یعنی خدا هم به او رحم نمی کند. همچنین فرمودند: ارحموا من فی الأرض یرحمکم من فی السماء؛ (۲) به خلق خدا و اهل زمین رحم کنید تا کسی که در آسمان است به شما رحم کند. اگر به زیر دستانتان رحم کنید، خداوند هم به شما رحم می کند. بنابراین اگر می خواهید رحم و محبت را زیاد کنید، پیاده کنید تا گسترش و افزایش یابد. پیامبر خدا مظهر رحمت الهی است. سوره های قرآن جز سوره براءت، همه با صفت رحمانیت و رحیمیت خداوند آغاز شده است. در عوض در سوره نمل «بسم الله الرحمن الرحیم» دو بار آمده است. روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت هرگاه سوره براءت را از وسط یا غیر از آیه اول شروع می کردند، «بسم الله الرحمن الرحیم» می گفتند. چون خداوند در آیه اول می خواهد به مشرکین نهیب بزند و به قول ما با لبخند سازگاری ندارد.

ص: ۳۱۴

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۴۴، ح ۶۹۶۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۴۴، ح ۶۹۵۸.

چندین آیه در قرآن وجود دارد که از آن به امیدوار کننده ترین آیه تعبیر شده است.

حسناتی که سیات را محو می کند

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: از حبیب خود، رسول خدا شنیدم که می فرمود: امیدوار کننده ترین آیه در کتاب خدا این آیه است: «اقم الصلوه طرفی النهار و زلفا من اللیل إن الحسنات یذهبن السيئات». (۱) فرمودند: با علی، سوگند به کسی که مرا به حق، به عنوان بشیر و نذیر مبعوث کرد، هر گاه یکی از شما وضو بسازد، گناه از اعضا و جوارحش فرو می ریزد. هر گاه با دل و روی خود به درگاه خدا بایستد، هنوز نماز او به پایان نرسیده است که گناهی بر او باقی نمی ماند، همانند روزی که از مادر متولد شده است. آن گاه فرمودند: یا علی إنما منزلت الصلوات الخمس لأمتی کنهر جار علی باب أحدکم فما ظن أحدکم لو کان فی جسده درن ثم اغتسل فی ذلك النهر خمس مرات فی الیوم أکان فی جسده درن فکذلك والله الصلوات الخمس لأمتی؛ (۲) یا علی، جایگاه و منزلت نمازهای پنجگانه برای امت من، همانند نهری است که در ب

ص: ۳۱۵

۱- دو طرف روز و اوایل شب نماز را بر پا دار؛ چرا که حسنات، سیئات (و آثار آن ها) را از بین می برند. سورۃ هود، آیه ۱۱۴.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۱، ح ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۷۹ ص ۲۲۰، ح ۴۱.

خانه ی یکی از شما جاری است. هیچ یک از شما گمان نمی برد که در بدنش آلودگی باشد، آن گاه خود را در آن نهر روزی پنج مرتبه شست و شو دهد و چیزی از آلودگی در بدنش باقی باشد. به خدا سوگند، نمازهای پنجگانه برای امت من چنین است. در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمودند: خداوند متعال به وسیله هر حسنه و خوبی، یک سینه و بدی را می پوشاند. (۱)

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که نماز شب گناهان روز را از بین می برد. (۲) همه خوبی ها مصداق حسنات است، ولی نماز مصداق اعلاى حسنات شمرده شده است. خداوند می فرماید: خوبی ها بديها را از بین می برد. چقدر خداوند در حق بندگانش لطف فرموده است! اگر خوبی های شما بر بدی های شما غلبه می کرد، خوبی ها اثری از بدی باقی نمی گذارند. در حدیثی از قول امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: إذا كانت محاسن الرجل أكثر من مساويه فذلك الكامل؛ (۳)

کسی که خوبی هایش بیشتر از بدی هایش باشد، کامل است. نمی گوید آدم خوبی است، می گوید کامل است. یعنی کفه ترازوی خوبی ها که سنگین شد، کفه بدی ها را از بین می برد و از اثر و اعتبار می اندازد. دل شما به هر طرف رفت، طرف دیگر ضعیف می شود. همان

ص: ۳۱۶

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۲، ح ۲۳۸.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۳، ح ۲۴۱.

۳- تصنیف غررالحکم، ص ۳۱۷.

طرف حاکم است. و این بشارت بزرگی است. عکس آن را نداریم که «ان السیات یذهبن الحسنات.» اگر این طور بود، همه ما پس می افتادیم. اگر مساوی هم بود، همین طور بود، حسنات بر سیات غالب می شود. یعنی بهشت بر جهنم و رحمت خدا بر غضب خدا غالب می شود. «یذهبن» یعنی ریشه آن را در می آورد. در این آیه بشارت فراوانی خوابیده است؛ از این جهت از آن به امیدوار کننده ترین آیه در کتاب خدا تعبیر شده است.

تبدیل بدی ها به خوبی ها

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ (۱)** مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات میدل میکند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است، کسی که میلیون ها گناه کرده است، اگر بیاید توبه کند و ایمان آورد و کارهایش را اصلاح کند، قاعده اش این است که بگویند خطاها را قلم گرفتیم و گناهان تو را بخشیدیم. ولی این آیه چیز دیگری می گوید. می گوید: «ببدل الله سیئاتهم حسنات.» یعنی صد میلیون گناهی که انجام داده ای، تبدیل به صد میلیون حسنه می کنیم.

ص: ۳۱۷

این مثل کسی می ماند که ورشکست و بدهکار شده است. اگر بخواهند در حق او احسان کنند، قاعده این است که بدهکاری های او را بپردازند. اما می گویند: صد میلیون بدهی تو را می پردازیم و صد میلیون هم به تو سرمایه می دهیم. یا اینکه مثلاً کسی خلاف های بسیاری کرده است. بعد آمده و پشیمان شده است و ما به او مدال و درجه بدهیم. اتفاقاً قبل از این آیه، از گناهان بزرگی همچون قتل نفس، شرک به خدا، زناآمیزه است که مجازات سختی به دنبال دارد. با این وجود می گوید: اگر توبه کرد، ما به او مدال هم می دهیم و گناهانش را به حسنات تبدیل می کنیم. اگر نبود این آیه هضم این مطلب خیلی سنگین بود.

بندگان خاص خدای رحمان

در آیات قبل از این آیه، سخن از عباد الرحمن و ویژگی های آنان است که بسیار شیرین است. می فرماید: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ (۱) بندگان خاص خدای رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

ص: ۳۱۸

مرحوم شیخ عبدالکریم حامد فرموده بودند: بین در خانه خودت چگونه راه می روی؟ آیا قیافه میگیری؟ شانه هایت را بالا میگیری؟ آیا می خواهی همه به تو سلام کنند؟ نه، خیلی ساده و بی تکبر راه می روی. بیرون خانه هم چنین باش. برخی افراد وقتی بیرون می آیند، قیافه میگیرند و از همه انتظار دارند که به آنها سلام کنند و هزاران عنوان برای خود درست می کنند که مثلاً ما فلان کس هستیم.

عباد الرحمن خیلی سبک راه می روند. «هون» یعنی سبک و سست و آرام. بین کار ما به کجا رسیده است که فرموده اند: راه رفتن را از گاو یاد بگیرد. بسیار آرام و ملایم و با وقار راه می رود؛ متین و وزین.

در روایت آمده است: «اکرموا البقر فانه سید البهائم، ما رفعت طرفها إلى السماء حیاء من الله عزوجل منذ عبد العجل»؛^(۱) یعنی گاو را گرامی بدارید که او مهتر و بزرگ چهارپایان است. از وقتی که مردم گوساله و گاو را به خدایی و پرستش گرفتند، گاو دیگر سرش را بالا نمی آورد. همیشه سر زیر است. از شرم و حیا در پیشگاه خداوند سرش را بالا نمی گیرد. چرا بشر دو پا گاو را می پرستد و این قدر نفهم می شود! خلاصه آنکه متانت در راه رفتن را باید از گاو آموخت. «عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا».

ص: ۳۱۹

بعد می فرماید: «و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما»؛ یعنی هر گاه جاهلانه با آنان برخورد شود، با بزرگواری پاسخ می گویند. همین یک جمله تمام مشکلات خانواده ها را از بین می برد. اگر دیدید خانم یا آقا، یا بچه عصبی است، مشکل دارد و از حالت اعتدال خارج است، بگو: سلام! با آن ها درگیر نشوید. با بزرگواری از کنار آن ها بگذرید. در آیه ای دیگر آمده است: **وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ؛ (۱)** و هر گاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می گردانند و میگویند: «اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان. سلام بر شما. ما خواهان جاهلان نیستیم!» این خیلی قشنگ است. ما در قرآن جایی نداریم که بگوید با جاهلان درگیر شوید؛ جاهلانی که در مملکت پا در محله و خانه، یا در روزنامه ها سر و صدا راه می اندازند. نجاست را اگر به هم بزنید، بوی بدش بیشتر می شود. آتش را اگر به هم بزنید، شعله ورتتر می شود.

قرآن نمی گوید با جاهل درگیر شو، بلکه می گوید: با نرمی و متانت و بزرگواری از کنارش رد شو. کاری کن که این آتش خاموش شود، نه اینکه شعله ور گردد و آتش بیار معرکه شوی. اگر سر به سر او بگذاری بدتر

ص: ۳۲۰

می شود. او هم دنبال همین می گردد. مدارا چیز بسیار خوبی است. پیامبر ما با آن جوانی که بر سرش خاکروبه می ریخت چه کردند؟ او خاکروبه بر سر پیامبر می ریخت و پیامبر هم در حق او دعا می کردند. بعد از چند وقت دیدند که پیدایش نیست. گفتند: بیمار شده و در بستر افتاده است. اگر ما بودیم می‌گفتیم: الهی شکر، امیدوارم از جایش بلند نشود. اما پیغمبر خدا به عیادتش رفت.

این مطالب گفتنش آسان است. معجزه و شق القمر این هاست! آیا می توان به چنین پیامبری عشق نورزید؟ پیامبر با همین خلق و خو به میدان آمد و دنیا را متحول کرد. کسانی که پیامبر را خشن و شمشیر به دست و منتقم معرفی کرده اند، تهمت بزرگی به ساحت مقدس آن حضرت زده‌اند. این ها تبلیغات دشمنان ماست. پیامبر آن قدر رقیق القلب و نازک دل و پر عاطفه بوده است که در حالات آن حضرت آمده است: اگر در میان نماز صدای گریه بچه ای را می شنیدند، طاقت نمی آوردند؛ نماز را سریع تمام می کردند.

پیامبر خدا روزی در مسجد بر منبر نشسته بودند و برای مردم سخن می‌گفتند، صدای گریه حسن و حسین علیه السلام را شنیدند. سراسیمه از منبر پایین آمدند و به سوی آن دو دویدند و فرمودند: من نفهمیدم چگونه از منبر پایین آمدم و به سوی آنان شتافتم. (۱)

همه جنگ های پیامبر خدا جنبه دفاعی داشته است. می بینیم که بسیاری از آنها در کنار مدینه و یا برای صیانت از حدود و ثغور اسلام بوده است.

ص: ۳۲۱

حتی جنگ های ابتدایی پیامبر هم جنبه دفاعی داشته است. حضرت می دیدند مردم یک مملکت مستضعف هستند، یا تحت فشارند. برای نجات آنها مبارزه می کردند. به فکر نجات ملت ها بودند. «و ما ارسلناک إلا رحمة للعالمین»؛ وجود مبارک آن حضرت برای همه جهانیان رحمت است. جز رحمت چیزی از آن وجود تراوش نمی کند. صلح او رحمت است، جنگ او هم رحمت است.

گستره ی شفاعت پیامبر اسلام

بشر بن شریح بصری از امام باقر علیه السلام سؤال میکند: کدام آیه امید آفرین ترین آیه در کتاب خداست؟ حضرت فرمود: نظر شما ها در این باره چیست؟ گفت: آنان (اهل سنت) می گویند: این آیه است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ (۱) بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد». زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حضرت فرمود: لکن اهل بیت چنین نظری ندارند. می گوید: به حضرت گفتم: پس نظر آنان در این باره چیست؟ حضرت فرمودند: ما می گوییم: امیدوار کننده ترین آیه این است:

ص: ۳۲۲

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۱) و به زودی پرور دگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی! و آن شفاعت است. به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است. (۲) خداوند به پیغمبرش وعده داده است که آن قدر به تو می بخشم تا راضی شوی؛ یعنی خدا اندازه ای نگذاشته است. مگر پیامبر رحمت به این سادگی ها رانی می شود! حضرت نوح می خواست پسرش را شفاعت کند، به او اجازه ندادند: فَلَمَّا تَشَاءُ لَنْ مَّا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّيْ أَعْظُمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ (۳) آنچه را آگاه نیستی از من خواه؛ من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی. اما پیامبر ما میلیاردها میلیارد شفاعت می کند. خدا هم تایید کرده و فرموده است: آن قدر می بخشم تا راضی شوی! یک آدم معمولی حاضر نیست کسی که با او دوست است و به او علاقه دارد، در آتش بیفتد و در زندان باشد.

عظمت و فضیلت حدیث کسا

روی بخش های آخر حدیث کسا بسیار پافشاری شده است. همه از رحمت و محبت و امید سخن می گوید. حضرت امیر علیه السلام از پیامبر خدا می پرسد: این مجلسی که در آن جمع شده ایم، چه فایده ای دارد و فضیلتش

ص: ۳۲۳

۱- سوره ی ضحی، آیه ی ۵

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵، ح ۱۲.

۳- سوره ی هود، آیه ی ۴۶.

چیست؟ پیامبر درباره فضیلت آن چیزی بیان نکردند، شاید مصلحت نبوده است، ولی فرمودند: والذی بعثنی بالحق نبیا واصطفانی بالرساله نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل أهل الأرض و فیه جمع من شیعتنا و محبنا إلا ونزلت علیهم الرحمه و حفت بهم الملائکه واستغفرت لهم إلی أن یتفرقوا؛ سوگند به آن خدایی که مرا به حق، به پیامبری برانگیخت و برای نجات بشریت به رسالت برگزید، این خبر ما در مجلسی از مجالس روی زمین که در آن جمعی از شیعیان و دوستان ما باشند ذکر نمی شود، مگر آنکه رحمت بر آنان نازل می شود و فرشتگان اطراف آنان را احاطه می کنند و برایشان طلب آمرزش می کنند تا زمانی که متفرق گردند. پیامبر خدا سوگند یاد می کند و می فرماید: همین که این خبر در مجلسی خوانده شود، رحمت خدا نازل می شود و ملائکه حضور پیدا می کنند و برای اهل آن مجلس استغفار می کنند. من معتقدم که اگر کسی مشکلی دارد و با اعتقاد حدیث کسا را یک مرتبه بخواند، کارش درست می شود. چون هم پیامبر خدا صل الله علیه و آله وسلم و هم امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره قسم یاد کرده اند. پیامبر خدا برای بار دوم فرمودند: یا علی والذی بعثنی بالحق نبیا واصطفانی بالرساله نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل أهل الأرض و فیه جمع من شیعتنا و محبنا و فیهم مهموم إلا و فرج الله همه و لا مغموم إلا و کشف الله غمه و لا طالب حاجه إلا و قضی الله

حاجته؛ ای علی، سوگند به آن خدایی که مرا به حق، به پیغمبری برانگیخت و برای نجات بشریت به رسالت برگزید، این خبر ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن جمعی از شیعیان و دوستان ما حضور داشته باشند و در میانشان اندوهگینی باشد ذکر نمی شود، جز آنکه خداوند غم و اندوه او را بر طرف گرداند. حاجتمندی در آنجا نباشد، مگر آنکه خداوند حاجت او را روا سازد. آن گاه علی علیه السلام فرمود: إذا والله فزنا و سعدنا و كذلك شيعتنا فازوا و سعدوا في الدنيا و الآخرة ورب الكعبة؛ در این هنگام به خدا سوگند رستگار شدیم و سعادت یافتیم و همچنین شیعیان ما رستگار شدند و سعادت یافتند، در دنیا و آخرت؛ قسم به پروردگار کعبید. اگر انسان این حدیث را با اعتقاد بخواند، از گردنه مشکلات رد می شود؛ یعنی یا مشکل او بر طرف می شود، یا آن مشکل دیگر برای او مشکل نیست؛ بی اهمیت می شود. خدا آیت الله بهاء الدینی را رحمت کند؟ شب های جمعه معمولا صحبت های اخلاقی می فرمودند. گاهی به جای صحبت می فرمودند: حدیث کسا بخوانید، و می خواندند. آیت الله بهجت فرموده بودند: جملات حدیث کسا معجزه است؛ چون حضرت زهرا سلام الله علیها مستقیم از خدا و جبرئیل خبر داده است. چقدر بشارت در این حدیث خوابیده است! چقدر قسم خورده اند تا ما باور کنیم! دایره ی شفاعت پیامبر بسیار گسترده است. پیامبر رحمت است!

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى؛ (۱) و در آن روز جهنم را حاضر می کنند؛ (آری) در آن روز انسان متذکر می شود، اما این تذکر چه سودی برای او دارد!

در ذیل این آیه مبارکه آمده است: جبرائیل به پیامبر خدا صل الله علیه و آله و سلم عرض کرد: یا رسول الله، به شما بشارت دهم که شما در آن روز رتبه ای داری که هیچ پیامبری ندارد. روز قیامت وقتی جهنم ظاهر می شود و در معرض دید مردم قرار می گیرد، تمام مردم به زانو می افتند و وانفسایشان بلند می شود. در روایت دیگر آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام یوسف خود را فراموش می کند، یعقوبی که چهل سال برای یوسف گریه کرد، موهایش سفید شد، قدش خمیده گشت و چشمانش کور شد. حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزندش اسحاق را فراموش می کند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ؛ (۲) در آن روز انسان از برادر خود می گریزد و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندان. در آن روز هر کدام وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می دارد. یکی از آقایان می گفت: سال پنجاه و چهار که در منا آتش سوزی شد،

ص: ۳۲۶

۱- سورۀ فجر، آیه ۲۳.

۲- سورۀ عبس، آیه ۳۴ - ۳۷.

خیمه‌ها می‌سوخت و مردم فرار می‌کردند. کسی به فکر پول و ساک و بچه و رفیق و روحانی نبود. شبیه قیامت شده بود. همین‌طور خیمه‌ها پشت سر هم می‌سوخت و به طرف حاجی‌ها حمله‌ور می‌شد. برخی از مواقع خداوند می‌خواهد از میهمانانش این‌گونه پذیرایی کند. بالاخره صاحبخانه است.

جالب است که در حج هر چقدر هم وسایل رفاه فراهم باشد، باز حاجی‌ها در فشار و زحمت‌اند. گاهی خداوند از انبیا و اولیایش به وسیله بلا و فشار و زحمت پذیرایی می‌کند. می‌گفت: در آن سانحه آتش‌سوزی یک مهندس جوان در کاروان ما بود که یک‌کیف هم همراه داشت. با هم دیگر در حال فرار بودیم. یک خانم هندی را دیدیم که یک بچه روی کولش بود و فرار می‌کرد. آن قدر به فکر نجات جان خودش بود که بچه از روی کول او افتاد و او نفهمید.

این مهندس جوان کیفش را رها کرد و بچه را گرفت و با شتاب به منطقه‌ای که دور از آتش بود، رفتیم. دیدیم که همان زن هندی آنجاست و به سرش می‌زند که بچه من چه شد؟ مهندس بچه را به آن زن داد. دیدیم یک نفر هم آمد و کیف مهندس را به او داد. گفت: من دیدم این بچه را برداشتی، من هم کیف تو را برداشتم. بالاخره خیر، خیر می‌آورد و رحمت، رحمت. این مهندس رحم کرد، رحم آن شخص هم طلوع کرد.

«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ؛ (۱) زلزله روز قیامت چیز بزرگی است!» کسی به

ص: ۳۲۷

فکر کسی نیست. در آن روز حتی ابراهیم فرزندش را فراموش می کند. جبرئیل درباره آن روز به پیامبر چنین خبر داد: فما خلق الله عبدا من عباده ملکا ولا نبیا إلا ینادی رب نفسی نفسی و انت یا نبی الله تنادی امتی امتی؛ (۱) خداوند هیچ بنده ای از بندگانش و هیچ فرشته و پیامبری را خلق نکرد، جز اینکه در آن روز ندا می دهد که پروردگارا، مرا دریاب، مرا دریاب! و توای پیامبر خدا، ندا سر می دهی که امتم را دریاب، امتم را دریاب!

بهترین آیه در قرآن

علی علیه السلام درباره بهترین آیه در قرآن از پیامبر خدا چنین نقل می فرماید: خیر آیه فی کتاب الله هذه الآیه؛ بهترین آیه در کتاب خدا، این آیه است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (۲) هر مصیبتی به شما رسد، به خاطر عملی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.»

بعد این گونه بیان می فرمایند:

یا علی ما من خدش عود ولا نكبه قدم إلا بذنب و ما عفى الله عنه فى الدنيا فهو اکرم من أن يعود فيه و ما عاقب عليه

ص: ۳۲۸

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۵.

۲- سورۀ شوری، آیه ۳۰.

فی الدنيا فهو اعدل من أن یتنی علی عبده؛^(۱) یا علی، انسان خراشی به بدنش وارد نمی شود و زخمی به پایش اصابت نمی کند، جز به خاطر گناهی که مرتکب شده است. و خداوند بزرگوار تر از آن است که گناهی را که در دنیا از آن گذشته و بخشیده است، حسابرسی کند. و عادل تر از آن است که گناهی را که در دنیا عقاب فرموده است، دوباره

به حساب بیاورد. بنابراین گرفتاری هایی که برای ما پیش می آید، به خاطر عمل خود ماست. کار خلاف کرده ایم، چوبش را هم می خوریم. تازه خداوند بیشتر گناهان را می بخشد و عقاب نمی کند. یعنی نود و نه درصد را می بخشد و زیر سبیلی رد می کند. چون خداوند «أظهر الجمیل و ستر القبیح» است؛ زیبایی ها را ظاهر می کند و زشتی ها را می پوشاند. «و لم یؤاخذ بالجریره»؛^(۲) نگاه نمی کند و نشنیده می گیرد.

گاهی برای گوش مالی و توجه دادن گیر می دهد تا در همین دنیا پاکمان کند. وقتی خداوند اکثر گناهان را ببخشد و کمی از آنها را با مصیبت هایی که برای ما به واسطه آن گناهان پدید می آید پاک کند، شسته و رفته و دست نخورده وارد آخرت می شویم؛ بکر بکر. در روایت آمده است که مؤمن در بهشت بکر است؛ یعنی دست نخورده و بدون هیچ آلودگی است. مثل روز اولی که خدا او را خلق کرده است. این قدر بکر و دست نخورده و آکبند است! یعنی گناهان در او هیچ اثر نکرده است.

ص: ۳۲۹

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۸۱، ح ۱۰۰؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۵۷۸؛ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۹۸ و ج ۹۲، ص ۳۵۲.

یکی از بزرگان می فرمود: من ضمانت می کنم که آتش جهنم اهل ولایت را نمی سوزاند. یعنی اگر در روح و قلب شما محبت باشد، آتش جهنم نمی تواند در شما اثر بگذارد. آتش جهنم غلط میکند دلی که در آن محبت اهل بیت علیهم السلام است بسوزاند. مگر اینکه انسان از اهل بیت علیهم السلام فاصله بگیرد. جهنم نمی تواند محب و دوست اهل بیت را بسوزاند. اصلا اگر نزدیک او بیاید خاموش می شود. در حدیثی از قول پیامبر گرامی اسلام چنین آمده است که در روز قیامت جهنم به مؤمن می گوید:

جز یا مؤمن فقد اطفانورک لهبی؛ (۱) ای مؤمن، زود بگذر که نور تو آتش مرا خاموش کرد.

سخن از رحمت و مغفرت خداوند

فرمود: گرفتاری ها به خاطر پاک شدن از گناهان است. و بسیاری از گناهان را هم می بخشد؛ یعنی پاک پاک می شوید. حساب ها صاف می شود. بنابراین در این آیه خیر و بشارت و امیدواری فراوانی است. اگر دعاها را مطالعه کنیم، می بینیم که بسیاری از آن ها از رحمت و آمرزش خداوند می گوید. در دعاهایی که به عنوان تعقیب بعد از نمازها آمده است، این دعای زیبا از پیامبر خدا صل الله علیه و آله وسلم نقل شده است:

اللهم إن مغفرتك أرحم من عملي و إن رحمتك أوسع من ذنبي. اللهم إن كان ذنبي عندك عظيما فغفوك أعظم من ذنبي.

ص: ۳۳۰

اللهم إن لم أكن أهلاً- أن أبلغ رحمتك فرحمتك اهل ان تبلغني و تسعني لانهما وسعت كل شيء. برحمتك يا ارحم الراحمين؛ خدایا، البته به آمرزش تو بیشتر از عمل خودم امیدوارم و البته رحمت تو گسترده تر از گناه من است. خدایا، هر چند گناه من نزد تو بزرگ است، اما گذشت و بخشش تو بزرگ تر از گناه من است. خدایا، اگر من لایق آن نیستم که رحمتت به من برسد، ولی رحمت و لطف تو لایق است که به من برسد و مرا فرا گیرد؛ زیرا رحمت تو همه چیز عالم را فرا گرفته است. به رحمت تو ای خدای ارحم الراحمین!

از آن حضرت نقل شده است که هر کس می خواهد خداوند او را در قیامت بر اعمالش مطلع نگرداند و دیوان گناهان او را نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند. (۱)

بین پیامبر خدا چقدر قشنگ استدلال می کند. همه درهای جهنم را بسته است. می گوید: اگر گناه من بزرگ است، تو بزرگتری. پس باید گناه مرا ببخشی. اگر من مستحق رحمت تو نیستم، رحمت تو آن قدر وسیع و گسترده است که هر شیء و همه چیز را فرا می گیرد و من هم شیء هستم. بنابراین اگر ما از امید و رحمت میگوییم به جاست.

خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند! همیشه از رحمت خدا می گفت. می فرمود: من آن قدر به خنسی خورده ام تا الآن که به جاده رجا و امید و رحمت افتاده ام. می فرمودند: ما اول کاسب و کشاورز بودیم. با اهل دنیا می نشستیم. اهل دنیا هر کجا می نشست، آیه یأس می خواند. می گفت:

ص: ۳۳۱

وضع خراب است؛ گرانی، مالیات، امسال زراعت نشده است. بارندگی کم بوده است. مشکلات زیاد است. کار درست نمی شود.

آمدیم با اهل عبادت و تقدس نشستیم. گفتند: آقا کار خیلی مشکل است. خدا این قدر مار و عقرب و فشار قبر و جهنم دارد که نمی دانی! اگر یک خطا بکنی، چهل سال عذاب است. پدرت را در می آورند! با اهل سیر و سلوک نشستیم، گفتند: آدم شدن محال است. برو، تو آدم بشو نیستی. هفتاد سال باید پوست بکنی تا یک صفت تو را عوض کنند. آن هم آیا بشود یا نشود. و آیه یأس. همه آیه یأس می خوانند؛ هم اهل دنیا، هم اهل عبادت و تقدس و هم اهل سیر و سلوک.

گفتیم: بیاییم این طلسم را بشکنیم. هفتاد سال دروغی گفتیم: عجب خدای خوبی است! کار دنیا و آخرت ما را درست می کند. خودمان را درست می کند. با کمان می کند. دروغی گفتیم، ولی یکی از آنها هم دروغ نبود، همه راست بود. هفتاد سال گفتیم: عجب خدای خوبی داریم، از قضا همه راست بود؛ چون در واقع خدای خوبی بود. خدای رحیمی بود. ما باورمان نشده بود. خداوند متعال به ما توفیق رحمت گسترده خودش را عطا کند. رحمت خدا خیلی گسترده است. باید بخورش را پیدا کنی تا این لقمه های رحمت و محبت را بردارد.

إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالی رحمته حتی یطمع إبلیس فی رحمته؛ خداوند در روز قیامت آن قدر رحمتش را می گستراند که ابلیس هم در رحمت خدا طمع می کند.

(امام صادق علیه السلام)

فضیلت ماه شعبان

ماه شعبان ماه بسیار با فضیلتی است. این ماه مقدمه ورود به ماه مبارک رمضان است. این ماه شعبه هایی از خیر و رحمت و برکت است. مرحوم محدث قمی در « مفاتیح الجنان » یک حدیث طولانی در فضیلت روز اول ماه شعبان نقل کرده است. در آنجا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تبیین فضیلت این روز پرداخته اند. راوی حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است. در بخشی از آن آمده است: در روز اول ماه شعبان، شجره طوبی شاخه هایش را در عالم پهن می کند. در همه خانه ها و همه جا هست. هر کس به عمل خیر یا صفت خیر، مثل احسان، صله رحم، آشتی، عفو و گذشت اقدام کند، به شاخه ای از آن

درخت چنگ زده است. حتی اگر یک نفر از کسی طلب دارد و یادش بیفتد و ببیند طول کشیده است و او نپرداخته و طلب او را ببخشد، یک شاخه طوبی به او می دهند. خیلی عجیب است؛ یعنی بهشت را می توان این قدر راحت خرید.

بهشت آسان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

دخول الجنة رخيص و دخول النار غال؛^(۱) رفتن به بهشت ارزان و رفتن به جهنم پر مشقت و گران است.

یعنی جهنم رفتن خیلی مایه می خواهد، خیلی بی دینی می خواهد. باید وجدان را زیر پا گذاشت، فطرت را له کرد. خیلی باید از جاده خاکی بروی تا بتوانی به جهنم برسی. آن هم معلوم نیست بگذارند. ولی بهشت رفتن خیلی راحت است. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام برخلاف همه تزهایی است که می گویند: جهنم رفتن راحت و بهشت رفتن مشکل است. خیر، بهشت رفتن بسیار ارزان است. روزی به امام سجاد علیه السلام گفته شد: حسن بصری می گوید: «لیس العجب ممن هلك كيف هلك و إنما العجب ممن نجى كيف نجى؛ کسی که هلاک شد، جای تعجب نیست که چگونه هلاک شده، تعجب از کسی است که نجات پیدا کرد که چگونه نجات پیدا کرد!» امام سجاد علیه السلام فرمودند: من می گویم: «لیس العجب ممن نجى كيف نجى و أما العجب ممن

ص: ۳۳۴

هلاک کیف هلاک مع سعه رحمه الله؛ کسی که نجات پیدا کرد، جای تعجب نیست که چگونه نجات پیدا کرد. اما تعجب از کسی است که با وسعت رحمت خداوند هلاک شد که چگونه هلاک شد! (۱) خداوند به دنبال بهانه است. در روایتی آمده است: إن الله أوحى إلى داود أن العبد من عبیدی لیاتینی بالحسنه فأدخله الجنة؛ (۲) خداوند به حضرت داوود وحی کرد که بندهای از بندگان من یک حسنه به جا می آورد و من او را وارد بهشت می کنم. خیلی عجیب است! بین بهشت چقدر ارزان است. اگر با این خدا کسی نتواند وارد معامله شود، واقعا بی عرضه و عقب افتاده است. خداوند به دنبال یک حسنه انسان را به بهشت می برد. با یک دانه خرما به بهشت می برد. بهشتی که عرضش به اندازه آسمانها و زمین است. (۳) بهشتی که یک مؤمن می تواند همه عالم را در آن میهمانی کند. بهشتی که جاودانه است. بهشتی که «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (۴) حضرت داوود عرض کرد: «یا رب و ما تلک الحسنه؛ پروردگارا، آن حسنه چیست؟» فرمود: «یفرج عن المؤمن الکربه و لو بتمره؛ آن حسنه این است که مؤمنی را از غم و غصه در آورد، هر چند به دانه خرمایی باشد.»

ص: ۳۳۵

-
- ۱- سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۴.
 - ۲- امام رضا علیه السلام، جواهر السنیه، ص ۹۶؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۸۴.
 - ۳- سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.
 - ۴- در آن بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد، موجود است و شما همیشه در آن خواهید ماند. سور زخرف، آیه ۷۱.

اگر خداوند توضیح نداده بود، می گفتیم حتما حسنه این است که هفتاد سال نماز شب بخواند. یا مثلا سال های زیادی عبادت و دعا کند. فرمود: یک حسنه کوچک. الله اکبر! یعنی کوهی را به کاهی می بخشد. کوه گناهان را با یک عمل کوچک می بخشد و بهشت ابدی را نصیب انسان می کند. البته خدای بزرگ، عطایش هم باید بزرگ باشد. اگر کسی یک مؤمنی را خوشحال کند، از غم و غصه بیرون آورد، به او خدمتی بکند، هر چند به یک دانه خرما باشد، او را وارد بهشت می کند. این تعبیر خداوند است. به یک بهانه کوچک، انسان را بهشتی می کند.

شیرینی مومن

در روایتی از رسول خدا صل الله علیه نقل شده است: من اطعم اخاه حلاوه اذهب الله عنه مراره الموت؛ (۱) کسی که به برادرش حلوا و شیرینی بخوراند، خداوند تلخی مرگ را از او دور سازد. خرما دادن و شربت دادن به مومنین خوب است؛ چون طبیعت مومن با شیرینی سازگار است. امام صادق علیه السلام فرمودند: انا و شیعتنا خلقنا من الحلاوه فنحن نحب الحلوا؛ (۲) ما و شیعیانمان از شیرینی خلق شده ایم و شیرینی را دوست داریم.

ص: ۳۳۶

۱- بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۸۸، ح ۱۳.

۲- بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۸۵، ح ۳.

همچنین پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم فرموده اند:

المومن حلو يحب الحلاوه؛^(۱) مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست دارد. بنابراین یک حسنه، در بهشت را به روی ما می گشاید. اگر گره ای از کار برادر ایمانی خود گشودی و لبخندی بر لبانش جاری کردی، حسنه ای است بهشت گشا. ببینید چگونه می توانید غم و اندوه یک مؤمن را بر طرف کنید و او را از ناراحتی و پژمردگی در آورید.

چهره شاد و حزن پنهان

البته مؤمن هر چه بتواند باید قوی و خود نگه دار باشد. نباید آثار غم و اندوه در چهره اش نمایان شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مؤمن هفده نشانه بر شمرده است. یکی از آنها این است:

المومن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه؛^(۲) شادی مؤمن در چهره‌ها پیداست و حزن و اندوه او در دلش پنهان است. همچنین در بیان دیگر صفات مؤمن فرمودند:

اوسع شیء صدرا؛ سینه اش بسیار بزرگ است. سعه صدر مؤمن بسیار است. با یک حادثه کوچک از کوره در نمی رود.

ص: ۳۳۷

۱- بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۸۵، ح ۲.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳؛ بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۳۰۵ ح ۳۷.

خیلی سینه دار است! حاج آقای دولابی می فرمود: برخی از رفقای ما این قدر سعه صدر دارند و بزرگواراند که هفتاد سال است غم و غصه دارند، ولی نشان نمی دهند. ما می دانیم در درون او چه می گذرد، ولی همیشه بالب خندان و تبسم او مواجه می شوید. نشان دادن شادی ها خوب است، ولی غم هایت را به چه کسی می خواهی نشان بدهی؟ اگر به دشمن نشان بدهی، خوشحال می شود و اگر به دوست نشان بدهی، پکر می شود. بنابراین هر چه می توانی غم هایت را پنهان کن. این خیلی قشنگ تر است. هر چه اظهار و گلایه و شکایت نکنی، خوب است. سعی کنید غم و غصه های بیرون خانه را به خانه نبرید و سر زن و بچه نریزید. مبادا اگر با زن و بچه ناراحتی کرده اید، بخواهید بر سر رفقا یا دیگران خالی کنید. حزن و اندوهت را فراموش کن. ان شاء الله یک روزی همه اندوه ها بر طرف خواهد شد.

اگر چه جمله در اندوه و دردم

یقین دارم که آخر شاد گردیم

مؤمن به درجه ای می رسد که «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱) هیچ ترس و اندوهی برای آنان نیست.» حزن و غم عارضی است، اساس ندارد.

شاد کردن دیگران

مرحوم کلینی در «اصول کافی» وقتی جنود عقل و جهل را می شمارد، می گوید: فرح و شادی از جنود عقل اند و حزن و غم و اندوه از جنود جهل.

ص: ۳۳۸

یعنی حزن و غم و اندوه مال جهنمی هاست. در بهشت حزن و ناراحتی و کدورت وجود ندارد. اگر بتوانی یک دلی را شاد کنی، بسیار کار ارزشمندی است. و این را به راحتی می توان انجام داد. گاهی انسان فرزند خودش را با یک اسباب بازی خوشحال می کند. گاهی می توان چیزی را که اهل خانه دوست دارند، از بیرون تهیه کرد و برایشان برد و خوشحالشان کرد. حتی گاهی یک جفت جوراب، یک دسته گل، یک جعبه شیرینی خانواده ات را، رفیقت را، شاگردت را و یا استادت را خوشحال می کند. خداوند به داوود فرمود: حتی اگر کسی به یک دانه خرما بنده مؤمنی را شاد کند، به همین بهانه او را به بهشت می برم.

اگر مسافرت می روید و یک هدیه ای برای برادر مؤمن می آوری، هر چند ارزش مادی چندانی ندارد، ولی معنای آن این است که من به یاد تو بوده ام، دوستت دارم. همین که دلش را شاد کردی، خیلی ارزشمند است. اصلاً روی آن نمی توان قیمت گذاشت. همین که خدا را با این کار خشنود کردی، خیلی ارزش دارد. همه دنیا در برابر آن هیچ است. امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: اگر همه دنیا را یک لقمه کنم و در دهان یک بنده مخلص خدا بگذارم، حقش را ادا نکرده ام. (۱) یعنی از نظر مادی در برابر او کاری نکرده ام. اما اینکه دلش شاد و خدا خشنود شده است، خیلی قیمت دارد، هر چند به یک دانه خرما باشد. حضرت داوود در پاسخ خداوند فرمود:

ص: ۳۳۹

۱- لو جعلت الدنيا كلها لقمه واحده ثم لقمتها من يعبد الله خالصا لرأيت اني مقصر في حقه. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵۰.

حق لمن عرفك ان لا ينقطع رجائه عنك، کسی که تو را شناخت، سزاوار است که امیدش از تو قطع نشود.

مهربان تر از مادر

خداوند رحمتش بی نهایت است و از همه به بنده هایش مهربان تر است. در داستانی خواندم که مادری دو پسر داشت: یکی سر به راه، خوب و مطیع بود و دیگری مجرم و گنهکار. پسر اولی از دنیا رفت. مادر از اینکه پسرش از دنیا رفته است، خیلی ناراحت و نگران نبود. می گفت: می دانم که کارش درست و جایش خوب است. پسر دوم که معصیتکار بود، بیمار شد و به حالت احتضار فرو رفت. مادر خیلی گریه و بی تابی می کرد.

پسر به مادر گفت: تو که برای آن برادرم ناراحتی نمی کردی، چه شده است برای من که این همه اذیت و گناه و معصیت کرده ام، این قدر ناله و فریاد می کنی؟ مادر گفت: پسر من خیالم از برادرت راحت بود که جایش خوب است و به بهشت می رود، ولی نگران توام. پسر گفت: مادر خیالت راحت باشد. چون الان به قلبم الهام شد که یک مادر این قدر به فرزندش اظهار محبت دارد و ناراحت و نگران اوست. خدایی که این مادر را خلق کرده است، چقدر به من مهربان است! نگران نباش، خدا مرا می آمرزد و به مادرش تسکین داد و او را آرام کرد. این پسر از دنیا رفت. مادر او را در خواب دید که در باغی از باغ های بهشت است. گفت: پسرم چطور شد که اینجا آمدی؟ گفت: همان که به تو

گفتم. به خدا گفتم: مادر من به من مهربان بود و حاضر نبود فرزندش در آتش بیفتد. آیا تو که هزار مرتبه از مادر مهربان تری، حاضری من در آتش بروم؟

در حدیثی آمده است که خانمی تنور را داغ کرده بود تا نان بپزد. آتش شعله می کشید و بچه اش آن طرف بازی می کرد. همان طور که خمیر را برای پختن آماده می کرد، کسی از راه رسید و گفت: این آقا را که از اینجا میگذرد می شناسی؟ گفت: نه. گفت: این آقا پیغمبر خداست. خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: یا رسول الله، سؤالی دارم. فرمود: بگو. پرسید: یا رسول الله، آیا مادر به بچه مهربان تر است یا خدا؟ پیامبر فرمود: بدون شک خدا مهربان تر است.

از رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم نقل شده است که همه محبتها و رحمت هایی که در این عالم گسترش یافته است، یک صدم رحمت خداوند است. نود و نه صدم دیگر را در قیامت ظاهر می کند:

إن الله خلق يوم خلق السموات والأرض مائه رحمه فجعل في الأرض منها رحمه، منها تعطف الوالده على ولدها. والبهايم بعضها على بعض والطير كذلك و آخر تسعه و تسعين إلى يوم القيامة فاذا كان يوم القيامة أكملها بهذه الرحمه مائه؛ (1) خداوند روزی که آسمانها و زمین را خلق کرد، یک صد رحمت آفرید. یک رحمت را در دنیا قرار داد که از همان یک رحمت مادر به

ص: ۳۴۱

فرزندش مهر می ورزد و حیوانات بعضی به بعضی دیگر علاقه دارند و همین طور پرندگان. و نود و نه رحمت دیگر را برای روز قیامت گذارد. در روز قیامت خداوند یک رحمت دنیا را هم ضمیمه آن می کند و صد رحمت را کامل می کند. بنابراین همه محبت هایی که مادران نسبت به فرزندانشان دارند، از همان یک صدم رحمتی است که خداوند در عالم گسترده است. یک شعبه ای از رحمت و محبت خداوند در دل مادر قرار داده شده است. پس خداوند چقدر مهربان است! «ارحم من کل رحیم» (۱) از هر مهربانی مهربان تر است». بلکه همه رحمت ها و رأفت ها از اوست. لذا پیامبر فرمودند: بدون شک خدا مهربان تر از مادر است. گفت: من که مادر هستم به هیچ وجه حاضر نیستم بچه ام را در این تنور بیندازم، خدای متعال چطور بندهایش را به جهنم می برد! پیامبر حالشان منقلب شد. اشک در چشمانشان آمد و گریه کردند. فرمودند: خدای متعال کسی را به آتش نمی برد، مگر اینکه از گفتن «لا اله الا الله» امتناع کند؛ (۲) یعنی صاحب خانه را قبول نکند. به یک معنا قبول نکردن صاحب خانه، یعنی جهنم و آتش. نپذیرفتن خدا، خودش آتش است و پذیرش خدا، برای انسان بهشت درست می کند. همین که به حقیقت تن دادی، این بهشت است. کسی به جهنم نمی رود، مگر اینکه از زیر بار خدا فرار کند. فرمود:

کلمه لا إله إلا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل

ص: ۳۴۲

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۸۸؛ البلد الامین، ص ۴۰۵.

۲- پند تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۷.

حصنی امن من عذابی؛ (۱) کلمه «لا-اله الا الله» قلعه ی محکم من است. کسی که آن را بگوید، داخل آن قلعه شده است. و کسی که در آن داخل شود، از عذاب من در امان است. خدای مهربان این همه پیامبر و امام فرستاده است. در درونمان وجدان و فطرت قرار داده است. راه های خیر را به ما نشان داده است و این همه مانع قرار داده تا ما به آتش نرویم. این خود ما هستیم که موانع را عقب می زنیم، وجدان و فطرت را زیر پا میگذاریم تا به آتش برسیم. «دخول الجنة رخیص و دخول النار غال؛ بهشت رفتن ارزان است و جهنم رفتن گران.» مادر هیچگاه فرزندش را در آتش نمی اندازد. این خود بچه است که شیطنت می کند و خودش را در آتش می اندازد. اگر خداوند گوشه هایی از رحمت خودش را به ما نشان بدهد، رحمتش سراسر وجودمان را فرا می گیرد و غیر از رحم چیزی از ما سر نمی زند، حتی به دشمن هم رحم می کنیم. مگر ندیدید که امامان ما به دشمن خودشان هم محبت می کردند. به معاویه آب می دادند. به ابن ملجم شیر و غذا می دادند. مگر ندیدید امام حسین علیه السلام لشکر حر را سیراب کردند. به شمر فرمودند: یک مقدار آب به من بده؛ در واقع می خواستند بگویند: بیا من به تو آب بدهم و پیش جدم از تو شفاعت کنم. اینها همه رحمت است. یکی ممکن است قبول نکند و

ص: ۳۴۳

۱- مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱۹، ح ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶.

بگوید: «النار ولا العار» (۱) یکی هم ممکن است قبول کند.

ظهور رحمت خدا در قیامت

رحمت خداوند خیلی گسترده است، هر چه بگوییم بالاتر است. این قدر خدا ارحم الراحمین است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالی رحمة حتى يطمع إبليس في رحمة؛ (۲) در روز قیامت خداوند رحمتش را به قدری می گستراند که ابلیس هم در رحمت خدا طمع می ورزد. ابلیس مظهر گمراهی و گمراه کننده است. با این وجود در رحمت خدا طمع می کند. این قدر رحمت خداوند گسترده است! در قرآن آمده است:

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ (۳) انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد، مگر اینکه همان دم دو فرشته رقیب و عتید برای نوشتن آن آماده اند. خداوند در طرف راست و چپ انسان دو مأمور گذاشته است تا اعمال انسان را بنویسند. فرشته دست راستی، خوبی ها را می نویسد و فرشته دست چپی، بدی ها را. فرماندهی با فرشته دست راستی، یعنی کاتب

ص: ۳۴۴

-
- ۱- رساله تولی و تبری، ص ۶۳ و ۱۶۲.
 - ۲- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۱.
 - ۳- سوره ق، آیه ۱۸.

حسنات است. از کتاب «نزهة المجالس» نقل شده است که کاتب حسنات روزی دو بار؛ یعنی صبح و شب عوض می شود، ولی کاتب سیئات ثابت است. در روز قیامت هزارها، بلکه میلیون ها شاهد برای حسنات انسان می آیند، ولی شاهد بدی ها یکی بیشتر نیست. وقتی میلیون ها فرشته به خوبی انسان شهادت دهند و یکی به بدی، معلوم است که شهادت فرشته های شاهد خوبی ها پذیرفته است.

رحمت فراگیر خداوند

در روایتی آمده است: شخصی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا رحمت خداوند شامل حال گنهکاران هم می شود؟ «تعم رحمه الله للعاصین؟» در همان هنگام باران می آمد. حضرت فرمود: دو کاسه بیاورید؛ یکی خیلی تمیز و زیبا و دیگری کثیف و زشت. فرمود: آن ها را زیر باران بگذارید. پس از چند دقیقه فرمودند: آن ها را بردارید. هر دو پر از باران شده بود. بعد فرمودند: «كذلك رحمه الله سبحانه تعم الطائع والعاصی؛ (۱) رحمت خداوند این چنین مطیع و گنهکار را فرا می گیرد.» یعنی هم شامل کسی که ظرفش تمیز و پاک است می شود و هم شامل کسی که ظرفش کثیف است. تفاوتش این است که آبی که در ظرف کثیف است، ممکن است آلوده شود. ولی در هر صورت رحمت او را می گیرد. این طور نیست که رحمت خدا گنهکار را نگیرد.

ص: ۳۴۵

در دعای دفن میت چنین می خوانیم: «و اسکن إلیه من رحمتک رحمه یستغنی بها عن سواک؛ و از رحمتت به او آرامش ده؛ رحمتی که به واسطه آن از رحمت غیر تو بی نیاز گردد.» بعد می گوئیم: «فانما رحمتک الظالمین؛ (۱)خدایا، رحمت تو برای ظالمین است.»

رحمت خدا و پوشش گناهان

می گویند: یک شب برای عارفی جلوه ای شد و گوشه ای از رحمت خداوند را به او نشان دادند. دید آوه چه خبر است! گفت: خدایا، این رحمتی که تو به من نشان دادی، اگر فردا برای مردم تعریف کنم، دیگر کسی به تو سجده نخواهد کرد و کسی حرف تو را گوش نخواهد داد. با این رحمتی که تو به من نشان دادی، هر کس هر چقدر گناه کند، می داند که تو او را می بخشی. خدای متعال گفت: اگر این کار را بکنی، من هم از خرابی ها و بدی های تو پرده برداری می کنم تا مردم ببینند و تو را تکه تکه کنند. گفت: خدایا آتش بس! نه تو بگو، نه من می گویم. خوبی های تو بی نهایت است و بدی های من هم بی نهایت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لو تکاشفتم ما تدافتم؛ (۲) اگر پرده ها کنار رود و رسوا شوید، یکدیگر را دفن نمی کنید.

ص: ۳۴۶

۱- العروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- امالی صدوق، ص ۴۴۶، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۵.

همه در پناه ستاریت خداوند به سر می بریم. اصلا غفران به معنای پوشاندن است؛ یعنی خدا می پوشاند و نادیده می گیرد. آیا می دانید خداوند گناهانی را که شما ظاهر نمی کنید می بخشد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: المستتر بالحسنه له سبعون ضعفًا والمذبح له واحد والمستتر بالسيئه مغفور له والمذبح لها مخدول؛ (۱) کسی که حسنه خود را پنهان دارد، هفتاد برابر پاداش می بیند. و کسی که آن را آشکار کند. یک پاداش دارد. و کسی که گناه خود را پوشیده دارد، گناهش بخشیده می شود. و کسی که آن را علنی و افشا کند، خوار و ذلیل خواهد شد در این حدیث چقدر بشارت خوابیده است. به هر کجا دست می اندازی بشارت است. راه به سوی خدا و بهشت است. بنابراین تمام گناهانی را که مرتکب شده ای و خودت می دانی و خدای خودت و هیچ کس خیر ندارد، مورد عفو و بخشش قرار می گیرد. اما کسی که علنی گناه می کند، یا آن را برای دیگران بازگو می کند، در دنیا و آخرت خوار می شود. همه حدود و تعزیرات و شلاق ها و آبروریزی ها به خاطر اظهار گناه است. اظهار گناه از خود گناه بدتر است. اگر کسی سه روز، بدون هیچ عذری، علنی روزه بخورد، حکمش اعدام است. خیلی فرق می کند با کسی که مخفیانه روزه خورده است. چون کسی که علنی گناه می کند، حرمت شکنی

ص: ۳۴۷

می کند و راه همه را به سوی گناه باز می کند و جرأتشان را برای گناه کردن زیاد می کند. اصلاً بازگو کردن گناه یکی از گناهان کبیره است. کسی که بیاید و گنااهش را برای دیگران بگوید، گناه بزرگی کرده است و عاقبت آن خفت و خواری است. خداوند می گوید: هر چه را پوشاندی، من می بخشم. بنابراین پوشیده ها را می توانیم خط بزیم. بر گناهان پوشیده قلم عفو می خورد. باید یک فکری به حال گناهان علنی کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لا تهتكوا أستارکم عند من یعلم اسرارکم؛ (۱) پرده خویش را پیش کسی که از اسرار شما آگاه است ندرید!

شهادت بر گناه

اگر کسی جرمش را پیش قاضی و حاکم نگوید و اظهار نکند و شاهی بر آن نباشد، قاضی نمی تواند کاری بکند. خدای مهربان برای اثبات زنا گفته است: چهار شاهد عادل باید جریان زنا را به عینه دیده باشند تا بتوانند شهادت بدهند. صرف ملاقات زن و مرد، یا تماس گرفتن، یا پهلوی هم خوابیدن، نمی تواند اساس شهادت باشد. باید با دو چشم، عین واقعه زنا را دیده باشد؛ آن هم نه یک نفر، بلکه چهار نفر و نه هر کس، بلکه چهار نفر عادل که بتوان پشت سرشان نماز خواند. تازه اگر سه نفر مرد با تمام خصوصیات که

ص: ۳۴۸

گفته شد، شهادت بدهند و نفر چهارمی برای شهادت نبود، آن سه نفر حد و تازیانه می خوردند و تنبیه می شوند که چرا چیزی را گفتید که نمی توان ثابت کرد. آیا با این شرایط و خصوصیات چنین شهادتی عادتاً امکان دارد؟ من گمان نمی کنم چنین شهادتی اتفاق بیفتد. تازه کسی که از روی کنجکاوی و تفتیش این صحنه را دیده باشد، عادل نیست و نمی تواند شهادت بدهد. اما برای قتل، دو نفر شاهد عادل کافی است. ببینید خداوند چقدر راه ها را بسته تا آبر و حفظ شود! افشا نشدن خیلی مهم است.

توبه، گریز از حدود الهی

پیامبر و امام هم اگر حدی جاری کرده اند، عموماً مواردی بوده است که خود طرف آمده و اقرار کرده است. این هم از روی نفهمی طرف بوده است. نباید اقرار می کرد. شاید از جهنم می ترسیده است، ولی باید می دانست که وقتی که توبه کند پاک می شود؛ دیگر جهنم نیست، گناه خط می خورد. حتماً مسأله را نمی دانسته است. روایات حد زنا را ببینید. امام علیه السلام هر چه می خواستند راهی برای او باز کنند تا حد نخورد، اصرار می ورزید و اقرار می کرد.

در روایتی آمده است که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین، من زنا کرده ام. مرا پاک گردان؛ یعنی حد بزن. حضرت فرمودند: شاید عقل درست و حسابی نداشته ای و هر مرتبه بهانه ای برای او آوردند تا او را منصرف کنند. تا اینکه چهار مرتبه آمد و اقرار کرد و حد زنا بر او ثابت شد. در این هنگام حضرت امیر علیه السلام غضبناک شدند و

فرمودند: چقدر زشت است کسی از شما بیاید و گناه خودش را بگوید و خودش را در برابر مردم مفتضح کند. «افلا تاب فی بیه؛ آیا او نمی توانست در خانه خود توبه کند.» و این گونه خودش را رسوا نکند! بعد فرمودند: فوالله لتوبته فیما بینہ و بین الله افضل من إقامتی علیه الحد؛ (۱) به خدا سوگند، اگر بین خود و خدایش توبه کرده بود، بهتر از این بود که من حد زنا بر او جاری کنم. مگر خدا نیازمند تازیانه و شلاق است؟ خداوند با استغفار و توبه و پشیمانی می بخشد، چرا باید تازیانه بخوری یا گرفتار شوی و آبرویت برود! پیامبر و امام دوست نداشتند کسی بیاید اقرار کند. از این کار ناراحت می شدند و رویشان را بر می گرداندند.

اقرار جاهلانه

در روایت دیگری آمده است: خانمی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، مرا پا کم کنید. حضرت سؤالاتی از او کردند، بلکه راه فرار برایش بیابند، ولی او به همه شرایط حد اقرار کرد. چون آن زن حامله بود، حضرت فرمودند: برو بعد از اینکه وضع حمل کردی بیا. پس از مدتی باز نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: من وضع حمل کردم، مرا پاک کنید. حضرت امیر علیه السلام تجاهل کردند؛ یعنی به گونه ای برخورد کردند که گویا او را نمی شناسند. فرمودند: تو را از چه پاک کنم؟

ص: ۳۵۰

گفت: من زنا کرده ام. باز حضرت همان سؤالات دفعه قبل را از او پرسیدند تا بلکه اقرار نکنند، ولی باز به همه شرایط حد اقرار کرد. حضرت فرمودند: فرزند تو نیاز به شیر دارد. بر و دو سال او را شیر بده، بعد بیا. زن رفت و بعد از دو سال آمد و گفت: دو سال فرزندم را شیر دادم، یا امیرالمؤمنین مرا پاک کن! حضرت باز تجاهل کردند و فرمودند: تو را از چه پاک کنم؟ زن گفت: زنا کرده ام. حضرت مجدد چند سؤال از او کردند و او به همه شرایط حد باز اقرار کرد. حضرت فرمودند: فرزند تو نیازمند سرپرست است، کسی باید از او نگهداری کند تا عاقل شود. بر و به او آب و غذا بده و مواظب او باش تا از بام نیفتد، یا در چاهی سقوط نکند تا بزرگ شود. زن گریان برگشت. در راه یک آدم نفهم تر از خودش او را دید. گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: چند مرتبه نزد امیرالمؤمنین آمده ام تا مرا پاک کند، هر مرتبه به بهانه ای مرا باز گردانده است. این مرتبه هم فرموده است: برو از فرزندت نگهداری کن تا بزرگ شود. می ترسم مرگ علی فرا برسد و من پاک نشده باشم. آن شخص گفت: من از فرزند تو نگهداری می کنم. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. آن شخص گفت: من از فرزندش نگهداری می کنم. حضرت خیلی ناراحت شدند که یک شخص این قدر نفهم است که حاضر است بچه ای را نگهداری کند تا مادرش را سنگسار کنند. (۱)

ص: ۳۵۱

احکام اسلام از بالا آمده و روی صفات خدا پیاده شده است. خدا ستار و غفار است؛ گناه را می پوشاند و می بخشد. «یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح؛ ای خدایی که زیبایی ها را آشکار می کنی و زشتی ها را می پوشانی.» دعای بسیار عجیبی است!

(۱)

ص: ۳۵۲

۱- علامه مجلسی رحمت الله علیه، از کتاب «عده الداعی» نقل می کند که عمر بن شعیب می گوید: جدم از پیامبر بزرگوار اسلام شنید که روزی حضرت جبریل علیه السلام بر من نازل شد و در حالی که شادمان و خندان بود بر من سلام کرد. من نیز جواب سلام او را دادم و گفتم: علیک السلام یا جبرائیل. جبرائیل علیه السلام عرض کرد: همانا خداوند عز و جل هدیه ای برای تو فرستاده است و آن کلماتی از گنج های بهشت است که خدا به تو کرامت فرموده است. گفتم: ای جبرائیل، آن کلمات چیست؟ گفت: آن کلمات این چنین است: یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح، یا من لم یواخذ بالجریره و لم یهتک الستر، یا عظیم العفو، یا حسن التجاوز، یا واسع المغفره، یا باسط الیدین بالرحمه، یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی، یا کریم الصفح، یا عظیم المن، یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها، یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا و یا غایه رغبتنا، اسئلك یا الله أن لا تشوه خلقی بالنار. رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم به جبریل فرمود: ثواب این کلمات چیست؟ جبریل علیه السلام گفت: هیئات، هیئات که کسی بتواند آن را به شماره آورد. اگر تمام ملائکه هفت آسمان و هفت طبقه زمین بخواهند ثواب آن را توصیف کنند تا روز قیامت، قادر نیستند حتی جزئی از یک جزء این کلمات را توصیف نمایند. هنگامی که بنده ای خدا را بخواند و بگوید: «یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح»؛ (ای خدایی که زیبایی را آشکار و زشتی را پنهان می سازی)، خدا او را پوشانده و در دنیا بر او رحمت می فرستد و در آخرت او را جمیل و زیبا می گرداند و با هزار پرده در دنیا و آخرت او را می پوشاند. هنگامی که بگوید: «یا من لم یواخذ بالجریره و لم یهتک الستر»؛ (ای خدایی که به گناه مؤاخذه نمی کنی و پردگانگهکاران را نمی دری)، خدا او را در قیامت محاسبه نمی فرماید و در روزی که همه پرده ها پاره می شود و به کناری می رود از او پرده دری نمی فرماید. هنگامی که بگوید: «یا عظیم العفو»؛ (ای صاحب عفو بزرگ)، خدا گناهان او را می آمرزد، حتی اگر همچون کف دریا زیاد باشد. هنگامی که بگوید: «یا حسن التجاوز»؛ (ای خدایی که از بدان به نیکویی در می گذاری)، خدا نیز از او می گذرد، حتی اگر گناهانی چون سرقت و شرب خمر و گناهان هولناک و دیگر کبائر را مرتکب شده باشد. هنگامی که بگوید: «یا واسع المغفره»؛ (ای کسی که مغفرت و آمرزشت بسیار و گسترده است). خداوند هفتاد باب از رحمت بر او می گشاید و او را در رحمت خویش فرو می برد تا هنگامی که از دنیا خارج شود. وقتی که بگوید «یا باسط الیدین بالرحمه»؛ (ای خدایی که دست هایت به لطف و رحمت گشوده است)، خداوند دست رحمتش را بر او می گشاید. هنگامی که بگوید: «یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی»؛ (ای آن که از هر راز نمان آگاهی، ای پناه و مرجع همه شکوده ها)، خداوند ثواب همه مصیبت دیددها و همه مردم، اعم از سالم و مریض و زیان دیده و مسکین و فقیر را تا روز قیامت به او عطا می فرماید. هنگامی که بگوید: «با کریم الصفح»؛ (ای کریمی که از روی مهر از گناه در می گذاری)، خداوند کرامت انبیا را به او عطا فرماید. هنگامی که بگوید: «یا عظیم المن»؛ (ای کسی که منتهی بزرگ بر بندگانت داری)، روز قیامت آرزویش را برآورده سازد و آرزوهای خوب همه مردم را نیز برای او برآورد. هنگامی که بگوید: «یا مبتدئا بالنعم

قبل استحقاقها»؛ (ای خدایی که بدون سابقه استحقاق نعمت هایت را ارزانی داشتی)، خدا اجر تمام کسانی که نعمت هایش را شکر گزارده اند، به او عنایت فرماید. هنگامی که بگوید: «یا ربنا و یاسیدنا»؛ (ای پروردگار ما و ای سید ما)، خداوند به ملائکه اش می فرماید: ای فرشتگان من شاهد باشید که من او را آمرزیده و به عدد تمام مخلوقات بهشت و جهنم و هفت آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و قطره های باران و انواع مخلوقات و کوه ها و سنگریزه ها و عرش و کرسی به او اجر و ثواب عطا نمودم. هنگامی که بگوید: «یا مولانا»؛ (ای آقای ما)، خداوند قلب او را پر از نور ایمان گرداند هنگامی که بگوید: «یا غایه رغبتنا»؛ (ای منتهای مطلوب ما)، خدا روز قیامت آنچه را که او و دیگر خلائق به آن رغبت دارند، به او عطا فرماید. هنگامی که بگوید: «اسئلك یا الله أن لا تشوه خلقی بالنار»؛ (ای خدا، از تو درخواست می کنم که خلقت مرا با آتش، زشت و قبیح نگردانی)، خداوند جبار می فرماید: او را از آتش آزاد گردانیدم. ای ملائکه من شاهد باشید که او و پدر و مادرش و برادرانش و خانواده و فرزندان و همسایگانش را از آتش آزاد گردانیدم و شفاعت او را در مورد هزار نفر که آتش بر آنها واجب شده است می پذیرم. ای محمد، این کلمات را به متقین بیاموز و به منافقین یاد مده؛ چون این دعایی است مستجاب، هر کس آن را بخواند - انشاء الله - به اجابت می رسد و این دعای اهل «بیت المعمور» است که در هنگام طواف به دور بیت المعمور، خدا را به آن می خوانند. (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۹۸)

احکام الهی بر اساس این دعا آمده است. باید خوبی‌ها را ظاهر کنید و بدی‌ها را بپوشانید. اصلاً بازگو نکنید، حتی نزد پیغمبر خدا و امام که محرم اسرار خدا هستند. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «انا لنصافح أكفا نری قطعها؛ (۱) ما با بعضی از دست‌ها مصاحفه می‌کنیم که باید بریده شود.» یعنی بارها دزدی کرده است.

امام همه کارهای خوب را می‌بیند و کارهای بد را نادیده می‌گیرد. او محرم اسرار خداست. چیزی از بدی‌ها و زشتی‌ها نمی‌گوید. مگر اینکه خودش اقرار یا علنی کند. می‌بینیم که بهشت رفتن آسان و جهنم رفتن مشکل است. باید اقرار کنی، یا شاهد شهادت بدهند. بسیاری از حکم‌هاست تا طرف اقرار نکند، هیچ کار نمی‌توان انجام داد. البته حقوق دیگران را حتماً باید مراعات کرد. باید زود ادا کرد، ولی گناهی که بین خود و خداست را فرمودند: «المستتر بالسیئه مغفور له»؛ یعنی اگر گناهان را پنهان کردی، خدا می‌بخشد. حتی اگر کسی بتواند حقوق دیگران را بدهد و از چنگ عقوبت فرار کند، خوب است. یعنی مال دیگران را بدون زندان و رسوایی بدهد.

اقرار به گناهان در پیشگاه خدا

ص: ۳۵۴

۱- رنگارنگ، ج ۱، ص ۱۹۵.

اما گناهانی که بین تو و خداست، این ها را هیچ کجا اقرار نکن، حتی پیش قاضی، حتی پیش پیغمبر یا امام. اقرار به گناه را فقط برای خدا بگذار. اقرار به گناهان پیش خداوند در دعاهای ما ستوده شده است. هر چه در پیشگاه خداوند به گناهان خود اقرار کنیم، خوب است. در دعای کمیل می خوانیم: و قد أتيتك يا إلهي بعد تقصيري و اسرافي علي نفسي معتذرا نادما منكسرا مستقيلا منيا مقرا مدعنا معترفا...؛(۱) خداوند! بعد از تقصیر و ستم بر نفس خود با عذرخواهی و پشیمانی و شکسته دلی و تقاضای عفو و آمرزش و توبه و زاری و اقرار و تصدیق و اعتراف به گناهان خود به درگاہت باز آمده ام. یا در مناجات شعبانیه که مناجات امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهما السلام است، می خوانیم: إلهي إن عفوت فمن اولي منك بذلك و إن كان قد دنا أجلي و لم يدنني منك عملي فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك وسیلتی؛(۲) خداوند! اگر تو مرا عفو کنی، چه کسی سزاوار تر از تو به عفو است. و اگر اجلم نزدیک شده و عمل صالحم مرا به تو نزدیک نکرده است، من هم اقرار به گناهانم را وسیله عفو قرار دادم. یعنی خود اقرار به گناه در پیشگاه خداوند اسباب بخشش و گذشت

ص: ۳۵۵

۱- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۲- مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان، مناجات شعبانیه.

اوست. همین که انسان واقعا بگوید: خدایا، من بد هستم! خدایا، من غلط کردم! خدا هم او را می بخشد. خدا خیلی مهربان است. رحمتش بسیار گسترده است. برخی افراد گناه را می بینند و برخی دیگر خدا را. کدام بهتر است؟ البته انسان گناه گداری گناهش را ببیند و سرش پایین بیاید خوب است. اما اگر همیشه گناه را ببیند و مأیوس شود یا راهش بسته شود، بهتر است خدا را ببیند. بین کسی که خدا را می بیند و کسی که گناهش را می بیند، خیلی تفاوت است. وقتی انسان خدا و بخشش و کرم او را می بیند، وقتی می بیند او «اظهر الجمیل» است، بال و پر می گیرد، جان می گیرد. إذا رایت مولای ذنوبی فزعت و إذا رایت کرمک طمعت؛ (۱) ای مولای من، هر گاه که به گناهانم می نگرم، زار می نالم و چون به کرم و احسان بی پایان تو نظر می کنم، طمع بسته و امیدوار می گردم! کسی از مرحوم آیت الله نجفی مرعشی نقل می کرد که آن قدر رحمت و بخشش خدا زیاد است که ما نمی توانیم به مردم بگوییم؛ چون اگر بگوییم، مردم جری می شوند. یعنی عموم مردم نمی فهمند و درک نمی کنند و جنبه ندارند. طاقت نمی آورند و سوء استفاده می کنند؛ و الا از رحمت خدا هر چه بگویی کم گفته ای.

راه های نفوذ شیطان

ص: ۳۵۶

۱- مفاتیح الجنان، اعمال ماه رمضان، دعای ابو حمزه ثمالی .

شیطان وقتی از درگاه خداوند رانده شد، به اغوا و گمراه کردن بنی آدم کمر بست. گفت: حالا که آدم خلیفه الله و نماینده خدا شد و من ملعون و مطرود او شدم، هر چه زورم برسد، به اولاد آدم شکنجه می دهم و از راه به درشان می کنم. خدا هم برای امتحان بشر دست شیطان را باز گذاشته است. البته خلقت شیطان هم از روی حکمت و لطف و رحمت است. شیطان به خدا گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»؛ (۱) به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان خالص تو را از میان آن ها. یعنی کسانی را که با صاحبخانه کار دارند و خود خدا را می خواهند، نمی توانم گمراهشان کنم. به سراغ کسانی می روم که ریگی به کفش ندارند. خلاصه بعد از آنکه از درگاه خداوند رانده شد، از خدا خواست تا قیامت به او مهلت بدهد. خدا هم تا زمان ظهور به او مهلت داد، نه تا قیامت. (۲) آن گاه شیطان گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَنْتَهُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»؛ (۳) من بر سر راه مستقیم تو، در برابر بنی آدم کمین می کنم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آن ها به سراغشان می روم. و بیشتر آنان را شکر گزار نخواهی یافت. یعنی چهار طرف بنی آدم کمین می کنم و به تعبیری اطرافش را مین

ص: ۳۵۷

۱- سوره ص، آیه ۸۲ و ۸۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۴، ح ۴۶.

۳- سورۃ اعراف، آیه ۱۶ و ۱۷.

گذاری می‌کنم. با پول و شهوت و دنیا مغلوبش می‌کنم. آن چنان دنیا را در دیدگانش تزیین می‌کنم که حال خودش را نفهمد. از چهار طرف راه را بر او می‌بندم. البته بعضی از مفسران گفته‌اند: «لآتینهم من بین أیدیهم»؛ یعنی دنیا را برای او جلوه می‌دهم. دنیایی که پیش روی اوست. دنیای فانی و پوچ را. او را اسیر پول و مقام و شهرت و ریاست می‌کنم. به گونه‌ای که به خاطر آن‌ها حاضر است به هر ذلتی تن بدهد. حاضر است هر گناهی را مرتکب شود. «و من خلفهم»؛ یعنی کاری می‌کنم که آخرت را فراموش کند. «و عن ایمانهم»؛ یعنی کاری می‌کنم که با خوب‌ها و اصحاب یمین رابطه دوستی برقرار نکند. «و عن شمائلهم»؛ یعنی راه باطل را برای او جلوه می‌دهم. شیطان همه دام‌های خود را برای بنی آدم گسترده است. در حالات مرحوم شیخ حسن علی نخودکی نوشته‌اند که فرمود: دیدم شیطان گاهی نود و نه تا کار خوب دستور می‌دهد تا اعتماد شما را جلب کند و در صدمین کار زهر خودش را می‌ریزد. خیلی باید مواظب باشیم. به شکل‌های مختلف ظاهر می‌شود. اگر به شکل خودش بیاید کسی حرف او را گوش نمی‌دهد. گاهی به صورت رفیق‌های جذاب ظاهر می‌شود. و گاهی هم در لباس دین نمایان می‌شود. مگر علی محمد باب نبود؟ از شر شیطان جنی و انسی و افکار شیطانی و شیطان درونی و نفس اماره که پدر جد شیطان است، باید به خدا پناه برد.

گریز از شیطان

ص: ۳۵۸

وقتی شیطان از چهار طرف بنی آدم را به محاصره خود در بیاورد و در کمین او بنشیند، چه باید کرد؟ در روایت آمده است: وقتی شیطان این طور گفت، ملائکه به جزع و فزع افتادند. نسبت به بنی آدم رقت کردند. گفتند: پروردگارا، اگر بنی آدمی از چهار طرف در محاصره باشد، چه می تواند بکند؟ خدای متعال فرمود: ای ملائکه من، دو راه برای بنی آدم باز گذارده ام: **فإذا رفع يده إلى فوق في الدعاء على سبيل الخضوع و وضع جبهته على الأرض على سبيل الخشوع غفرت له ذنب سبعين سنة؛** (۱) پس هر زمان که دست های خود را با حالت خضوع به دعا به سوی آسمان بلند کند و صورت خود را با خشوع بر روی زمین قرار دهد، گناه هفتاد سال او را می آمرزم. یعنی خضوع و خشوع به پیشگاه خداوند، راهی برای فرار از دام های شیطان است. فرمود: **وَإِذَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** ؛ (۲) و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست. پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد خدا می افتند و ناگهان بینا می گردند.

ص: ۳۵۹

۱- بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۵۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۲۰۰ و ۲۰۱.

قطعا من و شما زمین خورده شیطان هستیم، مگر اینکه خدا کمکمان کند. هرگاه وسوسه های شیطان به سراغتان آمد، یا دست به دعا بلند کنید و به خدا پناه ببرید و یا به سجده بیفتید و از او کمک بگیرید و خودتان را دریابید و با خدا پیوند داشته باشید. خداوند خیلی مهربان است. از رحمتش نا امید نباشید. فرمود: هر کس با خضوع و خشوع دست به دعا بردارد، یا به سجده بیفتد، من گناه هفتاد سال او را می بخشم. یک خدای این چنین مهربان! در دعای ماه شعبان آمده است: «شعبان الذی حففته بالرحمه و الرضوان»؛(۱) شعبانی که خداوند آن را با رحمت و رضوان خودش پر کرده است؛ یعنی این قدر رحمت ریخته است که کسی نیست آن ها را جمع کند. در آخر دعا هم می خوانیم: «قد اوجبت لی منک الرحمه و الرضوان»؛ یعنی روز قیامت مرا به گونه ای قرار ده که لطف و رحمتت را بر من واجب کرده باشی. خداوندا، به شخصیتی که رحمتت واسع و توسع است، یعنی امام زمان علیه السلام، به همه ما ایمان و معرفت کامل عنایت فرما و بر محبت و ولایت ما بیفزای! خداوندا، هر خیری که به چهارده معصوم عنایت کردی، به ما نیز عنایت فرما و هر شری را که از آنان دور فرمودی، از ما دور بفرما! بحق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین.

ص: ۳۶۰

۱- مفاتیح الجنان، اعمال مشترک ماه شعبان .

والله لو أحبنا حجر حشره الله معنا؛ به خدا سوگند، اگر سنگی ما را دوست داشته باشد، خداوند آن سنگ را با ما محشور می کند.

(امام باقر علیه السلام)

کار همیشگی خدا و فرشتگان

گمان نمی کنم ذکری زیباتر و جامع تر و کامل تر از ذکر صلوات وجود داشته باشد. اگر کاری بهتر از صلوات بر محمد و آل او بود، خدا و ملائکه هم همان کار را می کردند. خداوند متعال و ملائکه چه می کنند؟ قرآن پاسخ می دهد:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ (۱) خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

ص: ۳۶۱

کار همیشگی خدا و ملائکه صلوات فرستادن بر پیامبر است. ان شاء الله هر وقت انسان متذکر شد، بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد تا همکار خدا و ملائکه شود. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: در یک آیه آمده است: **يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ؛** (۱) فرشتگان (تمام) شب و روز را تسبیح می گویند و سست نمی گردند. یعنی ملائکه شب و روز مشغول تسبیح خدا هستند و هیچ سستی در این کار ندارند. از طرف دیگر فرمودند: خداوند و ملائکه دائما مشغول صلوات فرستادن هستند. چگونه بین این دو را جمع کنیم؟ حضرت فرمودند: صلوات مشتمل بر تسبیح خداوند هم هست. (۲)

نشانه ها و آثار محبت

در روایات از قول اهل بیت علیهم السلام آمده است: شیعیان ما کسانی هستند که در شادی ما شادند و در غم ما غمگین اند و ما را دوست دارند. امام هشتم علیه السلام به ابن شیبب فرمودند:

یا ابن شیبب إن سرک أن تكون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعلیک بولایتنا فلو أن رجلا تولى حجرا لحشره الله معه يوم القيامة؛ (۳) ای پسر شیبب

ص: ۳۶۲

۱- سورۀ انبیاء، آیه ۲۰.

۲- مستدرک الوسائل، ص ۵، ص ۳۲۹.

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶، به نقل از امالی صدوق، مجلس ۲۷، ح ۵.

اگر دوست داری در درجات بلند بهشت با ما باشی و این امر تو را خشنود می کند، باید در غم ما غمگین و در شادی ما شادمان باشی. و بر تو باد به ولایت و محبت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت او را با همان سنگ محشور می کند. یعنی این یک امر حتمی و قاعده طبیعی است که انسان با محبوبش محشور می شود. امام باقر علیه السلام فرمودند: والله لو أحبنا حجر حشره الله معنا و هل الدين إلا الحب؛(۱) به خدا سوگند، اگر سنگی ما را دوست داشته باشد، خداوند آن سنگ را با ما محشور می کند. و آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟ یعنی ناامید نباش، حتی اگر سنگ هم باشی و آن ها را دوست بداری، با آن ها محشور می شوی.

محبت موجودات عالم

موجودات عالم اهل محبت هستند و محبت را احساس می کنند. از آیات قرآن و روایات معصومین علیهما السلام استفاده می شود که موجودات عالم، هم تسبیح خدا می گویند، هم شعور دارند و هم محبت. چگونه یک درخت خشکیده از فراق پیامبر خدا ناله کرد؛ درختی که حضرت به آن تکیه می دادند. پیغمبر خدا دست محبتی بر آن کشیدند تا آرام شد. امام صادق علیه السلام

ص: ۳۶۳

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۵، ح ۵۷.

فرمودند: اگر حضرت دستی بر آن نمی کشیدند، تا قیامت ناله می کرد. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کوه احد رسیدند و فرمودند: هذا جبل احد یحبنا و نحبہ؛ (۲) این کوه احد است؛ ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم. کوه احد سنگ و خاک است، ولی اهل محبت است. با محبت به آن ها راه می دهند. اگر شما هم اهل محبت باشید، به شما هم راه می دهند. اگر کسی اهل محبت بود، محبتش ظهور و بروز می کند، در شادی اهل بیت علیهما السلام شاد است و در حزن و اندوه آنان محزون است.

تخفیف عذاب برای ابولهب

در روایات آمده است: اگر غیر مؤمن و غیر مسلمان هم در شادی و غم ما شریک باشند بهره مند می شوند. مرحوم محدث قمی در کتاب «کحل البصر فی حالات سیدالبشر» آورده است: ابولهب عموی پیامبر بود. عموی بدی هم بود. حتی یک سوره در مذمتش نازل شد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»؛ (۳) بریده باد هر دو دست ابولهب (مرگ بر او باد!) «چقدر پیامبر خدا را اذیت کرد!»

اما درباره همین ابولهب آمده است: عباس عموی پیامبر، برادرش ابولهب را پس از مرگش در خواب دید. به او گفت: چه خبر؟ پاسخ داد: من

ص: ۳۶۴

۱- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۲۶ و ۳۶۵.

۲- اعلام الوری، ص ۱۲۳؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲.

۳- سوره تبت، آیه ۱.

در عذابم. چون با برادر زاده ام، پیغمبر خدا به مخالفت و ستیز برآمدم، در عذاب و زحمتم، ولی هفته ای یک بار شب های دوشنبه در عذاب من تخفیف داده می شود. و این به خاطر این است که از تولد پیامبر شادمان شدم. خیلی عجیب است! ابولهب کافر مطلق است و دشمن سرسخت پیامبر خداست و یک سوره در مذمتش نازل شده است، اما به خاطر شادی در تولد پیامبر در عذابش تخفیف داده اند.

گفته بود: عبدالله، برادر کوچکم بچه نداشت و ما غصه این را می خوردیم که برادرمان فرزندی ندارد. این ها همه روی حساب برادری بود. یک روز ثویبه، کنیز ابولهب، آمد و بشارت داد که برادرم فرزندی پیدا کرده است. من آن قدر خوشحال شدم که ثویبه را به خاطر این بشارت آزاد کردم. خدای متعال هم به خاطر این که در تولد پیامبر شادی کردم، در عذاب من تخفیف داده است. ابن جوزی می گویند: در جایی که خداوند با ابولهب کافر، به خاطر شادی در ولادت پیامبرش این چنین می کند، با مسلمانی که معتقد به پیامبر است و در ولادت پیامبر شاد است، چه خواهد کرد! (۱)

عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

ما درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خیلی کوتاهی می کنیم. ببینید مسیحی ها درباره حضرت عیسی علیه السلام چه می کنند. یکی از مراجع می فرمودند: زمانی یکی از بستگان ما به بیروت رفته بود. وقتی وارد شهر می شود، می بیند همه

ص: ۳۶۵

۱- این داستان نیز در سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۳ آمده است.

جایز از نور و روشنایی است. تعجب کرده بود که چه خبر است؟ گفته بودند: امشب شب تولد حضرت مسیح است. مسیحی ها حتی خانه های مسلمانان و یهودیان را نیز چراغانی کرده و جشن گرفته بودند. این در حالی است که حضرت عیسی آرزویش این است که از امت پیغمبر اسلام باشد. در روایت آمده است: حضرت موسی، حضرت ابراهیم و انبیای عظام علیهما السلام همه می گفتند: ای کاش ما از این امت و از پیروان پیامبر اسلام و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم. پیامبر اسلام مقام اول را در عالم کسب کرده است. یعنی در مقام بندگی در درجه اول قرار دارد. رتبه اول در عالم هستی و در همه قرون و اعصار و در بین همه انبیا و اولیای الهی برای پیامبر اسلام است. پیغمبر ما واقعا ناشناخته و گمنام است. حضرت امیرعلیه السلام یک مقدار از فضائل پیامبر را رو کرده است، وگرنه آن حضرت خیلی گمنام است. کدام یک از پیامبران نامش در کنار نام خدا آمده است؟ تا کسی نام او را نیاورد، مؤمن و پاک نمی شود. اگر کسی به پیامبری آن حضرت اقرار نکند، کافر و نجس است. خداوند فرمود: **وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ**؛ (۱) و ما آواز، تو را بلند ساختیم. خداوند نام پیامبرش را پر آوازه کرده است. پیامبر اسلام شخصیتی است که همه انبیا در زیر پرچم او هستند. همه امام ها دست نشانده او هستند. همه به محبت او و ارتباط با او افتخار می کنند.

ص: ۳۶۶

شخصیتی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من بنده ای از بندگان این پیامبرم. عده ای از علمای یهود و نصارا آمدند و از حضرت علیه السلام سؤال های مهمی کردند. حضرت امیر علیه السلام بدون تأمل همه را جواب دادند. آن ها خیلی تعجب کردند. گفتند: شما همان پیامبری هستی که حضرت موسی و عیسی علیهما السلام خبر داده اند؟ فرمودند: نه. مرا با پیامبر اسلام اشتباه نکنید. «انما انا عبد من عید محمد؛ (۱) من تنها بنده ای از بندگان محمد هستم.» این بدان معناست که همه هستی عبد پیامبر است؛ چون امیرالمؤمنین سر عالم است، تقسیم کننده همه آسمان ها و زمین هاست. تقسیم کننده بهشت و جهنم است. بر اساس روایات حضرت امیر علیه السلام همه کاره عالم است. وقتی او بگوید من عبد پیغمبرم، من زمین خورده پیامبرم، یعنی همه هستی در اختیار پیغمبر است، همه هستی عبد پیغمبر است. وقتی یک ضربت شاگرد پیامبر برتر و بالاتر از عبادت ثقلین، یعنی جن و انس باشد، یک ضربت پیامبر چقدر ارزشمند است! آیا می توان عبادت و کار پیامبر را ارزش گذاری کنیم؟ مثلاً- یک «سبحان الله» پیغمبر چقدر قیمت دارد؟ نمی فهمیم. چون قیمت فعل به فاعل است. فاعل بسیار بزرگ و شریف است! بسیار با عظمت است!

ص: ۳۶۷

اصلا خدای متعال می فرماید:

لولاك لما خلقت الأفلاك؛ اگر تو نبودی افلاك را نمی آفریدم. دمن هستی را به خاطر تو خلق کردم؛ یعنی علت غایی خلقت پیامبر اسلام است. حضرت امیر علیه السلام درباره خلقت نور پیامبر می فرماید:

كان الله ولا شيء معه فاول ما خلق نور حبيبه محمد صلى الله عليه وآله قبل خلق الماء والعرش والكرسى و السماوات والأرض واللوحي والقلم والجنه والنار والملائكه و آدم و حواء باربعه وعشرين و اربعمائه ألف عام واقفا يسبحه ويحمده والحق تبارك و تعالى ينظر إليه و يقول: يا عبدى أنت المراد و المرید و أنت خيرتى من خلقى و عزتى و جلالى لولاك ما خلقت الأفلاك من أحببك احبته و من ابغضك ابغضته؛(۱) خدا بود و چیزی با او نبود. نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور محبوبش، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. درست ۴۲۴۰۰۰ سال پیش از آفرینش آب و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و آدم و حوا. این نور هزار سال در پیشگاه خداوند عزوجل تسبیح و حمد می کرد و خداوند تبارک و تعالی به او می نگریست و می فرمود: ای بنده من تو مراد و مرید من

ص: ۳۶۸

هستی! تو بهترین مخلوقات منی! به عزت و جلالم سوگند، اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم. کسی که تو را دوست بدارد. دوستش دارم و کسی که با تو دشمنی ورزد با او دشمنم. در این حدیث خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: یا عبدی؛ ای بنده من! یعنی تو عبد من هستی. در حقیقت می خواهد بگوید: همه خیرها و خوبی ها در عبودیت خداوند است. بعد در تعبیر بسیار بلندی می فرماید: «أنت المراد و المرید؛ تو مراد و مریدی.» پیامبر مراد خداست، یعنی خداوند مرید اوست و پیامبر هم مرید خداست. مراد و مقصود خدا، پیامبر است و مراد و مقصود پیامبر هم خداست. «انت الخیره من خلقی؛ تو برگزیده خلق منی. لولاک ما خلقت الافلاک»؛ یعنی اگر تو نبودی، نه آسمانی، نه زمینی، نه عرشی، نه لوحی، نه قلمی، نه امیرالمؤمنینی، نه فاطمه زهرا و نه امام زمان، و هیچ کدام از انبیا و امامان را خلق نمی کردم. قطعاً مقصد خلقت، پیامبر خداست. در همان حدیث می فرماید: نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلالو کرد و دوازده نور دیگر به وجود آمد. همه از شعاع نور پیامبر خدا بودند. امام زمان علیه السلام که هم نام و هم کنیه پیامبر خداست، یک شعاع از نور آن حضرت است.

شدت خیر خواهی

شدت دلسوزی و خیر خواهی که پیامبر خدا دارد، بسیار عجیب است! خداوند می فرماید:

ص: ۳۶۹

لَعَلَّكَ يَإِخُوعُ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛^(۱) گویی به خاطر این که آن ها ایمان نمی آورند، می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی! پیامبر خدا جانش را گذاشته است که چرا ابولهب ایمان نمی آورد! پیامبر ما چه کرده است که میلیاردها انسان «لا اله الا الله» می گویند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، حج می روند، زکات می دهند، جان می دهند. مرحوم آیت الله بهاء الدینی بارها می فرمودند: تمام هستی، حتی امام ها سر سفره یک نفرند و آن هم پیغمبر خداست.

در فراق پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

حضرت زهرا علیه السلام در فراق پیغمبر آن قدر گریست تا از دنیا رفت. آن حضرت پیامبر را می شناخت. می دانست مردم چه کسی را از دست داده اند. حضرت زهرا علیه السلام همسری چون امیرالمؤمنین دارد، فرزندان مثل امام حسن و امام حسین و زینب علیهما السلام دارد. در سنین جوانی است. با این همه، وقتی از پیامبر می شنود که اولین کسی است که به او ملحق می شود، تبسم می کند. از این که زودتر به محبوبش می رسد، خوشحال است. حضرت فاطمه علیه السلام خیلی خاطرخواه پیغمبر بوده است. تمام وجودش عشق به پیغمبر است. این بسیار مهم است. هر چه در عالم وجود دارد، همه به برکت پیامبر خداست.

ص: ۳۷۰

جاذبه و نفوذ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ابوعلی سینا هوش و استعداد و نبوغ فوق العاده ای داشت. بهمنیار شاگرد اوست. یک روز به استادش گفت: شما با این همه هوش و استعداد و با این همه شاگرد ادعای پیغمبری کن. بوعلی پیش خودش می گوید: به موقع پاسخ او را می دهم. یک موقع به همدان رفته بودند. در یک شب خیلی سرد، نیمه های شب، بوعلی به بهمنیار می گوید: من تشنه هستم. برو بیرون و برایم مقداری آب بیاور. بهمنیار اعتنایی نمی کند. پس از نیم ساعت، صدای اذان از گلدسته بلند می شود. بوعلی به شاگردش می گوید: تو چندین سال شاگرد خصوصی من بوده ای و من نهایت محبت را به تو داشته ام. به تو میگویم برو برایم آب بیاور، نمی آوری. این مؤذن در این سرمای شدید، بالای گلدسته، نام پیامبر را می آورد. چه کسی او را از رختخواب بلند کرده است تا در این سرمای شدید اذان بگوید. این نفوذ پیامبر خداست.

خلق عظیم پیامبر و عظمت شخصیت آن حضرت، این همه جاذبه و نفوذ دارد. یک نفر یهودی بر سر او خاکروبه می ریزد؛ هنگامی که آن یهودی مریض می شود، پیامبر به عیادتش می رود و برایش دعا می کند. این اخلاق پیامبر خداست. این همه در مکه شکنجه دید، این همه اذیت شد، ولی دست از رسالت خود بر نداشت.

عزت و عظمت مسلمانان

واقعه ليله المبيت را شنیده اید. علی علیه السلام به جای پیامبر خدا خوابید.

سران مکه صبح آمدند، دیدند پیغمبر نیست، و همه نقشه هایشان باطل شده است. گفتند: باید پیغمبر را پیدا کنیم و بکشیم. صد شتر برای کسی که پیامبر را دستگیر کند، جایزه گذاشتند. این باعث شد که همه برای پیدا کردن پیامبر هجوم آوردند. پیامبر خدا پس از چند روز توقف در غار ثور به سوی مدینه حرکت کردند.

شخصی به نام سرادقه بن مالک مرکب راهواری داشت. در اطراف مدینه پیامبر را پیدا کرد. خیلی خوشحال شد که جایزه بزرگی نصیب او خواهد شد. وقتی به پیامبر نزدیک شد، پاهای اسبش در زمین فرو رفت. دید نمی تواند بیرون بیاید. احساس کرد پیامبر را چیزی حفظ می کند. گفت: من آمده ام شما را بگیرم، به من صد شتر جایزه می دهند. حضرت فرمودند: روزی را می بینم که دستبند کسری، پادشاه ایران به دست تو خواهد افتاد. اصلاً کسی چنین چیزی را باور نمی کرد. چون جزیره العرب و حجاز در آن زمان یک استان به درد نخور ایران بود. نه فرهنگ داشتند، نه آب داشتند، نه کشاورزی و نه سواد حسابی دخترانشان را زنده به گور می کردند. شاید حکومت ایران در آن زمان آرزویش این بود که جزیره العرب استان ایران نبود. چه کسی گمان می کرد که بیایند و ایران را فتح کنند. پیامبر خدا به سرادقه فرمود: روزی را می بینم که دستبند کسری به دست تو می افتد. آن گاه تصرفی کردند و او آزاد شد و برگشت. در زمان خلیفه دوم، وقتی که ایران فتح شد و اموال کسری را آوردند و تقسیم کردند، دستبند کسری سهم سرادقه شد. (۱) پیامبر آن روز را می دیدند. چه

ص: ۳۷۲

کسی به مسلمانان این همه عظمت داد. اگر در عالم «لا اله الا الله» گفته می شود، به برکت پیامبر خداست. همه سر سفره پیامبر خدا نشسته ایم.

جلوه هنر و زیبایی

ان شاء الله مهر و محبت این پیغمبر را با دل و جانمان پذیرا باشیم. فرمود: اساس الإسلام حبی و حب أهل بیتی؛^(۱) محبت من و محبت اهل بیتم اساس اسلام است. در عالم هستی و کون و مکان عزیز تر و محبوب تر و زیباتر از پیامبر خدا نداریم. همه زیبایی ها و همه هنرها در پیغمبر خدا جلوه کرده است. فرمود: ادبنی ربی فاحسن تادیبی؛^(۲) پروردگرم مرا ادب کرد و خوب ادب کرد. کسی را که خدا تربیت کند، معلوم است چه می شود. خدا می گوید: من همه هنرها را در این شخص پیاده کرده ام؛ اخلاقم و صفاتم، همه در او جلوه کرده است. ظهور خدا نور پیامبر ماست. در دعای سمات می خوانیم: «و بظهورک فی جبل فاران؛ (تورا) به ظهور (انور جمالت) که در کوه فاران (بر خاتم رسولانت) تجلی کرد می خوانیم.»

ص: ۳۷۳

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۳۴۲، ح ۸۸۰۵، به نقل از کنز العمال، ح ۳۷۶۳۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

جبل فاران یکی از کوه های مکه است ؛ شاید جبل نور و غار حرا باشد. ما معمولا در دعاها خدا را به حق پیامبر و قرآن قسم می دهیم، ولی در دعای سمات می گوییم: به حق این دعا و به حق این نام ها که تفسیر و باطنش را کسی جز تو نمی داند، تو را قسم می دهیم.

نور فراگیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نور پیامبر به برکت فرزندش امام زمان علیه السلام همه عالم را فرا می گیرد. الان خبرهایی که در دنیا مخابره می شود، بیشتر آن مربوط به خاورمیانه است؛ فلسطین، ایران، عراق و افغانستان. روی این منطقه خیلی حساس اند. اخیرا در خبرنامه ها دیدم که امریکایی ها برخی از امام جماعت شیعه ها را گرفته اند و مدتی آن ها را نگه داشته اند که آن امام زمانی که می گوئید، کجاست و کی می آید. می بینند که این منطقه دارد بر همه عالم غالب می شود و این طور هم خواهد شد. می دانند که این نور پیامبر عالم گیر است. الان در امریکا و در کشورهای اروپایی بیشترین رشد مربوط به اسلام است. اسلام آب زلال است. آب زلال را هر کس ببیند، خوشش می آید. این نماز و دعا و عبادتش، این ادبش. منتها اعمال ما باعث شده است که دیر مسلمان شوند. اگر آداب و سنن پیامبر درست رعایت شود، اگر آن محبت، ایثار، گذشت، شرح صدر اسلامی از مسلمانان ظهور و بروز پیدا کند، همه دنیا شیفته این مکتب می شوند. شیفته پیامبر اسلام می شوند. ان شاء الله یک ذره خودمان را به رسول خدا شبیه کنیم. یک ذره آن هم خیلی زیاد است.

أحب العباد إلى الله المتأسي بنبيه صلى الله عليه وآله وسلم؛^(۱) محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم تأسی کند. پیامبر محبوب خداست. خدا همان گونه که پیامبرش را دوست دارد، شبیه به او را هم دوست دارد. بیاید به اخلاق و سنت و سیره پیامبر خدا تأسی کنیم تا محبوب خدا، بلکه محبوب ترین بندگان نزد خدا باشیم.

محبت اهل بیت علیهم السلام

در آستانه ماه محرمیم. من معتقدم غیر از محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام هر چه هست باید از دل ها بیرون برود. ملاعبداللہ در «مکاتیب» می گوید: ما قاعده ای که استثنا نخورده باشد کم داریم. یکی از این قاعده ها این است که جز محبت خدا و دوستان خدا، همه را باید از دل بیرون کرد. دوستی فقط باید برای خدا باشد. دوستی برای غیر خدا مانع راه انسان است. کشتی امام حسین علیه السلام یک کشتی استثنایی است، هر عبادتی دری به سوی خداست. اما کشتی امام حسین علیه السلام از همه سریع تر و وسیع تر است. هم زودتر انسان را به مقصد می رساند و هم گنجایش آن بسیار زیاد است.

ص: ۳۷۵

امام حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است. الاو إن الحسین باب من أبواب الجنة؛ (۱) آگاه باشید که البته حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است. امام صادق علیه السلام فرمودند: در روز قیامت خداوند هزار صف از انسان ها را به بهشت می برد که ۹۹۹ صف آن ها به شفاعت و عنایت امام حسین علیه السلام به بهشت می روند و یک صف دیگر را سایر ائمه و شهدا و مؤمنین که اجازه شفاعت دارند، به بهشت می برند. وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بفرمایند: «حسین منی و انا من حسین؛ (۲) حسین از من است و من هم از حسینم»، یعنی من هم حسینی هستم.

میثاق خداوند

ملا اسماعیل سبزواری کتابی به نام «جامع النورین» دارد. در این کتاب مطالبی در باره انسان آمده است. در آنجا از امام جواد علیه السلام چنین نقل می کند: وقتی خدا ارواح را خلق کرد، به همه اشباح و ذرات و موجودات خطاب کرد که من یک ابتلای سنگینی دارم. یک قربانی می خواهم. کسی را می خواهم که باید همه چیز را تحمل کند؛ تشنگی، جوان دادن، فرزند خردسال دادن، اسارت اهل بیت و... خلاصه هر چه سرمایه دارد باید به

ص: ۳۷۶

۱- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۰۵، ح ۲۸.

۲- کامل الزیارات، ص ۱۱۵، باب ۱۴، ح ۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

میدان بیاورد و نثار کند. آیا کسی حاضر است؟ امام جواد علیه السلام فرمودند: روح امام حسین علیه السلام در برابر خدا پاسخ داد که من حاضرم. سه مرتبه خداوند پرسید و کسی جز امام حسین علیه السلام پاسخ نداد. خداوند هم از او پیمان گرفت. هنگامی که امام حسین علیه السلام پا به عرصه این دنیا گذارد و بزرگ شد، مجدداً این پیمان و میثاق الهی تجدید شد. روز عاشورا جبرئیل آمد و گفت: خداوند اجازه فرموده است که آن را فسخ کنی و به هم بزنی. فرمود: من روی عهد و پیمانم هستم. (۱) کارهایی که آن ها کردند با هیچ کاری قابل مقایسه نیست. ما باید از همه اعمالمان استغفار کنیم و شرمنده باشیم. راهی نیست جز این که به ریسمان محکم الهی ولایت چنگ بزیم و به سرعت بالا برویم.

تمسک به ریسمان الهی

مرحوم حاج آقا دولابی می فرمود: جوانی در دولاب ما بود. آدم فوق العاده ای بود. خیلی چیزها به او عنایت شده بود. خواب های درست می دید. می گفت: در خواب دیدم که یک طنابی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و به سرعت به طرف بالا می رود. من دست انداختم و آن را گرفتم و طناب مرا با سرعت زیاد بالا می برد. من هر وقت ذکر خدا می گفتم، یا صلوات می فرستادم، دستم را یک متر بالاتر می بردم. همچون یک کشتی یا هواپیما که با سرعت حرکت می کند. کسی که داخل آن است به

ص: ۳۷۷

سرعت همان کشتی یا هواپیما به پیش می رود. گاهی خود او هم داخل کشتی یا هواپیما حرکت می کند. این یک خواب واقعی است. اعمال ما همان حرکت ناچیزی است که داخل کشتی یا هواپیما داریم. اگر زیر چتر اهل بیت علیهما السلام برویم و به آن ها متوسل شویم، در حقیقت سوار کشتی آن ها شده ایم.

باید با زبان و دل و عمل در پناه آن ها به حب خداوند چنگ بزنیم. و گرنه خودمان حرکتی نداریم. بین حرکت ما و حرکت آن ها چقدر تفاوت است! فرمودند: «لضربه علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین، (۱) ضربت شمشیر علی علیه السلام در روز جنگ خندق برتر و بالاتر از عبادت جن و انس است.» ما این حدیث را نفهمیده ایم. ثقلین یعنی جن و انس، یعنی میلیاردها انسان که در طول عمرشان عبادت خدا کرده اند. اگر تمام عبارت های این ها را روی هم بریزید، به پای یک ضربت علی علیه السلام نمی رسد.

کاری که آن ها کردند، با عقول ما جور در نمی آید. کاری که امام حسین علیه السلام انجام داد عقل ها را متحیر ساخت. امام حسین علیه السلام از زن و فرزند و همه هستی خود گذشت، اما آدم از یک دانه گندم نگذشت. ارزش یک موی زینب علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام با همه عالم برابری می کند؛ اما در مقابل خداوند از همه چیزش می گذرد.

باید به ریسمان آنان چنگ بزنیم که خیلی سریع ما را به مقصد

ص: ۳۷۸

می رسانند. چرا جابر گفت: من در ثواب کارهایشان شریک هستم. (۱) وقتی به آن طناب بچسبی همین است. وقتی سوار هواپیما شدید با سرعتی معادل ۸۰۰، ۹۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می کنید. فقط باید وصل شویم.

خداوند در قرآن می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا. (۲) رابطو یعنی خود را با ائمه علیهما السلام ربط بدهید؛ «رابطوا علی الأئمه.» (۳) با یک قطره آب، کاری از پیش نمی رود. نه می توان کسی را سیراب کرد و نه

ص: ۳۷۹

۱- جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین پس از زیارت قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام خطاب به آن حضرت و اصحابش چنین گفت: والذی بعث محمداً بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم فیہ؛ سوگند به آن که محمدصلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت مبعوث فرمود، البته ما در واقعه ای که شما وارد شدید (واقعه کربلا) مشارکت داشتیم. عطیه از جابر می پرسد: چه می گویی ما که کوه و دشتی را طی نکرده ایم و شمشیری نزده ایم و این گروه را که می بینی بین سرها و بدن هایشان جدایی افتاده است، فرزندانشان یتیم شده اند، زنانشان بیوه شده اند، چگونه ما با آنان مشارکت داشته ایم؟ و جابر پاسخ داد: از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «من أحب قوما حشر معهم و من أحب عمل قوم أشرك فی عملهم؛ کسی که گروهی را دوست داشته باشد، با آنان محشور می شود و کسی که عمل گروهی را دوست داشته باشد، با آنان در عملشان مشارکت دارد. به خدایی که محمدصلی الله علیه و آله و سلم را به حق به پیامبری برانگیخت، یقیناً نیت من و نیت اصحاب و دوستان من بر همان چیزی است که حسین علیه السلام و اصحابش انجام دادند و آن گاه که در مسیری می گذشتند به علیه گفت: ای علیه، آیا به تو وصیتی بکنم؟ و من گمان نمی کنم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم: محب آل محمد را کاملاً- دوست بدار و با دشمنانشان کاملاً- دشمن باش، هر چند اهل روزه و نماز شب باشند و با دوستان آل محمد با مهر و مدارا رفتار کن که اگر بر اثر زیادی گناه لغزشی هم داشته باشند، به خاطر محبتشان عاقبت به خیر خواهند شد که سرانجام دوستانشان بهشت است و سرانجام دشمنانشان آتش جهنم (بشاره المصطفی، ص ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۰، ح ۶۲).

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۴۹۹.

می توان چیزی را شست و شو داد و پاک کرد. اما اگر کسی به دریا وصل شود همه کار می توان بکند. ایام محرم و صفر وقت خوبی برای ارتباط و اتصال به اهل بیت و امام حسین علیه السلام است.

جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

آیه مباحله در این ایام نازل شد. (۱) آیه مباحله یکی از محکم ترین ادله بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام است. داستان مباحله داستانی است که شیعه و سنی نقل کرده اند. وقتی نصارای نجران سخن پیامبر را نپذیرفتند، قرار شد مباحله کنند؛ یعنی علیه یکدیگر نفرین کنند و استجاب دعای هر کس، دلیل بر حقانیت او باشد. خداوند به پیامبر فرمود:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ؛ (۲) به آن ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحله کنیم.» چرا خداوند به پیامبر می گوید: برو جانت و فرزندان و خانمت و خانواده ات را بیاور؟ مگر پیامبر خدا مستجاب الدعوه نیست؟ می توانست خودش به تنهایی برود و نفرین کند و حتما مستجاب می شد. اما خدا

ص: ۳۸۰

۱- بنابر مشهور، آیه مباحله در روز بیست و چهارم ذی حجه نازل شده است .

۲- سورۃ آل عمران، آیه ۶۱.

می خواهد این ها باشند. «انهم منی و انا منهم؛(۱) اینها از من اند و من از اینها هستم.» خداوند می فرماید: بدون این ها نمی توانی، باید با این ها باشی.

مأمون از امام هشتم پرسید: مهم ترین آیه در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام کدام است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: مهم ترین آیه، آیه مباهله است. خداوند در آن آیه می فرماید: علی، جان پیامبر است.(۲) اگر جان را از بدن بگیری چه می ماند؟ بدن بدون جان و روح منشأ آثار نیست، بلکه آن را کفن می کنند و به قبرستان می برند.

خداوند می فرماید: یا رسول الله، روح و نفس و باطن و حقیقت تو امیرالمؤمنین است. او را هم باید بیاوری. آمدن همه انبیا مقدمه برای آمدن پیامبر بود و آمدن پیامبر مقدمه برای آمدن باطن و روح و جان و حقیقتش، یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. کار پیامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم بدون امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام پیش نمی رود. از این جهت فرمود: «انا من حسین؛(۳) من از حسین هستم.»

ص: ۳۸۱

۱- العدد القویه، ۸۰.

۲- قال المأمون یوما للرضا علیه السلام: أخبرنی بأکبر فضیله لامیر المؤمنین یدل علیها القرآن. قال: فقال له الرضا علیه السلام: فضیله فی المباهله. قال الله جل جلاله: «فمن حاجک فیہ...» فدعا رسول صلی الله علیه و آله و سلم الحسن والحسین علیهما السلام فکانا ابنيه و دعا فاطمه علیها السلام فکانت فی هذا الموضع نساءه و دعا امیر المؤمنین علیه السلام فکان نفسه بحکم الله عز وجل. فقد ثبت أنه لیس أحد من خلق الله تعالی اجل من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أفضل. فوجب أن لا یکون أحد أفضل من نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحکم الله تعالی. (بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۵۰، ح ۱۰).

۳- کامل الزیارات، ص ۱۱۵، باب ۱۴، ح ۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

محرم و صفر فرصت بسیار خوبی برای ارتباط و اتصال به اهل بیت علیهم السلام است. فرصت خوبی برای چنگ زدن به ریسمان محکم الهی است. فرمودند: کسی که گریه کند و کسی که بگریاند و کسی که تباکی کند، اهل نجات است. (۱) مرحوم آیت الله گلپایگانی روز عاشورا خانواده خود را جمع می کرد و برای آن ها روضه می خواند. آیت الله امینی می فرمود: مرحوم آیت الله بروجردی در موقع جان دادن، نگران و ناراحت بود. گفتند: چرا ناراحتی؟ فرمود: در پیشگاه خدا کاری نکرده ام. دستم خالی است! با این که این همه شاگرد تربیت کرده بودند. مراجع بزرگ از شاگردانشان بودند؛ این همه درس و بحث و کتاب و ساختن مسجد اعظم، باز می فرمودند: دستم خالی است. چون اخلاصش سخت است. در روایت آمده است که لقمان در وصایای خود به فرزندش می گوید:

أخلص العمل فان الناقد بصير؛ (۲) عمل خود را خالص کن؛ چون کسی که آن را بررسی می کند بیناست.

ص: ۳۸۲

۱- رویت عن الأئمة الصادقین علیهما السلام قالوا: من بکی او ابکی غیره ولو واحدا ضمنا له علی الله الجنة و من لم یتات له البكاء فتباکی فله الجنة؛ از پیشوایان صادق علیهم السلام روایت شده است که فرمودند: هر کس بگرید یا دیگری را بگریاند، بهشت را برای او ضمانت می کنیم و کسی که گریستن برایش میسر نیست خود را به شکل گریه کنندگان در بیاورد. برای او هم بهشت است. (مثیر الاحزان، ص ۱۴. و نیز نگاه کنید به: الملهوف، ص ۸۶).

۲- اختصاص، ص ۳۴۱؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۲.

در اینجا پای همه می لرزد. ولی دستگاه امام حسین علیه السلام چیز دیگری است. مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمودند: خلوصش خیلی مهم است. کسی که خالص باشد، با خود امام حسین علیه السلام محشور می شود. اگر ناخالص باشد، به او مزد می دهند. اگر کسی تباکی هم بکند، یعنی خود را به گریه کننده شبیه کند و ادای آن ها را در بیاورد، او هم بهره مند است. ببین گریه برای امام حسین علیه السلام چقدر اهمیت دارد که شبیه سازی آن هم ارزش دارد و به آن مزد می دهند! حتما سعی کنید در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام و زیارت عاشورا شرکت کنید.

اگر شما در کار امام حسین علیه السلام باشید، امام حسین علیه السلام هم در کار شماست. آن ها که با امام حسین علیه السلام رابطه ای ندارند، مغبون و پشیمان می شوند. دوستان اهل بیت علیهما السلام با اهل بیت محشور و بر پیامبر خدا وارد خواهند شد.

امام سجاد علیه السلام فرمودند: من أحبنا لله وردنا نحن و هو علی نبینا صلی الله علیه و آله و سلم هکذا وضم إصبغیه؛ (۱) کسی که ما (اهل بیت) را برای خدا دوست بدارد، ما با او بر پیامبر مان صلی الله علیه و آله و سلم این چنین وارد می شویم و دو انگشت خود را کنار هم قرار دادند.

ص: ۳۸۳

خلاصه ای از زندگی و شخصیت برخی از بزرگان که نامشان در این کتاب آمده است

* مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی

یکی از عارفان مجذوب و سالکان کامل دوران ماست. ایشان در سال ۱۲۸۰ شمسی در شهر همدان در خانواده ای روحانی دیده به جهان گشود. آثار عظمت روحی و استعداد معنوی از همان کودکی در ایشان نمایان بود. آیت الله انصاری همدانی پس از گذراندن دروس مقدماتی حوزه، به قم هجرت کرد و در نزد بزرگانی همچون آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به درجه اجتهاد نائل آمد. آن گاه به همدان بازگشت و در اثر انقلاب درونی تا پایان عمر به تهذیب نفس و تربیت نفوس مستعده پرداخت و بزرگانی چون مرحوم آیت الله دستغیب، مرحوم آیت الله سید محمد حسین تهرانی، مرحوم آیت الله نجابت، مرحوم سیدهاشم رضوی و بزرگانی دیگر از انفاس قدسیه ایشان بهره مند شدند. این بزرگمرد آیت حق و نشانه ای از نشانه های خدا و محو عشق و محبت حق تعالی بود. و سرانجام در سال ۱۳۳۹ شمسی در ۵۹ سالگی در راه عشق به خدا جان باخت و روحش به ملکوت اعلی پیوست.

ص: ۳۸۵

* مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی

از بزرگانی است که بعد از تحصیلات علوم دینی در نجف اشرف و در محضر آیت الله سید محمد کاظم یزدی به ایران بازگشت و در برابر قلدری های رضاخان ایستادگی نمود. توسلات مرحوم بافقی به امام زمان علیه السلام و ارتباط با آن حضرت زبازد بود. در منبر به موعظه و نصیحت می پرداخت و مردم را با اهل بیت عیها السلام پیوند می داد. بسیار به مسجد جمکران می رفت و در احیا و آبادانی آن سهم به سزایی داشت. یار و مددکار مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بود و غالباً تأمین شهریه حوزه علمیه قم را عهده دار می شد. به طلبه ها و سربازان امام زمان علیه السلام عنایت فوق العاده ای داشت و با آنان بسیار بزرگوارانه برخورد می نمود.

* مرحوم آیت الله حاج سیدرضا بهاءالدینی

از فرهیختگان علم و اخلاق و عرفان در عصر ماست. در سال ۱۲۸۷ شمسی در قم به دنیا آمد. پدرش سید صفی الدین از خادمان آستان مقدس حضرت معصومه علیه السلام بود. پس از گذراندن دوران مکتب با استخاره پدر راهی حوزه علمیه شد و با همتی والا و علاقه ای زیاد به تحصیل علوم دینی پرداخت و پس از مدت کوتاهی مورد توجه بزرگان حوزه قرار گرفت. از همان کودکی آثار پاکی و معنویت در ایشان نمایان بود. پس از طی دروس حوزه به حلقه شاگردان آیت الله حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم درآمد و به درجه اجتهاد نائل شد. ایشان بیش از هر کس تحت تأثیر شخصیت اخلاقی و معنوی مرحوم شیخ

ابوالقاسم قمی، از علمای بزرگ حوزه علمیه قم بود و تهذیب نفس را در کنار تحصیل علم امری لازم می دانست و به آن اهتمام و عنایت ویژه ای داشت. عمده سلوک ایشان توجه به حق تعالی و تفکر در آیات و نعمت های الهی بود. تفکر در آیات الهی و مبدأ و معاد و توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام، سیره همیشگی ایشان بود. می فرمودند: هرچه هست در خانه اهل بیت □ صلوات الله علیهم أجمعین - است. ایشان را می توان یکی از نوادر بزرگ حوزه علمیه و دارای صفات و کمالات برجسته برشمرد که به مقامات و خیالات باطل دنیوی پشت پا زده بود. جلسات هفتگی ایشان که سرشار از معنویت و روحانیت بود، همه تشنگان معارف الهی را سیراب می کرد و به سیر الی الله رهنمون می ساخت. بالاخره پس از شصت سال تدریس و تهذیب و تربیت شاگردان بسیاری در سال ۱۳۷۶ شمسی در جوار رحمت حق آرامید.

* مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی

بنیانگذار حوزه علمیه قم، در سال ۱۲۶۷ قمری در روستای مهرجرد یزد، در خانه مردی پاکدل و پرهیزکار به نام محمد صغیر به دنیا آمد و پس از طی مقدمات در مکتب و سپس در حوزه علمیه یزد در هجده سالگی راهی عتبات شد. چندین سال در حوزه علمیه کربلا در محضر آیت الله فاضل اردکانی و سپس با راهنمایی استادش در سامرا از محضر میرزای بزرگ شیرازی استفاده کرد. دوازده سال در سامرا ماند و از دیگر بزرگان چون سید محمد

فشارکی و شیخ فضل الله نوری نیز بهره مند گردید. از آن پس به ایران بازگشت و پس از چندی به قم هجرت نمود و حوزه علمیه بزرگ قم را بنیان گذاشت و مرجعیت تامه را عهده دار شد. در مکتب این فقیه بزرگ، بزرگانی چون حضرت امام خمینی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله اراکی، آیت الله خوانساری، آیت الله بهاء الدینی، آیت الله نجفی مرعشی تربیت یافتند که همه از فقها و مراجع عصر ما بودند.

* مرحوم شیخ عبدالکریم حامد

از شاگردان برجسته و پر سابقه مرحوم شیخ رجبعلی خیاط، در سال ۱۳۰۱ شمسی در قزوین متولد شد. پدر ایشان شیخ محمد حامد، یکی از شاگردان مرحوم آیت الله شیخ محمد علی شاه آبادی است. مرحوم حامد هم در خیاطی شاگرد شیخ رجبعلی بود و هم در عرفان و سیر و سلوک. وی بسیار زاهد و با تقوا بود و در احادیث اهل بیت علیهما السلام بسیار کار کرده بود. روایات را زیبا معنا می کرد و بسیاری از مشتاقان حق را از جلسات اخلاقی و عرفانی خویش بهره مند می کرد. وی که تا زمان حیات شیخ رجبعلی در تهران بود، پس از فوت شیخ به مشهد هجرت نمود و تا پایان عمر در آنجا ماند و در سال ۱۳۵۸ شمسی وفات کرد.

* مرحوم حاج محمداسماعیل دولابی

یکی از شخصیت های کم نظیر در عصر ما بود.

ایشان از همان کودکی و نوجوانی مجذوب محبت حق تعالی بودند و از مجذوبان سالکی بودند که سیر خود را با محبت خدا و اهل بیت علیهما السلام و توسل به آن پاکان آغاز کردند. در ابتدا با بزرگانی همچون شیخ محمد تقی بافقی، شیخ غلامعلی قمی و آیت الله شاه آبادی، انس و معاشرت داشتند و بعد از طی مراحل توسل و جذب حق با مرحوم آیت الله انصاری همدانی آشنا شدند و از جلسات ایشان بهره های زیادی بردند.

مرحوم دولابی پس از وصول به کمال و معرفت با تشکیل جلسات و رهنمودها، بذر محبت و اشتیاق و سیر الی الله را در دل های مشتاقان راه خدا می کاشتند و به حق خود را وقف راه خدا کرده بودند. جلسات ایشان انباشته از عشق و محبت خداوند و توحید و عرفان بود و در انقلاب دل ها به سوی خدا بسیار تأثیرگذار بود.

*** مرحوم آیت الله سیدهاشم رضوی**

یکی از شیفتگان حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام بودند که برای تحصیل علم و ادب از بنارس هندوستان به نجف اشرف هجرت نمودند. ایشان در کنار تحصیلات علوم حوزوی با عارف وارسته، مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی مراوده داشتند و از آن بزرگمرد در اخلاق و سلوک معنوی بهره های فراوانی برده بودند. ایشان را می توان از باسابقه ترین شاگردان مرحوم قاضی برشمرد. از دیگر اساتید اخلاق و عرفان این مرد بزرگ، مرحوم آیت الله انصاری همدانی است که از جلسات انس و اخلاق ایشان نیز بهره های زیادی داشتند.

از ویژگی های مرحوم سیدهاشم رضوی عشق و توسل فوق العاده به حضرت بقیه الله علیه السلام بود که دیگران را هم به همین امر سفارش می نمود. ایشان فردی منزوی و گوشه گیر بود و حاضر نبود در اجتماع وارد شود و دوست داشت در گمنامی به سر برد. فقط برخی افراد که با ایشان آشنایی داشتند به محضر شان شرفیاب می شدند و از تذکرات و مباحث اخلاقی و معنوی ایشان بهره مند می شدند.

* مرحوم میرزا عبدالله شالچی

در سال ۱۲۶۰ شمسی در خانواده ای مذهبی در تبریز چشم به جهان گشود و پس از مدتی به تهران رفت. با اهتمام فراوان پدرش به تربیت اخلاقی و علمی، پس از آموزش زبان فرانسه به قم مهاجرت کرد و برای همیشه در جوار حضرت معصومه علیه السلام رحل اقامت افکند. علاقه فراوان وی به قرآن از او استادی زبردست ساخته بود. وی در سی سالگی با عارف وارسته و فقیه بزرگ حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمت الله علیه آشنا شد و در زمره شاگردان و ارادتمندان آن مربی اخلاق درآمد و از جذبه الهی و خرم معارف و معنویات آن عالم ربانی بهره مند شد و شعله عشق الهی سراسر ایامش را به کام خود فرو برد و در سال ۱۳۶۳ شمسی دار فانی را وداع گفت.

ص: ۳۹۰

* مرحوم آیت الله ملانظر علی طالقانی

از شاگردان برجسته شیخ مرتضی انصاری است. وی پس از طی مراحل دروس حوزوی به طالقان بازگشت و در آنجا ساکن شد و در مناسبت های مذهبی و به ویژه ماه مبارک رمضان برای مردم سخنرانی می کرد. ایشان عالمی فرهیخته و مجتهدی بزرگ بود و در علوم فقه و فلسفه و حدیث تبحر داشت. از این روی منبرهایی بسیار پر محتوا و جذاب داشت. مجموعه ای از سخنرانی های ایشان در دو جلد جمع آوری شده و در کتابی به نام «کاشف الاسرار» به چاپ رسیده است که سرشار از مباحث عرفانی، اخلاقی، اعتقادی و روایی است.

* مرحوم آیت الله سیدمحمد فشارکی

از شاگردان برجسته مرحوم میرزای بزرگ شیرازی است. پس از فوت مرحوم میرزای شیرازی با اینکه شبهه علمیت در ایشان بود مرجعیت را نپذیرفت. یکی از شاگردان بزرگ ایشان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم است.

* مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی

در سال ۱۳۸۲ قمری در تبریز متولد شد. وی پس از بلوغ، به تحصیل علوم دینی پرداخت و در ۲۶ سالگی برای ادامه تحصیل به نجف اشرف هجرت کرد و از محضر بزرگان علم و اخلاق بهره برد و سالیانی چند تحت تربیت مرحوم آیت الله

سید احمد کربلایی و مرحوم شیخ محمد بهاری قرار گرفت و از مصاحبت آن بزرگواران به درجات بلندی از معنویت و عرفان نائل آمد و شاگردان برجسته ای همچون علامه طباطبایی، سید هاشم حداد، سید هاشم رضوی، آیت الله نجابت، آیت الله بهجت، آیت الله شیخ محمد تقی آملی و بزرگانی چند از محضر این عارف به نام بهره مند شدند.

* مرحوم کربلایی احمد

از شیفتگان حضرت سید الشهداء علیه السلام بود. او از دوران کودکی عشق و علاقه عجیبی به امام حسین علیه السلام و دسته های عزاداری داشت. وی در نوجوانی تحت تأثیر روحانی خوش منظری به نام سید یحیی سجادی قرار می گیرد و پس از آن شیخ رجبعلی خیاط او را به حلقه انس و محبت خویش فرا می خواند و به قول خودش سوختن را از او می آموزد و یک انقلاب روحی وی را متحول می سازد. به فرموده مرحوم آیت الله بهاء الدینی ایشان یکی از معجزات حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود که بر اثر توسل به آن امام در مسیر کمال و سیر الی الله قرار می گیرد. مرحوم کربلایی احمد چند سال پس از فوت شیخ رجبعلی خیاط به قم هجرت نمود و با تشکیل جلسات توسل و موعظه همواره از دوستان خود دستگیری می نمود و بالاخره در سال ۱۳۷۹ شمسی به دیار لقا و بقا شتافت.

ص: ۳۹۲

* مرحوم ملاکاظم ساروقی

یکی از معجزات زمان ما و از شخصیت هایی است که بدون اینکه به مکتب رفته و درسی خوانده باشد، قرآن به طریق اعجاز به قلبش القا شد. همه قرآن را از حفظ تلاوت می کرد. آیات قرآن را در لابلای کتاب ها می شناخت و می توانست آیات قرآن را از آخر به اول قرائت کند. وی مکرر به وسیله علمای بزرگ قم و شهرستان ها مورد امتحان قرار گرفت و همه را شگفت زده ساخت. به حق ایشان یکی از نشانه های اعجاز الهی در عصر ما بود و قبر ایشان هم اکنون در قبرستان مرحوم حائری در قم (قبرستان نو) مزار اهل ایمان است.

* ملا عبدالله قطب

از عرفای قرن نهم هجری است. وی به خاطر اینکه دوستان و شاگردانش در شهرهای مختلف بودند، نامه هایی برای آن ها می فرستاد که سرشار از مطالب عرفانی و اخلاقی بود. مجموعه ای از این نامه ها به عنوان «مکاتیب» ملاعبدالله به چاپ رسیده است که انباشته از مباحث زیبای اخلاقی و عرفانی و توحیدی است و تأثیر عمیقی در خواننده می گذارد. مرحوم فیض کاشانی نیز گزیده ای از این نامه ها را به صورت یک کتاب مستقل به نام «منتخب مکاتیب» جمع آوری نموده است که اخیراً به چاپ رسیده است.

ص: ۳۹۳

فهرست آیات

أحطت بما لم تحط به، ٢٦٤

أقم الصلوه طرفى النهار و زلفا، ٣١٥

أقيموا الصلوه، ٣٠٢

إلا من تاب و امن و عمل عملا صالحا، ٣١٧

الرحمن، ١٠٦

اليوم أكملت لكم دينكم، ١٢٥

إليه مرجعكم جميعا، ٢٤٢

أم يدسه فى التراب، ٣١٣

إن ابنى من أهلى و ان وعدك الحق، ٧٠

أنا ربكم الأعلى، ٢٨، ٣٠

إن الذين سبقت لهم منا الحسنى، ٢٨٩

إن الله كان غفورا رحیما، ١١٨

إن الله و ملائكته يصلون على النبى، ٣٦١

إن أنت إلا نذیر، ١١٤

ان زلزه الساعه شىء عظیم، ٣٢٧

ص: ٣٩٥

إنك ميت، ١١٠

إن مع العسر يسرا، ٢٤٦

إنه ليس من أهلك إنه عمل غير صالح، ٦٩

أو يتوب عليهم، ١١٨

إهدنا الصراط المستقيم، ١٤٧، ٢٠٤

إياك نعبد وإياك نستعين، ١٣٨

بسم الله الرحمن الرحيم، ٢٩، ٥١، ٨١، ١١٧، ٣١٤

تا الله لقد آثرك الله علينا وإن كنا لخاطئين، ٢٣٤

تبت يدا أبي لهب وتب، ٣٦٤

حبب إليكم الإيمان وزينه في قلوبكم، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧

حتى إذا استيأس الرسل وظنوا أنهم قد كذبوا، ٤٢

حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم، ٢٣٧

خلق الإنسان، ١٠٧

خلق الإنسان من عجل، ٥٢، ٢٤١

ذی قوه عند ذی العرش مکین، ١١٣، ٢٢٨

رب آآنى انظر إليك، ٢١٨

ربنا وسعت كل شيء رحمه وعلما، ٤٥، ٤٦، ٥١

سبحانك إني كنت من الظالمين، ٣٨

سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم، ٢٤٢

عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض هونا، ٣١٩

عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا، ٧٠

ص: ٣٩٦

علم القرآن، ١٠٦

علم القرآن خلق الانسان، ١٠٣، ١٠٦

علمه البيان، ١٠٦

عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا، ٧٩

فبعزتكم لأغوينهم أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين، ٣٥٧

فبما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا، ٣٣٣، ٣٠١، ٣٠٩

فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم، ٣٨٠

فقولوا له قولنا لعلنا يتذكر، ٩٧

فلا تزكوا أنفسكم، ٣٠٢

فلا تسألن ما ليس لك به علم، ٣٢٣

فله الحجة البالغة، ٥٥

فلما قضى زيد وطرا، ١٤٧

فلما ء اسفونا انتقمنا منهم فأغرقناهم أجمعين، ٦٩

فلو لا أنه كان من المسبحين للبث في بطنه، ٣٨

فنادى في الظلمات...، ٣٨

فوكزه موسى فقضى عليه، ١٠٢

فهذا يوم البعث، ٨٣، ٨٤

فيها ما تشتهي النفس و تلد الأعين، ٣٣٥

قالت الأعراب ءامنا قل لم تؤمنوا، ٣٠٤

قد افلح من تزكى، ٣٠١

قره عین لی و لک، ۲۳۲

ص: ۳۹۷

قل اريتتم ان أهلكنى الله، ١١٧

قل إنما أعظكم بواحدہ أن تقوموا لله، ١٣٧

قل هو الرحمن ...، ١١٧

قل يا عبادى الذين أسرفوا على أنفسهم، ٢٨٨، ٣١٥

كان الله غفورا رحیما، ٤٣، ٢٩٠

كل جزب بما لديهم فى حون، ٧٨

كلما رزقوا منها من ثمره رزقا، ٢٢٥

كهيعص، ١٥٦

لا إكراه فى الدين، ٣٠٤

لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله، ٢٣٥

لا خوف عليهم ولا هم يحزنون، ٣٣٨

لا خوف عليهم و لا هم صراطك المستقيم، ٢٨٤، ٣٥٧

لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون، ٢٨٦

العلك باخع نفسك ألا يكونوا مؤمنين، ٣٧٠

لقد كان لكم فى رسول الله أسوه حسنه، ١٧، ١٨

لن ترانى يا موسى، ١٧٠

ليجزى الصادقين بصدقهم و يعذب المنافقين، ١١٧

ما أصابك من حسنه فمن الله، ١٩٨

ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد، ٣٤٤

تفحت فيه من روحى، ٦٠

وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما، ٣٢٠

ص: ٣٩٨

و إذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه، ٣٢٠

و الذى إذا فعلوا فاحشه أو ظلموا، ٢٣٨

و الذين كفروا أولياء هم الطاغوت، ٢٧٤

و أما السائل فلا تنهر، ٤٠، ٢٥٦

و إما يترغنك من الشيطان نزع، ٣٥٩

و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم، ٩٨

و جعلنا من الماء كل شىء حى ، ١٥٥

و جىء يؤمئذ بجهنم يؤمئذ، ٣٢٦

و ذا النون إذ ذهب، مغاضبا، ١٦٤

و ذكر اسم ربه و فصلى، ٣٠٢

و رحمتى وسعت كل شىء، ٥١

و رفعنا لك ذكرك، ٣٦٦

و سقاهم ربهم شرابا طهورا، ٨١

و عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض، ٣١٨

و فى آنفسكم أفلا تبصرون،، ٨٥، ٨٦

و قد خلقتك من قبل و لم تك شيئا، ٦١

و قد خلقكم أطوارا، ٢٨٧

و كان الإنسان عجولا، ٥٢

و كره إليكم الكفر والفسوق و العصيان، ٢٧٨، ٢٨٢

و كلهم ، آتية يوم القيامة فردا ، ٦٠

ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك، ٣٥، ٣٠٨

ص: ٣٩٩

و لذلك خلقهم، ٣٥

ولسوف يعطيك ربك فترضى، ٧٠، ٣٢٣

و لكن الله يزكى من يشاء ٣٠٢

و لم يك من المشركين، ٢٢٨

وما أرسلناك إلا رحمه للعالمين، ٣٢، ٧١، ٧٢، ١٠٩، ١١١، ١٧٤، ١٧٦، ٣٠٩، ٣٢٢

و ما أصابكم من مصيبه فيما كسبت أيديكم، ٣٨٢

و ما تلك يمينك يا موسى، ٢٤٥

و ما كان الله ليعدهم و أنت فيهم، ٦٨

و من يخرج من بيته مهاجرا إلى الله، ٢٠٤

و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين، ١٤٧

و هو الذى يقبل التوبه عن عباده، ٢٨٨

هل أتى على الإنسان حين من الدهر، ٦١

هل جزاء الإحسان إلا الإحسان، ٢٩

يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا و رابطوا، ٣٩٧

يبدل الله سيئاتهم حسنات، ٣١٩

يجبهم و يحبونه، ٤٥، ١٥٤

يرسل عليكما شواط من نار، ١٧٧

يسبحون الليل والنهار لا يفترون، ٣٦٢

يعلمون ظاهرا من الحياه الدنيا و هم عن الآخره، ٢٣٩

يوم يفر المرو من آخيه و أمه، ٣٢٦

الآن وقد عصيت قبل، ١١٣

ص: ٤٠٠

فهرست روایات ودعاها

أبلغ ما تستدر به الرحمه، ٣١٢

ايث عند ربي يطعمني و يسقيني، ٢١٩

اتخذ الله إبراهيم خليلا لانه لم يرد أحدا، ١٨٠

أتمم رحمه الله للعاصين، ٣٤٥

استفهم الله يفهمك، ٥٥

اسمع إفهم، ٢٦٧

أحب العباد إلى الله المتاسى بنبيه، ٢٣، ٢٧، ١٥٢، ٣٧٥

أحب أن يرحمني ربي، ٣١٢

أحبيت أن أعرف، ١٧٣

اخبرني لاكبر فضيله لأمير المؤمنين، ٣٨١

اخلص العمل فان الناقد بصير، ٣٨٢

ادبنى ربي فاحسن تأديبي، ٣٧٣

إذا أحبيت رجلا فأخيره بذلك، ١٦٣

إذا تم العقل تقص الكلام ١٥٨، ٢٤٨

ص: ٤٠١

إذا رأيت المومن صموتا فادنو آمنه، ٢٤٨

إذا رأيت مولاى ذنوبى و فزعت، ١٩٧، ٣٥٦

إذا عمت البلدان الفتن فعليكم بقم، ٢٩٧

إذا كانت محاسن الرجل أكثر من مساويه، ٣١٦

إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالى، ٢٤٠، ٢٣٣، ٣٤٤

إذا والله فرنا و سعدنا، ٣٢٥

أرحم من كل رحيم، ٣٤٢

أرحم نفسك وأرحم خلق الله، ٣١٢

أرحموا من فى الأرض يرحمكم من فى السماء، ٣١٤

اسئلك حب كل عمل يوصلنى إلى قربك، ٢٨٠

اسئلك حبك وحب من يحبك، ١٤٨

اساس الإسلام حبى و حب أهل بيتى، ١٥١، ١٥٤، ١٩٢، ٣٧٣

اسال الله الجنة، ٢٩٨

إشتاقت الجنة إلى أربع من النساء، ١٠٣

أشهد انك جاهدت فى الله حق جهاده، ٦٤

أشهد أن محمدا عبده و رسوله، ١٠٩

اعرف الناس بالله أعذرهم للناس، ٢١٠

أفضل الأعمال بعد الصلاة إدخال السرور، ١٨٤

أفلا تاب فى بيته، ٣٤٣

أكبر الكبائر سوء الظن بالله، ٤٤

أكثر أهل الجنة البله، ١٨٧

أكرموا البقر فإنه سيد البهائم، ٣١٩

ألا أخبركم عن أقوام ليسوا بأنبياء ولا شهداء، ٢١١

الأ و ان الحسين باب من أبواب الجنة، ٣٧٦

الإعجاب يمنع من الازدياد ١٩٩

الأناه من الله و العجله من الشيطان، ٥٣

الأ و من أحب عليا لا يخرج من الدنيا حتى، ٢٩٩، ٨٠

الباديء بالسلام برىء من الكبير، ٢٥

البخل جامع لمساوى العيوب و هو زمام، ١٨٢

الحب أساسى، ٤٧، ١٩١، ١٩٢

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد، ٥٠

الحمد لله على كل نعمه، ١٥٧

الذى هو الحب و الحب هو الدين، ٣٧، ١٤١، ٢٦٩، ٢٧٦

السخاء من أخلاق الأنبياء و هو عماد الايمان، ١٨٤

السخى قريب من الله، قريب من الجنة، ١٨٣

السلام عليك يا بنت رسول الله، ٢٩٨

العلم علمان: مطبوع و مسموع، ٨٧

اللهم اجعل غناى فى نفسى، ١٨٠

اللهم إنا لانعلم منه إلا خيراً، ٢٥٧

اللهم إنك أنزلت فى كتابك، ٢٥٥

اللهم إن مغفرتك ارجى من عملي، ٣٣٠

اللهم إني اسئلك برحمتك التي، ٣٩

اللهم انى اسئلك حبك وحب من يحبك، ٣١١

اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون، ٦٦، ٢٣٢

اللهم صل وحدته و آنس وحشته، ٢٥٨

اللهم فاجعل نفسى ...، ٦٤، ١٥١

المرء يحب القوم و لا يعمل بأعمالهم، ٢٥٠

المرء مع من أحب، ٢٥٠، ٢٨٠

المستتر بالحسنه له سبعون ضعفا، ٣٤٧

المستتر بالسيئه مغفور له، ٣٥٤

المؤمن بشره فى وجهه و، ٣٣٧

المومن حلو يحب الحلاوه، ١٨٦، ٣٣٧

النار و لا العار، ٢٦٢، ٣٤٤

الناصب لنا أهل البيت لا يبالي صام، ٢٨٣

إلهى إن عفوت فمن أولى منك بذلك، ٣٥٥

إلهى عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك، ١٢٣

إلهى فاسلك بنا سبل الوصول إليك، ٢١

إلهى لم اعصك حين عصيتك و انا برؤيتك جاحد، ٢٧٩

إلهى لو أدخلتني نارك لم اقل أنها نار، ٢٣٩

أما القلب المشغول بالدنيا فله الشده و البلاء، ٢١٣

اما و عزتى لولا ما سألتنى به لاطلت، ٩٣

امرتنا بالإحسان إلى ما ملكت أيماننا، ٤٠

أمرنى ربي بمداراه الناس، ٣١٠

أنا قلب الله الواعى، ١٣٢

إن العباده ثقيل على الشيعة، ٢٨٢

إن الله أوحى إلى داؤد ان العبد، ٣٣٥

إن الله خلق آدم على صورته، ٢٦٠

إن الله خلق يوم خلق السموات والأرض، ٣٤١

إن الله عزوجل رحيم يحب كل رحيم، ٣١٠

إن الله يدفع بمن يصلى من شيعتنا، ٨٨

إننا لنصافح اكفا نرى قطعها، ٣٥٤

أنا مثل الذره أو دونها، ١٩٨

انا مدينه العلم و على بابها، ٢٣٤

انا من حسين، ٣٨١

إننا و شيعتنا خلقنا من الحلاو□، ٣٣٦

إن أهل قم يحاسبون فى حفرهم، ٢٩٠

انتم السبيل الاعظم انتم الصراط الاقوم، ٢٠٣

انت مع من احببت، ٢٥١

أنت عطشان والله لا أذوق الماء حتى تشرب، ٧٣

انتم فى الجنة، ٢٩٨

إن أقربكم مجلسا يوم القيامة أحسنكم أخلاقا، ١١٠

إن ذكر الخير كنتم أوله وأصله وفرعه، ٢٠

إن رحمه ربكم وسعت كل شيء، ٥٢

إن رسول الله أدبه الله عز وجل و هو أدبني، ٢٠٢

إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك، ٢٠٨

إن كان محسنا فزدني احسانه، ٢٥٧

إنك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى، ٢٢٠

إن كنت عندك من الأشقياء فامحني، ٢٨٧

إن للجنة ثمانية أبواب، ٢٩٧

إن للقلوب شهوه و إقبالا و ادبارا، ١٥٦

آن نعفو عن ظلمنا، ٤٠

إنما أنا عبد من عبيد محمد، ٣٦٧

إنما اتخذ الله إبراهيم خليلا لكثرة صلاته، ١٧٢

إنما أهلك الناس العجلة، ٥٣

إنما بعثت رحمه، ٣٠٩، ٢٦٢، ٦٥

إن ميتنا لم يمت و غائبنا لم يغب و، ٣٠

إنه ليتقرب إلى بالنافله حتى أحبه، ٣٠٣، ٣٠٧

إنهم مني و انا منهم، ٣٨١

إنه يتجافى عنه العذاب ما دامت رطبه، ٢٦٦

إنى أحب المصلين ولا أصلى، ٢٥٠

إني لم أبعث لعانا و لكنى بعثت داعيا و رحمه، ٦٣، ٦٦

أوسع شىء صدرا، ٣٣٧

أولى الناس بى يوم القيامة أكثرهم، ١١٠

اهلها منا ونحن منهم، ٢٩٦

إياى زرت ولى تعاهدت، ٢٢٦

إى والله وهل الدين الا الحب، ٢٧٢

بحر عميق فلا تلجه، ٢٨٧

بموالاتكم علمنا الله معالم دينكم، ٨٩

بنا عرف الله و بنا عبد الله، ٣٠٢

بورك لبيت فيه محمد، ٢٧٥

بيد الله عزوجل، ٢٥٤

تدخل بشفاعتها شيعتى الجنة بأجمعهم، ٢٩٥

تنفع المؤمن و الكافر، ٢٦٦

تهادوا تحابوا، ١٦٤

ثلاثة لا ترفع صلاتهم فوق رؤسهم شبرا، ١٣٣

جاريه فى كل مؤمن فعل ذلك لله، ٨٣

جرت فى الكافر و المؤمن و البر و الفاجر، ٢٩

جزيا مؤمن فقد أطفا نورك لهبى، ٣٣٠

حتى سمعت من قائلها، ١٣٨

حسن الظن بالله ثمن الجنة، ٤٤

حسين منى و انا من حسين، ٣٧٦

حق لمن عرفك ان لا ينقطع رجاؤه، ٣٤٠

خصلتان لاتجتمعان فى مسلم، ١٨٢

خير اياه فى كتاب الله هذه الآيه، ٣٢٨

دخول الجنة رخيص ودخول النار غال، ٣٣٤، ٣٤٣

رابطوا على الائمة، ٣٧٩

رحمه للأشقياء، ١٧٥

سرالله فلا تتكلفه، ٢٨٧

سلام الله على أهل قم، ٢٩٦

شعبان الذى حففته بالرحمه، ٣٦٠

شيعتنا خلقوا من فاضل طينتنا، ٢٧٧

طريق مظلم فلا تسلكه، ٢٨٧

طوبى لمن نظره عبره، ٧٤

عبدى انا و حقى لك محب، ٩٤، ١٠٧

عدلك مهلكى و من كل عدلك مهربى، ١٢٢

على ممسوس فى ذات الله، ٧٦

فإذا رفع يده إلى فوق فى الدعاء، ٣٥٩

فأعطى محمداصلى الله عليه واله تسعه و تسعين جزءا، ٢٣٥

فانما رحمتك للظالمين، ٢٥٨، ٣٤٦

فانهم لا يعلمون، ٢١١

فبعث فيهم رسله و واتر إليهم أنبيائه، ١٩٦

فتاس بنبيك الأطيب الأطهر - صلى الله عليه و آله -، ١٩

فما خلق الله عبدا من عبادالله، ٣٢٨

فوالله لتوبته فيما بينه وبين الله أفضل، ٣٥٠

فلا يصيبه عذاب و لا حساب بعد جفوفهما، ٢٦٦

فيامن هو على المقبلين عليه مقبل، ١٤٨

قداوجبت لى منك الرحمه والرضوان، ٣٦٠

قلوبهم فى الجنان وابدانهم فى العمل، ٥٧

قم بلدنا وبلدشيعتنا، ٢٩٦

قم عش آل محمد و مأوى شيعتهم، ٢٩٧

قم يا ملعون، ٢٨٥

قول الرجل للمرأة إنى أحبك، ١٦٣

قولكم حكم و حتم، ١٢٨

كافرسخى ارجى إلى الجنة من مؤمن شحيح، ١٨٣

كان الله ولا شىء معه فأول ما خلق، ٣٦٨

كان رسول الله صلى الله عليه واله من أشد الناس لطفًا بالناس، ٩١، ٩٧

كان لسلمان مجلس من رسول الله صلى الله عليه واله، ١٣٥

كذلك رحمه الله سبحانه تعم الطائع والعاصى، ٣٤٥

كفى بالأجل حارسا، ٢٤٨

كفى بالمرء من الكذب ان يحدث بكل ما سمع، ٥٤

كلما ذكر اسم ربه صلى على محمد وآله، ٣٠٢

كل مولود يولد على الفطرة، ١١٦

كلمه لا اله الا الله حصنى فمن قالها، ٣٤٢

كلنا محمد، ٤٦

كما تدين تدان، ١٠٥

كنت إذا مشيت في شعاب مكة مع محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ١٤٦

كنت كنتراً مخفياً فاحببت أن أعرف، ٤٨

لا اله الا الله، ٦٠، ٦١

لا تكرهوا إلى أنفسكم العباده، ١٥٦

لا حبيب إلا هو وأهله، ٤٦

لا حول ولا قوة إلا بالله، ٦٠

لا تهتكوا استاركم عند من يعلم اسراركم، ٣٤٨

لاجلكم و محبتكم، ١٧٣

لان الكريم إذا قدر عفا، ٢٥٤

لا يجدون ألم مس الحديد، ٢٢٤

لا يزال الدعاء محجوباً حتى يصلى على، ٩١

لا يزال العبد المؤمن يكتب محسناً، ٢٤٩

لا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن، ٢٧٩

ليبيك يا عبدى و سعديك، ٢٦٩

لذلك خلقهم، ٣٠٨

لضربه على يوم الخندق أفضل من عباده الثقلين، ٣٧٨

كل شيء اساس و اساس الإسلام، ٢٩٤

كل شيء عروس و عروس القرآن سورة الرحمن جل ذكره، ١٠٥

لمتان لمه من الشيطان و لمه من الملك، ٣١١

لم تره العيون بمشاهده الأبصار، ٢١٩

لمحبه هؤلاء الخمسه، ١٧٣

لم يزل يحدثني و أحدثه حتى طلع الفجر، ١٣٦

لو احبني جبل لتهافت، ٣٠٧

لو ادخلتني نارك لم أقل أنها نار، ٢٤٤

لو تكاشفتم ما تدافتم، ٣٤٩

لو دعوت عليهم، ٦٦

لو جعلت الدنيا كلها لقمه واحده، ٣٣٩

لو قمت المقام المحمود لشفعت لأبي و...، ٧١

لولا تكثير في كلامكم و تمريج في قلوبكم، ٢٢٠

لولاك لما خلقت الأفلاك، ٣٦٨

لو لم تذنوبوا فتستغفرون الله لخلق الله، ١١٨

ليس العجب ممن نجى كيف نجى، ٣٣٤

ما احسن محسن من مسلم ولا كافر إلا أنابه الله، ٢٨

ما استودع الله إمرءاً عقلاً إلا استنقذه، ٥٤

ما اكل و ما شرب و لآنام ولا اشتهى شيئاً، ١٦١

ماء وجهك جامده يقطره السؤال، ١٨١

ما أودى نبي بمثل ما أوديت، ١٩٢

ما برح لله عزت ء الاؤه فى البرهه، ٨٧

ما تواضع أحد إلا رفعه الله، ٢٦

ما خلقت سماء مبنيه ولا ارضا مدحيه، ٤٧

ما ظن عبد بالله خيرا إلا كان الله، ٤٣

ما عبدتك خوفا من عقابك و لا طمعا فى ثوابك، ٢٠٧

ما من أهل بيت يدخل واحد منهم الجنة إلا، ٣٦

ما من بليه إلا و لله فيها نعمه، ١٥٩

ما من عند مكروب يخلص النيه، ٩٢

ما يبكيك، ١٧٥

ملائكتى و عزتى و جلالى و آلائى، ٤١

من أحب شيئا أكثر من ذكره، ١٤٠

من أحب قوما حشر معهم و من أحب عمل قوم، ٣٧٩

من أحبكم فقد أحب الله، ٢٥٣

من أحبنا لله وردنا نحن و هو على نبينا صلى الله عليه وآله وسلم، ٣٨٣

من أحببى كان معى فى الجنة، ١٤٨

من أحب هذين الغلامين و آباهما، ١٤٨

من أخلص لله اربعين صباحا، ٨٥

من أراد أن ينظر إلى ميت يمشى، ٧٦

من أصبح لايهتم بأمور المسلمين، ٢٠٣

من أطعم أخاه حلاوه أذهب الله، ٣٣٦

من بكى أو ابكى غيره ولو واحداً.... ٣٨٢

من التواضع ان تسلم على من لقيت، ٢٥

من تناول ريحانه فشمها و وضعها، ١٩٣

من تواضع في الدنيا لإخوانه فهو عند الله، ٢٦

من حذر ك كمن بشرك، ٣٣، ١١٤

من سر مؤمنا فقد سرنى و من سرنى، ١٨٥

من صلى على مره، ١٢٨

من صلى على و لم يصل على آلى، ٢٧٠

من لانت عريكته وجبت محبته، ٣١٠

من لا يرحم لا يرحم، ٣١٤

من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحى موالينا، ٢٧٣

من مات فقد قامت قيامته، ٢٦٧

من وعده الله على عمل ثوابا فهو منجز، ١٢٢

نجوت ورب الكعبه، ٢٥٤

نحن أصل كل خير و من فروعنا كل بر، ٢٨٣

نحن اصل كل خير و عدونا، ٢٧٨

نحن تؤيد الروح بالطاعه لله والعمل له، ٢٠٣

و اسكن إليه من رحمتك، ٣٤٦

واغرس في افئدتنا أشجار محبتك، ٢٥٢

واقنتدوا بهدى نبيكم فانه أفضل الهدى، ١٩

والحب أساسى، ١٥٩، ٢٣١

والذى بعث محمدا بالحق لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه، ٣٧٩

والذى بعثنى بالحق نبيا واصطفانى، ٣٢٤

والله لا يلح عبد مؤمن على الله عز وجل، ١٠٠

والله لو أحبنا حجر حشره الله معنا، ٣٦١، ٣٦٣

والله ما وقفت موقفا قد أغىظ، ٦٥

و أمرتنا آن لانرد سائلا عن ابواننا، ٢٥٦

و امرتنا بالإحسان إلى ما ملكت أيماننا، ٢٥٦

و إن استطعت ألا يكون بينك وبين الله، ١٨١

و أنا الحجج عليهم، ١٧٤

و إن كان مسيئا فتجاوز عنه، ٢٥٧

و آن لنا حرما و هو بلده قم، ٢٩٦

و بظهورك في جبل فاران، ٣٧٣

وجبت له الجنة، ٢٩٥

وجودك ذنب لا يقاس به ذنب، ٢٠٠

ود المؤمن للمؤمن في الله، ٢٢٦

وصيتى لكم أن لا تشركوا بالله شيئا، ٢٣

و قد اتيتك يا الهى بعد تقصيرى، ٣٥٥

ولا جبار عنيد ولا شيطان مرید، ٩٩

ولأیمكن الفرار من حكومتك، ١٧٨

و لم یؤاخذ بالجریره، ٣٢٩

ولو لم یكن فی الأرض مؤمنون، ١٣٤

و لو مات من بین المشرق والمغرب، ٨٦

و محمد صلی الله علیه و آله فلا تضيعوا سنته، ٢٢

هذا جبل أحد یحبنا و نحبه، ٢٣١، ٣٦٤

هو النجوم التي فی السماء مداين، ١١٢

هل الدين إلا الحب، ١٤١، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٥

هل الدين لا الحب والبغض، ١٤١، ٢٧٠

هل أصابك من هذه الرحمه شیء، ١١٣

هل من ناصر ینصرنی، هل من معین یعیننی، ٣٦

یا بن آدم أظعننی فی ما امرتک، ١٥٨

یا ابن شیبب إن سرک ان تكون معنا، ٣٦٢

یا بن لأوی لا تردنی من کلامک، ١٠٤

یا خیر حبیب و محبوب، ٤١

یا داؤد ارحم ما أكون بعبدی إذا ادبر عنی، ٢٥٨

یا داؤد قل لعبادی لم أخلقکم لأربح علیکم، ٤٩

یا داؤد لو یعلم المدبرون عنی کیف انتظاری لهم، ٢٦٠

یا رب کان ظنی بک أن تغفرلی خطیئتی، ٤١

يا رب ما كان ظنى بك هذا، ٤١

يا رب و ماتلك الحسنه، ٣٣٥

يا رسول الله انى مستجير بالله و بهما، ٢٣٦

يا عبدى لم التقت، ٤١

يا على ما من خدش عود ولا نكبه، ٣٢٨

يا على انما منزله الصلوات الخمس لأمتى كنهه جار، ٣١٥

يا على والذى بعثنى بالحق نبيا، ٣٢٤

يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها!، ١٨، ٤١

يا مدرك الهارين، ١٧٨

يا من أجاب لا بغض خلقه إبليس، ١٠٠

يا من أظهر الجميل و ستر القبيح، ٣٥٢

يا من عذابه عدل، ١٢٢

يا منى قلوب المشتاقين و يا غايه آمال المحبين، ٢١٧، ٢٣٠

يا موسى ما أغثت فرعون لأنك لم تخلقه، ١٠٠

يا موسى، و عزتى و جلالى و جودى و مجدى، ١٠١، ١٠٥

يرحمك ربك، ٥٠

يجتمعون مع قائم آل محمد، ٢٩٧

يحومون على قلوب بنى آدم، ٥٨

يطهرهم عن كل شىء سوى الله، ٨٢

آتشی از عشق در جان بر فروز، ۱۶۸

آفت ادراک این قیل است و قال، ۱۶۸

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند، ۲۹۱

ادب عشق تقاضا نکند بوس و کنار، ۱۶۸

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر، ۱۷۱، ۱۷۲

از محبت خارها گل می شود، ۱۰۴، ۱۲، ۱۴۲

از محبت مرده زنده می شود، ۱۴۲

از محبت مس ها زرین شود، ۱۴۹

از محبت تار نوری می شود، ۱۴۴

استن حنانه از هجر رسول، ۱۴۴

اگر چه جمله در اندوه و دردم، ۳۳۸

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد، ۲۱۳، ۲۱۴

اگر لذت ترک لذت بدانی، ۲۱۸

اگر مجنون دل شوریده ای داشت، ۱۰۸

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، ۲۴۷

ای خدا ای فضل تو حاجت روا، ۱۷

ای رفیقان راه ها را بست یار، ۱۷۸

این همه گفتیم لیک اندر بسیج، ۲۱

باده درد آلودشان مجنون کند، ۱۶۱

بر در ارباب بی مروت دنیا، ۳۰

بس که او در عشق فانی گشته بود، ۱۳۰

بشوی اوراق اگر همدرس مایی، ۱۶۸

بنازم به بزم محبت که آنجا، ۱۴۷

بناخت نور مصطفی آن استن حنانه را، ۱۴۵، ۲۶۴

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه، ۲۱۵

بیا تا سری در خم می کنیم، ۱۲۹

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم، ۱۹۱، ۱۹۳

پس چرا علمی بیاموزی به مرد، ۱۶۸

تا دل مرد خدا نامد به درد، ۶۹

ترسم که شفاعت کند از قاتل خود، ۱۰۶

تو برای وصل کردن آمدی، ۱۶۵

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق، ۵۹

جان گرگان و سگان از هم جداست، ۳۵

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولیک، ۲۲۲

چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد، ۲۱۵

چون قلم اندر نوشتن می شتافت، ۱۳۰

چونک موسی این عتاب از حق شنید، ۱۶۷

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی، ۱۰۸

ص: ۴۱۸

- حق مر او را برگزید از انس و جان، ۱۷۴
- خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است، ۵۶
- خمش ای عاشق مسکین بمگو شعر و مخور خون، ۱۴۵
- خواهی به فراق کوش خواهی به وصال، ۲۲۴
- درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد، ۲۴۰، ۲۵۲
- در دل و جان خانه کردی عاقبت، ۷۷
- درس معلم ار بود زمزمه محبتی، ۱۶۰
- در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست، ۲۰۶
- دید موسی یک شبانی را به راه، ۱۶۵
- راه لذت از درون دان نه از برون، ۲۱۸
- زنده کدام است بر هوشیار، ۱۱۰
- سگ اصحاب کهف روزی چند، ۱۴۵
- شرابی تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش، ۸۰
- شکرها داریم از عشق ای خدا، ۱۸
- طاعتی کان بللر امید است و بیم، ۲۰۸
- ظاهرش چون گور کافر پر حلل، ۲۱۳
- عاشقان را شد مدرس حسن دوست، ۱۶۱
- عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد، ۱۱۴
- کیست این پنهان مرا در جان و تن، ۸۶
- گر به جنت میروی بستان اوست، ۱۷۸

گر خدا خواهد بر سلطان بیچ، ۱۰۳

گرفتم آنکه نگیری مرا به هیچ گناهی، ۲۰۰

ص: ۴۱۹

گر می برندت واصلی، ۲۹۵

گفت ای موسی دهانم دوختی، ۱۶۶

گفت با آن کس که ما را آفرید، ۱۶۶

گفت موسی های بس مدبر شدی، ۱۶۶

ما عدم هاییم هستیها نما، ۲۰

محمود غزنوی که هزارش غلام بود، ۱۴۳

ملت عشق از همه دین ها جداست، ۱۶۰

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود، ۲۹۹

من نکردم خلق تا سودی کنم، ۴۹، ۱۶۲

موسیا آداب دانان دیگرند، ۱۸۸

و الله إن قطعتم یمینی، ۲۷۶

وحی آمد سوری موسی از خدا، ۱۶۶

وز محبت حزن شادی می شود، ۱۴۹

وز محبت سجن گلشن می شود، ۱۴۶

وز محبت سقم صحت می شود، ۱۴۹

وعن إمام صادق الیقین، ۲۷۶

ولیک تال لب معشوق و جام می خواهی، ۲۲۲

هر کجا تو با منی من خوشدلیم، ۱۰۳، ۲۴۴

هر که را جامه ز عشقی چاک شد، ۱۴۳

هین مگو ما را بدان شه بار نیست، ۵۰، ۲۵۵

يار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا، ٢٠١

يقولون إن الموت صعب على الفتى، ٦٥

ص: ٤٢٠

فهرست اعلام

آدم عليه السلام ، ٥١ ، ٥٢ ، ٩٢ ، ٩٤ ، ٢٦٠ ، ٣٥٦ ، ٢٦٥ ، ٣٦٨ ، ٣٧٨

آرتيماني، رضى الدين، ١٢٩

آسيه بنت مزاحم، ٩٥ ، ١٠٢ ، ١٠٤ ، ١٠٣ ، ١٧٨ ، ٢٣٢

آملی، آيت الله شيخ محمد تقی، ٣٩٢

آيتی، دكتر محمد ابراهيم، ٢٠٩

ابراهيم عليه السلام، ١٨ ، ٩٥ ، ١٧١ ، ١٧٢ ، ٣٦٦ ، ١٨٠ ، ٣٢٨ ، ٢٢٨

ابليس، ١٠٠ ، ٦٧ ، ٣٤٤

ابن شيبب، ٣٦٢

ابن مسعود، ١٧٥ ، ٢٤٩

ابن ملجم، ٢٨٢ ، ٣٤٣

ابو جهل، ١٧٥

ابو ذر، ٥٩ ، ٩٧ ، ٢٣٣

ابوسفیان بن حارث، ٢٣٥ ، ٢٣٤

ابوسفیان بن حرب، ٢٣٢

ابوعلی سینا، ٣٧١

ابولهيب، ١٧٥ ، ٣٦٤ ، ١٧٦ ، ٣٦٥

اراکي، آيت الله شيخ محمد علي، ٣٨٨

اسحاق عليه السلام، ٣٢٦

اسدي، اكبر، ٢٠

اصفيايى، آيت الله سيد اسماعيل، ۸۱، ۸۲، ۱۱۹،

اصفهانى، آيت الله سيد ابوالحسن، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۸۲،

اصفهانى، آيت الله شيخ حسن على نخودكى، ۱۳۹، ۳۵۸،

افلاطون، ۳۸،

امينى، علامه عبدالحسين، ۳۸۲،

انس بن مالك، ۹۶، ۲۵۴،

انصارى، آيت الله شيخ مرتضى، ۲۷۷،

ص: ۴۲۱،

انصاری همدانی، آیت الله شیخ محمدجواد، ۴۹، ۱۳۵، ۷۸، ۱۶۸، ۳۸۹، ۳۸۵

انوشیروان، ۲۴۶، ۲۴۷

اویس قرن، ۱۳۹

باباطاهر، ۱۰۸

بافقی، آیت الله شیخ محمد تقی، ۳۸۹، ۳۸۶، ۱۹۰

بحر العلوم، آیت الله سید مهدی، ۲۹۱

برخ، ۱۸۷

بروجردی، آیت الله، ۳۸۲

بزرگمهر، ۲۴۶

بلال حبشی، ۲۲۹

بهاء الدینی، آیت الله حاج سیدرضا، ۳۹۲، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۷۰، ۳۲۵، ۲۲۳، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۵۲، ۱۴۶، ۱۴۵، ۸۳

بهاری، آیت الله شیخ محمد، ۳۹۲

بهجت، آیت الله شیخ محمد تقی، ۳۹۲، ۳۲۵، ۲۹۱

بهلول نباش، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

بیدآبادی، آیت الله میرزا محمد، ۲۹۴، ۲۹۱

بهمنیار، ۳۷۱

پهلوی، رضا خان، ۱۹۰، ۳۸۶

پهلوی، محمد رضا، ۲۴۴

تهرانی، علامه سید محمد حسین، ۳۸۵، ۱۳۲

ثوبان، غلام پیامبر، ۱۴۶، ۱۴۷

ثويبه، كنيز ابولهب، ٣٦٥

جابر، ١٤٦، ٣٧٩

جبرائيل، ٦٧، ٩٢، ٩٣، ١١٣، ٢٢٨، ٣٧٧، ٣٢٨، ٣٢٦، ٢٨٤

جعفر كذاب، ١٠٢

جوادى آملى، آيت الله شيخ عبدالله، ٢٠٩

حائرى شيرازى، آيت الله شيخ صدرالدين، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨٦

حائرى يزدى، آيت الله حاج شيخ عبدالكريم، ١٧٥، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٩٣، ٣٩١، ٣٨٧

حاتم طائى، ١٨٣

حافظ، ٣٠، ١٧١، ١٩١، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٤٥

حامد، شيخ عبدالكريم، ٣١٩، ٣٨٨

حامد، شيخ محمد، ٣٨٨

حجاج، ٢٨١

ص: ٤٢٢

حداد، سیدہاشم، ۳۹۲

حر بن یزید ریاحی، ۵۴، ۳۴۳

حر عاملی، الشیخ محمد بن الحسن، ۹۴

حسن بصری، ۳۳۴

حلاج، منصور، ۳۰

حلیمہ سعدیہ، ۶۶

حمزہ سیدالشہداء، ۶۵، ۶۶

حواء، ۲۶۵، ۳۶۸

خدیحہ، ۲۳۲

خمینی، حضرت امام سید روح اللہ، ۳۸۸، ۱۹۲

خوانساری، آیت اللہ سید احمد، ۳۸۸

داوود علیہ السلام، ۴۸، ۴۹، ۹۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۳۹، ۳۳۵

دربندی، ملا آقا، ۱۰۵

دستغیب، آیت اللہ شہید سید عبدالحسین، ۳۸۵

دولابی، حاج محمد اسماعیل، ۷۴، ۷۳، ۶۳، ۴۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۴۸، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۱۵، ۹۸، ۸۷، ۸۵، ۸۳

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۷۷،

۳۸۸، ۳۸۹

ذره، ۵۹

رابعہ عدویہ، ۱۴۰

رضوی، آیت اللہ سیدہاشم، ۲۶۵، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۵

زکریا علیہ السلام، ۱۹۲

زکریا بن آدم فمی، ۱۳۶

زید بن حارثه، ۱۴۷

ساروفی، ملا کاظم، ۷۸، ۳۹۳

سبزواری، حاج ملا هادی، ۱۰۷

سبزواری، ملا اسماعیل، ۳۷۶

سجادی، سید یحیی، ۳۹۲

سرادقه بن مالک، ۳۷۲

سلمان، ۵۹، ۹۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۳۲، ۲۹۱، ۲۹۳

سلمی، ۵۹

سلیمان علیه السلام، ۲۶۴

سید بن طاووس، ۱۰۷

شالچی، میرزا عبدالله، ۸۱، ۳۹۰

شاه آبادی، آیت الله شیخ محمد علی، ۳۸۹، ۳۸۸، ۱۰۶

شمر، ۱۰۵، ۳۶، ۱۷۶، ۲۶۱، ۳۴۳

ص: ۴۲۳

شیخ انصاری، ۲۷۷، ۳۹۱

شیخ بهایی، ۵۱

شیخ رجبعلی خیاط، ۱۶۸، ۳۸۸، ۳۹۸

شیرازی، آیت الله سید حسن، ۹۴

شیرازی، آیت الله میرزای بزرگ، ۳۸۷، ۳۹۱

شیطان، ۱۱۲، ۲۲۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹

صالح پیامبر علیه السلام، ۶۸، ۲۸۱

صدام، ۱۷۶، ۲۸۱

صدوق، ابو جعفر محمد بن علی، ۹۲

طالقانی، ملا نظر علی، ۲۷۷، ۳۹۱

طباطبایی، علامه سید محمد حسین، ۵۸، ۱۳۲، ۱۵۵، ۲۴۲، ۲۵۲، ۳۹۲

عابس بن ابی شیب، ۲۲۹

عایشه، ۱۰۳، ۱۳۴

عباس بن عبدالمطلب، ۳۶۴

عبدالله بن عبدالمطلب، ۳۶۵

عبدالله بن عمر، ۲۶۱

عدی بن حاتم، ۱۸۳

عطیه، ۳۷۹

علامه حلی، ۱۹۵

علی بن جعفر، ۷۹

عمر، ۱۸۶، ۲۶۱

عمر سعد، ۳۶

عمر و عاص، ۹۹

عیسی علیه السلام، ۱۸، ۲۴۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷

غزنوی، سلطان محمود، ۱۴۳

فاطمی نیا، ۸۱

فاضل اردکانی، ۳۸۷

فرعون، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۲، ۲۶۱

فشارکی، آیت الله سید محمد، ۱۷۵، ۳۸۷، ۳۹۱

فشارکی، ملا محمد باقر، ۲۹۴

فیض کاشانی، ۱۸۷، ۲۷۷، ۳۹۳

قارون، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۶۱، ۲۶۲

قاضی طباطبایی، آیت الله سید علی، ۱۰۷، ۲۱۶، ۲۴۸، ۳۸۹، ۳۹۱

قمی، آیت الله شیخ ابوالقاسم، ۳۸۷

قمی، آیت الله شیخ غلامعلی، ۸۴، ۳۸۹

کربلایی احمد، میرزا حسینعلی تهرانی، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۹۲

کربلایی، آیت الله سید احمد، ۳۹۲

ص: ۴۲۴

کسری، ۳۷۲

کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، ۳۳۸

گلیایگانی، آیت الله سید محمدرضا، ۳۸۲، ۳۸۸

مجلسی، علامه محمد باقر، ۶۴

محدث قمی، حاج شیخ عباس، ۳۳۳، ۳۶۴

مرعشی نجفی، آیت الله سید شهاب الدین، ۲۴۹، ۳۵۶، ۳۸۸

مأمون، ۳۸۱

مریم بنت عمران، ۱۰۳

معاویه، ۹۹، ۳۰۵، ۳۴۳

مقداد، ۵۹

مقدوده، ۵۹

ملا صدرا شیرازی، ۱۹۹

ملا عبدالله قطب، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۳، ۳۷۵

ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، ۸۱، ۳۹۰

منصور حلاج، ۳۰

موسی علیه السلام، ۱۸، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۴۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۷

۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۶۶، ۳۶۷

مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، ۳۴، ۴۹، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۵۵

میکائیل، ۲۹۴

میلانی، آیت الله سید محمد هادی، ۸۴

نجابت، آيت الله شيخ حسينعلی، ۳۸۵، ۳۹۲

نراقی، ملا احمد، ۱۱۹، ۱۸۹، ۲۰۸،

نمرود، ۹۵، ۹۶، ۲۶

نوح عليه السلام، ۳۷، ۳۸، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۱۹۲، ۲۶۲، ۳۲۳

نوری، آيت الله شيخ فضل الله، ۳۸۸

هارون، ۳۰، ۳۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲

هود عليه السلام، ۶۸

يحيى عليه السلام، ۱۹۲

يزدی، آيت الله سيد محمد كاظم، ۳۸۶

يزيد، ۱۵۶

يعقوب عليه السلام، ۹۷، ۱۴۲، ۳۲۸

يوسف عليه السلام، ۹۷، ۱۴۲، ۲۳۴، ۳۲۸

يونس عليه السلام، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۶۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۶۲

ص: ۴۲۵

- ۱- قرآن مجید / با ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۴ ش.
- ۲- احادیث قدسی / گزینش و ترجمه: ابراهیم احمدیان، انتشارات پارسایان، چاپ اول، قم، ۱۳۸۲ ش.
- ۳- ارشاد القلوب / ابو محمد الحسن بن محمد الدیلمی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۳۹۸ ق - ۱۹۷۸ م.
- ۴- اسد الغابه فی معرفه الصحابه / عزالدین بن الأثیر ابی الحسن علی بن محمد الجزری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق - ۱۹۸۹ م.
- ۵- الاختصاص / محمد بن محمد النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، منشورات جامعه المدرسین، قم.
- ۶- الاقبال بالاعمال الحسنه / سید بن طاوس، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ ش.
- ۷- الأمالی للصدوق / محمد بن علی بابویه القمی، انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۸- الأمالی للطوسی / ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی، انتشارات دار النقا، چاپ اول، قم.
- ۹- الأمالی للمفید / ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق.

١٠- البلد الأمين / ابراهيم بن علي عاملي كفعمي.

١١- التفسير للعايشي / ابي النضر محمد بن مسعود بن عياش السلامي السمرقندي (معروف به عياشي)، المكتبه العلميه الاسلاميه، تهران.

١٢- الجواهر السنيه في الأحاديث القدسيه / محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي، انتشارات طوس، مشهد.

١٣- الخرائج والجرائح / قطب الدين راوندي، مؤسسه امام مهدي (عج) قم، ١٤٠٩ق.

١٤- الخصال / (شيخ صدوق) ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه قمي (با ترجمه و توضيحات يعقوب جعفري)، انتشارات نسيم كوثر، قم، ١٣٨٢ ش.

١٥- الصحيفه السجديه / امام سجاد عليه السلام، دفتر نشر الهادي، چاپ اول، قم، ١٣٧٦ ش.

١٦- العروه الوثقى / السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، مكتب وكلاء الامام الخميني رحمت الله عليه چاپ اول، بيروت، ١٤١٠ق □ ١٩٩٠ م.

١٧- الكافي / ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، دارالكتب الاسلاميه تهران، ١٣٨٨ ق.

١٨- المفردات في غريب القرآن / ابو القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الأصفهاني، المكتبه المرتضويه، تهران.

١٩ □ المواعظ العديده / محمد بن الحسن الحسيني العاملي، طليعه النور، ١٣٨٤ ش.

٢٠ □ الميزان في تفسير القرآن / علامه سيد محمد حسين طباطبائي، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٠ ق - ١٩٧٠ م.

٢١- بحار الانوار / محمد باقر مجلسي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ق - ١٩٨٣ م.

٢٢- پند تاريخ، موسى خسروي .

٢٣- تأويل الآيات الظاهره / سيد شرف الدين حسيني استرآبادي، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٩ ق.

٢٤- تحف العقول عن آل الرسول / ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبه الحرني، مكتبه بصيرتي، قم، ١٣٩٤ ق.

- ۲۵- تحفه الملوک فی السیر والسلوک / سید مهدی بحر العلوم (با مقدمه و شرح سید محمدحسین حسینی تهرانی)، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم. تهران ۱۴۱۸ ق.
- ۲۶- تصنیف غررالحکم و دررالکلم / عبد الواحد بن محمد آمدی (تحقیق: مرکز الأبحاث والدراسات الاسلامیه)، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۰ق - ۱۳۷۵ ش.
- ۲۷- تفسیر الصافی / محسن فیض کاشانی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ق - ۱۹۸۲م.
- ۲۸- تفسیر القمی / ابی الحسن علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. بیروت ۱۴۱۲ق □ ۱۹۹۱م.
- ۲۹- تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب / الشیخ محمد بن محمد رضا القمی المشهدی (تحقیق حسین درگاهی)، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۹ق - ۱۹۹۰م.
- ۳۰- تفسیر نورالثقلین / عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- ۳۱- تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام) / ابو الحسین ورام بن ابی فراس المالکی الاشری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۳۲- تهذیب الاحکام / شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ۳۳- ثواب الاعمال / ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ ش.
- ۳۴- جامع السعادات / ملا محمد مهدی نراقی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- ۳۵- جامع النورین (انسان) / ملا اسماعیل سبزواری، کتاب فروشی علمیه اسلامیه، تهران، چاپ اول.
- ۳۶- خزینه الجواهر فی زینت المنابر / شیخ علی اکبر نهاوندی، کتاب فروشی اسلامیه. تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۳۷- جبهه القلوب / علامه مجلسی، انتشارات سرور، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.

- ۳۸- داستان ها و پندها / محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- ۳۹- دوستی در قرآن و حدیث / محمدی ری شهری (ترجمه سید حسین اسلامی) دارالحدیث، تهران، ۳۷۹ ش.
- ۴۰- دیوان خواجه حافظ شیرازی / به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- ۴۱- رساله تولی و تبری / جواد بن عباس کربلایی، انتشارات فقه، ۱۳۷۹ ش .
- ۴۲- رنگارنگ / میرزا علی اکبر عماد، انتشارات قریشی، تبریز، ۱۳۹۱ ق.
- ۴۳- روضه الواعظین / محمد بن حسن فتال نیشابوری، انتشارات رضی، قم.
- ۴۴- سر الصلوه / امام خمینی رحمت الله علیه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول ۱۳۷۸ ش.
- ۴۵- سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار / شیخ عباس قمی، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- ۴۶- سیره نبوی / مصطفی دلشاد تهرانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۴۷- شرح الاسماء الحسنی / ملا هادی سبزواری (یا تحقیق نجفقلی حبیبی)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- ۴۸- شرح چهل حدیث / امام خمینی رحمت الله علیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش.
- ۴۹- علل الشرایع / ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)، دارالبلاغه، بیروت.
- ۵۰- عنوان الکلام / ملا محمد باقر فشارکی، کتاب فروشی اسلامیة، تهران.
- ۵۱- عوالم العلوم / الشیخ عبدالله البحرانی اصفهانی، مکتبه الزهرا علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۵ق.
- ۵۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۴ق □ ۱۹۸۴م.
- ۵۳- غرر الحکم و درر الکلم / عبد الواحد الأمدی التمیمی (تحقیق سید مهدی رجایی) مؤسسه دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۲۶ ق.

- ۵۴- فرهنگ عربی - فارسی (ترجمه منجد الطلاب)، ترجمه محمد بندر ریگی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- ۵۵- فرهنگ فارسی عمید/حسن عمید، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- ۵۶- قصه کربلا / علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ هفتم، قم، ۱۳۸۰ ق.
- ۵۷- کاشف الاسرار / مولی نظر علی طالقانی (به کوشش مهدی طیب)، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۵۸- کتاب ملائکه و ابلیس / حاج ملا اسماعیل سبزواری، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
- ۵۹- کلیات دیوان شمس تبریزی / جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، با مقدمه و تصحیح محمد عباسی، نشر طلوع، تهران.
- ۶۰- کلیات سعدی / به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۶۱- التالی الاخبار / محمد نبی تویسرکانی، مکتبه علامه، قم.
- ۶۲- مثنوی معنوی / جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به کوشش و اهتمام رینولدالین نیکلسون، نشر طلوع، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۶۳- مجمع البحرين / فخر الدین الطریحی النجفی (با تصحیح و مقدمه آیه الله شهاب الدین النجفی)، کتاب فروشی جاراللهی و بوذرجمهری، تهران، ۱۳۷۹ ق.
- ۶۴- محجه البیضاء / ملا محسن فیض کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۶۵- مستدرک الوسائل / محدث نوری، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۶۶- مستدرک سفینه البحار / حاج شیخ علی نمازی شاهرودی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق.
- ۶۷- مسکن الفؤاد / شهید ثانی، کتابخانه بصیرتی، قم.
- ۶۸- مسند امام رضا علیه السلام / عزیز الله عطاردی، آستان قدس، چاپ اول، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

- ۶۹- مصابیح القلوب / ابوسعید حسن بن حسین شیعی سبزواری (تحقیق و تصحیح دکتر محمد سپهری)، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ۷۰- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه / منسوب به امام صادق علیه السلام، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۳ ق.
- ۷۱- معراج السعاده / ملا احمد نراقی، مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ یازدهم، قم، ۱۳۸۴ ش.
- ۷۲- مفاتیح الجنان / حاج شیخ عباس قمی (ترجمه مهدی الهی قمشه ای)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۷۳- مکاتیب / عبد الله قطب بن محبی، قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم، چاپ اول، قم، ۱۳۸۴ ش .
- ۷۴- مکارم الاخلاق / الشیخ الطبرسی، مؤسسه نشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۵ ق.
- ۷۵- مناقب آل ابی طالب / محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ق.
- ۷۶- منتهی الآمال / حاج شیخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ هشتم، قم، ۱۳۷۴ ش.
- ۷۷- من لا یحضره الفقیه / ابو جعفر محمد بن علی بن الحسنی بن بابویه القمی، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه.
- ۷۸- مهج الدعوات / سید ابن طاووس، انتشارات دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۷۹- مهر تابان / سید محمد حسین حسینی تهران، انتشارات باقر العلوم علیه السلام.
- ۸۰- میزان الحکمه / محمدی ری شهری، دارالحديث، قم، ۱۳۷۵ ش
- ۸۱- نهج البلاغه / ترجمه محمد رضا آشتیانی و محمد جعفر امامی، نشر امام علی علیه السلام، قم، ۱۳۶۹ ش.
- ۸۲- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه / محمد بن الحسن الحر العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۸۳- همنام گل های بهاری (نگاهی نو به زندگی و شخصیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم). حسین سیدی، نشر نسیم اندیشه، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

